



کتابخانه مجلس شورای اسلامی
 مؤسسه ۱۳۰۲
 اسم کتاب درر القیامات - ج ۱
 مؤلف اعتماد بلطنة
 موضوع تالیف تاریخ الخلفاء
 تقدیمی ۶۵ قحط بلطنة
 شماره دفتر ۱۳۴۵

۵۱۴

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	۲
۷۵۶	

سواد خاندان ایشان نیز در عهد محمد بن زکریا که در عهد خاندان اعمام السلطنه

مؤلفان و مستوفیان
تاریخ سلطنت اشکانیان که در عهد شاهنشاهی قاجاریه
تألیف شده است و در این کتاب درج شده است

تاریخ سلطنت اشکانیان که در عهد شاهنشاهی قاجاریه
تألیف شده است و در این کتاب درج شده است

درا بر سلطنت کرده بودند کلیه معذور و غیر معلوم بود مورخین بزرگ عرب از قبیل مسعودی و طبری و ابن اثیر
جزیری و غیره و مورخین معتبر ایرانی از قبیل فردوسی و خواند میر و غیره ازین مدن متعادی سلطنت این
سلطنت بزرگ که بواسطه فتوحات کثیره آنها در روم و هند و ترکستان از پادشاهان نامی عالم
هستند زیاده از چند سطر نایک در صفحه نکاشته بودند و کلیه اسامی و اسباب این تألیف
و این رشته تاریخ که فعلا اسناد صحیحی و اکتشافات جدید و اجتهادات تاریخی است و همنا
میباشد که این طبقه از اجداد سلسله علییه قاجاریه هستند پیش ازین محو و کالعدم بود
و غیر معذور بود که بدون تحسین اسباب خارجی این خدمت را به ادبیات ایران توان نمود

این خانواد بیست و چهار سال قبل مشغول تحصیل کتب تاریخ بونانک و لاتین و عبری و آرمینی
و جمع بنا بر تاریخ اشکانیان شد از بعد از معاودت موکب سعودیها بونانک از سفر فرنگ جمع آورده
و تألیف این تاریخ که بهترین آثار تاریخی عصرها بونانک است شروع نمود در زیر بنای گرد و نایب
ملوکانه در جلد آن و ادو طرفه این دو سال تألیف کرد جلد اول که تماما مقدمه و استبصار
از دو جلد دیگر است با اسامی و ترجمه حال مورخین که منسند با آنها شده بود در پیوسته فصل
و یک دیباچه و یک مقدمه و خانمه امسال از طبع خارج نمود و آنرا موسوم بدردرالتیجان بی
تاریخ بی اشکان ساخت رجای واثق است که بلاستی و اقبالها بونانک در زیر بنای مبارک
شاهنشاهانه دو جلد دیگر آن را هم در سنوات آینده از حلیه طبع خارج نماید

بهترین تشویقها برای این ذره بی مقدار این است که انشاء الله این تألیف با زحمت کفای الواقع در
تاریخ کشف رویش شده پسند خاطر بینندگان سده ستمهها بوز شاهنشاهی کرد
کامی که مورخین نازیب و ایرانی از شرفزار سال قبل تا کون در عهد سلطنت همچیک
از خواص نامدار و شاهنشاهان ناجدار نکرده بودند این ناچیز در زمان سلطنت
ابدایت ملوکانه بحمد الله تعالی به انجام آن موفق شد

امر امیر قزوین خسر و آنه است

هو الله عا شانا

جلد اول کتاب درالتیجان

فی تاریخ نبی الاشکانیة المصنفا

جلد اول کتاب درالتیجان

محمد حسن خان قزوینی

الترجمه و غیره

فی تفسیر سوره



۹۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سلطنت و دولت آن مالک الملکین تا و کشور خدای قاهر توانا است که در جهان هستی و عالم
امر و خطه آفرینش و تملک و حکمتش چون آب چون و فرات و آنست که نشسته و ایند در پیشگاه
و علمش از ما حاضر بکسان پادشاهی که سزا بجای نامش عرش عظیم است که کسی که بنای حضرتش
ساخته بود نشانی بر سر بر بلندای بجهیم افسر خردی و بخواد و شهر باران داد و در فرمان
مملکت شانی و داده آنان که در ترک نازی مراد از آنکه گشته کوسر فایزانی و سکه نام و ورد
ذات سبدا و استقلال فرشته و یا بفرق فرقدان و توانا گذاشته چون بگذرد رکابند جلوه عینی
ذلیلند و مسکن تو از اینها السبیل حکما و مبتدل مندرس منتقل سجا غرض که در هر سکا

و غلبه امر و بجهیم فانه

تو شاه می شامان کدای تواند
رخ از نبل تو آبتوسی کنند
جهان بهلوان کار فرما سپهر
رنیم تو سپاه نما یک سپید
فرز از کنی کوهر کای بنات
نه بدیم کسی جز تو قائم بذات

ایچاس که تیر کاندازان پارت بسند آمد است و خنک صحرانرا در پیش از آن نوزان لنگ است
نه خاک بر من و زبانم لکن سخن بنیاس نراند و غرض بجای کوهر نشاندن پارت چیت سوار تورا
پارت با تو کستان و آن هم و قدر نیست که در این مبدل باشد با نقش این توان انجام که براق فهم
و در فرقی و انش از رفتن مانده موری ضعیف و بنه لا غریبه تواند
خورشید چون غمخوار جالت
کل زار رخ او چون خوار سازد
کوثر چون ز تشنگی میخوشد
شورابه بکوی کفر خورده

ما و الهاتوران مائیه معرفت نداد که از عهد حد و شکرت برام و نفسی بجز حضرت دانند پس و
سبج نمایم با من خود در کمال عقل و تحصیل علم و طمطم بق مجاهدت و آداب با صفت و
اخلاق و کشف و جلیب و عطف و نور مشاهده نفس بر مردم ز فتنه بجای رسته و نکر

ناصری غالی شوم و در هر حال صراحت مقصود فضل تو چشم دارم و راه امید به نیارم و تو کفایت
نومیده شوی و براه قوت و زور تو را بیک کزیده پیمبران و اشرف مکران سندا علم سدا عالم پشیمان
اولاد دارم بجه اکرم رسول خاتم احمد خاتم محمد صلی الله علیه و سلم و عرش ظاهر و در پیشگاه
که ائمه در یافتند و اولیاء و دانشین و نافعان منافع خوالقین و حلقه جلال مقین و جوهر ماضیه
ملکوت کمال صورت و هیولای جبرئیل جلالت تارکان ماسوا لله و نیز بیکان درگاه سو کند مبدل
که از راه راست در و در بندازی و در بونه حرما و بی نصیبیم نکدازی مجال خونیم نکدازی
و از سبک اجمل و غفلت بیرون آری در حدائق حدائق جای دمی و از در با حقین و از راه معارف
ناجی بر سر نمی آید و از هر طاق نصرت بر دانیم کدزانی و بر تو تحکیم ایقانم نشانی تا با تو
از فتنه محضین سعادت آید و مالک ملک نجات و سلامت خوانند بمنک الجیم ایچاس

اما بعد

فضلا و مصطفی این عهد ابد مهکد و زمان سعادت اقتران اعانم الله تعالی و کفر
امثالهم در رفون علو و فضایل از عالی تا ذاتی مضافات و رسایل پرا خند و کار کمال بق و
سایبان سا خندان و الحق نخستین مرتبت این عصر فرخنده و در و دان خجسته آثار افلام علما
اعلام و حکمای مجد مقدم است که در کثرت و رفور حکم موالید ثلاثه و عناصر اربعه و
حواس خمس و حجات سته را بجهت رسانید در هر نقطه موجود و برای توان کرد و در پیش حاضر
و ممکن میباشد امر و بتشویق امثالی حضرت کردن بسطت علیه ایدم الله بجهت
زینت غایبها کما بجا نماند و در قاتر و اوراق علیه لازمه ملزوم و کلبها و کاشانه ها جز
اینکه در مخازن حکم و ادب و خراب صفت کتب عجم و عربی جای تاریخ ایران خالی است و
سلطین مذکور این مملکت یعنی پیش از این و کمان و اشکانیان و ساسانیان که قبل از ظهور
دولت اسلام در این ممالک اسم و رسم شاهنشاهی داشته اند اصلا و مطلقا خبری نیست و
حال آنکه از جمله پادشاهان جهان در آن زمین و از منتهی اولویت و تقدیم است با بوز و
نویسند نمای خارجها را بجهت همه ستوده اند راست است که بعضی تواریخ فارسی
و عربی متقدمین احوال آن را در و اوضاع آن اعصاب دست داریم اما جمله با فسانه اقریب
از حقیقت امر که مشتمل بر فواید و عواید میباشد ایچد فقراتی ناقص و معیوب و قطران
معدود و مشوب مطالب ناقص مسائل مهم از اشکانیان میتوان گفت هیچ نیست و این کجبه

که باید نمود سر و اجناس معین را نباشند باشد بکاره نمی است و برای ملکه تمدن و آشنایی
 نفسی از این بزرگ مصروف نباشد که تاریخ مملکت خود نداند و از سوانح مؤلفان با آن
 بکلی بیخبر باشد از سوز و زبان کدشکان خویش بجا بر حکم ناپل نکرود و عبرت و بصیرت
 حاصل نماید و چنین قومی بیانات زمانند که از ریشه و اصل خود غافلند و از لذت و حظ
 مشاعره مدارک انسانی محروم و بجنبه جاری مایل نظر باین مقدمه اقل عباد الله و احبیم
 الیه محمد حسن بزخا جمعی از بزرگان مملکت با عنایت سلطنته غفرها الله تعالی از بزرگترین
 شد که این نقص را از میان بردارند و این جای را خالی نگذارند لهذا سالیها در تحصیل اسباب
 و اسناد و شرایط و لوازم آن کوشید و حکوم که چه در اینجا کشید با چه نایب خدمت مستقیم
 یونان و روم و بزرگان و فرهنگ از منتهی مجور سا پرانم را از عرب و عجم تصنیف نمود و ابواب تاریخ
 و ادب آنجا که از طبقات سلاطین فرنگ خال اشکانیان را مجهول بودند و جمع و ترتیب
 و قایم و در آن آنها را تصحیح یافت ابتدا بنا بفتح اشکانیان پرداخته در سه جلد
 مرتبه مدون ساخت جلد اول که بمنزله مقدمه است و حله مشکلات تاریخ از طبقه جلد
 از سلطنت شان اول تا اول سلطنت که مفارقت است با ولادت حضرت علی نبینا و علیها
 جلد دوم در تاریخ باقی سلاطین اشکانی که بعد از میلاد پارسی باشند و ثبت جلد اول
 که همین جلد باشد تراجم مختصر حال جمعی از فضلا مورخین مصنفین یونان و روم و فرهنگ
 عرب و عجم و غیره است که با اقوال آنها استناد و استناد نموده ام و آن در آخر کتاب الحاق شد و اصل
 کتاب عبارت است از مقدمه سنی و فصلی در سلسله و فرهنگ و تاریخ و در آخر کتاب ملاحظه میشود پیرامون جلد
 دوم حالات سعادت نایب روح الله مسیح بن مریم میباشد و در این جلد سیم صور نقوش بعضی
 مسکوکات اشکانی و تصاویر برخی از آثار آنها خواهد بود و اگر چه باقی ماند از تالیف تاریخ طبع و پیکر نثرین
 و در کارهای آنکه در آن است و آخر الامر بجهت جلد رکن در ضابطه جلد دوم بحال نوانت است که فصلی است
در بیان تاریخ بی الا سکان نامید بزرگم خود این اسم را نام سنی دانست که چون که اینانی
 عزیز من که عالمان سیر و انصاف و خیر و جانان کار و ماقبه و آراء صاحب میباشد و از نظر وقت بنیاد کردید
 کنند ام اجری شایسته اینم کاری نمایان فخرم جز این در وقتکم باین در وقت هم از شوق
 بنام من این کوهر با بسها زهر چیز و هر کس بر آید مرا
 زمین مانند این در حجاز بادگان همچنان من در بیاید بکار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

پوشیده باشد که سوانح و آثار و افکار کرامت ارض موجود است که در آن و جویش آخرین از مورخین که اهل
 و استقصا بوده و انبیا و صحابه و ائمه و سلفی جبهه اجتهاد پیوسته اند منقسم بدو قسم کرده ماقبل تاریخ
 تاریخ یعنی بعضی از سوانح و آثار موجود است که پیش از آن رسم است کتاب ندوین در فخر و کتاب تاریخ
 کشته و جوهرها پند و خبر بعد مثلا در سینه و اقبل تاریخ فلان انقلاب و داده با فلان حیوان و جو
 داشته و بر افکاره و در قرین تاریخ نسل آن مقرر شده است علم و ثول و ژوی که طبقات زمین را شکارند
 سرترا برای العین مشاهده نموده آثار آن انقلاب کشف کرده یا اسکین و عظام آن حیوان را بدست آورده
 میگویند آن انقلاب با آن حیوان از سوانح و موجودات اعضاء قبل از تاریخ است اما آنچه خارج بعد از تاریخ
 و شیوع مجرب و کتابت تاریخ است آن نیز بر دو قسم است یعنی که متعلق به تاریخ است اغلب بدو قسم
 ضبط شده و فمده بین در حفظ و حراست آن سعی میباشد از شرایط نشر و طبع آن هیچ فرنگدان میکنند
 لکن تاریخ منقد بین و شرح از منتهی سالفه و احوال مال فی هر بواسطه ضعف عدل و اقوام و افراسخ جاهلان
 طوائف سائر علل و امراض مشهور و معشوش گردیده سدها سدها از مشکلات عدیده در راه مابالان و عا
 بسته کشیده داشت کسی قدم در آن نماند که دانست عالمان مقدم و کار دانان با همت اقدام لازم بود
 و پای هر پایدرون پایه انبیا یعنی پیوسته چون مرورد هو عقلها را منور نمود و دست عنایت ابواب در این
 برسد سعادت تمدن کشود در اخبار فدا دیده اگر تا از مقوله اساطیر و کتب بافتند و جای خالی در آن نیز
 بسیار مشاهده کردند مصمم مجاهد گردیدند با زحمات تمام و کثرت اهتمام بنویسند اسناد پر داشتند و تحصیل
 دفاتر و اوراق و سفورنا حجار و الواح سنگه های کهنه اشیا عتیقه و تصاویر منقوشه و عشار و رسایل
 و ام و قبایل را مد سائر و سایل ساختند حالات عادات اچیان و ملل و اقوام تسلط و سلطنت سلاطین
 و دول و رسوم و آداب هر شعبه نقل و انتقال هر طبقه را با اصل و نسب و ابعاب بحال مفصلا معلوم
 کرده داخل در فلک معارف و علوم نمودند سوانح تاریخی آن ادوار بصحیح طایل گردیدند قابل قبول و پذیرفتن
 شد و فکر پیران مجاهدین بسیار شیم با شعل را نثر ایشان همان راه طی میکنیم شکر مساعی ایشان را
 اندم فراغ بشماریم و از ذکر جزو ادای حقوقشان چیزی فرم نمیکند و بهم و تکمیل راه را گوئیم آنها را زین
 ماقبل تاریخ و ابتدای تاریخ در تمام ممالک و اقالیم در یکوفت و دره بنوده بعضی از طوائف یعنی نوع
 زود تر به غیر از بنده و ندرت گردیدند استیجاب محقق مطالبه ضبط و فایده افزایم آورده و زمره بدین نظر

اسکیلی استخوان است از آن
 یا سایر حیوانات است

در پناه راه نهاده و مدتی با النسبه از دیگران عقب افتاده و از آنجا که آمد و شد با پیش فغان ندا
از مغاوت امداد آنها محروم مانده و اگر امروز باد و برین علم و اطلاع با عاقبت فریقا و بعضی اقطا
افا لیم بگر نظر اندازیم اشخاصی بدینم که هنوز از عدد ناده نتوانند شمرند و از لغت پیش از چند کلمه بنا
گفتن تا چه رسد شرح جراتیم و انساب هم بشماره اسباط و احوال آن گذشتند و کدشتگان آنها نامعلو
و سعادت و شفا و فی که آنها را شامل بوده یکسر مشهور و مکشوف است پس شهور و سنین ما ضمه آنها سنین
ما قبل تاریخ و شهور و سنین است آن دوره طی شده دوره عطلت بی اثری از بنمقدمه ثابت و محقق
میشود که اهل هر قلم وقتی از دوره ما قبل تاریخ داخل در دوره تاریخی شده و قدم در راه تمدن و ترقی
زده و چون مقصود ما انکار تاریخ و وطن عزیز خود را نیست تحقیق احوال و اوضاع قدیمه اینها ما را گویم
زمان ما قبل تاریخ این مالک بزم آنها نیکو نوار بیع عربی و زبانی نپاد و کرم صحیح میدانند و در مهاجرت و حیا
و شایان و با سابقان است با بعد از محققین این عصر زمان ما قبل تاریخ این سز من قبل از او نیست که اصفا
آن جای سکای طوا بآری که بنام ایرانی معروف گشته شود و بعد مستخر سلاطین است آشور کرد و در تریب
تاریخ ایران میگویند بر اینها که اصلا از ملت آریین و از قوم اسکیت بوده و بدین سلسله بنشیند که در زمان
قدیم در مملکتی که پیش از اینها فارسستان نام داشته استقرار حاصل نموده لکن هم آنها و هم مردم مدینه که عراقی هم
آذربایجان باشد در قرن هشتم قبل از میلاد مسیح علی السبیل طبع شهر باران نبی شوشند اما زمان مهابت
باز بدین پادشاهان خودشان بود سلاطین خانواده آکینید که پیشدادیان و کجانیان باشند با سوادشها
آشاز مشهور گردیدند و آنتان مملکتی بود در سرحد مملکت لام (عیلام) که لرستان باشد بعد از انقضای
دولت آشور در سنه شصت و شش قبل از میلاد غلبه نفوذ حکمرانان مکرانشد و سلاطین ایشان بزود
با استقلال خود نابل گشتند بلکه بر مکر غلبه نمودند یعنی همین پادشاه آکینید که در سن یکور در کورش که
(کجور) باشد چو از سال پانصد و هشتاد و هشت قبل از میلاد سلطنت فرموده داشت و توفی حاصل نموده
در سنه پانصد و چهل و نه قبل از میلاد مکر را مستخر ساخت و تاریخ دولت ایران از بنوق شروع شده است
مخبر فوزه نفر پادشاه آکینید سلطنت کردند و نوزدهمی آنها دارا که اخیر بر سلطان این سلسله است مغلوب
اسکندر بگر گشت و مغلوب شد این طیفه در سبصد و سی سال قبل از میلاد منفرض کرد بدین دلیل از زمان
سلطنت ایران اسکندر را بود چو او در گذشت از نژاد سلاطین عجم سلسله معروفی باز از نژاد کجلا
اشارتی بد آنها خواهم نمود در فارس هر سلطنت مالک شدند و باقی مالک ایران بدین خلفا و در آن
اسکندر یعنی طایفه سلوکید سو پرافتاد بنا بر این طیفه اول از سلاطین عجم پادشاهان آکینید بوده

اسکندر بعضی از فرقههاست
میگویند شرح نباید

و طیفه سلوکید رسال دو پست و نه قبل از میلاد پارتیهای آرسا کید با سلسله اشکانی از
از نضرت طایفه سلوکید خارج ساختن خود بجز از پر داخند سلطنت هشتاد و یکسال سلوکیدها بنی
اسکندر و خلفای او منفرض شد پس طیفه سیم از سلاطین عجم سلسله پارتیهای آرسا کید با اشکانی
و این سلسله تا سال و پست و بیست و شش یا بیست و هشت بعد از میلاد سلطنت کردند تا وفات اردشیر
چهارم پسر بابکان نواده ساسان از اخلاف باز از زبان آنها منفرض ساختن خود بخت سلطنت ایران جلو
کرد و دوره ساسانی شد و بصورت طیفه چهارم از سلاطین عجم ساسانیها بودند که نا ظهور و در سال
سلطنت نمودند و آخر شخص این سلسله زرد سیم است که بعد از شکستها و ندر رسال بیست و یکم هجری که
برای سلسله اعراب فتح بزرگ بود و بهین واسطه معروف بنفخ الفسوخ شد فراری و منواری و نابود گردید
چنانکه در محل خود این شرح نگاشته شود حاصل آنکه سلاطین ایران همانطور که مورخین عرب عجم نوشته
چهار طیفه بوده اند جز اینکه آنها طیفان با اسم پیشدادی و کجانی و اشکانی و ساسانی نام برده و اسکندر
ب سلاطین کجانی الحاق کرده و حکمرانان خلفای او را از درج کلام سافطی نموده فقط میگویند سلاطین اشکانی
با انطخس و در پیشین بوده اند لکن صحیح آن نیست است که مناخرین نموده و گفته اند

طبقه اول

سلسله آکینید که پیشدادیان و کجانی باشند ابتدای سنیای آنها در قرن هشتم قبل از میلاد و استقلال
از سنه پانصد و چهل و نه قبل از میلاد و انقضای رسال سیصد و قبل از میلاد است

طبقه دوم

اسکندر و خلفای او میباشد که با اسم سلوکید معروفند هشتاد و یکسال سلطنت کرده در سنه و پست
چهل و نه قبل از میلاد منفرض شدند

طبقه سیم

پارتیهای آرسا کید با اشکانیان که چهارصد و هفتاد و پنج یا چهارصد و هفتاد و هشتاد و هشت سال سلطنت کرده
و در رسال دو پست و بیست و شش یا بیست و هشت بعد از میلاد انقضای رسال یافته اند

طبقه چهارم

ساسانیان بوده که چهارصد و بیست و هشت سال تقریباً سلطنت نموده اند و انقضای رسال آنها در اکثر رسال
و بگر نوشته و پوشیده نیست که سنین مذکوره همه شمسی است

اما از طیفان مذکوره تاریخ طیفه که آکینید سلوکید ساسانی باشد بالنسبه است صاحبی حاضر و بوجهی معین

و معلوم است تاریخ سلسله اکتید را مورخین مثل هر دو یونانی معروف و مکتوب با الواریج با او
 که چهار صد هشتاد و چهار سال قبل از میلاد موله شده و با انطباق معاصر بود طرف توجه داشته نگاه
 و اگر نفون یونانی که سنی نه سال بعد از تولد هر دو تدم بعرض این عالم نهاده و اکثر یونانی که در چهار
 و شترده قبل از میلاد با بران آمده و هفده سال طبع در شهر وین بوده و بعضی دیگر نیز اینکار نموده اند
 و تاریخ سلسله سلوکید را هم یونانیهای هم وطن آنجا خود ثبت کرده و تاریخ ساسانیها که از طبعه میباشند
 چند قدمی نداشته اند معینه عدیده دارد فقط از این میان تاریخ اشکانیست که مظهر مشکان شد در
 اخفا و ابهام مخفی گشته طایفه آنرا بدرستی ضبط نکرده و نوشته خود نیز ادیبانی نداشته اند که بواسطه آن
 اسامی و سوانح ایام سلطنت اسپلای خود را طور مشهور و منتشر سازند که نوالی شهوت و تابع اعوام آنرا از
 الواج و فائز بود و خلود محو نابود سازد و چه نسبتا بر دکان مآثر و آثار نیندازد و ساسانیها که ایشانرا
 از میان برداشته اند و از دولت طغیان بر سر گذاشتند محض اثبات خود و ابطال دعوی مغلوبین و مغلوب
 آنها را گناه خوانند و جدا از اسم رسمشان اسکندها نامتکاپری از طبعه ساسانیها دانسته نظر اغنا
 در آنها ندیدند و از گذارش سوانح روزگار آنها عدالت ندیدند و با آنها هم نادر که هم معرفت بحال اشکانان ندا
 و جلد را برانی پسنداشند محض چون همگی و قعر در سینه باز سلسله ننگاشا آنوقت که داشتند کارگاه
 خوانند و تاریخ ابدی در سینه مرتب منظم سازند و در این رشته و خط اینجای مخصوصی را حالی یافتند و جهد
 بتعدیل و تنویر این امر و اجا و تجدید تو قایع و سوانح پرداختند و اشکانان را در جهت اشکال ساختند و گویا
 از جهت طبعه مزبور تاریخ این سلسله یعنی اشکانان را پیش از تاریخ اسناد آنرا بر فر زمان و صرف اوقات دست
 از هر جهت جمع و شروع بنکارش نمودیم و ذاهمی نا هوار را صاف کرده پیوستیم و در نظر داریم که چون این شکل
 حل شود و اینکار بنسبت پیدا کرد خدا خواهد گفت که هم و سنین با دشمنی و صاد را با اعمال و افعال و نواد در
 و اطوار طبقه دیگر را مدو و مورخ سازیم و این عمل بوی پر ازیم که مطوع صاحب نظر آن و کار دانان و مقبول
 آسان شاه شهر باران و لیکن عظیم القدر و جلیل الشان و ارتجاع و تحت پیکان خسرو در باران
 شاهنشاه صاحبقران مالک کل مالک ایران السلطان بن السلطان بن السلطان علی حضرت اقدس همان
 ناصر الدین قاجار خلد الله ملکه و سلطانه کرد و در آنجا که فهم تاریخ اشکانان و موقوف معلق
 بدانستن اجمالی از تاریخ اسکندر کبیر و سلسله سلوکید است خلاصه از آن در اینجا نقل نکرده شده بعد از این

مقصود میانه سوره الفجر و توفیق
فصل اول خلاصه تاریخ اسکندر کبیر

اسکندر

اسکندر کبیر فاتح مشهور که پدرش فیلیپ پادشاه مقدونیه و مادرش الیپاس بود و حکم معروف است
 او را در پند خود در سال سیصد و پنجاه و شش قبل از میلاد مسیح علیه السلام در شهر پلا از بلاد مقدونیه
 که امروز معروف به پالانیا میباشند تولد شده و در سیصد و سی و شش قبل از میلاد در سن بیست و یک
 بجای پدرش بخت سلطنت نشسته و در سیصد و سی و چهار قبل از میلاد با سپهزاری پیاده و پنجاه و سوار
 عازم سنجیران شده و در فلیل زمانی قتیقه از افریقا و اغلبی از ممالک آسیا و بعضی اقطار فرنگ تصرف
 آمده و با عمر کوتاه او را سرگذشتی طولانی و اعمال و سوانح مهتر است که در تخیل حلیت ساسانیها بدین مختصر از
 آنرا اشاره نمائیم بنا بر این گوئیم

یونانیهای حقیقی هرگز اهالی مقدونیه را جز خود ندانسته اند آنها را ملتی اجنبی و وحشی میشمردند فیلیپ پدر
 اسکندر چون مردی مدبر و رشید بود مردم یونان را از او احیاط میکردند اما در تمام سلطنت با طاعت و تقی
 نهادند پس از او اسکندر را نیز با آن قدر وجهانگری از خود نموندند و او را و اعقاب او را یونانی حساب نکردند
 بلکه از این نسبت ننگ میداشتند فقط اهالی مقدونیه با اسکندر محبت صورت میدادند بل بعد از غلبه بر آن
 چون آن غالب گردان در جذب قلوب مغلوبین سعی نمود مردم این ملک نیز در او و آخر سلطنت و مجدوبان در برابر
 و شوکت و جلال کردید همان چشم که در کینسر دیده بودند و او میدیدند و میخواستند نسبت و اهر دست
 پائی که باشد جلاطین بکاز رسانند و او را از اینزه بچینند بگویند از خون شریف کینسر و قطراتی در عرق
 او هست که بوی که شهرت میدادند که اسکندر پسر فیلیپوس نیست زاده داراست از طرف مادری چنانکه
 اشکانان تورانها هم بچنان منسوب میکردند در شاهنامه و در تاریخ ابوطاهر طبرستانی بعضی کتب دیگر
 مسطور است که فیلفوس پدر اسکندر با دارا جنگ کرده مغلوب شد و قبول خراج کرد و در خور خور از این
 دادش فانی دارا از دهان عرو و استشام نجر نمود و بی یونان فرستاد اما در خرها ن شب حمل برداشته
 بعد از رسیدن یونان اسکندر را از او بوجوه آمد بعضی از مورخین دیگر گویند در اسپر کانی که با صطلاح
 فرنگها آرا کر سسین باشد سفارتها نمود در بار فیلیپ پدر اسکندر نمود المیلسوس مادر اسکندر با سپهر
 اردشیر یا یکی از اجزاء سفارتها میسر میسایند و اسکندر را از صلب آن سپهر با از صلب یک از همها از
 وجود یافت و در این خبر است که انجمله از یونان حقیقت عاقل است در تواریخ صحیح یونان نوشته اند
 وقتی فیلیپ پدر اسکندر از الیپاس در اسکندر نیز رشد و او را طلاق داد و کلبو یا اثر نامی را در جبا
 نکاح خود در آورده ملکه جدید شهرت داد که اسکندر پسر فیلیپ نیست بجز ز نای الیپاس است و اسکندر
 خود وقتی در افریقا بمعبدا من دفا از فرزند فیلیپ تبر کرد و خود را پسر آن نامید بر اینها که این استند

گفتند

فیلیپ یونانی فیلیپوس نبود
 اعراب از امریکه فیلفوس
 و فیلفوس بواسطه تحریف کتاب
 فیلفوس شده است

کشد چهره ذات که ما اسکندر از پیش کجاست و بنامم فرزند همان ربه التوق خالی که خود میداند
 بخوانیم و ممکن و قیاسی از نسبت محمول را با اسکندر عرضه داشته باشند و صد انکار بر نیامد و مشغول
 شده باشد بجهت آنوقت که اسکندر مصمم شد لشکر بگردان مستظرف بود همان عساکر مقدس
 بودند و باینها اضطراب چند سینه شوی بر کبان پادشاه فرستاد و لکن آنها از صمیم قلب خدمت نمی نمودند
 و اگر قهرمان مقدس بر این غالب آمد بقدر عساکر که نبود ضعف و لشکر کمان و نیز طبع رعایا بر این
 که طالع انقلاب انفراس اندر دمان بود سبب قوت اسکندر گردید از اینها این پیشرفت را حاصل
 این گوید در ای که با چهره زاده غلامی پر نام داشت از سقله و از اذل سلط بر اعمال و مشاغل و امر و کار
 راه افراط و تفریط بر فتن کارها بقاعده میکرد رجالت و لشکر شده بدار شکایت بر ندان و حج
 کرده بر سلط بری خرد و ظلم و تعدی بری زیاد کشت با امیر و امین نام متحد گردید مبلغی رشو با داد
 راستین ظاهر با پیری دم از اتحاد میزد و باطن با فایح اطوار او را بر عرض را میسر میسازد و اگر پیری را خلیفه بلند کرد
 و خود بواسطه ضعف نفس از دفع او بیم داشت ناچار غلام را مسموم و هلاک ساخت بعد از فوت او را توسط
 دارای ثانی شد او مرکب ظاهر بود برادر مهربان که چنان داشت زارند و در پرتو نوره بخونخواهی میزد و در
 و کسان او بکشتن با و افسانه بسیار و هیچ ملک کرد بد چو ز اسکندر بد حد ایران رسید مقدم او را
 دانسته استقیان ششافتند کار اسکندر را آسان کردند که بعد از گذشتن کار پیشیاشند انهمی
 چو جهه استیلا می اسکندر بر این معلوم شد که بزم بر آنکه این فرمان قهار بابل و سور و مصر و همدان
 ری و کازابل و معظی این کشور بود بگرفت عازم اراضی پارت که بعد از این میشود بخشی از این پیشکام
 میگردید و اسکندر او را عاقبت بگرد نادری که از فرای این ملک و موسویه نار با چار اسراران دا و پادشاه خود
 بکشند لهذا اسکندر در شهر بگرد در حوالی دامغان حالت بود رحل افامند انداختند پیش اسراران
 بر اخص اسم این را از پیشم معلوم بنیچه بوده اما بونابها از هکاتم پیلین میگفته اند اسکندر در این بلد در
 کجی عطا کتاد و مال وافر بکلی هر همان عساکر داد و اول بار که لباس پادشاهان عجم پوشید خود را باین
 با امری عساکر ترمو در اینجا بود و میبواز گفت از آنوقت هم اسکندر خود را بالاستخفاف سلطای ایران میداند
 هم ایرانیان و زاداری این سمت میدادند و زمین بونیانی در دومی حجتی بعضی نویسنده ها منصف این عصر
 اسکندر زاملت مینماید که خرازی بر این اختیار کرد و باین لباس ملین شد اما صاحب نظران دانند که او مرکب
 مدبر بود و کمان نمیکرد با عظمی که او را حاصل شده در جوانی از اینجهت میبرد و خلفی او را بنماید که در مالک
 و سبب اسکندر خلیفه می باشد چو استیلا سلطنت خود و اخلافی بفرستد که در آمد و ما و پادشا

امن
 در لغت ها ای جنبه معنی افنا
 و اهل لیبی که اسطومصر
 با قسطنطنیه در شمال مصر باشد
 از امپریستند و در پیشتر امن
 می گفتند و در لیبی معبد معروف
 بوده مجسمه زو پیترا فن را از
 طلا ساخته در آن گذاشته بودند
 و سر آن مجسمه سر کوسفند شاخ
 دار بوده اسکندر بکبر و قیام
 مصد رفت بواسطه سندن
 این معبد خراب شد و پیشتر امن
 نامید

هکاتم پیلین زبان بونیانی عصر
 صد و نوازه است مفسر از شهر
 در وازه شهر تپیکه در اول در
 آبادی شده است که الحقیقه صد
 در وازه داشته باشد بعضی گفته اند
 چون هکاتم پیلین در محل واقع شده
 که از اینجا به جازاه بوده موسوم
 با این اسم شده

و رعیتش بدو محکم نماید لیل ایندعا آنکه با کمال قدر توانم جمهور و رسوا آزادی بونانرا بحال خود
 و استقلال ایران را چنانکه بوحفظ نمود مثلا در زمان کبان و لاند در و لایان سلطت کامل داشتند و سلط
 بعد نیل حکمرانی نمودند بعد از دارا هسپند که تکلیف اسکندر کردند و وضع آنها را بفرمود و حکومت آنها را
 نمود و در آنها بونانرا که با او بودند بفرمانهای لایان و بنا را ج کردن آن چشم داشتند ضبط با عساکر
 و امنیازان مال ساکت و راضی ساختن آنها را در مشاوه که طبع بهام و امور ایران بود و حال نهاد
 در بنیابها عفرلا و زوی این طرف مشهور او بودند که چو بونانها در نفس الامر مکلف شدند و از
 نظامی و قلی بلکه فلا سفد علمای بونان را قیام در قتل اسکندر مواضع کردند چنانکه بعد ما بدان اثن
 خواهم نمود
 اسکندر در پانزده سال پسند سی قبل از میلاد در هکاتم پیلین افامند کرده با ستمالش مردم ایران را
 و چون اینکار بوجهی بساخت بونان و بجان خود خواهی دارا نصیب شد چنانچه در شهر و ندمیر تا نین و را که از آنها آتش
 داشتند که در عزمین باختر نمود اما مستقیما منوجه نصیب نشده راه مازندران و کرکان پیش گرفت که ابتدا
 ایند و لایان را مستحسار در نزع بعضی از مورخین از عذاب طواغیت نورانی که با افراسیاب متحد بودند و منصرف
 بودند از آن زمان در کوهستان مازندران که در بابل و طبرستان حالیه مسکونی داشتند و آنها را مرد با ما دید
 میکشند اسکندر نا حوالی آمل را ندید و بجهت انظاره را منقاد نمود و مازندران و کرکان و زاشد آنکا
 بلاخر شتافت پسستار فرخ کرد و از آنجا بهران تاخ بعد از آن در حوالی بلخ از جهون گذشت و چند روز
 در شهر زاریا سب افامند نمود
 محقق نمائند که در و چون را در آترمان زار با سبب گفته اند و شهر بلخ که بلخ حالیه باشد در کنار این رود
 نیز همین اسم داشته از کارها که اسکندر در زار با سبب که این بود که زارکان قبایل ساکنه در این قسمت
 ایران را با خرمورد و سمرقند خوار از حوالی کاشغر تا طلیس از آنها برای خود بیعت قول گرفتند که
 نیند با و حال آنکه این داشته باشند عبارته اخوی پارسی از روسا ملل و طوائف مختلفه و حکام بلاد
 و در امور و مقاصد آئینه با آنها مشور و آنها را با استقرار و استقلال که داشتند اطمان دادار بود
 خبرت که در سواخ و اخر عهده کبان نظر دارند اند که پادشاهان آخری این سلسله بواسطه ضعف
 بلوک خوار را در تحت سلطت داشتند از دره خوار با نظر تا ساحل سپهر بکار رود و باینجا میامد
 نمالک و اطاعت آنها بود سائر اینها بعضی و البهای مستقل در هر دهه است حکومت میکردند جزئی مالیاتی
 بسلاطین کبان میدادند در وقت لزوم با ستمالش که بخدمت میفرستادند اسکندر در زار با سبب

مجلس بود انوضع سائر پادشاهان که در واز ایشان بهنگ فناعه نمود بعد از آن رگسان بار خشنا
 دختر والی سمرقند با بجا لانه نکاح خود را آورد و نویز یکی داد و بعضی رگسان را دختر یکی از اعظم با
 دانسته اند هم در زار با سبب سکند دونه از بزرگان یونان را بکشید در بهار سال سصد و بیست
 قبل از میلاد در همین شهر نزدیکان پادشاه در قتل و مقتول شدند لکن یکی از آنها ماجرا بر غیر از سنا
 شهران مقدونیه با سستاقا تها بر داشت در شکر از در گذرند که هر موه لا نوس پیشه سبب است که آنهاست
 کالیستن حکم برادر زاده ارسطو نیز با جانشین همدست صبا شد آن فلسف و جمعی از نزد پکان اسکند جان بر
 این بدلی نهادند و حضرت ائمان کالیستن با جوانان در این سو فصدانکه اسکند در باطن یونانیا از ابرار صبا
 که بر مردم ایران که پادشاه خوار پیشش مینماید و بجهه کنند یونانها از اینکار نوحاشی اباد شدند و
 مخصوصا فیلسوف مشا را لیا عمل را شرک و زشت میدانستند اعلام اسکند را ثواب سپید داشتند خلا
 بعد از آنکه پادشاه ظفر همراه سمرقند و تمام بلاد چون و سیحون زادیده از راه افغانستان بگذشت
 و در مرز اجنبی سنا آمد و از آنجا بکچ و مکران و کرمان و فارس و خوزستان راند و در پنجاد دختر بزرگ دارا
 همسر و زنی اختیار کرد اسم این دختر را بعضی با رسیب نوشته چاغی یونان دختر پیری دختر حکم امجد
 نظامی علیه الرحمه و شکر نظم کرده مورخین یونان پاری انیس کیری زاد با شد ضبط نموده اند و در
 اسکند در بنوع هشتاد نفر از شاهزاده خانها ایرانی و نجیبانده ها اینملک را بهشتانفر از سرداها
 خود که موسوسه هر یوزندتر و بچ نمود و در یک مجلس عروسی کرد که بنده چون جشن را سنده شد خواگش
 اسکند خود در صد مجلس ششست از هشتاد نفر سردار حبشستان و زبندی که داشتند در دو طرف او
 قرار گرفتند عروسها را یکبره وار مجلس کردند دختر دارا در کنار اسکند نشاندند و سایر دخترها
 نیز در پهلو شوهرها خود جا بافتند اول پادشاه و حلیله خویش بوسید پس از سردارها پسر وی
 کردند خارج این عروسی جهاز عروسان را با هم اسکند از خزان داد و مقصود اسکند از این مخالفت
 مواصلت این بود که مردم ایران با اهالی یونان راه مودت و محال صیب مینماید چنان مغایرت طغیانها
 پیر فوخات فاع مقدونیه را چنانکه پیش اشاره نمودیم نباید فقط حمل بر شجاعت بسالنا و نمود ضعف
 در یکجا بخت اقبال اسکند در نایب صائبین پادشاه راه نمابها ارسطو لستکه رعایای ایران جمله
 اسباب آن استیلا بود نهایتا که جوان و جلاد هم با اینکار یک نموده است مخضر هر روز اسکندر
 بوضع این فاطمین این کشور بچو میگرد چنانکه در ایام اقامت سونج کام جدید بلاد مقصود مخصوصا آمد
 و غیرت با سبب از نفر جوان نور سپیده در جز و تقادم آنها بود اسکند آنها را ایگون یعنی خلفا لقب داد

و اداب جنگ آموخت بزرگان و سردارها از بنفقره ریخته گشتند اسکند بعد از آنهم خدمت نمود
 بزرگ ما کوبد اجنبیها را در و ر خوجع کند جیه در از ابر اینان پوشید این ننگ با آورد دخترها
 ابر اینان زوج نمود با این پوششهای ملعون پادشاه ایران بزبان فارسی سخن میگوید از باختری سید
 و پارتی غیره قراول خاصه میگرد و ای مجال ما

اما اثر فوخات اسکند در ایران یکی این شد که زبان یونانی که بهترین لسان آن زمان بود در ایران رواج
 یافت و وجه مناز آن زبان آنکه اشعار آبدار با لغت میگفتند علم طب و فلسفه با آن لسان مینوشتند
 صرفت نحوی رتب معانی پانی منظم داشت آخر الامر بعد از آنکه آن فاتح بختیار کرد در معنی رئیس
 شوشیان ایران محسوس میشد سلطنت قدر کجا را بدستیار سعادت و اقبال منقرض ساختند
 و حد در این دو خود بود و عهد مضاج که در لیافت و استعدا لشکر کشته خود را در بین زمین
 چون و سپهر ظاهر و موجه نمود و مالک مالک وسیعه گشت از خوزستان بیابان آمد در آنجا در
 سصد بیست سه با بیست و چهار قبل از میلاد در گذشت و متملکات خود را برای خلفا
 گذاشت فیما الذی لا بدوم الاملکه

اما حد و ملکت اسکند در آنوقت که براه آنجا رفت از بطرف کشر بود و از طرف دیگر رود اوق
 (طون) از جانبی خرطوم سوان از جهته مسکن طوا با سبک در شمال بحر خزر یعنی در شش قجاق
 از سینه و دنگ و بنا در خلیج فارس مدتی عمر اسکند سی و دو و باسی سال بوده است

فصل در بیان احوال سلطنت اسکند

اسکند کبر بعد از استیلا بر اغلب مالک آسیا و بلاد اروپا و قطعه از افریقا در همان وقت که
 مخواست تمام ملل را باندن عالم را در تحت لایب واحد جمع کند و مطیع ملک سلطنت نماید و دولت
 تشکیل دهد از بد بختی راه آخری پیش گرفته در گذشت حال منصرفان او دیگر گوز گشت یعنی
 آن قهرمان فاهر خلفی قابل وفادارنداشت که خلیفه او کرد و آن بنای عالی کردی در نظر داشتند
 بلکه اخلاف و ساخنه ها را خراب کردند و آبها را سرب نمودند مقدمه که بر او اسطه اسکند برین
 بافتن بکس نیچه داد بجای اینکه اروپا و آسیا یکی شود چنان با زار سپهر و آو پر رواج یافت که اقلیم ما
 میدان حروب دائمی و عرصه که مغایرت و نفاق شد و حال آنکه از ابتدای دولت با عطف به آشور
 نازمان انتقال دار پوشیدمان آخرین پادشاه کمانی که در کین عرب عجم او را در ای صغر مینویسد
 نقرت با مدت هزار سال اقطار غرب آسیا که از بحر اسیف با شد تا افغانستان بلکه ناهند و سنان

پوستای مثل اجنبی مینماید

در تحت تصرف و اطاعت یک نفر بود و مانند مدینه فرورد و ول بنی آشور و مید و این منوال
 افتاد و استیلا بهم رسانیدند و از این سه ولت ایران بیشتر از هر اسباب اتحاد و اتفاق طوایف
 و ملل مختلفه کثیره را فراهم آورد چه سلاطین بجای که ابتدا با حسن سلوک و حکمت و
 مدت و در وقت سال تمام ملل ساکنه در آسیای غربیه را با طوایف ساکنه در شرق متحد داشتند
 یعنی از صحاری هند و نبت تا آرشیل و در بای مدینه بلکه ممالک مصر و شمال شرقی و سپهر
 و برقر که صفت بزرگی از اقلیم افریقا میباشند و بونا بها آنرا معمور ساخته بودند در تحت تکلیف
 و اطاعت آنها بود و سکنه آن ممالک جمله خود را در تحت یک پادشاه و اهل یک مملکت میدانستند
 پنج قوه حاکم اسکندر این شد که اتحاد این ملل را بهم زد و حکومتها را متحد ساخت و جنگها
 سختی در پی گرفت

تفصیل این اجمال آنکه بعد از اسکندر سرداران او که هر یک در مملکت حکومت داشتند را خود
 سر پیش گرفته را بنا استقلال بر افراشتند و برای اینکه در میان آنها اختلاف روی دهد
 ببطریق رجوع کرده در اینجا قطع و فصل گفتگوی خود نمایند تا قابل ترین اشخاص معاشر را که فلیپ
 ملقب به آرپده برادر صلیب اسکندر با شد اسم سلطنت دادند و پادشاه خواندند مادر آرپده
 منعه مطوعه فلیپ پدر اسکندر و خود او نیز پدر عزیز و کرامی بود و او پاپیاس ماد را اسکندر بر
 منعه مزبور و رشک مبر و مبر سپید فلیپ انکار ولد مشروع خود کند و آرپده را و بعد از آن
 خیالات زنانه او را بر این داشت که در وانی ضرب عقل به آرپده خوانند و دماغ او را محمل سازد
 چون اینکار کرد و سلب شعور از آرپده شد در میان بونا بها بلا همت ضرب المثل کشید نیز رگسنا
 بارخشان نام سمرقند با باخرمی که در جباله نکاح اسکندر بود زمان فوت او و حمل هفت ماه
 داشت بعد از وضع آن پسر آورد و او را نیز اسکندر نام نهادند بونا بها این نور سپید را
 بر کز پند پسر بعد از اسکندر کبر و ثن اسم پادشاهی یافتند آرپده ابله اسکندر رضیع از حکمرانی
 هیچیک از این دو تن بوجبری نمی آمد لهذا پسر پیکاس نامی از سرداران و خواص اسکندر کبر را که
 و جبال دولت او بود در وقت انتقال اسکندر در بابل اقامت داشت اسکندر مهر خود را با او
 سپرده بقیه وقت پناست سلطنت منجی نمودند و این انتخاب در دوازده ماه نوامبر سنه سصد
 و بیست و چهار قبل از میلاد و چهار صد و بیست و پنج سال بعد از تاریخ جنگ انتصر بود چون
 پناست سلطنت پیکاس را شد برای استعظام و اظهار علو شان و مقام خود کلیتاً باین خواهر اسکندر

این دو خواهر اسکندر از فرود
 در شاهنامه و نیز پادشاه
 متذکره شده

کبریا در جباله شرقی و غربی و نقش اسکندر را که دو سال در بابل بطو امانت بماند با بونی طلا
 با اسکندر به مصر حمل کردند و آنجا بجاک سپارند اما خلفای اسکندر که سعی سبب بودند ملوک
 الطوائف که در سپهر عرب عجم ذکر آنها شده این سعی و سبب میباشند چون اتفاقاً و اتحاد آنها صورت
 نمیگرفت با هم بنای جنگ با گذاشتند بعد از مبلغی زد و خورد ممالک اسکندر بچهار قسمت منقسم چهار
 دولت تشکیل یافت دولت مغرب و دولت مصر و دولت آسیای صغیره و دولت سوریه و در این
 تقسیم چیزی به سلوکوس نیکانر بانی و مؤسس سلطنت سلسله سلوکید داده نشد
 پردیکاس هم از ممالک منقسم حصه و قسمتی نداشت چه پناست سلطنت بلکه شاهنشاهی در هر جا
 خاص و کر دیده اما وی مرگ مغرب و بد خو بود و از پاره سلاطین و ولایه بر خود بشو و انید و اول
 کسبکه سر از فرمان او بیافت بطلپوس سلطان مصر بود پردیکاس قستونی را سبب بجانب مصر راند
 درین سوق عسکر آرپده ابله و اسکندر صغیر را او بود ند چون بساحل نیل رسیدند بدین آرزوی
 معبره نه و رانه نشو و را از محل خطر ناکی عبور داد و بسپار از آنها در آب غرق شدند باقی طغیان
 کرده بچشمه او حمله بردند وی را با جمعی از سرهنگان معبره بکشند و این در سبب بیست و یکسال
 از میلاد بود

پس از این واقعه و شافشون پندون نامی را بجای پردیکاس با پناست سلطنت اختیار نمودند
 و قیومت و پادشاه و امیر عهده او موکول داشتند و جز آرپده با ناپا سلطنت نازه و عدا
 و زبده نزد وی و از اجبوج با سنعفا نمود امرای عسکر به ناچار آنتی با نیز را که از سردارها بود پاد
 در امور لشکری و کشوری مستقل ساختند و او را اختیار مطلق دادند وی از نومالک اسکندر را
 تقسیم کرده و حدود نازه برای ولایه معین نموده هواخواهان پردیکاس او من را که سردار
 سواره خاص اسکندر بود محروم و بیدخل ساخت و حکومت پالت بابل و کونیالی قلعه آن را به
 سلوکوس نیکانر سپرد بطلو خسر که پدر بر پدر خد متکذرا اسکندر واجداد او بود داد با معنی که
 بطلوپوس پادشاه مصر چون با سلوکوس قرابت و صلته داشت در محضر آنتی پناست سلطنت بیا
 این سردار را معلوم کرده اسباب این حکومت را برای خویش خود فراهم آورد و این ابتدای حکمرانی
 سلوکوس نیکانر مؤسس اساس سلطنت سلسله سلوکید یعنی سلاطین منسوب به سلوکوس کبریا
 و پادشاه است سلوکید در لغت فرانسه بموجب اصله که دارد سلوسید خوانده میشود پس هر جا سلوک
 دیده شود همان سلوکید است

در سال سیصد هفده قبل از میلاد او من سردار سواره خاصه اسکندر که در ریشک بود سوار
 او هر سپهرها نفره داشتند شوشی بجزیره بود که بر آنی گن حاکم آدانا و لوای نگه و کونا هبه حاله در
 انا طولی حمله کند و در این وقت از سلوکوس فرستادند تا با بل کجک طلبید سلوکوس فیالی با و نکر او من با
 قشون خود بطرف بابل را اندر دزد و حوالی فرات را دوزد سلوکوس ندیدند اندیشیده است که در آن وقت
 برای دزدن آب فرات بزارع بسته بودند سنگ آبار و او من را فر گرفت و مجبور بفرار شد عجب آنکه
 سلوکوس با آنکه دفع خصم آنی گن را از او نمونچیز نکند که خود مطمح نظر طمع او کرد بدین بختی که آنی گن
 بیابا آمده از سلوکوس مطالبه صورت خروج دخل آن ایالت نمود سلوکوس که خود را مستفل میدانست
 شان خود را اجل از آنکه صورت حساب بیکری دهد اعنا بکفته او نکر آنی گن جنگ را آماده شد سلوکوس
 خود را در میدان ندیده با پنجاه سوار بمصر که بجزیره بطلمیوس پناه برد و شکایت نامه مصدق بنصد
 پادشاه مصر که اسانند پادشاه مقدونیه و نیزه های ک سلطان رومی حاله نوشت چاره کار
 خود را در خواست کرد آنی گن چون از عرضش مزبوره خبردار شد دانست که مصر مقدونیه در
 حامی سلوکوس خواهند بود راه نومی و مذاهنه پیش گرفت و در صلح زد متحدین که او را متلون المزاج
 میدانستند و قعی بملق و اظهار موافقت و نهاده و کار بجاده انجامید بعد از چند سال از خروج
 سلوکوس حامیان او غالب گشته در سال سیصد دوازده قبل از میلاد مجددا سلوکوس مظفر
 منصوب وارد بابل شد و اهالی دی بابل کمال شغف پذیرفتند و حکام مضافات بابل خود را باز در تحت
 حمایت و فراداد اند و در این وقت بسطی در مصر قاتل و حاصل شده چنانکه سوریه و تمام بلاد عراقین
 و ایران و باختر و قسمت عده از انا طولی را در تصرف داشت
 سلوکوس نیکان که طبعاً عادل و منصف بامروت و طرفه مهر و محبت غایا و قشون خود بود و در
 التزام و ابا ظفر آبا اسکندر دلبری جنگ از ما کرده در انا بخل و لا بدون رسته خود دیده قد
 بالانها در بدو سلطنت پرداخت و خوشتر پادشاه سوریه نامید و در عالم تاریخ دیده نمیشود
 که آن زمان کسی چنین اسمی بخود داده باشد مختصر چو سنه مزبوره یعنی سال سیصد و دوازده
 قبل از میلاد سال جلوس سلوکوس است تاریخ سلوکید را که امر و معروف بن تاریخ رومی اسکندر
 میباشد وضع نمود و این تاریخ را بجم و عربیان آن رومی گفته اند که از فلک اطلاع مقدونیه و یونان را
 جز و روم میدانشند و اسکندر از آن نامیده که اسم سلوکوس نیکان را اسکندر بوده پس بعد
 آنها اسکندر رومی واضع این تاریخ بوده این است که معروف بن تاریخ اسکندر و رومی گفته

جناب حاجی میرزا عبدالغفار بنجی الملک معلم کل علوم ریاضی صاحب صفات جلیله
 فضل در باب تاریخ اسکندر و رومی نکاشته مزید بصیرت را بعینه در اینجا درج مینماید موده اند
 در خصوص مبداء تاریخ رومی که با اسکندر و سلوکوس هر دو نسبت میدهند آنطور که از تاریخ
 فرنگ برمی آید مبداء تاریخ رومی قریب چهار سال بعد از تولد اسکندر کبیر میشود و قریب چهل
 و دو سال بعد از تولد سلوکوس چرا که تولد اسکندر را سیصد و پنجاه و شش سال قبل از میلاد
 ضبط کرده اند و تولد سلوکوس را سیصد و پنجاه و چهار سال قبل از میلاد و مبداء تاریخ رومی
 سیصد و دوازده سال قبل از میلاد است از این قرار با اسکندر کبیر تعلق نمیکرد و آنطور بیکر در
 شرح زنج الفی مینماید اول این تاریخ روز و شبانه بوده است بعد از وفات اسکندر بن فیلپوس
 رومی بدوازده سال شمسی بعضی از اهل تاریخ گفته اند که مبداء این تاریخ اول ملک اسکندر است
 و ظاهراً آنرا قیاس کرده اند بر بعضی تاریخ دیگر و بطلمیوس در محسطی تاریخ بعضی ارضاء را
 وفات اسکندر ساخته است گفته که این در سال چهارصد و بیست و پنج بود بعد از تاریخ
 مختصر و در موضع دیگر هم از محسطی گفته است که اول تاریخ رومی موافق سال چهارصد و سی
 و هفت است از تاریخ مختصر و کوشیار در زنجی جامع آورده است که اول این تاریخ اول سال
 هفتم است از ملک اسکندر و در آن سال از ولایت خود که مقدونیه است برود آمد و در
 اطراف عالم سرگردان بعد از گذشتن چهارصد و سی و پنجاه سال و سی و سه روز بود از مبداء
 تاریخ مختصر و حکیم محیی الدین مغربی گفته است رست تر آنست که ابتدای این تاریخ اول
 ملک سولونوس بن انطوخس باشد که بنای انطاکیه از پیش او بوده و شام و عراق و بعضی بلاد
 هند چین را مستخر نموده پس اول این تاریخ مؤخر است از اول تاریخ مختصر چهارصد و سی
 و پنجاه سال فارسی و سیصد و بیست و شش روز و اهل شام و آنحد و این تاریخ مستعمل
 میدانشند بعد از آن با اسم اسکندر مشهور شده است گفته اند که اهل روم این تاریخ
 استعمای میکنند مستعمل ایشان تاریخ دیگر است انهی
 ازین جمله برمی آید که مبداء تاریخ معروف رومی با اسکندر جلوس سلوکوس نیکان است
 بعضی از فلک اطلاع دوچار سهوا و اشتباه شده اند با جمله همدر پنجاه سال که سنه سیصد
 و دوازده قبل از میلاد باشد سلوکوس نیکان شهر در کنار فرعاصی که انوش موسس
 ارضت بود بناخت آنرا با اسم پدر با پسر خود آنتیوش نامید چه آن هر دو انطوخس نام
 داشتند

داشتند و آفتوش همان شهر است که اعراب معرب کرده انطاکیه گفته اند این شهر پای تخت
سلوکوس شد و عظیمش از بابل در گذشت آنرا ملکه مشرق خوانند بنا محط این شهر زیاده
از ده هزار پانود بعد با هم در زمان سلاطین سلوکیدسه سورد بکر بر دیوار اولی افزودند
فاضل بجز بزرگترین که معلوم علم تاریخ و از اعظم دانشمندان اینکلس است گوید بر ای
مالک و سبعة سلوکوس بنکار نری پای تختی لازم بود و میباشد نقطه از نقاط دره بین
النهرین دجله و فرات اختیار شود چه نسبت بسیار نواحی ملک حالت مرکزیت داشت
و حاصلخیزترین اراضی محسوب میشد بنا محل بنوای قدیم و بلاد سوس و بابل را در مد
نظر گرفتند بعد بملاحظه امور تجارت و افضای وقت بچمال مکانی افتادند که از بنوا
نزد بکر پدربا باشد خلاصه سواحل دجله و فرات را مناسب دانسته و آخر الامر سلوکوس
بابل را بسای تخت اختیار کرد اما طول نکشید که نغیرای داده شهر سلوسی یا سلوسیا
در کناره دجله در مقابل مداین بساخت و کره مالک خود را بدانجا نقل و انتقال داد
آن بسافت چهل میل از بابل بود این شهر که پیش از سنه سیصد و یک از میلاد پای تخت
شده مانند بابل مرکزیت داشت برای اقامت پادشاه مناسب می نمود قیر از جنگ پاپ سوس
که شرح آن بیاید نغیران کلی بظهور رسید سلوکوس بواسطه حفظ ولايات مغرب که
نازه مشرف شده با بجهت آگاهی از حال و خیال همسایه ها مقصد خود بطلبوس و
ایزمی مالک تالش با نغیر پای تخت پرداخت شهر انطاکیه را در ساحل نهر عاصی که در خصا
وصفا نظر بنداشت بساخت در آن محل اقامت انداخت و پونامی باین النهرین که
در مرکز مالک بود در انهای شرقی مملکت واقع شده هالی و لایاتی که از پای تخت خلی دو
مانند رنجیده خاطر گردیدند و تغییر پای تخت در ستم دفعه اسباب سینه سلوکوس
بنکار نری گردیدند

در یکفرسخی نهر عاصی در طرف جنوبی رودخانه نیل جنگل کوچکی بود با چشمه ها منعقد خوش
منظر و با صفا ترین امکنه حوالی انطاکیه محسوب میشد سلوکوس معبد در آنجا بنام ماه و
آفتاب بنا کرد و آن با اسم معبد ذمه معروف عالم گردید

اوقاتیکه سلوکوس اقتداری حاصل کرده ناج سلطنت بر سواد و لانت و لایات با بعد از
نغیر نهاد و از آنجا بنکار نری پای تخت بود حکمران عراق عجم و قدرت و استیلا سلوکوس او را

منزل

منزل داشت و فع نزل را رابت طغیان افراشت با ده هزار پیاده و چهار صد سوار
بسواحل دجله را ند سلوکوس با سه هزار پیاده و چهار صد سوار را بخود و آسوه قتل
بگرد ناگاه طلایه فشون بنکار نری را دیده از دجله گذشت بطرف عراق عجم آمد و خود را در
بالاتر و نهری پنهان کرد بنکار نری بجز از عبور سلوکوس بکار دجله رسیده در صدد فراهم نمودن
سفای و گذشتن از آب بود که سلوکوس از پشت سر بر او حمله نمود آب از پیش و دشمن از پس
بنکار نری با جمعی کثیر مقبول و بقیه السیف منقرض گشتند بعد از آن بدین سلطنت سلوکوس
در خوزستان و فارس و عراق عجم بتبشیر مستحکم گردید و در بلاد مرکزی ایران مشغول تصرف
منصرفان جدید بود که آنی گن کسر خود را با بیست هزار فشون مأمور لشکر بابل نمود حالیکه
سلوکوس در بابل گذاشته تا ب مقاومت پناورده فرار کرد اما سلوکوس بیک رکعت و بار
بابل را مالک شد و از آنجا که سرداران اسکندر در یونان و سوریه و سایر بلاد خارج از مشرق
سلوکوس با هم مشغول زد و خورد و در مجن خون یکدیگر بودند و وقت را غنیمت شمردند تا
حد و دهند و شان رانده به ساندرو کوک پادشاه هند و شان اعلا جنگ کرد و قتی
فریقین نلانی نمودند سلوکوس ششصد هزار مرد جنگ با فیلهای بسیار در برابر خود دید
پشیمان شد و فرار بر مصالحه داد و با پند زنجیر فیل بغلها گرفتار با بران برکشت و این در
سال سیصد و هفتاد و هفت قبل از میلاد بود

چند سال بعد سلاطین مصر و یونان عزم رزم آنی گن نمودند و میدان جنگ در حوالی
اپیسوس که حالا موسوم به بولا و این میباشد و در لوی ایفون قر احضار نا طولی واقع
قرار دادند سلوکوس هم عساکر خود را با مداد سلاطین متحده حرکت داد و چهار صد زنجیر
فیل با خود داشت این معاونت اسباب غلبه سلاطین مزبور گردید آنی گن در جنگ
کشته شد و لشکرش منقرض گردیدند و اکثر از مورخین بنوا صغر را از سواخ سال
و یک قبل از میلاد دانسته اند در هر حال سلوکوس در این میدان جنگ شهره بنا کرد و
آنرا با اسم خود موسوم نمود

بزرگترین کس که سلوکوس بنکار نری بعد از جنگ اپیسوس در میان سلاطین عظیم اعتبار
کامل حاصل نمود و تمام ممالک اسپانی که اسکندر فتح کرده بود با ستمهای سوریه و سقل بعضی
قطعات آسیای صغیر و را شد نیز منسوب شد و در منصرفان پادشاه از طرف مغرب بابل

بیت المقدس

بیت المقدس از سمت شرق وادی رود سند و زنجیره کوه بلور و از جهت شمال بحر خرو
 رود همچون و از جانب جنوب خلیج فارس و محیط هند و سنان بود بعضی از مورخین در حدیث
 عمالک سلوکوس فرید کرده گفته اند قبل از جنگ این سوس فیضی از منصرفات هند و سنان
 خود را به ساندراکتوس دادند در هر حال مملکت سلوکوس با سوریه و اسیا و بین النهرین
 و جل و فرات و قسطنطنیه از نواحی کا پادوسپا و غیره با و ارمنستان و آسیر و مید و بابل و سوس
 ایران و کرمان و ساکاتی و کرگان و پارت و بلخ و سغد و هرات و سیستان و ساکاسانا
 و زرد زیا و بعضی از نواحی هند و سنان نوشته اند جز اینکه تیر و وال کشیش و کوبادارستان
 قبل از جنگ اپیسوس در تحت سلطنت اردوانشاهی منقل بود و پس از جنگ منور سلوکوس
 آن فراغت یافت که بتسخیر از مملکت پارت و در بنا بر این تا سال صد و نود قبل از میلاد بجا
 استقلال ماند با کجمله سطح عمالک سلوکوس تفریب داد و کرد و در پست شهر اربیل مرتب ضبط
 شده و از آنجمله سیصدالی چهار صد هزار میل صحرائی و هزار و باقی حاصلخیز بوده است

چون آنتی گن از میان برفت و جنگ اپیسوس یا نهار سپید سلاطین اربعه ثالثا متحد شدند
 پراختد یک سال بعد که سنه سیصد قبل از میلاد باشد در میان سلاطین اربعه تفاری در
 گرفت و در سنه شش صد سلوکوس با دمنر پوس سپر آنتی گن متحد شد و باید دانست که دمنر پوس
 بعد از شکست قتل پدرش بطرف یونان و مقدونیه رفت و در آنجا برای خود سلطنت ترتیب
 داده بود سلوکوس بعد از اظهار اتحاد با دمنر پوس سپر خود را به یونان نزد او فرستاده دختر
 وی را خواستگاری نمود دمنر پوس را این خواستگاری خوش آمد و با دختر بکشتی نشسته بطرف بناد
 سوریه راند سلوکوس نیز از بابل حرکت کرده با استقبال عروس بنیاد را و سوازی بناد در شام
 آمد چند روزی را بنیاد را عروس خود مشغول عسرت شده بعد از آن دو پادشاه بمالک
 خود مراجعت نمودند و این بقول بعضی از مورخین از وفایع سال دو پست بود و سه قبل از
 میلاد بوده است

از عجایب آنکه آنطور خوش سپر شد سلوکوس عاشق دختر دمنر پوس و چون پدر خود کرد بدو
 از این درد بیمار شد چه مشارالیهما آبتن بود و وصلش مشارالیه را بحال مینمود را اسب طرا
 حکیم یونانی که اول طبیب است که تشیح بدن انسان کرده هر چه در معالجه وقت همکرم مرض
 بشدت مینهاد آخر الامر دانست علت نفسان است بدانکه آن کرد عشق و تحت و نایج او را با

روز نشاند از این در سخن داندا ثنید بدید نمید مجبوره او را بخت خود میند ساخته اما آن
 کدام دختر زلفت که دیدارش پسر پادشاه را دشوار است البته کسی است که مانع دینی و
 دنیوی در پیش دارد در محانه سلوکوس را در مدنظر آورد و ملتفت شد دختر دمنر پوس این
 فتنه انگیزه و این نظر فتنه آن کنیز است که مولا نا جلال الدین رومی علیه الرحمه در ابتدای
 دفتر اول مشوی نظم آورده میفرماید پادشاهی بکنیز که عاشق شده او را خرید کنیز کرد
 در محانه سلطان بیمار شد لطفا از معالجه او عاجز شدند چکیم حاذق دانست مرض فتنه
 بنض او گرفت و از شهر و دیارها که کنیز دیده بود سخن گفت و وی را بحر فآورد و شرح
 هر جا بگفت

شهر شهر و خانه خانه فتنه کرد	فی رکش جنید و زرخ کشت زرد
بنض او بر حال خود بدی کرد	تا پسر پادشاه از سمرقند چو قند
آه سردی بر کشید آن ماه رو	آب از چشمش روان شد همچو جوی
گفت باز کام آنجا آورد	خواجه زر کرد در آتش هم خرید
در بر خود داشت ششماه و خنجر	چون بگفت این زانش غم بر فروخت
بنض جنه روی مخزن زد	کر سمرقندی زر کرد فرود شد
چو زرنجور آن حکیم از یافت	اصل آن درد و بلا را باز یافت

دانست کنیز که عاشق خواجه زر کرد است از اسب طرا حکیم نیز همان فرستد هوش را بخرچ داده
 خلاص چون ظنش بقیه بمبدل کشت بپرد سلوکوس را خبر در ساخت او پسر را چون بی اندازه
 دوست داشت برخلاف قوانین دولتی و ملت شوزای عسکره ترتیب داد و با سران سپاه
 این باب شورت نمود و رای خواست جل چون هوا خواه آنطور خوش بودند گفتند حفظ آن نفس
 محترم واجبست سلوکوس قبول آن اشارت را از فرایض دانست زوجه خود را بخرچخانه پسر
 اما از آن وقت بعد دل از مهر بنابر بد و نه الحقیقه در کج عزلت خرید

اما مقل سلوکوس باید دانست که بطلمیوس بن بطلمیوس شاهزاده مصر بواسطه بی لطفی که پدرش
 در سال دویست هشتاد و پنج قبل از میلاد نسبت با کرده برادر کهنش او را و زیت را و بعد
 نموده و نچیده از مصر خارج شده نزد پادشاه اتراس که از طرف خواهر با او قرابت داشت رفت
 اما آن پادشاه قبل از رسیدن شاهزاده مصر به اتراس در جنگ سلوکوس مقبول شده بود

بطلمیوس پادشاه منزه و پنی سلوکوس آمد و در کمال ملاطفت پذیرفته شد بعد از
چندی سلوکوس هوای وطن اصلی خود نمود چه از وقت خروج اسکندر از مقدونیه بگریه
مسقط الرأس اقوام و عشیره خود را ندیده بود لهذا ایامی را که در آن جای داشت موقتاً
به آنطیوخس پسر خود واگذاشت با بطلمیوس راه مقدونیه پیش گرفته و بین راه پای نامی معبد
دید از همراهان نام آن پرسید گفتند موسوم به آرگوس چون این اسم شنید بر خود بلرزید
چه گفته او را گفته بود ند مقل بود در حوالی معبد آرگوس است با این فلق قصد زیارت عبادت
در آن محل نمود هنوز بر در معبد نرسیده و از اسب فرود نیامده که بطلمیوس از پشت سر با خنجر
پهلوی او درید و سلوکوس در آن زمین بخون خود غلطید شاهزاده مصر قاتل سلوکوس
خزاین و اموالی را که این پادشاه با خود بمقدونیه میبرد در میان لشکران شهر باره مقبول
که معدود بود ند بخش کرد و بواسطه اسماک آنها توانست خود را پادشاه خواند

مدت عمر سلوکوس هفتاد و سه سال و سلطنتش سه و دو سال بود در سنه سیصد و پنجاه
و چهار قبل از میلاد و وفاتش در دو و بیست و هشتاد و یک بمکارم اتفاق معروف و مجاسن
اطوار مناز از تمام سرداران و خلفای اسکندریه بزرگتر و بزرگوار تر بوده بهما امکان کارها
بر طبق عدالت پیغمده داد رس مظلومان و خانه کن ظالمان جنگ آورد دشمن مال و سستی
و مرتبه ارباب صنایع و علوم و کمال در ایام سلطنت خود سی و چهار شهر بساخت و از
خدمانی که بوطن خود یونان نمود این بود که کتابخانه آتن را که اگر زسیس پادشاه ایران بنا
کرده کتب آنرا باین مملکت آورده سلوکوس آن کتابها را جمع نموده باز به آتن فرستاد از هر کتابی
بزرگ و انست که پادشاهی و سرور کاری پس دشوار است عا با و دایع خداوند میباشد
و سپرده بسلامتین اگر مردم بدانند حفظ این امانت ناچار حد مشکل است فرضا ناچ سلطنت
در بیان راه افند در صورت پانث آنرا بر نمیدارند و بر سر نمیکندارند

و از زور و قوت سلوکوس حکایتی که کاشف مطلب غامض میباشد اینست که یونانیان در روز
از ایام سال غاده شاه و کد فریانی میکردند یعنی از حیوانات ماکول اللحم ذبح نموده که کشت
آنرا بفرامیدادند در یکی از روزها فریانی کا و عظیم الجثه را باطنابهای سخت بستند
اسکندر کبیری آوردند که بدست خود ذبح کند اسکندر باینغ برهنه رو بکا آمد چون
چشمش بر افتاد طنابها را پاره کرده که بخت اسکندر که با شاکردی ارسطو اعتقاد

بطلمیوس نفال داشت فرار کا و را بقال بد گرفته رنگش تغییر کرد سلوکوس که حاضر بود ملتفت
حال اسکندر شد و بد و شاخهای کا و را محکم بگیرفت و کشان کشان نزد اسکندر آورد
فهرمان مقدونیه آن کا و را بکشت و تغییرش دفع شد از جلادت سلوکوس نهایت سحر
شده او را بپسگرتو یعنی صاحب و شاخ لقب داد و ارباب خبر دادند که سلوکوس را نام
اسکندر بوده و ذوالقرنین ترجمه تحت اللفظی صاحب و شاخ یا پسرگرتو میباشد پس آنجا
که گفته اند اسکندر ذوالقرنین بجز آن فرزند مقصود ایشان همان سلوکوس است که در آن
صفات جمیده و سجا یای که هر چه بوده است پس آنهمه نا و پلارت و تطویلا که نموده اند
لا طابل باشد

اینهمه در جام جم حاجت ناویل نیست

در مسکوکات سلوکوس در یکطرف صورت خود این پادشاه است که کله شکر بجای خورشید
دارد و در طرف دیگر کای و حشمت ساخته اند و اینجمله از واقعه کا و حکایت میکنند یکی دو
از مسکوکات سلوکوس باوصفی که ذکر شد نزد نگارنده موجود است

پرفیور لسنن فاضل انگلیسی میگوید چند چیز از قوت و استقامت دولت سلوکوس
بکاست یکی تغییر پای تخت که پیش بدان اشاره نمودیم دیگر مختلف از طریقه اسکندر کبیر
میخواست در میان تمام رعایای خود مساوات قرار دهد و راج و مرجوح را منزه نگذارد
و اهالی آسیا و یونان را بواسطه مواصلت و مزاجت متحد سازد سلوکوس هر این بود
که این روش را از دستند هد و آسیا پشها را موافق خیالات یونانی در مدارس تربیت
کند و مشاغل را از درباری و غیره خاص قومی دون قومی نماید و بر آسیا پشها معلوم برهن
سازد که نزد او همان فدد و منزلت یونانیها را دارند افسوس که سلوکوس اختلاف او بسبب
قدم اربابها و میدها حرکت کردند بزرگان را حرو و سایر و اعبد فرار داد سلوکوس فلان خود را
بهفناد و در حکومت تقسیم کرده مناصب حکمرانها را مخصوص اهالی مقدونیه و یونان
و البته اهالی آسیا میخواستند که تابع خارجه باشند مخصوص در صورتیکه چندان جلوت
حکام و ارباب مناصب گرفته نمیشد اگر سلاطین سلوکوس پشها را منزه بوده را مرعی منظور
داشتند با همسایگان مغرب خود یعنی بطالس و مصر و شاهزادگان آسیای صغیر میباید
و با آنها یک دار و مرز یعنی فقط بمبادف میباید دیدند و داخله خود را بد رستی منظم و رعایا

آسوه میکردند البته امتداد سلطنت آنها زباده بر این بود بلکه پوسن بر شوکت و عظمت
 آنها می افزود چون چنان کردند چنین شد آن افتاب و لث ساپه نشین کردید
 بعد از اسکندر سلوکوس نیکانتر پسرش آنطوخسار قل ملقب به ستر یعنی نجاش دهند بجای
 پدر سلطنت جلوس کرد اگر چه سلوکوس و دادوستد مهیاش اما باید گفت که ناخلف
 فرزند بود ضعیف النفس و سخیف العقل در جنگ شجاعی داشت اما در مهام ملکی خطا پیش
 چنانکه زمام امور پادشاهی را بدست معشوقه خود دختر مزویوس داد و خود غوری در کارها
 نمیکرد و از سوء اعمال او اینکه از قائل پدر انتقام نکشید و او را از مملکت خود بیرون ننمود بلکه
 با او مصالحه و وصلت کرد حکام بلاد که ضعیف نفس و دیندار و بی بدیند و بد شمنان و پوسند
 بطلبوس قائل سلوکوس غاصب منمن از مملکت او در جنگ با طایفه گل گشته شد و بسزای خود
 رسید و آنطوخسار چند ساله سلطنت خود در سر جنگ با مصرها و طوایف دیگر کرد و غایب
 مغلوب شد شهوت پرستی و میل بخیل آن جزئی مریدانکه او را که در زمان پدر داشت از میان
 برد و وضع سلطنت مختل و معشوش شد در او ان پادشاهی خود سر شهر ساخت بکه در حوال
 مرد که انطاکیه نامید و دیگر در انطولی که اسم مادر خود پامی را بان داد و ستمی را بفریبان در
 بکفر سخی شهر طهران در طرف شمال که آنرا با اسم مادر خود پامی موسوم ساخت
 پرفیتر زلتنس میکوید جانفشنها سلوکوس اول پیری پلینیک این پادشاه کردند با بعضی که
 سلوکوس بواسطه ادعای بکه بر مملکت سوریه سقله داشت اسباب جنگ با بطلانس مصر را
 فراهم آورده بود آنطوخسار ستر پسرش در سال دو و پنجاه و شش چهار قبل از میلاد لشکری
 آراسته بشخصه غازم جنگ بطلبوس فیلا دلفوس کردید در آسیای صغیر با ارد و خورد
 کرد اما سوگد او را حاصل نشد نیز میخواست مملکت بختی را که قسمت شمال شرقی انطولی باشد
 ضمیمه مالک خود نماید و از سال دو و پنجاه و شش هشتاد و هفت قبل از میلاد
 برزی پونا سر و نیکو میدس سلاطین این مملکت حمله کرد نیکو میدس از جماعت گل کلم خواست
 آنطوخسار بعضی محاربان غالب در بعضی مغلوب شد و در یکی از جنگها که با طایفه گل کرد
 و فتح نمود ملقب به ستر یعنی نجاش دهند کردید و در یکی از این مصافها خود نیز مقتول شد
 نیز از مسطوران پرفیتر مشارالیه معلوم میشود که آنطوخسار ستر دائما با والی مید در
 جنگ بوده و والی مید که از طرف خود او مامور بود غالباً با او مخالفت مینمود

جلوس آنطوخسار قل در دو و پنجاه و شش هشتاد و یک قبل از میلاد و وفاتش در دو و پنجاه و شش
 و دو و پنجاه و شش سلطنتش تقریباً نوزده سال بوده
 بعد از آنطوخسار اول پسرش آنطوخسار ویم ملقب به خدای بخش سلطنت جلوس کرد و ماد
 همان دختر مزویوس بود بنابراین و در اخر از زاده دانستند در او ابل سلطنت یعنی از ستر و
 و شش قبل از میلاد داد و پنجاه و شش غالباً با فیلا دلفوس پادشاه مصر جنگید و میدان جنگ
 اغلب آسیای صغیر بود بعد خزان پادشاه را برزی گرفت و جنگ بصلح مبدل شد بطلبوس
 مصر چنین و اسباب بختل بسیار با دختر خود همراه کرد بعلاوه مخارج تمام ایام سال او را میداد
 حتی ماکول و مشرب و با ورا حمل مینمود چنانکه آن دختر آبی جز آب بنل نمی شامید پس از مدتی
 پادشاه مصر در گذشت و آنطوخسار ثانی دختران پادشاه را مطلقه ساخت و زوجه اولی خود را
 کرد و فرزند او داشت بعد از مرگ پادشاه زاده خانم مصر از او جدا و اختیار کرد بجد
 بجز سر اطلبید این ملکه بواسطه دلشک از عمل آنطوخسار عدم اطینان بقول و ثبات رای او
 وی را کسمو نمود و پسر خود سلوکوس ویم را بجای او تخت پادشاهی نشاند
 آنطوخسار ویم منکر و بد کردار بود غالباً بعیش و طرب لهو و لعب میکذ را نیکتر با مو مملکت
 نظر داشت معشوقها و معشوقه ها او در کارها مختار بودند و آنچه میکردند و میخواستند و بیسببی
 در کار نبودند رعایا را بپسند پادشاه را احترامی حکام هم بعضی پیری سلطان خود مینمودند و بعضی
 که با بی اعمال را غیب نبودند همیشه خود سری و طغیان میکردند
 پرفیتر زلتنس گوید در سال دو و پنجاه و شش قبل از میلاد آنطوخسار ثانی با صر فیلا دلفوس
 سلطان مصر با والی باغی مد بنای جنگ را گذاشت در این زد و خورد و در همین سال بود
 که در پات شورش روی لایان شرقی افراشته شد اول حاکم باختر دم از امشلال زد بعد
 پارتها پیری او کردند و سلطنت اشکانیان شروع نمود چنانکه شرح آن بیاید
 جلوس آنطوخسار ویم در سال دو و پنجاه و شش در و با شش قبل از میلاد و وفاتش
 در دو و پنجاه و شش و شش و پنجاه و شش سلطنتش تقریباً شانزده سال بوده که نیکو میدس
 بنام کوس نامی از اهالی گل را از مملکت دفع نمود با و لقب یوس یعنی خدادادند
 نکارنده گوید چون مقصود وصل شدن تاریخ خلفای اسکندر بنارنج اشکانیان بود از شرح
 سلطنت سایر سلاطین سلوکوس مصر و نظر نموده فقط فهرست از اسامی و مدت ملک ایشان

سلاطین مصر یعنی آنها بکه از نژاد
 طلبوس و در اسکندر بودند و
 بعد از این پادشاه سلطنت کرد
 معروف به جالسیر میباشند

در اینجا منکادیم و همی هده
 سلوکوس دوتیم ملقب به کالی که کن جلوس دویست و چهل و شش قبل از میلاد
 آنطوخس پنجم ملقب به همی تراکن جلوس ۲۳۱
 سلوکوس پنجم ملقب به کیرکن جلوس ۲۲۶
 آنطوخس چهارم جلوس ۲۲۲
 ایضا آنطوخس پنجم جلوس ۲۲۲
 ملن غاصب ۲۲۰
 آخیش غاصب ۲۱۴
 سلوکوس چهارم ملقب به فیلوپاثر جلوس ۱۷۷
 آنطوخس چهارم ملقب به ثئوس جلوس ۱۷۵
 آنطوخس پنجم ملقب به اپیانثر جلوس ۱۶۴
 دمبریوس اول ملقب به سیر جلوس ۱۶۲
 پیارخس مگاس اعظم غاصب ۱۶۲
 الکساندر سراقول ملقب به بالاجلوس ۱۵۲
 اورتش اول
 دمبریوس دوتیم ملقب به ثئوس جلوس ۱۴۶
 آنطوخس ششم ملقب به اپیفانس جلوس ۱۴۵
 نریفن ملقب به انکرانثر جلوس ۱۴۲
 آنطوخس هفتم ملقب به سی دیش جلوس ۱۳۱
 ایضا دمبریوس دوتیم ملقب به ثئوس جلوس ۱۳۰
 الکساندر سراقول ملقب به زابینا جلوس ۱۲۱
 کلئوپاثر ملقب به نینا جلوس ۱۲۵
 سلوکوس پنجم جلوس ۱۲۵
 آنطوخس ششم ملقب به اپیفانس جلوس ۱۲۵
 آنطوخس پنجم ملقب به فیلوپاثر جلوس ۱۱۴

سلوکوس

سلوکوس ششم ملقب به نیکانثر جلوس ۱۰۶
 آنطوخس دهم ملقب به فیلوپاثر جلوس ۹۴
 آنطوخس یازدهم ملقب به اپیفانس جلوس ۹۲
 فیلیپس ملقب به اپیفانس جلوس ۹۲
 دمبریوس پنجم سیر کالی که کن از نود و دو والی هشتاد و هشت این سه نفر سلطنت کردند
 آنطوخس دوازدهم جلوس ۹۱
 پیگرافس غاصب ۹۳
 آنطوخس سیزدهم جلوس ۶۹

پوشیده باشد که در سال شصت و پنج قبل از میلاد سلطنت سلوکوس کبکد، اما منقرض شد و ^{انرا} مملکت
 سوریه بعد ها یکی از ایالات رومیه الکبری گردید و پس از آن سلاطین ایران یعنی ساسانیها
 از رومیها انزاع نمودند و مجدداً بنصف سلاطین رومیه الصغری در آمد و اعراب از آنها
 بگرفتند

عالم و مورخ مشهور ابو جعفر محمد بن جریر بن بید الطبری در تاریخ خلفای اسکندر گوید
 بدانکه بعد از فوت اسکندر از هفتمین از قشون او که یونانی بودند بوطن خود که یونان
 باشد مراجعت نمودند ممالک اسکندر منقسم بدو قسمت شد تمام ظهر واقع میانین دجله
 و چون که عبارثا از ایران باشد یعنی عراقی و بابل و اصفهان و فارس و قهستان و ری و
 طبرستان و گرگان و خراسان محکوم سلاطین خود باالات مسطوره یعنی ملوک الطوائف گردید
 هر شهری پادشاهی داشت هر دهکده حاکمی همچون تبعیت بگری نمود و هیچیک از آنها
 بان دیگر خراج نمیداد فرزند میان بزرگ و کوچک و ضعیف قوی نبود و آنطرف دجله یعنی آن
 قدری از عراق که آنطرف دجله بود باموصل و جزیره و کوفه و صحرائی فخر عربستان و حجاز
 و مصر و یونان و بین ناسر حد مغرب منعلق بسلاطین یونانی که از خانواده اسکندر بودند
 شد

وقتی که اسکندر درگذشت شش پسر عساکر او قشور او را یونان حمل کرد اسکندر پسر داشت
 موسویا اسکندر و س که پدرش را و بار سطور سپرده بود و او آن پسر را تربیت کرده و مطا
 عقلی آموخته و قییکه قشون یونان بانا بونث اسکندر بان مملکت بازگشتند و او را دفن

کردند

کردند و راکسندر در جمع شدند و زمان مملکت را با و تفویض نمودند اما او قبول نکرد
 من خود را خاص پرستش پروردگار نموده ام و قابل حکمرانی و سلطنت نیستم پیش از این احدی را
 از سلطنت حاصل نشده که پدر مرا شده مع ذلك آن پادشاهی او را نماند پس از این گفته اسکندر
 از میان مردم خارج شده اوقات خود را وقف عبادت خدا نمود و شون سرگردان ماندند و آخر
 الامر سلطنت را بشخصی موسوم به لاکس که از خانواده اسکندر بود تکلیف تفویض کردند
 و تمام عساکر امرا و را گردن نهادند و در یونان و مصر و شام و یمن و مغرب عراق تا ساحل
 دجله حکمرانی پرداخت و در بیت المقدس از بنی اسرائیل شخصی را انتخاب کرد که بر آنها رئیس
 باشد و اجرای قوانین بنی و دولتی نماید پادشاه مزبور را که لاکس باشد در یونان بطلمیوس
 مینامیدند و معنی این کلمه شاه بزرگ است هر پادشاه عظیمی را در یونان بطلمیوس میگویند چنانکه
 در ایران کبرای سلاطین را خسر و در رومن فیصر مینامیدند در بعضی علوم عقلیه و هیئت نجوم
 در یونان رونق و در واجی هم میسایند

لاکس اول بطلمیوس بود که در یونان سلطنت نمود و بعد از سی و هشت سال پادشاهی درگذشت
 بطلمیوس دیگر که دستاورد نام داشت بجای او بخت سلطنت یونان جلوس کرد در بعضی از
 نقاط سرده ام نوشته اند اصحاب کعبه از دست این پادشاه که بختند با جمله سلطنت یونان بنگ
 متدای بطلمیوسها را بود بعد از دو و بیست و چهار سال از دست آنها خارج شده بنصرف رمنها
 درآمد شخصی که از نژاد عیصر پسر اسحق بود و اغسطوس نام داشت سلطنت برقرار شد
 پنجاه و شش سال پادشاهی کرد در سال چهارم و دوم سلطنت حضرت عیسی علیه السلام مولد
 شد فاصله دنیا اسکندر و حضرت عیسی سیصد و سی و سه سال است **فصل سیم**
 مؤلف گوید چون بخواند احوال ملک اسکندر و سرداران خلفای او را بیان نمودیم اینک
 میرد ازیم بشرح دلناشکایان با پارثا که اصل مقصد هاست و باقی مقدماتی که محض
 توضیح نگاشته شده و ابتدا میگویم با فوال مصنفین و مورخین عربی و عجمی با این گویم عالیجا
 ابو علی مسکویه در بخاری با لام میگوید چون اسکندر درگذشت سلطنت را پسرش تکلیف
 کردند و خواستند و را بخت پادشاهی جلوس دهند و ابا نمود و اعراض کرد و راه نرسد
 و عبادت پیش گرفت بنا بر این بطلمیوس نامی را یونانیها پادشاهی برداشتند و بعد از او
 چندین دیگر بهین اسم سلطنت مملکت کردند و آنها را بطالسی یونان گویند چنانکه سلاطین

فصل سیم در
 سلطنت اسکندر
 و عقاید مورخین
 عربی در این
 باب

عجم را اکاسره نامند و جماعتی از یونانیها بر مصر و شام غالب شدند و در عدد ملوک الطوائف
 که در اقلیم بابل حکمرانی داشته اند اختلاف است پس از ملوک الطوائف اردشیر بن بابکان
 بملکت سانی برخاسته و آنرا منظم ساخت مفسو از ملوک الطوائف حکمرانان معاصرین
 طیفه اشکایان است که در ولایات و ایالات ایران مستفلاً حکومت کرده اند و اول شخص
 اشکایان اشک بن اشکان نام داشته و بزعم بعضی او پسر داری اکبر بود اشک جمعی را جمع
 نموده بفسد محاربه آنطخسرهاض کرد در بلاد موصل فشین نلانی نمودند آنطخسرهاض
 شد و اشک بر سواد استیلا یافت و از موصل ناری اصفهان او را شد و چون مردی
 بزرگوار بود ملوک الطوائف و را معظم و بزرگ شمرده پادشاه خواندند و اسم او را هخامنش
 بر اسم خود مقدم نوشند و او هم در نامه ها که با آنها مینوشت نام خود را مقدم میداشت
 با جمله اشک قونی بهم رسانید ملوک الطوائف هدا با بجزش ارسال داشتند و او حکمرانی
 هر یک از آنها تصدیق نموده بدو نایبیکه احدی از آنها را مغرول کند یا اسم عاملی بر آنها گذارد
 همه را در اناک خود باقی گذاشت بعد از اشک گو در زین اشکان سلطنت یافت و او است
 که مرثه تانیه با بنی اسرائیل جنگ کرد و این بعد از آن بود که آن قوم حضرت یحیی بن زکریا علی
 بنیسا و آله و علیهم السلام را کشتند خداوند ببارک و تعالی گو در زین اشکان را بر آن قوم
 مسلط کرد و او بسپار از آنها را بکشت و بعد ها برای آنها قوت و قدرتی نماند و شوش
 بهم رسانیدند و بنو ناز میان آنها رفع شد و مدلت خاص آنها کردید و در اب رسم عجم
 بعد از اسکندر این شد که هر کس جبال زاد در نصرت با و تمکین و اطاعت مینمودند این
 بود که تبعیت اشکایان را اختیار کردند یکی دیگر از سلاطین اشکانی شاپور بن اشکان است
 و در زمان او حضرت عیسی بن مریم علیه السلام در ارض فلسطین ظهور نمود بعد از شاپور
 گو در زین اشغانان الاکبر سلطنت یافت بعد از آن مرثه اشغانی بعد گو در زین اشغانی
 بعد مرثه اشغانی بعد مرثه اشغانی بعد در وان اشغانی بعد مرثه اشغانی بعد بلاش
 اشغانی بعد در وان اصغر اشغانی بعد در شپور بن بابکان بر اردوان غلبه کرده سلطنت
 مملکت را از این سلسله انزاع نمود مدت سلطنت این طبقه تا آن وقتیکه اردشیر از
 ناخت و او را بکشت و مملکت عجم را منظم کرد دو و بیست و سی و شش سال بوده و چیزی که
 بجز به از آن مستفاد شود از اخبار و نداد بر آنها مسموع نشده است که نگاشته اند این

ابوجعفر محمد بن جریر بن بیداطبری میگوید بعد از اسکندر ممالک ایران از این طرف جمله
از سر حد عراق تا سواحل چون در دست حکمرانان ایالات ماند و هر یک در مملکت محکوم خود
بسلطنت پرداختند و حال بر این منوال بود تا بعد از پانصد سال اردشیر بابکان تمام را مطیع
نمود و از جمله ناچگون او را شد

در ظرف پانصد سال مذکور در ساحل جمله پادشاهان پیدا شدند و در این طرف شط ممالک
سواد و عراق و مدین و ری و صفهان را منصرف شدند اما سلاطین ایالات تمکین و اطاعت
آنها نمی نمودند و پادشاهان مزبور را سلاطین اعظم مینامیدند و نخستین پادشاه از این سلاطین
اعظم اشک پسر داری اول بود و آغاز سلطنت او از این فرار است

و قتی که سلطنت از یونان به روم منتقل شد پادشاهی هخامنشی که آمده و از جمله عبود نمود
و اهواز و فارس و ری را مستخر ساخت و او خود را انطیوخس مینامید اما سلاطین ایالات تمکین
اون نمودند زیرا که هیچ دلیل جاین پیدا نداشتند در تحت اقتدار شخصی از اهل روم باشند پسر داری
اول اشک نام که از زمان اسکندر مانده و قتی که اسکندر برادر او داری دوم را کشت او
طفل بود و هیچ نمینوانست کرد و قتی که انطیوخس ایران آمد و ممالک را منصرف شد اشک بزرگ
شد و با او مقاومت نمود و سلاطین ایالات بقشون و پول او را حاکم کردند اشک با عساکر
هخامنشی روم با انطیوخس جنگ کرد و او را بکشت و فلز او را که از جمله ناری بود منقرض شد
اما توانست سلطنت از سلاطین ایالات منزع نماید بعد از چندین سال پادشاهی از روم
موسوم بقیسطین بر این شد که با استعداد کامل بر اشک حمله کند و از روم که در آن وقت
بزرگترین شهر روم بود حرکت کرد و بطرف اشک آمد که انقام خون انطیوخس را از او بگیرد
اشک که میدانست قوه مقاومت او را ندارد فرستادگان نزد سلاطین ایالات فرستاد و از
آنها لشکر امدادی طلبید هر یک مخصوص برای او قشون و نفوذ فرستادند و او چهار صد هزار
مرد جنگ آماده کار کرد پادشاه حضر که از اصحاب حضرت منوچهر پسر خود بنفسه حاضر شد او
یکی از سلاطین ایالات و پادشاهی بزرگ بود اشک سرداری قشون را با داده و او را مقابل
ادم فرستاد پادشاه حضر با او بجنگ کرده عدّه کثیره از آنها بکشت و بسیار را اسیر کرد و باقی
منهرم ساخت قیطنین با او تمناقت نموده و با هم دام شهر پریداخت پادشاه روم باز راه فرار
پیش گرفت و در آن مملکت شهری بنا نمود نهایت مستحکم و آنرا قیطنیه نامید پس از آن پادشاه

بمملکت خود بازگشت و قشون اشک را نزد او فرستاد اشک دستها بگشودن را انعام داده و
سلاطین ایالات که صاحب آن دستها بودند تکمیل نمود

اشک تمام ممالک منبسطه از ساحل جمله ناری را در تصرف داشت و بعد از ده سال سلطنت
قدم بجهان دیگر گذاشت بعد از او عدّه کثیره از پادشاهان بهمان وضع او سلطنت کردند
همان سلاطین ایالات بعضی آن پادشاهان را اطاعت مینمودند و بعضی دیگر تمکین نداشتند
اما در افتداری آنها حرفی نداشتند و بمنزعه و مشاجره مینپرداختند و آنها را اشکانیان میکشند
اشکانیان بعد از اشک پسر داری و دویست و شصت سال داری از سلطنت بودند و اول جانشین
اشک اشک بن اشکان بود که ده سال سلطنت نمود بعد از او برادرش شاپور پسر تخت پادشاهی
جلوس کرد و شصت سال حکمرانی نمود در ایام سلطنت او بنی اسرائیل بحیره پیغمبر سیر زکریا علیه السلام
کشتند عقاب اخذ و نذرها را مفهوس شاپور ساخت و از آنها بسیاری بکشت و بسیار را اسیر
کرده طوق عبودیت بر گردن آنها نهاد و آنقدر بر آنها سخت گرفت که بنوکد نوز (بخت نصی) در
بیت المقدس و مسجد اقصی را خراب کرد آنقدر بر آنها سخت گرفت که در سال چهارم سلطنت
شاپور عیسی بن مریم پیغمبر علیها السلام ظاهر شد

بعد از شاپور برادرش خسرو اول بجای او پادشاهی یافت و ده سال سلطنت کرد و او نیز
خسرو بود از دو خسرو اشکانی بعد از او باثرن پادشاه شد و بیست و یک سال سلطنت کرد
پس از او خسرو دوم که نوزده سال پادشاهی داشت بعد از آن اردوان اول بعدگوسیرا که
چهل سال سلطنت نمود بعد از او بیست و چهار سال سلطنت بعد از آن اردوان دوم
با سیزده سال سلطنت در زمان او اردشیر بابکان ساسانی پیدا شده او را بکشت و مملکت
از او منزع ساخت و سلاطین ایالات را معدوم نمود و سلطنت آنها را مالک شد و باره
جنگ کرده سوریه و مغرب را از آن دولت بگرفت

(مقصود از اشکند کبیر بوده)
از زمان ذوالقرنین تا زمان او پانصد و بیست سال بود قبیل از جلوس اردشیر در میان بنی
اسرائیل حوادث بسیار حادث شد از جمله خداوند ذکر بار بار بنویش بر کردید و او را بر بنی المقدس
و مسجد اقصی مسلط و مختار کرد ایند و اختیار دین او را شد و مریم دختر عمران بدینا آمد
و او را خاص خدمت مسجد اقصی کرد و نذرها را دادند و هنوز طفل بود که او را مسجد بر بردند
و از جمله قبیح مزبوره تولد بحیثی زکریا بود و ولادت عیسی بن مریم است تمام این حوادث

در زمان سلطنت اشکانیان حادث شده است این
نکارنده گوید چون در فصل فوق ذکر کردیم از صاحب الحضرت که از آمدن شرحی از این شهر نویسد
تا از استقصا در مطالب چیزی فرو گذار نکرده باشد بنا بر این گوید

حضر شهری بوده است مقابل تکریت در بیابانی که مابین تکریت و موصل و قران افناده و این شهر
از بناوات و ابواب و سقفها جمعا با سنگ تراشیده با اندازه و اندام ساخته شده بوده
میگویند که شهر حضرت شصت برج بزرگ داشت و میان هر برجی با برج دیگر نه برج کوچک
و دروازه هر برج کوشکی و برکنار کوشک حتماً بود و رودخانه ترثار که از نهرهای بزرگ
بشمار می آمد برهنه حضرت میگذشت و بر جوانان روستا فری و باغات بسیار بود
و اصل ماده و منبع این آب نهرهاست که رود نضیبین است بوده و رودها بسیار این
ضمیمه ترثار میگردید تا بجای بزرگ و سرشار میشد که بر روی آن کشتی میبردند با فون و
میگردد ولی در این عصر ما از شهر چیزی بر جای مانده است الا آثار باره و سور و عالما
و بقایای عمارتیکه بر جلالت و عظمت آن شهر گواهی میدهد یکی از مردم تکریت گفت من
خود وقتی برای شکار بر موضع مدینه حضرت گذار کردم آثاری که بر خرابی جدران و سوراخ
بقایای جیطان هنوز باقی است برای العین مشاهده نمودم ملگدار و حکمران این خطه را
ساطرون میگویند و در حق صاحب حضر و ملک این سرزمین عدی بن زبید ایادی گفته است که
وامی الموت قد نزل من الحضرة رب ملک ساطرون

از شرقی بن قطامی و این است که گفته چون قبایل قضا ع از پورند بر بنه پراکنده شدند
کردی از ایشان بسمت جزیره آمد شیخ و حکمداران ^{بزرگ بود} ضیبن بن جله نام بود و او یکی از احلاف است
(احلاف قومی از قبیل نضیبین است که با یکدیگر هم قسم شدند بر باری یکدیگر) و بقول این
ضیبن پس جله نضیبین است که ضیبن بن معویته بن عبید بن احرام بن عمرو بن
نخج بن سلیم بن حلوان بن عمران بن الحاف بن قضاعة و این شخص را پادشاه تمام جزیره میپندارند
تا سرحد ملک شام از سمت جزیره حکم میرانده است باری ضیبن با قبایل مهاجر از قضاعة بجزیره
حضر نازل شد و این شهر را چنین ساخته و طلسم کرده بود که هیچ دشمن آنرا نتواند فتح کرد
و خواب نمود الا بخون کبوتر خاکستری رنگ و حیض زن کبود چشم ضیبن روز کاری در حضر
قامت داشت در قضاعة و اهالی جزیره حکم میرانند بر فلور پادشاهان ایران نیز همی جله میر

و سجده

و سرحدات بلاد فرس با غارت میگرد و هر وقت که زنی زرقاء (کبود چشم) در آن شهر حاضر میشد
اورا بموضع که مخصوصاً برای اینگونه زنها در این عادت بیکسو شهر مهیا کرده بودند
نقی میفرمود که مباد اینجوز معنادوی طلسم شهر را باطل سازند و قتی ضیبن بمراق عرب و سمت
سواد غارت برد از اتفاق ماه خواهر شاپور الجخود بن اردشیر الجامع را اسپر آورد و این شاپور
که ضیبن با او معاشر بود شاپور ذوالاکناف بنسبت چاکه این شاپور پادشاه دوم از ساسانیان
و سپارد شپراست بلا واسطه و از ذوالاکناف اردشیر هفت پدر فاصله است با این سپاه
شاپور ذوالاکناف بن هرمن بن نرسی بن بهرام بن بهرام هرمن بن شاپور البطل که شاپور
الجخود صاحب این قصه است بن اردشیر الجامع پس از ذوالاکناف تا اول سلسله اکاسره
هفت فاصله میباشد شاپور که خواهر او را از سواد عراق اسپر برد شاپور اول و ثانی کا
و سپر بلا واسطه اردشیر است بعضی از روان در این خصوص استنباط عظیم و خطی فاش
کرده و خداوند این واقع را شاپور ذوالاکناف گفته اند الفصیح جدی بن دلهاش بن
عشم بن حلوان قضاعی در باب سه جمله که بنی قضاعة و اهالی حضر در تحت رایت ضیبن بملاک
شهر نوردند بر سبیل مفاخره و این حماسه میگوید

دلفا للأعادی من عبید بجیش ذی التهاب کالسعیر
فلاقت فارس قاتکالا وقتلتا هرا بد شهر زور
لقیناهم بجیل من علاف وبالدهم الصلاد من الذکور

اینکه شاعر مذکور گفته است که ما بر بار کیهای از علاف نشسته لشکر شهر زور را دیدار کردیم
مقصود از علاف ربان بن حلوان بن الحاف بن قضاعة است که اسبها علاف با و منسوب میباشد
الفرض چون خبر غارتگری ضیبن پادشاه حضر سمع شاپور رسید سخت خشمگین شد که ضیبن بر اسپر
خواهری بختری کرده بود پس بالشکر خود بسمت جزیره حرکت نمود و شهر حضر را در حصار گرفت
و نداد و سالان بلد را در محاصره می داشت نتوانست کشودن که گفتیم حکماء آن عصر در چنین بنیاد
انرا طلسم کرده بودند و اجنبی را بر شکستن آن طلسم راه نبود تا اینکه نضیره دختر ضیبن را عادت
نشان در هین و ان اتفاق افتاد پادشاه علی الرستم او را بموضع تبعید آورد کان لغون اخراج
فرمود و آن موضع گفتیم برکنار باره شهر بود و در این وقت شاپور الجخود غم ز چهل فرموده بود
بگردد نضیره را بر شاپور نظر افتاد و شاپور نیز او را بدید و بشناخت از دو جانب سلسله عشق

جنبیدن

جنبیدن گرفت نصیره کس فرستاده از عشق خود شاپور را خنجر ساخت و هم پیغام داد که اگر نترس
 بر طرف فتح این شهر دلالت نماید و مقصود تو حاصل شود اجمن چه خواهد بود شاپور گفت از این
 میگویم و بالا از همه زنان خود پیش فرار کردم همینکه این پیمان استوار شد نصیره پیغام فرستاد
 و گفت که این کشور بدست مردم دانشور طلسم شده است اگر فتح با صدم آن خواهی خون جانش
 بدست آید و با خون کبوتری در راه آبخیز کن و با آن دو خون مقصود را بر نگار و نکاشته خوشتر را
 بر کردن طایری که آنرا و در شان گویند ببند همبند که آن مرغ در طهر آن آید و با آن نوشته بر سر سوز
 حضرت نشیند در حال باره و بر جش از جای بر آید و منهدم کرد و شاپور چنین کرد و سوختن
 پس شاهنشاه حکم پور شد داد و شهر حضرت را فرو گرفت و از قبيلة قضاعه فریب یکصد هزار
 از شمشیر گذرانید و در بیابان از قبایل چنان کشتار کرد که یکجا نابود شدند و اکنون جز اسمی از
 ایشان در دنیا نیست جلدی زدها که در غارت شهر زور بدست ضیق شکر گفته و عاقل کرده
 بود در ویرانی حضرت استیصال قضاعه عاقبت احوال ضیق و سپردن شاپور ملک جزیره
 بیای پهل این شعار سروده است

الیه یزیدک والابناء نتمی بما لاف سمرانه بنی العبد
 ومقتل ضیق و بنی ایه واخلاء القبائل من نزل بد
 اناهم بالفیول مجلات وبالاتال سابور الجنود
 خدم من بروج الحضر خرا کان تقاله زبر الحدید

پس شاپور از خطه خضر حرکت کرده بعین التمر آمد و آنجا با نصیره دختر ضیق علی المعاهده زفا
 کرد نصیره آن شب با نامداد همی در فرایش خود بچید و مثل مار کزیده هیچ بنامید شاپور
 همان ای دختر ضیقن تولیه میشود گفت من تا کون بر فرایش خشن نخفته بودم از اینجهت درش
 همی بیچ و تاب داشتم شاپور گفت یا دنیا طو و پوشش خواب مرا خشن میخوانی و آیا تا کون هیچ
 پادشاهی بر زمر از رخ آرامش و جامه خواب من خفته است چون شاپور در مقام نشینش
 از سر این سخن شد پدید که از درخت مورد بر درخت خفتن او افتاده بوده است آن برک
 در میان شکلهای شکم نصیره مانده و موجب خفت او گردیده است شاپور از ناز که اندام آن
 نازنین شکفته گرفت و گفت آیا پدر تو ضیقن بچشم ما کول ترا میپورد و گفت با انکیس مکی که
 سال نخستین از شهد آوردن او بود با مفر کند میگوید سنا از آن نیک بر میگردند و فلک گویند

جوانه که بسال سیم در می آمد پادشاه از این هتمام در خورش و پرورش آن دختر بود
 و پر جفائی وی در حق پدر عیبت گرفت و گفت باید که این چنین و فاکردی آیا با من چه خواهی کرد پس
 فرهان داد تا بنائی بلند بر پا کردند و نصیره را بر فراز آن برد و گفت با تو عهد کرده بودم که تورا
 از جمیع اهالی حرمانه خویش بالا نر قرار بدهم اینک بعهد و فایتم دم گفت آری پس نصیره نادان
 سرکش استر در رند و کیسوها آن دختر با فیم آنها حکم بدینستند و بنا خنند و آن ناسپاس حق تا
 شناس را که بوید در مهربان و فیا بل خوشش شمشیر هلاک عام کشیده بود با بن عمل قطعه قطعه کرد
 عدی بن زید مشهور در این معنی گفته است که

والحضر صبت علیها داهیه شدیة آید منا کبها
 ببینه لم ترق والدها لجمتها اذا صناع راجها
 فکان حظ العروس از جشر الصبح دماء بحری مسابها

و هم عشق در محاصره دو ساله شهر حضرت شاپور و انراض نعمت و زوال راحنا هالی آن
 خطه میگوید

الیر للحضرة اذ اهلها بنعمی و هل خالدهن سلم
 افام به ساهو الجنود حولین نضرب فی القدم

میگویند اصل این شهر حضرت ساطرون بن اسطرون جرمقی است او با چهار صد هزار لشکر
 بجنگ بنی اسرائیل رفت حضرت ارمیا پیغمبر علی نبیسا و آله و علیها السلام بروی نفرین کرد ساطرون
 با آن تشون یکجا هلاک شدند از این خبر معلوم میشود که باقی حضور و حکمران آنجا عجمی ترا بوده اند
 که جوامع بزبان عربی کرده و از عجم میباشند که بموصل سکنی داشته اند (گویند که در کوه طور
 عبید بن معصنه یافته شد (معصنه آلت فشار و مقصود در اینجا کودال انکور فشرین و جای آب
 انکور کرفتن است) دیدند از میان آن معصنه جوی است در زمین که بفلز از زین (فلعی)
 ساخته و ریخته و پیرداخته شده است چون جوی لدبنال گرفتند و بر فتنه مصیبت آنرا در خانه
 مسیز از شهر حضرت یافتند میگویند شراب پادشاه آن ملک داد و طور میفشرده اند و عصا
 آنرا از زین زمین بواسطه این جوی از زین وارد این میخانه مسیز از داخل حضرت میگردد اند بعضی هم
 گفته اند که این تفصیل در سنجار بوده است

عدی بن زید در استحکام آن باره و بروج بسنگ مهر و ساروج و تسلط باج سنان آن کشور و
 ویرانه

و پرافاتشهر و هلاک سکنة و اهالی این شهرها سروده است
واخوانحضراذنباه و اذدجله نجبی الهه و الخابور
شاده مررا و جلله کلسا فللطیره ذراه و کور
لهیبه ربه المنون فباد الملك عنه فبا به مجبور

کذا فی معجم البلدان از این اشعار معلوم میشود معنی اینکه گفته اند دیوان و دفتر نوارنج
عرب اخبار و وفایع فبا بل آن اشعار ایشان است که اگر چه خط نداشتند اما وفایع عمد و
بقید نظم و ضبط شعر حفظ نموده ضایع شدن و از میان رفتن نگذاشته اند و السلام
ابوالحسن علی بن حسین بن علی السعوی در تاریخ خود موسوم بمروج الذهب شرح در باب
ملوک الطوائف اشکانیان نکاشته حاصل و مفاد آن از قرار دیداست

ما بن طبقه اول از ملوک عجم و طبقه ثانی که ساکنان آنها باشند طبقه بوده اند معروف بملوک
الطوائف در نسبت بن طبقه کثکوسا رسیده که آیا اصلا عجم بوده اند یا از طایفه بنطاع عرب
جامعی از مورخین که در تاریخ قدیم تتبع و استقصا نموده گفته اند پس از آنکه اسکندر بن پاپس
دار این دار را بکشت حکمران هر ناحیه خود را در قلمرو حکمران خود پیش مستقل دانسته هم از اسبک
زد و مملکت و ولایت محکوم خود را ملک خویش شمرده حکمرانان نیز بود بعضی عجم و برخی بنطاع عرب
بودند اسکندر با آنها بنای مکاشفه گذاشت مفسوسش تفریق کلمه آنها بود و سعی نمود
که با هم مخلد شوند و در تحت دایره احد و سلطنت واحد در بنایند و بدفع او نتوانند پرا
اما اکثر حکمرانان مطیع و منقاد اشکانیان شدند و اشکانیان ملوک جبال بودند از بلاد
دینور و نهاوند و همدان و ماسبدان و آذربایجان و از آنجا که کلیه سلاطین این مملکت یعنی
جبال را اشکان میگفتند ملوک الطوائف یعنی حکمرانان ساکنان آنجا را که دم از اطاعت
و انقیاد اشکان زده باین مناسبت همین اسم خواندند محمد بن هشام الکلبی از پدر خود و سنا
علماء عرب نقل کرده که او پدر اولین ملوک روی زمین پادشاهانی بوده اند موسوم ب اسکانیان
و آنها از سلاطین طبقه اول عجم که نام برده اند استند نادان و ابن داود بعد از این پادشاهان
اردوان است این سلسله حکمرانان بنط و از ملوک الطوائف بشمار می آیند و در حال
از آنجا که این همه است دره فرات و جامعین و سور و احدا باد و اندکس ناحیه اول
مخار و طفوف و ساکنان این ناحیه در تصرف داشتند اما ملوک عرب باز تر از مصرین

نزارین معد و ریبین نزار و نامار بن نزار بوده و نصر تپه از بنی نصر از بنی و طبقات دیگر انجلیان
هر یک حکمران مخصوص اخبار نمودند چه پادشاه واحد که بر جمله مسلط شود و هر یک در زب
بهر قدر آورد نبوده یعنی اسکندر یکسره بوجیب یک از سائل ارسطو اسناد و وزیر خود نگذاشته
است اتحاد و اتفاق مابین ملوک الطوائف حاصل شود توضیح آنکه ارسطو با اسکندر در میان
دستور العمل میدهد و میگوید اگر خواهی در ممالک منصرف خویش در منازع و آسوده باشی
حکمران هر ناحیه را مستقل و مختار نما و او را بجای آن افتد از نگاهدار و خراج مملکت محکوم
اورا بوی و گذار تا آنان میل با اتفاق و دفع تو ننمایند اسکندر چنین کرد و حکمرانان هر یک
مانند بلکه در خیال بسط و وسعت ناحیه خود بودند و با هم رقابت می نمودند سازش با یکدیگر
نداشتند و پس از هر حکمرانی بگفتند هر سپید و این طبقه معول و مجرا شد بگفته آنها که در اینجا
قدما و معرفت سپر آنها بد طولی دارند مدت ملک ملوک الطوائف با نصد و هفتاد سال طول
کشید و آن از زمان سلطنت اسکندر تا خروج اردشیر بن بابکان که افتد از بصره ساکنند و ملوک
الطوائف غالب آمدار و ان پادشاه عراق را بکشت تا ج سلطنت او را بر سر گذاشت اردشیر
با اردوان بن بن و بطور مبارزت و در ساحل شط بغداد بود و اول روز از ملک اردشیر
هان روز قتل اردوان است چه از آنوقت بر ساکن ملوک الطوائف مسلط شد و تمام مملکت
جمع مخصوص شخص را کرد بد مختص اردشیر بن بابکان بعضی از ملوک الطوائف را بکشت و برخی را
منقاد ساخت ابو عبیده معمر بن المثنی یعنی از عمر کسری در کتاب اخبار عجم که طبقات ملوک آنها را
از سلف مختلف شرح داده و سپر و خطیب انساب هر سلسله را با ابی بلاد بکه آباد نموده اند
و آنها را بکه حفر کرده و اسامی بزرگان هر قوم و القاب ایشان نکاشته نقل مینمایند و میگوید
اول ملک ملوک الطوائف اشک بن اشک بن اردوان بن اشکان بن اس الجبار بن سیاوش بن
کیکاوس پادشاه بوده بیست سال سلطنت نموده بعد از او اشک بن شاپور بن اشک شصت
سال پادشاهی داشته و در سال چهل و یکم سلطانی وی حضرت مسیح علیه السلام در نزد بکر او شلم
از بلاد فلسطین متولد شد پس از اشک شاپور کوردوز بن اشک بن اردوان بن اشکان سلطنت
یافت ده سال پادشاهی کرد بعد پسر (نوفوز) بن شاپور شاه بن اشک شاه پادشاه شد و
مدت سلطنت بیست یک سال بود کوردوز زمان او تئوس بن اسقفانوس پادشاه روم و امپراتور
بدر بخت مقدس زنده این شهر را خراب کرد و بعضی از مردم آنرا بکشت برخی را اسیر نمود و این چهل

سال بعد از رفع حضرت عیسی علیه السلام بود بعد از نوزدهمین شاپور پسرش کورد زین نوزدهمین
سلطنت نشسته نوزده سال پادشاهی کرد پس از او شش (شش) بن نوزدهمین سال بعد از
برادرش هر مزین نوزدهمین پسرش سال پیر از او اردوان بن هر مزین نوزدهمین سال بعد از
کسری بن اردوان چهل سال پیر از او پسرش بلاش بن کسری بیست و چهار سال بعد از او پسرش اردوان
بلاش سپرده سال سلطنت نمود مسعود گوید پادشاهی او چهل و نه سال و پانزدهمین و نوزدهمین
سین ملوک الطوائف نیز غیر از آنچه ما ذکر نمودیم نداشتند و مدت ملک این طایفه را ذکر نوشته
اما آنچه ما اول ذکر نمودیم بیشتر طرف اعتماد است مشهور همان میباشد اگر چه در تواریخ در
این موضوع بیابان و اختلاف زیاد مشاهده میشود و چیزی که مؤید قول اول میباشد اینست که
ما آنچه گفتیم از تواریخ عجم اخذ کرده ایم و تواریخ سلف را آنها از سایر بیشتر طرف دقت فراد
داده و در تصحیح آن کوشیده چه آن تواریخ فوکه و عملاً مبسوط بن آنهاست سایر ملل که متذکر
بدین و این عجم نبوده چندان داعی و محرکی برای استقصا و تحقیق کامل نداشته و فقط قبول
و قصه اکتفا نموده اند انتهى کلام المسعود

تاریخهای فارسی نیز در باب ملوک الطوائف و اشکانیان تقریباً نوزدهمین و بیست و نهم عجم بلکه
در بعضی ضعیف اقوال بیشتر مشاهده میشود مگر معاصرین با مناسبت از نویسندگان
عجم که کلماتی چند از مصنفین فرنگ و یونان شنیده و ترجمه نموده اند نادراً مطلبی قرین بصحت
راجع باین قسمت از تاریخ ایران نوشته و ما تکمیل مطلبی سطر و چند از آنچه مینویسیم
میرزا محمد تقی مستوفی ملقب بلسان الملک مخلص پسر که اول مورخ این دولت شایسته است
کتاب تاریخ الطوائف شرحی از اشکانیان مینویسد که خلاصه آن از قرار ذیل است

اشک در ابتدا پادشاه نام بوده و لقب او اشکان است از این روی او را اشک بن اشکان گویند
اشکان پسر داری ابر است چو از اسکندر مملکت ایران را بر پادشاه از کان عجم قسمت کرد از آنجا
دجله تا انهای اراضی سیمره اشک افتاد و از جانب او همی حکومت کرد و بعد از اسکندر چهل
سال بطحس (آنطیوخوس) یونانی را مکنی تمام مینهاد و پیشکش میفرستاد ابطنس بدین ماباه
فناخت کرد چه در خیال استقلال کلی بود بر اشک جمله کرد از شوش تا همدان گرفت و بر
ناخت در آنجا با اشک مصاف داده کشته شد کار اشک بالا گرفت و بر دیگر ملوک الطوائف
فرز و یافت اگر چه بخواج نمیدادند اما بر خود نیز کس بیشتر ندانند از این روی ملوک الطوائف را

بد منسوب نموده اشکانیان گفته اند در قشک و باقی نزدیک بود در زمان اشکانیان تاریخ عجم
مسطوب مانند چه کار پیوسته بر قشک و مرفق مردم ز راعت و صناعت حرف زانرا موش کرده اند نوشتن و
خواندن از میان رفت ایام عید و روزهای طایم را کسی نمیشناخت و آنچه بخواسته بود که
اسکنند در میان انداخت اشک پانزده سال بعد از ابطنس سلطنت ایران کرد و در گذشت
بعد از اشک شاپور پسرش پادشاهی یافت لغزش زین بود بحکم او حبس آهنین بر دجله بغداد
و نازمان کسری استوار بود شهر همدان را نیز او بزرگ زد با عدالت و قنوت و مایل با کتساب علوم
بود علما و حکما را محترم میداشت و اولاد حضرت یوسف زین در سرای داشت مدت سلطنتش
شصت سال گویند و پس در این در روزگار او بودند

پس از شاپور پسرش بهرام بسطنت جلوس کرد و نیز بد قدرت خاص بافت اراضی عراق عرب
بگرفت و در آنجا عمارت کرد در نزدیکی نینوا شهری بنا نمود که بیشتر بنیان آن از اجار مغوره
بود آتشکده بزرگ و محکم نیز بساخت مدت ملکش چهل و هشت سال گویند لغزش کورد زین بوده
بعد از بهرام پسرش بلاش جای پدر بگرفت مملکت بابل و دیار بکر را مستخر کرد در زمان او آنطیوخوس
بار و میان صلح کرد و از شام لشکر به بیت المقدس کشید و صد هزار باره بنی اسرائیل وارد آورد و با
این شینده بجهت لشکر در داخله عازم شام کرد و در سرحد شام ناله فریقین شد و جنگ در گرفت
آنطیوخوس مقبول گشت و لشکرش منهدم شدند این خبر بروم رسید مشور مخانه روم حکم کرد قشون
بجنگ بلاش رود بلاش نیز از این سو چهار صد هزار مرد جنگی بفرستاد که در دیار بکر بمقابلت فرشتا
در حدوشام جنگ سختی کرد و در میان شکست خورده که بچند و غنیمت پاد نصیب خاک و دیار بکر
شده خمس آنرا برای بلاش فرستاد و باقی را بر لشکر باین قسمت کرد و خود نیز حصه برد مدت سلطنت
بلاش شانزده سال بود

بعد از بلاش پسرش هر مزین بلاش بن بهرام پادشاهی نشست بواسطه شجاع عجم او را سالار
دادند و لشکرم و مصر سولان نزد او فرستادند و جلوسش را هتفت گفشتند و از الملك او شکر
ری بو گویند و زنی در شکار گاه آهویی تعاقب کرد آهوی باری رفت هر مزین داخل غار شد و کجی
راه پیچید و بکاخ رسید که در چهار سو آن چهار خر نهاد بود و در هر سو هر یک خسته زین کذا
ولو حی ز من بر در آن کاخ منصوب بود و با خط عجمی بر آن نگاشته که این کج خانه فرید و راست
هر مزینها را که پر از مردار بدخوشاب بود بر گرفت بر سپاهیان قسمت نمود مدت ملکش نوزده سال

فادست در دوران از باهای اوست

بعد از هر منبرادش بر می بن بلاش سلطنت یافت حکمرانان بنی المفسدین بنی اسبختانی که بلاش از ایشان کرده بود هدیه رسول بدر بار او فرسنادند مدت سلطنتش چهل سال و بعد از آن پادشاهی کرده

بعد از آن بر فرزند بن هرمن پادشاه شد که جستان وارمن را بنکران که مردی کاو در بوسپر و فرمان داد لشکر به ازن الرقم و شام کشد و آن نواحی را منصرف شود امرای مشهور خانه روم که این خبر شنیدند قشون بسپه سالاری بیلا بچیک تکران فرسنادند و تکران را از تصرف شام مانع آمد چون میخواست جهود روم را بر اندازد و خود بسطنت برآورد بعد از چند جنگ با تکران بر وی البری مزاجت نمود و فرزندش چون پادشاهی ظاهر بود مردم در دارالملک دی بر وی بشوریدند و خلعتش نمودند و چشمش را میل کشیدند و فرزندش بلاش را بجای او نشاندند مدت سلطنتش هفده سال بود

بعد از فرزند بلاش دوازده سال سلطنت کرد و تکران را حکومت کر جستان وارمن داد و حکم نمود متصرف بلادی که منسوب بدولت روم است قشون بلده کاردار فرار و ساخنه

بعد از بلاش خسر بن بلاش بر تری پادشاهی یافت و در دارالملک ری در قصر رفیع که او را بوبلهو لقب شرب مدام پرداخت و از هیچگونه مناهیه سنا نکشید با خواهر خود هم بست شد و مهر و پیشه کرد او بر گرفت از هر کس بجز میشدا و را شکجه میکرد و از بام قصر بر می فلند پانی که در این وقت کس دولت روم بود فصل شخیر از من و کر جستان نمود تکران این طلب را بر من خسر و رسانید خسر حکم کرد لشکر آذربایجان و معاونت تکران روند تکران با قشون از من و کر جستان و آذربایجان آمدن الرقم با مشقیال پانی شناخت و در آنجا جنگ سختی کردند تکران شکست خورد پانی او را غافل نموده باز من و کر جستان آمد و مردم بضر بشمش مطیع ساخت و آن نواحی را بنصرف آورد آمد و خسر که رعایا و اهالی از او رنجیده بودند و بدین واسطه ضعیف گشته نتوانست نلاز کند از من و کر جستان را باز پس گیرد و بعد از چهل سال سلطنت بر من اسهال در گذشت

بعد از خسر بلاش بن بلاش بن فرزند بن هرمن بخت سلطنت جلوس کرد در زمان او عمال گوشت (اغسطس) که در این وقت سلطنت در میانه البری داشت از ارضی شام قصد چیر کردند تا عراق عرب را متصرف نموده بتسخیر ایران پردازند مالک بن فهم حکومت چیره داشت بدربار بلاش آمد و

بمرض

بمرض ساینده بلاشان لشکر بجرا از دیار بکر و عراق عجم فراهم کرد، چند بار با سپه آگوست صفا داد و اغلب با آمدن شبی در خواب دید فرشته با او فرمود که تو بدست قسطنطین از آن نابود موم بود روزی در سر پرده بر ستون چهره نکید داد ستون بر سرش افتاد و در گذشت مدت سلطنتش بیست و چهار سال بود

بعد از بلاشان پسرش اردوان پسر پادشاهی نشست و او شهرت یافت بلند قدر بود مردم عرب را احمر لقب داده بودند پس از نظم ممالک و تقویر سفیر بدربار آگوست امپراطور مملکت ایتالیا و بعضی ممالک فرنگ و مصر و شام و یونان وارمن فرسناد و پیغام داد آنچه دولت روم از تصرف و بلاد ایران گرفته باید مشرد نماید و اسرای ایرانی را رها کند و اموال منهبوده را باز پس دهد تا بنیان مودت مستحکم باشد آگوست چون شهادت جلادان اردوان را میدانست ارضی را تقویر کرد و مردم را کجا آنچه گرفته و برده بودند پس داد لهندا صلح کردند و دوستی فیما بین استوار شد چون سیزده سال اردوان بن بلاشان سلطنت نمود اردوان بن اشع او را مفهوی ساخت و خود بشهر پاری پرداخت در زمان اردوان بن بلاشان سه سال خشکسالی شد مردم بزحمت مخط و غلامبلا گشتند

چون اردوان بن بلاشان مقهور اردوان بن اشع شد سلطنت از آن خاندان باین دو مان منتقل کرد بدردوان بن اشع از نیزه زادگان ایران بود و نسب بفری بر زین کاوس پسر سید مملکت ری پسر نیش و خسته نیر داشت و در حضرت اردوان بن بلاشان او را مکانی لایق بود پیشو بدین کارش بالا گرفت با صنادید عجم بساخت و بر اردوان بن بلاشان بشورید بر سر و ناخت و در ری با او جنگ سختی کرده لشکرش را منهرم و خودش را مقتول نمود و نواح خسر بر سر نهاد ملکر آگوست و حکام ایران تمکین او کردند و در مواقع لازم مملکت او پر داخشد و اولاد اشع را اشعاینان گفشتند و اشع معتربا اشع است با کجلا اردوان نامه به آگوست قهر روم نوشت و با او عهد مودت محکم کرد مدت ملکش بیست و سه سال در عهد او پیشتر از مردم ایران آئینت پرستند گفشتند

بعد از اردوان بن اشع برادرش خسر بن اشع سلطنت یافت و ری را دارالملک نمود و در عهد او تبریس قهر روم و ایتالیا در گذشت و کالاقولا بجای او نشست خسر برای نهیست سفیر با هدا با ایتالیا فرسناد و با او عهد مودت محکم کرد و بر عمال خویش که در ارض و چیره و سایر ممالک بودند استیلای تمام حاصل نمود مدت سلطنتش نوزده سال بود

بعد از

بعد از او بلاش بن اشنان پادشاه شد چندینه الا برش که در این وقت سلطنت حیره داشت با او بود
ضراعت را آمد و هدایا فرستاد و در عهد او زون در ابطالیا قیصر یافت بلاش بن اشنان رسول
بدلار او مامور نمود قنینت گفت و کار بودت گذشت

بعد از او پیشش که در زین بلاش سلطان کرد بد در زمان او بتبرین ابطالیا و دیگر ممالک پیشش
کود در زین سپهر بد ربار او فرستاده عهد مودت بست و بتبرین همز خویشی ای محب مظلوم از اغریس
ملك بود خواست شکر به بیت المقدس کشد آنجا را خراب کند از کودر ز معانوت و همراهی خوا
کودر زعم کرد عمر بن عبد مردم خویش را آماده دارد و اگر قیصر نخواهد از حیره بجزرت او فرستد
خود او نیز سپاهی از آسته از راه اهو از و شو شتر بخدمت قیصر فرستاد و او کار بیت المقدس بن
مدت ملك كودر زین سال بود

بعد از او پیشش بن پادشاهی نشن و باد امیشن که در این وقت ملك روم بود عهد مودت
مکرم کرد مدت پادشاهی بن پادشاهی بود

بعد از او پیشش که در زین بن سلطنت یافت و بعضی از ممالک ایران از قبیل ارضیه و حیره که ترازا
امپراطور روم از تصرف بن برد کرده بود کودر زین مجدداً بگرفت عمر بن عبد خراج گذار او کش
و ز کوزین غایب بود که حکومت او دنیا پیمان داشت طبع او کرد بد مدت سلطنت شده سال بود
بعد از او برادرش بن پادشاه شد و او مودی را حن و دست بود و بنجبر میله مفراط داشت
هنگام سلطنتش کاری کرد بد مدت ملكش نازده سال بود

بعد از او اردوان پیشش پادشاهی یافت وی از همز ملوک الطوائف اشغانیان بزرگترین و سرفرا
بمملکت ابطالیا بخدمت حله بن قیصر فرستاد و عهد دوستی با او استوار کرد در زمان او اردشیر
بابکان قوت گرفت و اردوان را در آمد رسید از جنگ بگشت و دولت اشغانیان را منقرض ساخت
پای تختش اردوان شهری بود و گاهی بلهوا از سفر میکرد مدت پادشاهی شش و یکسال بود
پوشیده نباشد که مرحوم لسان الملك طاب صبحه جلوسواشک اول نادیر بنچزار رود و پست و نو
بعد از هبوط آدم نوشتن و چون مادر افضلا صمدت ملك هر پادشاه را نوشتن ام معا
می شود که جلوس هر یک چند سال بعد از هبوط است اخضار اشکر از پنجم انهمی کلامه

در تاریخ منتخب سلطوره است که اسکندر قبل از آنکه راه جهان را بپوشد که ممالک ایران را به
اشکر که مقهور کرده بود تقسیم نمود و آنچه از ایشان گرفت را بپسداد و مقررد است هر یک مقدار

معین اشکر داشته باشند کوبنداینگار را بد سنو العار سطو کرد چه او میدانست که امراء
مزبور را در مزاج اهالی ایران رسوخی تمام است کشتن آنها خلاف عدالت میباشد و اقبال آنها
اسباب اقبال اهل مملکت باید آنها را طوری نگاه داشت که مایه منفعت باشند و مضر در
منصور نباشد اسکندر پیروی نصیحت اسناد و وزیر خود نمود لکن بعد از مرگ او امر بخلافی او
تمکین و اطاعت نکردند باین خود اتفاق نموده دولتی ترتیب دادند که در واقع نوعی از جهل بود
بود بعضی وفات با هم متحد و گاهی مخالف و ضد و با اینحال و بغیر از مخالفه دره ملوک الطوائف
بعد از اسکندر در ایران زیاده از سیصد سال امتداد یافت

بعضی از مصنفین نقل از مورخین یونان کرده گفته اند ایران را با بلاد شام بعد از فون اسکندر
سلوکوس نیکاتور که از سردارهای معبر بود تملک نمود پس از او انطیوخسوس نیکاتور گرفت
چون او در گذشت انطیوخسوس نیکاتور بر سر پر او جلوس کرد در عهد این پادشاه بکر از امرای
خراج گذار که اساس نام داشت خروج کرده آگائوکلس را که از جانب انطیوخسوس نیکاتور برای ایران
بود بگشت و راپت استقلال برافراشت و این اساس هر سلسله از ساسانیانست که در پارتها
سلطنت کرده و دینش بهراشت از سلاطین قدیم ایران میرسد صاحب بنه التوارخ میگوید
او اساس پارتیان گفت چون دارا از اسکندر شکست خورد عم من دارای کبر درفش کاویانی را
از میان برده پنهان ساخت و آن حال از من است اینها که این شینند با او کرد و دیدند کار او قوت
گرفت و بعد از غلبه بر آگائوکلس قتل او روی پای تخت خود قرار داد و بجمام و لایان پیغام
فرستاده گفت در جنگ با او کلس و کوس مرا معاونت کنید اگر بمقصود رسیدم از شما خراج بگرم
و فقط بر رئیس بودن بر شما فایده باشد و شما از تبعیت خارج بگردن آید حکام مزبور گفته او را
پذیرفتند و ملوک الطوائف در ایران شروع نمود

یکی از مورخین میگوید دولت پارتها هیچ سلطنت نداشتند باینرا این معلوم میشود مقصود
از پارتها پارتیان ایرانست اما نکارنده کوبید این هودخ سهو کرده یاد عبارت مسامحه نمود
باید گفته باشد سلاطین پارتها پارتها هیچ سلطنت منقسم کرد دید چه مملکت پارت
از پارتها غنیمت بگرفتند و آن بنا بود

دیگری میگوید بعد از اشکاند و تم شاپور پادشاهی یافت و مدتی با انطیوخسوس نیکاتور
و مکرر از او شکست خورد و عاقبت کار بمصالحت انجامید و در این صلح و معاهده انطیوخسوس

مالک پارتیا و هیرکانیا حتی به کربلا رسیدند
بعضی اشکانیان و اشغالیان زاد و سلسله نوشته و گفته اند اشغالیان معاصر اشکانیان بوده اند
صاحب تاریخ کزنده میگوید در وان پسر اشک که سلطنت اشکانیان را بر انداخته و پسر بیکاروس پسر
در تاریخ جلالت میگوید اشغالیان و اشکانیان هر دو از یک سلسله اند جامع از ان باب خبر و اصحا
سیر بکلی منکر اشغالیان از کشته اند

سران ملوک در تاریخ خود میگویند از فوت اسکندر تا سلطنت اردشیر فریب پانصد سال میشود
و این مدت نماد از تاریخ شرق افتاده و حال آنکه چون مسطورات در میان را ملاحظه کنیم اینهم
ایرانیان نباید بوقایع مدت مزبور قنایت رو یاد شاهان پارت که اسرزد در تاریخ ایران اسمی ندارند
همان سلاطین بودند که در عهد اقتدار رومیان با آنها بر ابروی و مقاومت نموده اند بلکه مکرر بر
عساکر رومی غالب میگردد و این تنها از شجاعت آنها نبود بلکه طریقه حرب مخصوصا تبراندازی
پارثیها و چیزهای دیگر نیز مکتبیت داشته و در هر حال مستترترین از سردارهای روم و قوی سخن از
جنگ با پارثیها همیشه در کتابها لاکمان مشاهده نمیکرد

تبریز چهار ملوک میگویند پارتیها از دریای خزر تا خلیج فارس با رومیها حدود داشته و این خبر صحیح است
از کوهها بلند خشک و دره های کمینا و در هر پنج و شش ماهی قمری بیع بنا بر این قشون روم هرگز
رو می نمود پارتیها نواحی از آذربایجان میگردیدند و این نیز بکفر علت شکست رومیها میگردید
جلال الدین میرزا ابن خافان مغفور فضیلت شاه طاب تراره در نامه خسروان که نگارش صورت فرمود
گوید نخستین اشکانیان را فرنگیان از اسر خوانند گویند سر تازی بود از ایران و برخی بر آنند
که از بزرگان پارس بود که این سرزمین را از جنگ سلوکوس سردار اسکندر بیرون آورد و پادشاه
روم همسایه شد و پیشتر با ایشان در کارزار بود و دیت و پنجاه سال پیش از عیسی مسیح
فشت پارتی از کرفتن هر ایران آسیای بزرگ را نیز بچنگ آورد پای تخت سرد امشان داشت در
سال دویست و بیست و شش عیسوی و در آن زمان از پادشاهی ایران کوتاه شد شهر تازی
اینها مان بسانانیان رسید و این گروه بی و پنج تن بودند که در ایران شهر تازی کردند
نگارند که بد با آنکه شاهزاده جلال الدین میرزا اخیلی مختصر از اشکانیان نوشته بر از راه صوب
دور نبوده اگر چه در همین مختصر میگوید سناح هکت افات محمد سیدان بابا صنهاکه را عاظم فضلا
و عظیمین عصر که در تاریخ و غیر اینها مخصوصا مهارت بکمال ارد میگوید ملوک الطوائف ایران

که با این کیان و ساسانیان بود و طایفه اندا و اولی را اشکانیان خوانند و دویم را چون نامی
نمیدانند بعرب همین اسم اشغالیان میگویند و این هر دو طایفه قریب پانصد سال در ایران فرمان
بوده و اول شخص طایفه اولی اشک نام داشته و از نژاد پادشاهان نبوده بلکه تحقیق یکی از فضلا
انگلیس ساکن بنک دینیای شمالی که کتابی در تحقیق احوال و نسب طوائف رومین نوشته و خیلی
محقق و داناست کمال دقت را در تالیف خود نموده اشک اول از اهالی داغستان نظر فرمودند
بوده بعد از آنکه ظلم و بیچارگی خلفای اسکندر که مدت پنجاه سال بدون دفعه حکم از ایران
اکثر مردم را بشو آورد این اشک که مردی دلیر و باهمت بود بر آن طوطی سیم پادشاه از خلفای
اسکندر خروج نمود و مردم ایران بموده او کمر بستند جمیع عظیم دود او فراهم آمد و میان اشک و
آن طوطی جنگی بزرگ واقع گردید آن طوطی که مقدمه دعوی خدائی را ترتیب میداد و خود را نبوت
در آن جنگ کشته شد و خلیش بجانب شام و انطاکیه گریختند و دست ستم اهل یونان از ایران
گشت و دیگر بحیال آنجا نیفتادند اما اشک چون مردی دانا بود میدانست با وجود عدم نژاد خاندان
شاهی ترک بود از سلطنت تمام ایران را پارسیان با و نخواهند گذاشت تمکین او نخواهند کرد
لهذا بکسانی که تقویت اعانت او نموده بودند رعایت نموده هر یک را قطعه از مملکت ایران داد
و خود قسمت بزرگ را گرفته مقدم و رئیس کل کرد بد مشروط که در جنگ دشمنان هم نشین
خارجی را بملکت راه ندهند نگذارند و همینطور او را و نسلا بعد نیل سلطنت نموده و
دیگران با طاعت آنها بودند و بار و میان که طمع با ایران داشتند جنگهای مرده کردند و باز عا
ایشان پر داخند اهل ایران را بهیچوجه از گذارش حال آنها خبری نیست آثار و میان فضاخ اشکها
خود را از آنها یافته ثبت کرده و تفصیل داده اند جنگ ژولیان و غیر آن مشهور است و خیلی نقل
دارد و مقدمها اینطایفه که از نژاد اشک بوده اند زیاد از دو دیت سال ریاست نموده
و بعد منتقل بطایفه دویم گردید اینطایفه از نژاد پارسیان بوده و باز بهمان فاعده حکومتی
نموده و اکثر با اهل روم جنگ داشتند و در اغلب معارک بشنا بر عافلان و مهارت در نبردند
فابو آمدند را و آخر زمان لشکری بشام و بیت المقدس بر قتل و هبند یاد بخونخواهی منجی
نمودند و حال بر اینمقال بود نازمان خروج اردشیر بابکان که او از نژاد کیان و بنبره دختر
بابک دیر ساسان نام داماد بابک مذکور بود مرد مرده و جوانی عاقل و باکیاست از مدین
بشار می آمد در کمان خروج کرد و در آن مقدم ملوک الطوائف لشکر بر سر او برده در صحرای

مقصود شش پانزاد است

هر روز من اعمال کرمان جنگ عظیم میان ایشان واقع شد لشکر اردوان مفسود و خوش نبر کشید
اردشیر باقی ملوک الطوائف از میان برداشت خود شهنشاه ایران کرد و او اول کسی است
در دنیا که نام شهنشاهی بر او گذاردند و در الفبا و زبان قدیم هلووی نوشتند (اردشیر بابکا
ملک ملکان ایران و ایران) یعنی اردشیر بابکا شهنشاه ایران و غیر آن والف و نون آخر بابکان الف
و نون نسبت است مختصر یعنی اردشیر سلطنت ملوک الطوائف بر افتاد و مردم از اسم آنها فارغ
آمدند انشی

نگارنده گوید این بود تمام تحقیق مصنفین عربی عجم از اول و آخر در باب اشکائیان و محققین
دانشد بر این طبقه سلاطین نامی ایران که سالیان در این ممالک و مضافات سلطنت نموده و در
آنها مشغول بمغازی و مفاخر و آثار و مآثر بوده این شرحها مشیع و کافی نیست علاوه بر اینها
مظلم حوادث و اغراض مانع وصول شجره حقایق گردیده اصل مطالب مجهول و فرغ آن مجهول
و گذشت اعصار و ادوار که مجبور بر نحو نمودن هر کونه اثر است سرده ها بر دست شاهد این طلب
انداخت و بنحوی آراستور و محبوب ساخته که در بدو را امید بدیدار آن نمانده و هر خواننده بعد
تعمیر بسیار آیه باس خوانده اما از آنجا که امر و زبان معرفت و آگاهی برای فهم یک مطلب خود
بر آید آتش مینند و در اجلا از مشرق مغرب هر و ندان بنده بمقدار که دو مستدار اهل علم و
دانش است هواخواه و هر زمان که پیش فریضه ذمه خود بمبشارد که در حل این معما از بند بجهت
و تکرار آسایش و جدا کمال چیزی فرود گذار نکند اصل و فرغ و جزء و کل تاریخ اشکائیان و اصل و
نسبت عوامند و رسوم ایشان از دست اسناد صحیحی که جهت فاضلان مجدد و نادان کار دان
مستعد بدست آمده باز نماید و این در ریشه را بر سر و مقبلان و خواهشمندان کمال بکشتاید چون
الله و حسن توفیق هر ابتدا فضولی در مولد و فراد و عادات و آداب و احوال و البسه و اسلحه
و دین و آیین طبقه سلاطین مینویسد پس از آن بشرح سلطنت هر یک میپردازد امید که این
قلیل زحمت در عالم علم و مجمع انسانیت مقبول افتد و صاحبان مدارک عالییه مشاعر مضبوطه
قبول شود

فصل چهارم
در تحقیق نسل و تاریخ قوم پارت که سلاطین اشکانی ازین
طایفه بوده اند
مناخزین

مناخزین از مورخین که تاریخ را آنرا فسانه جدا کرده و بدلا بل علی غایت و سپهر آنرا باز نموده بدزسته
رشد و هم پیدا اند که سلاطین اشکانی برخلاف عقیده قدما ی ما اصلا و سلا ایرانی نبوده بلکه از
طایفه تورانی معروف پارت که تلفظ صحیح آن پارت بنای مثلث است میباشند و در اصل و
نسب این قوم تحقیقات اینقدر و شواهد بینه از قول علمای فن دارند و از ادای آنها اگر چه خالی
از اختلاف نیست حقیقت مطلب مشکوف معلوم میگردد و شرح آن از فرار ذیل است
آنجا که در اصل و نژاد بشر و تفریق و انتشار آنرا استقصا نموده یافته اند که مردم روزی سه شعبه اند
شعبه اولاد سام و شعبه از پشت حام و شعبه سیم فرزندان یافت اند و سام و حام و یافت پسران حضرت
نوح علیه السلام بوده اند و یکی از شعب ثلاثه را که فرزندان یافت باشند اسکیت نامیده اند و بعضی
از اهالی فرنگ اسکیت است تلفظ مینمایند قوم اسپت پسران دیری قوالد و تناسل و
تکثیر اولاد و احقاد قبایل و سلسله عدیده کثیر تشکیل دادند یکی از آن قبایل طایفه پارت
است که سلاطین اشکانی معروف از آنها یفر بوده اند و مورخین عربی و عجم اخیر در دست از آنها بنویسند
خانایان سا بر میل از روی اسناد تاریخی که در مقدمه ذکر آن شده احوال آنها را انکاشه من جمله بعضی
از محققین گفته اند طایفه پارت که یکی از قبایل اسکیت بوده اولاد پارتی یا آپارتی نام داشته
و سته از آنها از سمت شمال دریای آرف جلاوی وطن کرده بایران آمدند و قدمت عمده در همان
حدود ماندند

برخی گویند پارتها از نسل پرجمیت اسکیت جدا شده بخراسان آمده در آنجا سکنت گرفتند
یکی از مورخین میگوید اسکیتها که یکی از شعب ثلاثه نبه نوع بشر میباشند از جنس مردم گندم کون
شماره آید و قبایل و طوائف عدیده بوده بهر اقصای اقربان اولتیه بشر نشینی و مدنیست میل
نداشتن بر جاد و هاب و سیر و ند و کله داری میکردند پس سینه نقل مکان مینمودند و عرصه
نقل و انتقال آنها و ادبهای مجر خز و در ربای میا بوده مردم اینطایفه را قفقازیه های مغرب
میگفتند و جهت آنکه آنها از کوهها قفقاز بفرنگ رفته اند و قفقازیه های مشرقی سکنت
هند و کوش میباشند چه اینکوه را قفقاز شرقی و قفقاز هند نامیده اند در اینصورت اکثر اهالی
فرنگ را با پارتها نوعی اخوت است چه هر از قوم اسکیت اند و معرفت باحوال طوائف اسکیت را
اهمیت زیاد میاست و بریناست که تحقیق حال آنها برود ازین
محقق از اهل فرنگ میگوید سلسله نسب اسکیتها بیات بن نوح منتهی میشود و یافت از جانب
پروردگار

هند کش

ماهی کوه که سر از آسکند
محمود ملک بان بادشاه کوه را
خاف نامید و تا زمان قضاوت
و از آن پس و غیره علمای جغرافیه
بونا و روم آنرا قفقاز هند
گفتند اما پیش از آن وقت
یونانی از قبیل هرودوت غیر آنرا
پارو یا پارتیا یا پارتیا میخواندند
و آن نیزجا از قفقاز هند
اسکیتها که عادت آنکه بایران
شروع شده و تا سواحل هند
نیایدند یا فرزند رستم
نکشتند و کشتند و شمال قفقاز
نیز اینکوه دیده میشود
کوه هند که وصل است بکوه
هیمالیا و از آن مشرق و جنوب
رودخانهها را نیایدند و در
بستر همچون میشود و در
کوه اینکوه هفت هزار و در
بستر ارتفاع دارد

پروردگار بکثرت ذریعت بشارت یافته بود (انقضیه ناظر است باینه بیست هفتم از فصل نهم سفر
تکوین تورات که میفرماید خدا یافت را توسیع بدهد و در چادرها سام بنشیند کفغان و رانده
باشد) اخلاف یافت اگر چه برتر از اولاد نام و حام برادران او و باز دباد کذا شدند اما بعد از
آنکه کثرت بهم رسانیدند در قوت و اعتبار از بنی اعام خود در گذشتند و در نتیجه حاصل نمودند مردم فر
که در قوت فضایل بفریبنا کامل شده بعد از کجکاو و ریج و بنامها و آبا و اجداد میل معرفت با بل
خود فائز گردیدند که از فرزندان یافت و از جنس اسکیث اند با اسکیثها سمع برادر می دارند و
میگویند پدر ما از ویرادر خود سام و حام در برتر تمام خود نابل کشت یعنی در تیره او پس از ذریعت
برادران او و باز دباد نهاد اما بعد از زباید اولاد او برای فرزندان برادران پیشه نیکو شدند
و در آید که ابواب معارف و فضایل و صنایع و بدایع بر بگو آنها باز کنند و ایشان را با وج عالم
انسانیت و رفاه و حریت صعود دهند

هر دو تیره او را ابوالناریخ یا ابوالمورخین گویند میگوید اسکیثهای نزدیک که نیز معروف به مساکین
میباشند در زمان قدیم با مصرها محاربه داشته و بطریقین سلاطین مصر که بنام رعاه یعنی شیخان
مشهور شده اند از طایفه اسکیث بوده اند

اکثر فضلا تصریح کرده اند که اسلا و هایشه صفایه اهالی آسیای صغیر نیز اصلا از قوم اسکیث
هچنین طایفه سلیت را که فرانسه آنها قدیم باشند با اسم هتک در منی نام برده و گفته اند سلیت
اسکیث و گیت هیله لفظ بوده با اختلاف تلفظ تغییر کرده اما یکی از دانا بان مساکین سلیت اسکیث
مشخص نموده میگوید اسکیثها در حوالی بحر خزر و در پای سباجا داشتند و طایفه گرمی و سلیت
و گلهای غیر فرانسه هتک نیز در یک بمصبت و در انوب خاگ فرانسه سکته گرفتند و بعضی از آنها نیز
در جنگهای از نندانی اسرا باد بوده اند

بطریق عالم معروف مصر ملل سلیت را با اسم ساک و تبتان و سلیت اسکیث نام برده و او را
از مصنفین اهالی خنا و اکثر از طوائف ثائرا را از قوم اسکیث دانسته اند
مالت برین از مناخرین علمای فنیک که در اصل تتراد ملل مهارتی کامل داشته کوبد جمیع ملل او را
از نسل سلیت بوده اند و بنا بر شرح که پیش ذکر شد سلیت همان اسکیث است
بعضی بر این اند که سلیت طوائف سکته اصلی فنیک بوده اند اسکیثها بر سر آنها ناخن و بنیاد
آنها بر انداخته جای آنها را بیکر فتنند چنانکه اهالی فنیک به یکی دینار فتنه هینکار را با اهالی

اسکیثها نمودند

اسکیثها از مشاهیر علمای جغرافیای یونان که شصت سال قبل از میلاد منولد شده کوبد اهالی تتر
که قتیتم از رومی است بطایفه گیت شبیه اند و گیت همان اسکیث است که محض شهرتی تلفظ گیت
شده است نیز کوبد بعضی از جغرافی دانهای قدیم هم ملل ساکنه در اقطار شمالی را سلیت اسکیث
با اسکیث دانسته اند

دیو در مورخ سپسیله می نویسد اسکیثها مخصوصا از ارمنستان و ایبری عبور نموده اند
پلینی می نویسد نه تمام طوائف با نیز ارمنستان و شمال هند و سنان از قوم اسکیث
بلکه ملل سارماسی و المان هم از همین جماعت میباشند
اکثر مصنفین گفته اند ملل فنیک بطور یقین از آخرین هجوم جماعت اسکیث بان اقلیم تشکیل یافته
با سم درمن و اسلا و در مالک و پامنتشر شده اند و پیش از آن هم بان اقلیم مهاجرت کرده
و حمله برده بودند

یونانیها و رومیها اهالی هتک را و پائی و طوائف نوریانی را از یکجنس از قوم اسکیث دانسته
و گفته اند اسکیثها طوائف صحراگرد بوده بعضی از آنها زباید در منزل داشته برخی در کپرها
و الاچیفها و با حاصل گلهای خود معاش می نموده اند و مردمانی تریبتی بوده و رنگ
خود را به پشت اسب شیر می برده اند

بعضی اسکیثها را طوائف صحراگرد شمال شرقی اروپا و شمال غربی آسیا و اجداد سارماسها
یکی از مورخین می نویسد اسکیثها از یکطرف تا حدود چین و از طرف دیگر تا حوالی طرایزون
داشتند و اگر بنوفون مورخ معروف اسکیثهای حوالی طرایزون را نا هیانا امید است
بعقبه بعضی اسکیثها در هزاره و پانصد سال قبل از میلاد با آسیای صغیر و یونان رفتند
پانصد سال بعد بطریق ایالتی و المانز حالتی را نندند

نیز هر دو تیره میگوید اسکیثها از طرف شمال ایران بطرف فارس و کوه ففغان حرکت کرده اند و شاید
مقصود او شمال شرقی ایران باشد نیز در کتاب چهارم خود در صفحه ششم میگوید اسکیثها خود
اسکولت می نامیدند و المانها آنها اسکو یونان گفته اند
در کتاب لغت ایبری می نویسد اسکیثها طایفه بودند در شمال شرقی آسیا و اروپا و مردمان
خسته بودند و نجشونت و خود را بی ضرب المثل شده چنانکه وقتی روسها مسکو را بر غرامت

نابلیون اول آتش زدند گفت اینها آدم نیستند اسکتها اند
 اسکتها را چینیها سزنا میدهند و بعضی از یونانیها ساکاروکی گفته اند
 در پودر میگوید طایفه اسکتها سواحل هند سکندرانند
 پیکر از دانشندان فرنگ که در سال هزار و هشتصد و هشتاد و چهار وفات نمود کبابی
 در احوال ملل فلیمه اسباب مهاجرت آنها نوشته و اسم آنرا اریترین اند و اریترین یعنی اصل ملک
 هندی اریترین گذاشته در آن کتاب طایفه آریترین را به هشت شعبه بیست سلسله منقسم
 نموده و کوبداز اینچله نیز بیست و دو شعبه دیگر منقسم شده و یکی از آن شعبه ها اسکتها را
 دانسته و شعبه دیگر ابراینها را

در نواریج قدیم هند مسطور است که فریدون پادشاه عجم ایران و تورانرا از هم جدا و قسمت
 کرده هر قسمت را بیک پسر خود داد و کوه توروس کوه سینا هنوز موسوم به تور (طور) و تور
 و جاعن هند ایرانی که با اسم ساک و اسکت معروف شدند تمام جبال ففقا از آن طرف کرده
 در آن سکته گرفتند و پوشیده نیست که این گفته نزدیک همان حرف است که در نواریج عجم
 نوشته شده میگویند فریدون ایرانرا بسپرد خود ابرج داد و توران را بسپرد بکر خود تور بخشید
 و ایران را اسم ابرج این نام یافت و توران از اسم تور
 بکر از محققین کوبد بخشید در اصل را ما شایسته بوده یعنی اسکت در خشان و این مناسب
 با آنچه امر و زرد در معنی هم میگویند و بر این اند که شاید آفتاب است عجم چون تابعی در خشن
 داشت باین اسم موسوم شد پس در این لفظ جمشید باشد با را ما شایسته در خشن که ملاحظه است
 و معلوم میشود که جمشید هم از قوم اسکت بوده

هر دو در آنجا که اسامی طوایف ساکنند در مملکت سبئی را میبرد میگوید یکی از انطوائف موسوم
 به ابریک میباشد پیونوس الا از علمای جغرافیه در قرن که در سال چهل و سه میلادی کتابی
 در جغرافیا تالیف کرده ابریک را تصحیح نموده کوبد صحیح آن ترک و او ترک است اهل فن این تصحیح را
 تصدیق و محسن کرده اند

بزرگ درون میگوید با خرد و مساکت یعنی اسکتها مقدار زیادی طلا داشتند و نوبند بکر
 کوبد بکله های جاعن اسکت اندر رود همچون سرب میشدند و این طایفه در این رود
 سفایز داشتند

آمین مارسلن مورخ لائینی که در سال سیصد و بیست میلادی متولد شده کوبد اسکتها و
 ابراینها از یک نسل و نژادند
 آنکینل دو پارت که در سال هزار و هفتصد و سی و یک مسیحی در پارت متولد شده و از اصناف
 اظلم آسیا اطلاعی کامل داشته تقویت قول هومر شاعر معروف یونانی را کرده کوبد ابراب
 انواع اسکتها و ابراینها شبیه بهم بوده است
 دیگری از اهل جزیره میگوید میدها یعنی اهالی عراق عجم و آذربایجان که در لشکر کشیها با اسکتها
 همراهی میخواند ابراینهای بودند که بشهر نشین و انتخاب مکنه جیده میل داشته اند و ابراینها
 ساکن بلاد که با اسم زند معروف شده خود را از قوم اسکت میدانسته اند

دانشمند میگوید چند ماه قبل از میلاد مسیح علیه السلام اسکتها که در آنها با شنید در سواحل
 جنوب شرقی بحر خزر سکنت داشتند و هنوز بلاد آنها را دهستان میگویند و دهستان مخفف
 دهستان است

غرض از اینطول کلام و نقل اقوال آنکه مطالعه کنندگان بنظر تعقیب در کلمات کابرقوم و اسانتند
 دیده بدانند سرزمینی که قطعه از آنرا ایران و ناحیه را توران میگویند چو نگاه قبایل اسکتها
 صحرا نشین بوده و آنطوایف که از پشت پافت بن فوج آمده در اصفاع این دو مملکت پلا و
 فثلاق میخوانند یعنی از کوه هند و کش لاجبال ففقا و از کناره فراف ناساحل رود سند این
 جماعت کاه و بیگاه مضرب جام خود داشته اند و بسیار از آنها بفرنگ و بسیار بر مالک مهاجرت نمود
 اما این مطلب از ما سخن فیه خارج است از آن سخن نمیگویم مطلب ما اینست که اسکتها میهنش در
 این دو مملکت یعنی ایران و توران را وطن اصلی همان توران و سواحل چین و سچون و آنخود
 بوده از آنها جماعتی که با فضای طبع و طبیعت بظرافت و لطافت مایل بوده اراضی مالک مارا که
 بایران موسوم است حسب التماس پسند کرده از رملهای موج طوفان زای ترکستان جا لبه با
 توران اعراض نموده در این ناحیه محل اقامت انداختند و بنای ساختمانی شهر و شهر نشین گذاشتند
 و خشنها آنها در جزایر برتری آن داشتند خنر سابه چادر و پشت اسب شکار و حیسان و آزار
 همچنان و آب چگون و سچون و کر بکاها کوه و هامون را اعظم نعمت پنداشته با آنها معرکه
 بناختند و پیوسته بر سونا خشد معتین است کستان هم وقتی دارای اورکج و کات با امثال
 و نظایر آن شده بعباره آخری چنین که می بینیم شهر قصبه خود دید لکن منشأ آن رشک قاصد

هومر

شاعر یونانی در سال هفتصد و
 قبل از عیسی از نیکانی داشته
 و در کتب عربی عجم او را اومیرین
 می نویسند او را اهالی فرنگ
 خاصه یونانیها چنان دانسته اند
 فردوسی علیه الرحمه را

و هجشی با نوع شهر از و اصفهان و جنس نزد و کاشان بوا اسکیشهای خوشنخواسند از ابردا
 خود که لطیف طبعی داشتند باز مانند برخلاف طبع خود کار کردند محض زادگان یک پیشه شکم
 با خلاق طبعیت و جنس ناپد و طایفه شدند توری و ابرانی و خود لفظ توران و ایران از آن
 واضح این کفنا را است چه توران مشتق از تور *tur* است تور بلغت سانسکریت بمعنی حمل
 و شناخت از این ماده است *tutura* و *tutura* و *tutura* بمعنی شتاب کردن و تور
turar بمعنی شتابنده و *turaga* بمعنی تند و اسب تند و تور از آن با تور
turagin بمعنی سوار با آزاد و توری گاما *turaygam* بمعنی سبب سوار با آزاد
 و تورانا *turana* بمعنی شتاب در لغت زندی تویر یا *turaya* صفت است از تور
tura یعنی جنس توری و مخفی نمائند که لفظ توران چنانکه ذکر شد ابتدا سانسکریت
 بوده بعد زندی آنرا فدی تحریف کرده و داخل در لغات خود نموده است بعضی گفته اند
 که توران مشتق از تور *tura* میباشد و این لغت زندی است معنی آن شتابند و فن
 سوار است مضمون سلسله و طایفه بدو و وحشی و شکاری میباشد اما لفظ ایران از
 آریا *aria* که معنی کار و زحمت و ذراعت شهر نشین باشد ساخته شده و آخر آریا باید
 گفت ایرانیها اسکیشهای لطیف طبع بوده و نورانی از اسکیشهای خوشنخند جنگی و ابتدا با هم مخلوط
 و در بر ترکستان ساکن و آنها بیکه از ماوراء چون و همچون بملکت ما آمده اند در اطراف آنجا
 گرفته بساختن بلاد پر داخته و کار و ذراعت و سایر شرایط مدینه را ساخته مشهور آریا و این
 شده اند و از این الفاظ ایران و ایرانی اشتقاق یافته است اما اسکیشها با ترکها که در توران
 با ترکستان مانده و ترکانهای جالبتر هم یکی از همان قبایل است بعضی تفلید ایرانی شهر نشین
 و ذراعت میل کرده بلاد آباد نموده و راه نرفته پیش گرفته اند و برخی مثل آنکه همان راه اولی
 خود را رفته از سواری و شکار و آزار برادران هنوز هم دست نکشیده اند و از همین جنس بوده
 طایفه غر که بواسطه سؤ رفتار و نا هنجاری برافشادند و بیکاره از صفحه عالم محو و نابود
 شدند و آنها همان طایفه ماسارت با ماساگت بودند که کجمن و بقصدند میرزا از آریا بود
 و سردر یا یعنی چون و همچون گذشت و با آنها جنگید و تصریح شده است که ماسارتها
 قبيله از اسکیش بوده اند و ما محقق مهاست که بلغ چیلوی یعنی نزدیک است و ژیت با
 کت از لفظ اسکیش اشتقاق یافته یعنی اسکیش نزدیک که مضمون قبيله اسکیش بر وجهت

ورث پاکت رفته رفته در زبان فارسی و عربی غرض شده و از این تعجیفها و تغییرها میتوان استنباط
 نمود که سبت اسکیش سینه سکستان و سکس و سکسار و سکزی همه یک لفظ بوده که با
 ام و السنه و اوقات مختلف شده است

چون بصیرح اکثر محققین معلوم شده هر طایفه که با اسم اسکیش خوانده شده اصلاً و فلا تور
 هستند و ضمناً نیز محقق شد که پارثها طایفه از اسکیش بوده حالا باید تقریباً معلوم نمایم این
 طایفه در چه عصر و زمان از توران با ایران آمده اند و در کدام خطه سکته گرفتند و آیا اسم آن خطه
 پارث بوده آن قبيله با اسم مکان موسوم شده اند یا مکان با اسم آنها نامیده شده است
 بزعم بعضی سنسکریت که اشهر سلاطین مصر پادشاه سیم از فرعون دولت نوزدهم بملکت
 و تقریباً هزار و پانصد سال قبل از میلاد در گذشتند چون بفرم جها نکر با سپاهانند و بر اسکیشها
 حمله نمود پارثها را از این قوم جدا کرده و در جبال واقع در شرق بحر خزر سکته داد ولی این قول
 ضعیف است و مورخین این عصر و زمان چنانکه فاضل بحر بر ذکر لرگسن انگلیسه معلم علم تاریخ
 گفته است و ستر پس با اسکیشها از مجموع کات مصریها دانسته اند و فرضاً که صحیح است
 مراجعت از مکتب اسکیشها از طرف شمال و مشرق بحر خزر هیچ وجهی ندارد

مالالا از مورخین یونانی که تاریخ منظمی در ده جلد نوشته و از بدو خلفت عالم است نافوت
 ژوستینی بن امپراطور معروف در سال پانصد و شصت و پنج میلادی میگوید ستر پس
 فرعون مصر که از قهر فانیان بزرگ عالم محسوب میشود در سنه پانصد و شصت و پنج قبل از میلاد
 سلطنت داشته و قتی از توران بمصر مراجعت میکرد شازده هزار جواز رسید چنانکه از مردم
 توران منتخب کرد و با خود با ایران آورد و آنها را در اختیار مسکن و پورث مختار ساخت و
 ایرانیها آنها را پارث گفتند و پارث بلغ ایرانی همان معنی اسکیش یا توری را دارد اگر این گفته
 حقیقت داشته باشد تقریباً سه هزار و چهار صد سال است که پارثها با ایران آمده اند و در
 مشارالیه در ذیل این شرح میگوید هنوز آن پارثها در ایران سکته دارند و البته زبان و رسوم
 و عادات و رسادات اجلا خود را از دست نداده مردمان جنگی میباشند

در لوحی که در بیستون با مردار پوشین هیستاسپت ادای اول منقوش شده فقراتی
 بخطی مسطور است از جمله آن فقرات این عبارتست که یا کال دفتن چه شده
 در پوش پادشاه میگوید اینست با لایکه مطیع من شده و بناییدار موز داس من پادشا

ان ایالات شده ام
پارس یعنی پارس او را یعنی سوس بایر و سبب بابل اتورا یعنی اسپری ارا با یعنی عربستان
مود را یعنی قبط بامصر

و از ایالات واقع در حوالی دریا سیاردا یونان (پونوی) مادا که مدی باشد در مینا که در مینسان
کانا پاتوکا یعنی کاپادسیا که فطری است از آسیای صغیر و امر و منعلق است به سمنه از وکلا بان سوس
و فرمان پارس را که پارتی و همان قرارگاه پارتها باشد زارنگا که در انترین باشد و بعد ها توضیح
شود هارا واکه آری باشد او را ز مپا که خوارزم باشد با کتر پش که با خزر باشد سوگو واکه سفد
باشد گاندارا که ایالتی است بر ساحل روستا در هند ساکا که مملکت اسپکها باشد ناگوش که
مملکت ساناگیدهاست در کابلستان هارا نوابش یعنی آراشزی که سبستان حالیه باشد هاکا که
مکران باشد

از این لوحه معلوم میشود که پارتها در زمان داریوش بن هیسنا سپکیانی در ایران بوده و ایالت
داشته و آن مطیع آن پادشاه مقدر کرده است

هر دو ت که در سال چهار صد و پنجاه و شش قبل از میلاد تاریخ خود را نوشته نیز از طوائفی که در
تحت حکم سلاطین کیان بوده اند نام برده و از آنجمله است طایفه پارت پس معلوم و محقق میشود
این قوم قبل از هر دو ت از سرحد طبیعی ایران که رود جیحون باشد عبور نمود و با مملکت آمد و اند
اکثر با سرطیدب موزخ مشهور یونانی که در دربار پارتی کبانی مستخدم بوده که بعد در سلطنت
آسپنیار ایالتی را پادشاه مد پارتها بر او بشور بدند و طایفه ساسانیان را که با آنها هم
جنس و هم نژاد بودند بیک طلبیدند پادشاه مد بعد از جنگ سختی بر پارتها غلبه کرد و سلطنت
آسپنیار هفتصد و هشتاد سال قبل از میلاد مسیح و پیش از پادشاه آسپنیار بوده

از مطالب مسطور معلوم میشود که پیش از دو هزار و چهار صد سال است که پارتها از
اسپکهای یونانی جدا شده و ایران آمد و چهار پوش اول در سال پانصد و بیست و یک
قبل از میلاد جلوس کرده و حال دو هزار و چهار صد و پانصد سال شمسی از سال جلوس او
میگذرد و در آنوقت چنانکه ذکر شد مملکت و طایفه پارت در ایران وجود داشته و تا سه هزار
و چهار صد سال هم تاریخ اینوا فعد را یعنی آمدن پارتها را با ایران میتوان پیش برد و از اعتبار
قول بالا که شرح دادیم اما بالا نیز میتوان رفت چه اگر تا سه هزار و هفتصد سال را بریم مقدار
میشود

میشود یا عصر حضرت موسی علی نبینا و آله و علیهم السلام و اگر در آنوقت پارتها با ایران آمده بودند
و در ناحیه سکندرا شدند اسمی از آنها و ایالت آنها در تورات برده میشود و حال آنکه هیچ ذکری
از آنها در آن کتاب مقدس نشده است

اما در باب اینکه مکان با اسم پارتها موسوس شده یا آنها با اسم مکان ظاهر است که این مسئله را
و آشکارا باشد و هر کس در الجمله نامل نماید میشود ندیقین کند که پارتها اسم خود را از مکان گرفته
چون آنها پارتین مینویسند و این قسم نسبت را نسبت شایع است مثل من و امثال آن و اکثر از
محققین اهل تاریخ نیز تصریح باین مطلب نموده اند و هم اکنون نقشه ها که وضع قدیم ممالک را
در آن رسم مینمایند ناحیه از ایران را با اسم پارت مشخص میکنند و معهود نیست که اسم
قوم را بجای اسم مملکت بنویسند مگر اینکه سرزمینی با اسم باشد و محل طایفه در این صورت
مینویسند محل فلان طایفه یا بمعنی که اگر مقصود از ناحیه پارت محل اقامت پارتها میشود
محل طایفه پارت نه اینکه مثل عراق و فارس که همان مطلق بنویسند پارت و چون مسئله واضح
و بدیهی است پاداه از این باطناب تفصیل نمیرد ازیم و اگر مالا لا مورخ یونان در این باب
سهو کرده باشد باید بگوازی غلط مطلبه با و الفا نموده باشند با بعد مسافت و مکان اختلا
لغت و زبان امر بسیار عجیبی نیست

فصل پنجم در تحقیق مملکت پارت و تعیین حدود آن

بعضی از مصنفین قدیم و مورخین مغرب کمان کرده اند مملکت پارت که قوم و سلسله اشکانی
آن توطن اختیار کرده همان پارس است که فارس مغربان مینامند و سلاطین پارت را همان
سلاطین فارس دانسته اند اما این سهو بیتی است چه هر دو ت و مورخین مخصوصا اسکندر و
مورخین رومی از قبیل افاناجلوس و فسطوس البره و موسی خوزنی و لازار و غیر هم توضیح
این مسئله بر پاخته و باز نموده اند که پارت اقامتگاه اشکانیان بدریای خزر نزدیک است
و در سمت شرق آن واقع و حال آنکه فارس در جوار دریای عمان میباشد جلوه تمام علمای
جغرافیای یونان و روم تصریح کرده گفته اند پارتی با پارتین یکی از ایالات پارس است که ایران با
ژوستین موزخ لایتنکه گفته ایم مسیحی بوده و تاریخ بزرگ پیمانه لایتنکه را که در مان اول مسیحی
میزبسته تشخیص نموده شرح در باب اشکانیان مینویسد و چون آن هر دو با این طایفه از ملوک

دیکر ممانست که بعد ها ذکر خواهد شد
شاید ناچار از قوم اسم گرفته
باشد ولی اخیرا پارت اسم
مملکت شده و پارتین اسم سکنته
آن چه پارتین بمعنی پارتی است
که با یونان حرف نسبت است

عجم معاصر بوده اند آنچه در دستن در این باب نوشته طرف و ثوقی و اعناد است از جمله میگوید
 سلاطین اشکانی اصلاً پارسی نبودند قدرانی و باختری بودند مملکت پارسی را بگلبه گرفتند
 مرکز دولت خود فرار دادند و با بجهت صمد سلاطین پارت شدند و وجه ششم آن ناحیه پارت
 اینکه قبل از غلبه اشکانیان بر مردم این ناحیه رعه قدیم مهاجرین و فراریها قوم اسکتان تورا
 با بنجا آمد رحل اقامت انداختند و پارت در لغت اسکت یعنی مهاجر یا فری شده است بمسند
 مهاجرین و فراریهای تورا بنام معروف و موسوی پارت شد پس فراریها و مهاجرین اسکتان
 خود را با نیکان داده و این مکان اسم خود را بسلسله اشکانی با این منافی نیست آنچه در آخر فصل
 سابق گفتیم و در این صورت ریشه لغت پارت و پارتاسکت که پارت و پارتا شده و بعد با اختلاف
 لجه پارت پارثوا گردید

پارت و ستن میگوید سکنه پارت چه در سلطنت نبی آشور و چه در حکمرانی سلاطین هند در زمان کفر
 قدر پیش بودند و در عهد کمان هم باز بواسطه استعدادی سنگ نبودند از این گفته ستن
 نیز معلوم میشود که پارت را پیش ناحیه از آنست خلاصه مصنف فریور میگوید حال بر اینها
 میکند شت پارتها نسبت بسکنه بلاد مجاور حالت عبودیت داشتند تا طوع اخراج ساس
 با اشکان اول که این ملت گنام را نامی نمود و بجائی رسیدند که با قاصره روم زد و خورد میکردند
 نیز برای اینکه بد ریشی مدال شود که اشکانیان موسوی پارت نبوده و اسم خود را بمملکت پارت نهادند
 استناد مینمایم بقول سترابون بونانی که از علمای تاریخ و جغرافیا بوده و پنجاه سال قبل از میلاد
 متولد شده این مصنف میگوید ساس که سلا اسکت بود با مداد طایفه دانی پاداهی که پارتی
 هم نامیده میشدند و در سواحل چین در یادی سکنداشتند و ارد پارت باشد و آنجا را تصرف
 نمود ابتدا در کال ضعف دولت پیش با چندین از فرزندانش زحمت مشغول مدافع بود
 و از دست سلاطین که بر آنها شوریده بود آرام نداشت رفته رفته قوت گرفته بر همسایه ها غالب
 آمد و فتوحات نصیب شد و بعد از او اخلافت از فرات تا پنجاب را مالک شدند با سلاطین
 اگر بپایب یعنی باختر نیز جنگ کردند بنا قوم اسکت و صاف سخنی دادند و وقت عده باختر را هم
 منصرف شدند و حال که من بآلیف این کتاب مشغول اشکانیان در مملکت و سپه سلطنت میکنند
 و حق همسایه با دولت معطر روم دارند و این قدر آنها را حاصل شده مگر از وضع زندگانی
 که بطرز صحیح اگر دان اسکت است اگر چه اسکتها و حتی اندامان زندگانی ساده دارند که اسباب

خیلی پیش در فاشا ستنی

از این عبارات بالترجمه معلوم میشود که مملکت اشکانیان قبل از خروج ساس با اشکان اول
 پارت یا پارتا نام داشته اینک باز بریم بر سر مطلب
 یکی از مورخین میگوید زمین دو قسمت است و شده قسم آن روم و میانه است فتح دیگر از پارتها
 و اینکلمات و اقتدار کلی پارتها امر را در متحد حد و مملکت پارت بر بعضی نویسندگان نامیده کرده
 زمره تمام ایران را پارت دانسته جاعفی پاره را از اینهم بیشتر و سعت داده اند لکن بچنین اشخاص
 با مملکت پارت عرصه بسیار وسیعی نبوده نه با اینست سلاطین اشکانی که منسوب باین ناحیه
 شده اند مالک مالک و سپه کرده و خود را بدرجه در بنه ام مشهوره معظمه در بیان ما اینند
 یکی از علمای جغرافیه منسوب به مملکت پارت از سمت شرق هر هاست از جانب جنوبی که مان
 و از طرف مغرب عراق عجم و کرگان و سواحل بحر خزر و از جهت شمال صحرائی وسیع طوایف اسکت
 با سپه با سکار با نیکان که مسکن آنها از یکپشت بود همچون میر سید لیکن ناحیه که جغرافیا دانها
 قدیم پارتی میگویند و لا پت سبنا کو چک محقری بوده در سمت شرق بحر خزر و چندان بعد
 نیست که پارتسپان نام داشته و برود پارتسپان شده باشد چه در آنحد و در هنوز قریب اینست که از
 فارسپان میگویند یعنی و قریب است یکی موسوم بفرنگ دیگری بفارسپان و غالباً اسم این دو مملکت
 با هم میسند و فرنگ و فارسپان میگویند و آن هر دو در بلوک کوهسار از بلوک اسر آباد و
 و فارسپان خالادارای چهار صد خانوار سکنه است ممکن است فارسپان معرب پارتسپان باشد چنانچه
 فارس معرب پارتسپان با جمله مصنف دیگر مملکت پارت را متحد کرده کوهسار از طرف شرق محدود است
 هری و در از جهت مغرب شمال بکرگان از سمت شمال به آنک از جانب جنوب بر شیر اما هر دو میگوید
 مملکت پارت محدود بوده است بخوارزم و هرات و کرگان و چون و در زمان جهانگیری
 اسکندر کبیر پارتها در همین ناحیه سکنه داشته اند زرتشتی از فضلای انکلیس که معلم علم تاریخ
 گوید مملکت پارت عبارتست از خراسان حالیه که امتداد آن از سر دره خوارزم تا هری رود بوده است
 بنا بر این بهمنان و دامغان و شاهرود و بسطام و سبزوار و نیشابور و مشهد و تربس و ساپر بلاد
 خراسان همه داخل مملکت پارت بوده و سطح مملکت مزبور مساوی است با برلند و با و بر سه سلسله
 کوه بخت موازی از مغرب بمشرق مایل جنوب امتداد دارد در شرق اول آنک داشته بودیم میرا با
 الاداغ است که عبارت از کوهها در دو کلسان باشد رشته سیم کوه جغتای که نیشابور

و سیر و ارتقا در زمانه های آن واقع شده این سرزمین جزیره کوه از مغرب بمشرق متواز با امتداد با
 فی الجمله بطرف شمال غربی و جنوب شرقی مایل گردیده و هر سه در مملکت پارت بوده و آن ارضی که مملکت
 مزبور در عبارات آنست حالا اکثر خراب با برون و زرع میباشد ولی از آثار باقیه معلوم میشود
 که وقتی خلیج آباد و حاصلخیز بوده و هوای خوش و مرطوبی بنکوداشته و همسایگان بنصف آن
 مایل و همین جهت جنگهای عظیم بر سر آن شده که از جنگ پارتها برودند و پارتها از میان
 همسایگان خود از میند ها خلیج مینر سیدند چه قوه حربیه پارتها کامل بود اما از سکنه آریا که در
 حاله باشد چندان وحشت نداشتند و سیستان که در جنوب شرقی آنها بود چندان آباد نبود
 و خلیج کم از مملکت پارت گسترده طرف جنوب محدود بود و یکو بر و خورد در کنار کوه که
 آبادی توری و طبرستان مشاهده میشود دیگر سکنه وجود نداشت که محل ملاحظه باشد در جهت
 مغرب شمال غربی پارت که کرکان باشد مملکت خود حاصلخیز بود و کوهها مستور در جنگل و آنها
 چندان جنگجو نبودند هر چند باید گفت پارتها از حیث همسایه آسوده بوده اند اما
 مورخ دیگر بنویسد پارتها ابتدا در ناحیه بسیار کوچکی حکمرانی بهم رسانیدند اما در همان اوایل
 شورش مملکت را که مالک شدند دارای چند شهر بزرگ بود از قبیل ایزد پارس و وروپوس و استپان
 و هرکلی و آپامیا و آرتاکو و آرتاکاتا و اسپا و هیکانم پلوس و شاید بلاد دیگر هم بوده که علیا
 جغرافیه ضبط نموده اند و آخر الامر سبط ملکشان از پنجاب بفرات رسیدند و همین مورخ میگوید پارت
 پارت یکی نیست بلکه دو طایفه جداگانه است مؤید این گفته قول هر دو است که مینوسید طایفه
 پارت یکی از طوایف پارتیان است و سلطان پارتی بنیعت اردجیت آن که و ناحیه که در آن سکنه
 دارند محقر و در سمت شرقی ابراست و مورخین از منی مثل آنرا مخلوس و قسطوس و موسی خودی
 لاوار که در همان زمانها بوده بجهت آنکه بکطایفه از طوایف اشکانی مدتی در مملکتش سلطنت
 کرده در تاریخ کلیه اشکانیان دقت نموده و یکی بنودن پارتیان و پارتیان را بخوبی ظاهر شده
 و هنوز بجز خودشان ایند و کلمه را بدو املائی مختلف بنویسند علاوه بر این ماژر رُلنسن انگلیسی
 که از هزاره شصت و چهل و شش میلادی الی چهل و نه بخواندن خطوط الواح بستی که بیه
 زبان مسطور و منقور است بحکم دارپوش اول نفر شده برداشته گوید در آن الواح ایران را پارت
 و پارتسپا نوشته اند و طایفه پارت را با ملای دیگر و پارت و انکاشته و در خطوط تخت جمشید
 که مینوس خوانده ایران را پارتسها و طایفه مزبوره را پارت و پارت و اضبط نموده و عقیده

اوانیث که پارت با پارتها کلمه نوزادی و بمعنی فراری است چنانکه روشن مورخ لاپنی هم همین
 گفته و اشاره نمودیم با جمله نگارنده بعد از آنکه بکثرت نبتج در کلمات مصنفین قدیم و جدید و
 ملاحظه نقشه هایین نمود مملکت پارت که اشکانیان بدان منسوب شده عبارتست از دهستان
 فلیم و دره اثرک حدود آنرا چنین یافت نمود
 از طرف شمال شرقی حد مملکت پارت کوه انک است از جانب جنوب کوه البرز که فاصله مابین
 و بخورد و نردین و فاصل بین بنیسا بورد و سب و وار و شاه رود و بسطام و دامغان میباشد
 از سمت شرق محدود به آق در بند است از طرف مغرب بطبرستان

فصل ششم در بیان القاب سلاطین اشکانی یا پارتیان

پادشاهانیکه با سب سلاطین اشکانی موسوم و معروف شده چهار شعبه بودند اشکانیان
 ایران اشکانیان از من اشکانیان کوشان و افغانسان اشکانیان دشت قباچ و موضوع و
 مفسوم اشکانیان هستند که در مالک ایران و مضافات حکمرانی و سلطنت داشته و
 مورخین عربی عجم برای تمایز یک شعبه از اشکانی و اشکانیان و شعبه دیگر را اشغانی و
 اشغایان گفته اند اما اسامی آنها اکثر از کتب تواریخ و سپهر عربی عجم افتاده حکیم اکل ابو
 القاسم فروسی علیه الرحمه در کتاب شاهنامه بشر از هشت نفر را اسم بنبرد و خود است
 از ردوان وارد شهر انقراض اشکانیان و ظهور دولت ساسانی شرح میدهد و
 از حکایت مزبور تمام تاریخ اشکانی در شاهنامه مختصر و مقصود است بچند شعر ذیل که مینویسد

پرز روزگار سکن جهان چه گوید اگر بود تخت مهان
 چنین گفت کوبنده دهقان چاچ گزان پس کسی را بند تخت علاج
 بزیرگان که از تخم آرش بدند دلبر و سبکسار و سرکش بدند
 بکینه هر کوشه هر بچی گرفت زهر کشوری اندک
 چون تختشان شاد بنشانند ملوک الطوایف همی خواندند
 از اینگونه بگذشت سالی در تو گفته که اندر جهان شاه نیست
 نگرند با پارتیان از این بر آسود یکچند روی زمین
 سکن سکا لید از اینگونه که نازم آباد ماند بجای

ناسند پنجاب

مخناشك بود از نژاد قبای
 دگر گرد شاپور خسر و نژاد
 دگر بود کورد ز از اشکایان
 چو پسر ن که بود از نژاد کیان
 چو نر س و چو اور فرزند نرک
 چو آرش که بد نام دار و نرک
 چو زو بگذری نامدار اردوان
 خردمند و باداد و روشن روان
 چو بنشست هرام از اشکایان
 بخت بد کجی بار ز انسیان
 و را خواندند اردوان نرک
 که از میتر بکش چنگال کرک
 و را بود شیر از باصفها
 که دانند خواندش مرز مهان
 با صطی بد با بلک از دست
 که نبتن خردشان بد از شستاد

باقی سرگذشت اردوان و اردشیر است و شك نیست که فردوسی از اسامی اشکایان
 پیش از این میدانسته و در کتب که اساس و مأخذ شاهنامه بوده و حکم امجد پیش
 نظر داشته بیشتر از هشت نفر از اشکایان را نام برده همانا در نظم ذکر بعضی اسمها
 اسباب صعوبت و اشکال و سخته شعر پیش از آن روشن زده است ابوعلی مسکویه
 در کتاب بخار با لام دو زده نفر از سلاطین اشکانی را ضبط کرده بدین صورت
 اشک بن اشکان کورد ز بن اشکان شاپور بن اشکان کورد ز بن اشگانان الاکبر
 نرسی اشغانی کورد ز اشغانی نرسی اشغانی هرز اشغانی اردوان اشغانی
 کس اشغانی بلاش اشغانی اردوان اصغر اشغانی

ابو جعفر طبری برخلاف بعضی از مورخین بدو اینکه شعبه اشکایان را از اشغایان
 جدا کند در جاتی شان زده نفر از این سلسله را نام میبرد بدین ترتیب
 اشک هرام هرز فرزند خسر اول اردوان اول پسر اردوان خسر دوم
 بلاش دوم رزی اشک دوم پسر هرام کورد ز اول پسر اشغان کورد ز بن فرزند
 هرز بلاش اردوان دوم از طایفه اشغ کورد ز سیم اردوان سیم
 در جای دیگر زده نام میبرد بدین صورت

اشک پسر داری اول اشک بن اشکان شاپور بن اشکان خسر اول پسر اشکان
 باثرن (شاید پسر بن باشد) خسر دوم اردوان اول کوسرا بلاش اردوان دوم
 مسعود در مروج الذهب از ابو عبیده معمر بن المثنی الیمنی او از عمر کسری نقل کرده و

یازده بن از اشکایان را اسم برده بدین ترتیب
 اشک بن اشک اردوان بن اشغان بن اس بن الحجار بن سیاوش کیکاوس پادشاه اشک بن
 شاپور بن اشک کورد ز بن اشک بن اردوان اشغان نو ز بن شاپور شاه ابن اشک
 کورد ز بن نوزد نر سیم بن نوزد هرز بن نوزد اردوان بن هرز بن نوزد کسیر بن اردوان
 بلاش بن کسیر اردوان بن بلاش

صاحب خلاصه الاخبار در شعبه و تفکیک نموده از اشکایان چهارده نفر را نام میبرد
 بدین صورت

اشک پسر داری شاپور پسر اشک هرام پسر شاپور بلاش پسر هرام هرز دوم پسر بلاش
 نرسی یا نوش دوم پسر بلاش فرزند پسر هرز بلاش سیم پسر فرزند خسر و پسر بلاش بن
 نر سیم بلاش چهارم پسر فرزند هرز اردوان اول پسر بلاش

از اشغایان هشت نفر را اسم میبرد بدین ترتیب
 اردوان دوم پسر اشغان فرزند بلاش پنجم کورد ز اول پسر کورد ز کورد ز پنجم
 پسر پسر نرسی سیم پسر پسر نر اردوان سیم پسر نرسی

صاحب و ضمه الصفاد در ضمن تاریخ ملوک الطوائف سلاطین اشکانی را در شعبه نموده
 از شعبه اول که معروف با اشکایان میباشند یازده بن را نام برده با این صورت

اشک شاپور هرام بلاش هرز انوش فرزند بلاش دوم خسر بلاش سیم
 خسر دوم بلاش سیم اردوان

از شعبه دوم که اشغایان باشند شش نفر را اسم میبرد بدین ترتیب
 اردوان دوم بلاش کورد ز پسر نر کورد ز دوم اردوان سیم

صاحب جغری نیز همین هفده بن را نام برده بدین ترتیب اینکه آنها را در طایفه نماید
 عنایت الدین خواند هر صاحب حبیب پسر نر چون اکثر مورخین اشکایان را در شعبه
 نموده از شعبه اول که اشکانی باشند یازده نفر را اسم میبرد بدین صورت

اشک بن داری شاپور بن اشک هرام بن شاپور بلاش بن هرام هرز بن بلاش نر سیم
 بلاش شش و انوش فرزند هرز بلاش بن فرزند خسر بن بلاش بلاش بن فرزند
 اردوان اول پسر بلاش

از شعبه دویتم که اشعار باشند ششمین را نام برده باین ترتیب
 اردوان دویتم پسر اشک خرد دویتم کورد زاول پسر بلاش بیزن پسر کورد ز کورد
 پسر بیزن اردوان دویتم پسر نرسی
 صاحب تاریخ التواریخ نیز سلاطین اشکانی زاد و شعبه کرده از سلسله اول که اشکانیان
 باشند بازده نفر را اسم میرد بدین صورت
 اشک بن اشکان شاپور پسر اشک هرام بن شاپور بلاش بن هرام هرمن بن بلاش
 نرسی بن بلاش فرزند نرسی بلاش بن فرزند خرد بن بلاش بن نرسی بلاش بن بلاش بن
 فرزند اردوان بن بلاش

از شعبه دویتم که اشعار باشند هشتمین را اسم برده باین ترتیب
 اردوان بن اشغ خرد بن اشغ بلاش بن اشغان کورد زین بلاش بیزن بن کورد ز
 کورد زین بیزن نرسی بن بیزن اردوان بن نرسی
 سایر مورخین عرب و عجم نیز بهینطورها گفته و نوشته اند از آنکه از تکرار اینها
 افضار نمودیم اما مورخین فرنگ که با سناد علمی تاریخ از قبیل مسکوکات والواج و
 سایر آثار معتبره و مستند میباشند سی و چهارویسی و پنجاهویسی و پنجاهویسی و
 این طبقه را بیسی و هفت و هشت میباشند در مؤلفات آنها از پادشاهان
 اشکانی یا پادشاهان ساسانی در ذیل ثبت است
 آرساس یا آرشاک که اشک اول باشد نرسی داد اول که نرس داد باشد آریابان
 اول که اردوان باشد فرآپا قس یا فرآپا بتوس فرآشا اول که فرهاد باشد
 مزیدان اول که مهرداد باشد فرهاد دویتم اردوان دویتم مهرداد دویتم
 ناسپکرس سپا آرتوئیس یا سپناترس فرهاد سیم مهرداد سیم اردوس یا ارد
 اول فرهاد چهارم فرآنا سیم یا فرآناس اردوس دویتم و نونیس اول اردوا
 سیم تریات که تریاد باشد اردوان چهارم و اردایش باوردان کورد ز
 و نونیس دویتم و لوگازس یا لوگازس یا لوگازس اول فرزند خرد و لوگازس دویتم
 و لوگازس اردوان پنجم پاکوروس و لوگازس چهارم و لوگازس پنجم و لوگازس ششم
 اردوان ششم

و باید دانست این طبقه نیز باینکه اسامی آنها ناکشده شد خلفا عجمی و کلابت عهد
 بنافیه و سلطنت نکرده اند بلکه بکوفتی و شعبه شده هر شعبه در قسمتی از مالک ایران
 و مضافات حکم رانده و بعضی با بعضی دیگر معاصر بوده و اینست که مورخین عرب و عجم
 آنها را دو شعبه نموده یکی را اشکانیان و دیگری را اشغالیان گفته و چندان غلط
 نرفته اند نهایت استغضا و تحقیق نیز نکرده باره و اسباب اینکارند داشته و تا همین
 حد هم آمده اند جای لشکر و امتنا و بجزند فراوانست شکر الله مساعیهم و در آنجا که
 ما شرح سلطنت هر یک از سلاطین اشکانی را با اختصاص مینویسیم بسیار از اینها
 معلوم و اکثر مشکلات حل میشود اگر توفیق رفیق باشد و حضرت باری عزاسمه جل ذکره
 مدد نماید

اما القاب سلاطین اشکانی پوشیده بلکه مقرر و طبیعی است که ابتدا این سلسله مثل
 سایر ملل که حائز رتبه مقام مینوع سلطنت شده در بدو امر چون بدو سنی استوار و
 استقلال نداشته چندان در فکر القاب اموریکه راجع نیز بنیاد و بر و زشان و
 عظمت است نبوده فقط بتشدید مبنای دولت و سلطنت پرداخته بعد از استحکام عزم
 و در کان پادشاهی و اعلائی لوای شوکت و حشمت و فراغتی بالنسب بحیال اظهار بختیار
 و جلال و نشر القاب شایسته و امتیازات جلیل افزاده اند مثلاً سلاطین اول و دوم اشکانی
 فقط خود را علاوه بر اسم خاص آرشاک شاه میگویند پس او پس لقب آنها هم باین
 که آرساس یا اشک اسم سر سلسله و بانی و مؤسس است ساسان سلطنت اشکانیان باشد
 این سلسله محض احترام اشک اول تا آخر هر خود را باین اسم ملقب ساخته پس آرشاک
 یا آرساس را باین سلسله مثل فیض است و قصاصه و کسری در کاسره و تبع در بنیابعد
 امثال آن و بعد از آنکه قدری اشکانیان صاحب قوت و استقلال شدند لفظ کبیر را
 لقب فرورد نموده خود را آرشاک شاه کبیر گفتند چون قدر افتاد ز یاد تر شد کلمه
 جلیل هم بر کبیر افزوده آرشاک شاه کبیر جلیل شدند همینکه بکمال قدرت و تمکن
 رسیدند خود را پادشاه پادشاهان نام دادند گفتند پادشاه پادشاهان آرشاک
 شاه کبیر جلیل و ما شرح این مختصر را با بسطی لا یقرب فی فصل ذیل که در باب او انحصار
 سلاطین اشکانی است خواهیم نکاشت انشاء الله تعالی

بکلی از مورخین بنویسد سلاطین اشکانی
 بکمال قوت رسیدند و بسط مملکتشان
 شد خود را برادر ماه و آفتاب خوانند
 این دو نیز با سناد این هم گفته اند
 مؤرخین خدای بخود دادند و بعضی
 بونا بنامتاً این لقب را به خود دادند
 در خلاف اول دولت که سادگی اختیار کرد
 بودند تمام جلال سلاطین بکمال را قبول
 نمودند و بعد از مرگ با خترای آنها را در
 میگذرانند که مافوق داشت
 موضح دیگر بنویسد از سلاطین سپاه
 پادشاهان ایران کسی خود را شاهنشاه
 نینامید و این کلمه را در اسامی امیران
 که معمول فرنگ است و غیر سلاطین ایران
 هر کس این لقب اختیار کرد مظهر
 استهزا شده چنانکه بعضی سلاطین
 بدین القاب بر روی تحقیر اشکانیان این
 لقب را بخود دادند و محضه شدند و اشکانیان
 از سلطنت مهرداد ششم پادشاه اشکانی
 خود را شاهنشاه خواندند و قبل از آن
 آن قدر و بسط مملکت ایشان نبود
 باین صرف نامند و از ملوک الطوائف
 و سلاطین خارج هر نام آنوقت
 میکردند و بجز اسناد آثار بر این

بر مطالعه کنندگان مخفی نماید که آرساس با اشک را مخصوصاً اراده آرشاک میگویند
اکنون در این ملت بسیار مرسوم است که آرشاک میباشند

فصل هفتم در احوال و خصوصیات سلاطین اشکانی

از تتبع در اخبار و کتب مسکوکات و غیره مستفاد شده که پادشاهان اشکانی ابتدا
خود را سلطان اعظم پادشاه کبیر یا شاهنشاه خوانده چون دوره سلطنت بمهرداد اول
پادشاه این سلسله رسید نوین ملک الاعظمی بر درش زدند و صادقین شاه این
مدعا خطوط منقوشه در مسکوکات آنهاست پس از پادشاه اول تا پنجم حال سلاطین اشکانی
حال مشایخ اعراب در رؤسای غارتگر فیا بل بوده است بار و رؤسای طوایف دیگر که غیر پارت
بودند در دفع سلوکیدها معااهده داشتند و چون در دست قوت نکرده اگر اظهار مرتبت و
رجائی میکردند نشانه موافقت کشته میشد و امر جلوی کبری سلوکیدها مختل میشد
از این رو میبایست خود را در عرض سایر رؤسایان نشانه با آنها اظهار خواجه ناشی نمایند
و معاوضت آنها از عهد خصم قوی برآیند بجلاوه نازمان پنجم پادشاه اشکانی شعبه
از یونانیها با کمال قدرت در باختر و ترکستان و افغانستان سلطنت میکردند و ممکن نبود
اشکانیان خود را شاهنشاه نامند نیز از باختر تا آنکه در سال دو و سیست چهل و
هفت قبل از میلاد سلوکوس کالیپنیوس پادشاه سلوسی شام بملکت پارتی حمله نمود
و پارتی را د (نبرد) اول که دویمین پادشاه اشکانی بود مضاف داده او را منزه
پادشاه اشکانی بطایفه اسپکت پناه برد اما چون در مفر سلطنت سلوکوس کالیپنیوس
بعضی از بلاد دیگر او انقلاب و شورش روی داد مجبوراً با تری داد صلح کرد و غنای قوی آنکه
اگر این سامان ساخته میشد دیگر دست اشکانیان بکمره فصر رفیع سلطنت نمیرسید
همچنین در سال صد و شصت و پنج قبل از میلاد آنتیوکوس اسپهان پادشاه دیگر سلوکید
با خود نامعد و بیست و شش مملکت خود را ند و با آرتابان (اردوان) اول پادشاه اشکا
جنگ کرده او را بطرف کرکان و جنگلهای مازندران گریزاند و دو اند بعد عهد نمود
با هم بستند و بموجب آن اردوان شاهنشاهی آنتیوکوس اسپهان را تصدیق نمود و
معهد شد مشور خود را با عساکر شاهنشاه سلوسی همراه نماید و منفقاً بر پادشاه

یونانی با خزر حمله کنند چنانکه اینکار کردند بلکه ناخدا و هند و نشان رفتند پس اردوان
که آنتیوکوس اسپهان را شاهنشاهی شناخته بود چگونه خود را با اظهار شاهنشاهی میکرد
حاصل کلام آنکه از شورش آرساس اول نامدب بکصد سال اشکانیان در رؤسای قبیل پارت
بودند پادشاهان عجم نهائین آنکه چون از قوم اسکیت بودند نام جنسان خود اسطهاری را
و آنرا هم از معاوضت مضایقت بمنمودند قدر قوت و قدر نشان از رؤسای سایر قبایل بیشتر
بود و در فانی الحمله ملاحظه از ایشان میکردند و از اینجاست که مورخین مشرق زمین میگویند
بعد از فوت اسکندر کبیر دوره ملوک الطوایف شد و با مقدمه مذکوره باید گفت در
ترفته اند و اگر میکشید بعد از اسکندر و خلفای او دوره ملوک الطوایف شد دیگر هیچ
شایسته در گفته ایشان نبود و آن دوره فی الحقیقه بکصد سال است از زمان آرشاک
اول پادشاه اشکانی تا عصر مهرداد اول ششمین پادشاه این سلسله اما همینکه سلطنت
بمهرداد رسید باز پارت پادشاه زمانه بساط ملوک الطوایف بهم پیچیده شد و از
بر باختر و ترکستان حاله که اراضی بین النهرین سجون و جوی شد مشغول شد بعد تمام
ملک را که حالا افغانستان میگویند بگرفت بلکه تا پنجاب رفت و بزعم بعضی ناسوا حل
گنگ راند و از این طرف جبال که عراق عجم باشد وار من را مستخر نمود و تا ساحل دجله و در
شد پای تخت خود را بنیاده از پارتی بکنار شط مزبور آمد و دست قدرت سلوکیدها
بکلی از ایران گوناوه کرد پس از آنکه بر قمت عمده آسیاد سیادت یافت و بد حال سزاوار است
جانشین پادشاهان عظیم الشان کیان باشد و قبول لقب شاهنشاهی که حاصل آن سلسله
بود نماید خود را باین امتیاز ممتاز ساخت و باید دانست که قنوق خان مهرداد بمقدمه او را
نصب نشده بلکه از خروج آرساس اول نازمان مهرداد حکام و رؤسای مالک و بلاد
مزبور از بنی عماد سلاطین اشکانی بوده یا اگر قرابتی با این سلسله نداشتند در ضعف
هاده بودند و ماده مستعد گردیده چون مهرداد را قابل دیدند سر تسلیم بجمک و رای او
نهادند و اختیار تمام عساکر خود را بدست او دادند او را مولا و رئیس خود گفتند و او هم
شاهنشاه کشور کرد بدین سبب هسالا و لشکر و سکه های اشکانی که در آنها لفظ پادشاه
کبیر و سایر القاب که دلیل شاهنشاهی است دیده میشوند مسلماً از زمان مهرداد است بعد
پیش از او اشکانیان در رؤسای خود فقط آرشاک شاه نقش میکردند بعد از آنکه

مهراد خود را از هر جهت مستقل و مسلط بدو دست زبان معاندین را بسته و موقوف
 بافتن او را عفا بخش خود را پادشاه کبیر خوانند و این همان معنی شاهنشاهی و سلطان الا
 است بعد که قدرت خود را بیشتر بدین باین لقب قناعت نکرده لفظ جلیل هم بر القاب
 خود افزودند و خود را پادشاه کبیر جلیل گفتند و این مساوی شاهنشاه اعظم است چون
 قدرت آنها بکمال رسید لفظ دیگر ضمیمه کردند معنی آن پادشاه پادشاهان آرشاک کبیر جلیل
 شد و این مثل الفس که بگویند شاهنشاه اعظم و خاقان معظم و ما در این مسئله بشو خود
 منند میباشیم یعنی سکه در دست داریم که در یک دو آن صورت شخصی است نشانی بالبا
 مشرق زمین و کلاه فرتری که کانی در دست دارد در خاشیه این سکه نقش شده است
 با سیلینس آرشاکوئی یعنی آرشاک شاه و سکه دیگر در این بهین شکل که در خاشیه آن
 با سیلینس میکالوئی آرشاکوئی نقش نموده و لفظ میکالوئی را افزوده اند یعنی آرشاک شاه
 کبیر و این متعلق است با اول اقتدار اشکانیان و سکه دیگر داریم که در رو آن صورت
 پادشاهی است نواج بر سر که ریش ندارد و در رو دیگر کلمه ایسی است در خاشیه آن این
 عبارت نقش با سیلینس میکالوئی آرشاکوئی ایفان نوئیس که لفظ ایفان نوئیس را زیاد
 کرده اند یعنی آرشاک شاه کبیر جلیل و این سکه است که در قدرت متوسط خود
 اشکانیان زده اند و سکه دیگر داریم که در یک روی آن صورت پادشاه ریش دار است نواج
 بر سر و گوشواره در گوش خود دارد و بر رو دیگر صورت شخصی بر سر نشسته را نقش
 کرده اند که کانی در دست دارد در دوره آن نوشته شده با سیلینس میکالوئی
 آرشاکوئی ایفان نوئیس که کلمه با سیلینس را اضافه نموده اند یعنی پادشاه پادشاهان
 آرشاک شاه کبیر جلیل و این سکه در منتهای قدرت دولت اشکانی ضرب شده اما صورت
 شخصی که بر رو کرسی جلوس کرده و کمان در دست دارد کیست در آن اختلاف کرده اند
 بعضی گفته اند این صورت همان پادشاه است که در رو دیگر سکه نقش شده و بغیر وضع
 و لباس از اینست که بهیئت حالت رستم جلوس نموده و منند شده اند بقول کاسپو
 مورخ که گفته است قتی سفری مارک آنوان قصروم بحضور فرهاد چهارم پادشاه
 اشکانی آمدند آن پادشاه روی کرسی نشسته و کانی در دست داشت جماعت دیگر بر این
 که شخص کمان بدست روی کرسی نشسته از ساسان است سلاطین اشکانی عموماً چون

بدانستند ساعی و مجاهد این شخص مالک نواج تحت شدند و این مقام فیض یافتند
 خیل احترام اسم و رسم سر سلسله خود را منظور میداشتند اینست که صورت وی را
 اختلاف و در سکه های خود نقش نمودند و بمنزله لقب برای خود قرار دادند و شاید
 در این مسئله اشکانیان با سکندر کبیر اقتدا کرده باشند چه اسکندر بعد از ورود و بعد
 آمن خود را پسر و پسر خواند و صورت پدر خود را در مسکوکات نقش کرد بعد بیست
 که اشکانیان هم بتقلید او صورت پدر حقیقی خود را در سکه ها نقش کرده باشند و بعد
 خود در بنه رب النوعی داده باشند از آنجا که از ساسان اول با وجود استیلا کامل که
 در بعضی بلاد خراسان و در مستان و خوارزم حاصل نمود فی الحقیقه بسطنت و موقع
 نواجکداری رسید اینست که صورت او را بدون نواج نقش کرده و برای آنکه بکلی از تجاروت
 و اعلام سلطنتی عاری نباشد او را بر رو کرسی کمان بدست ساخته اند و کمان آنم یعنی
 علامت و نشانه مخصوص سلطنتی سلسله اشکانیان است و جهت اختیار این علامت است
 که پارتها در پرتو اندازی سر آمد تمام ملل و اقوام اهل عالم بوده اند و الان هم در اکثر اقطا
 که از تیراندازی پارتها از امثال سائره است خیا نکه فرانسها هر وقت میخواهند
 بگویند فلان شخص بیسیا موثری بدشمن خود گفت که زبان را بدو کار کرد میگوید
 تیری انداخت مثل پاره ها و اسنانی سیاح معروف که تا یکسال پیش در داخله افریقا
 مشغول سیاحت بود در سفرهای خود وقتی میخواهد از تیراندازی طایفه از طوائف و حش
 افریقیه بگوید نماید میگوید مثل پارتها تیری انداختند
 چون در این فصل ذکر کردیم از امتنان و احترام کلیه اشکانیان نسبت بسر سلسله خود از ساسان
 رفتن اگر چه پیش اشاره نموده ایم توضیح و تفسیح کرده کوئیم این سلسله بحسب جلاله
 خود علاوه بر اسم شخصی هم خوبش را از ساسان یا آرشاک که همان اشک باشد نامیده اند
 و این فقیر را خرد و وسیله نبل مقصود شمرده چنانکه در سکه ها کثر اسم شخصی آنها دیده
 میشود همان آرشاک نقش شده و اگر از جاهای دیگر اسمی شخصی سلاطین اشکانی بدست
 نیامده بود اینهم یکی از مشکلات تاریخ این سلسله شمار می آمد

فصل هشتم
در علت تغییر اسامی سلاطین اشکانی و پادشاهان

وسه و اخلاطی که در نرسد و خدایه

چون موسی خورنی افوالش در تاریخ اشکانیان با پارثها بیشتر از سایر مورخین طرف اعتماد است
 هر آنکه قبل از شروع بمقصود و تحقیق مطلب بنکارش اجمالی از شرح احوال او بپردازیم بنا بر این
 گوئیم این مورخ از اهالی موش و از نوپسند هائی معبره در وقت در اواخر قرن چهارم میلادی
 متولد شده و بعد از رشد در حوزه ارادندمان ساهاق کشیدش که اصلاً اشکانی بوده داخل
 کرد به ساهاق از شاگردان مشرب مشهور است که در سال ۳۷۰ میلادی بیخ بعد از میلاد الف بای
 معمول ارامنه را ابداع نموده ترتیبی در موسی خورنی زبان یونانی را تحصیل کرده با فضا اهتمام
 حرفه در ساهاق و میریبا و بر آرداشتند که هر دو روز زبان رومی را نیز بیاموزد و در کتاب
 خانه ها آنمکت با کشف بعضی از مطالب تاریخی در نزد موسی به ادس رفت و از آنجا با آنها که در
 از انطاکیه با سکنند به از نیشهر بقسططنبه و بعد به آتن در الملک یونان و آخر الامر بمش
 و آن مقصود حاصل نمود ارامنه او را از فرط تجر و فصاحت و وسی کیرتوق گفتند یعنی موسی خود
 اینمورخ با فسطوس بنی رومی معاصر است و اختلاف کلی در گفتار آنها مشاهده میشود اما اهل
 خبر بنا فوال موسی را معبره تر میدانند

بعد از آنکه میریبا سناد موسی در چهار صد و چهل و یک فانت کرد موسی شروع بنکارش
 خود نمود ساهاک نامی از اعظم ارمنستان بود و او در چهار صد و هشتاد و یک در یکی از آنجا
 که با عساکر ایران مینمود در گذشت موسی تاریخ خود را با اسم او نوشته و مشتمل بر کتاب است
 کتاب اول راجع بابتدای تاریخ ارامنه است از زمان سلطنت هلق نام اولین پادشاه ارامنه
 و ختم میشود بعلیه اسکندر کبیر به آسپا و اسناد او اقوال مار یئیس شامی است که صد سال
 قبل از میلاد زندگانی مینموده این نویسنده شامی در دربار آرشاک مخسین پادشاه اشکا
 از منستان و پسر او ساسا اول مینویسند و ماخذ تاریخ او بقایای تواریخ بابل و نینوا بوده
 و موسی خورنی بعضی فصول آن تاریخ را بعینه نقل نموده

کتاب دوم موسی خورنی باز تاریخ ارمنستان از نون اسکندر کبیر تا وفات نرسد و اولین
 پادشاه نزاری اشکانی و در این کتاب آنچه راجع باشکانیان ایران است نقل از تاریخ افاناب
 میسر تیرداد پادشاه ارمن کرده و هر چه از نسل و نژاد اشکانیان و مبداء سلطنت ایشان
 اسناد آن مسطوران خورمه بود و در این کتاب دریم پادشاه ساسانی میباشد

خوب بود

خورمه بود در جنگ ژولین قیصر و مینه الکبره اسپر و مینا شد و در مملکت دوم یعنی
 داده عیسو شد اسم خور را نیز که در آینده آلا زار گذاشت موسی خور مبداء و مینشا سلاطین
 اشکانی با از تاریخ این شخص اخذ کرده خورمه بود بمعناوت یار سومای شامی تاریخ موسوم به
 راست سخن از زبان فارسی بلفظ یونانی ترجمه نموده و آن تاریخ در اصل و نسبت اشکانیان و از
 تواریخ معبره ایران بوده افسوس که نسخه آن مفقود است

کتاب سیم موسی خورنی تاریخ آن مائه است که در آن زندگانی میکرده اما چند از اعتباری
 و از روی سند صحیحی نوشته نشده غالب اقوال مردم منقره است که اهل قرن بیستند

بعد از آنکه میریبا سناد موسی در چهار صد و چهل و یک فانت کرد موسی شروع بنکارش
 خود نمود ساهاک نامی از اعظم ارمنستان بود و او در چهار صد و هشتاد و یک در یکی از آنجا
 که با عساکر ایران مینمود در گذشت موسی تاریخ خود را با اسم او نوشته و مشتمل بر کتاب است
 کتاب اول راجع بابتدای تاریخ ارامنه است از زمان سلطنت هلق نام اولین پادشاه ارامنه
 و ختم میشود بعلیه اسکندر کبیر به آسپا و اسناد او اقوال مار یئیس شامی است که صد سال
 قبل از میلاد زندگانی مینموده این نویسنده شامی در دربار آرشاک مخسین پادشاه اشکا
 از منستان و پسر او ساسا اول مینویسند و ماخذ تاریخ او بقایای تواریخ بابل و نینوا بوده
 و موسی خورنی بعضی فصول آن تاریخ را بعینه نقل نموده

کتاب دوم موسی خورنی باز تاریخ ارمنستان از نون اسکندر کبیر تا وفات نرسد و اولین
 پادشاه نزاری اشکانی و در این کتاب آنچه راجع باشکانیان ایران است نقل از تاریخ افاناب
 میسر تیرداد پادشاه ارمن کرده و هر چه از نسل و نژاد اشکانیان و مبداء سلطنت ایشان
 اسناد آن مسطوران خورمه بود و در این کتاب دریم پادشاه ساسانی میباشد

کتاب سیم موسی خورنی تاریخ آن مائه است که در آن زندگانی میکرده اما چند از اعتباری
 و از روی سند صحیحی نوشته نشده غالب اقوال مردم منقره است که اهل قرن بیستند

بعد از آنکه میریبا سناد موسی در چهار صد و چهل و یک فانت کرد موسی شروع بنکارش
 خود نمود ساهاک نامی از اعظم ارمنستان بود و او در چهار صد و هشتاد و یک در یکی از آنجا
 که با عساکر ایران مینمود در گذشت موسی تاریخ خود را با اسم او نوشته و مشتمل بر کتاب است
 کتاب اول راجع بابتدای تاریخ ارامنه است از زمان سلطنت هلق نام اولین پادشاه ارامنه
 و ختم میشود بعلیه اسکندر کبیر به آسپا و اسناد او اقوال مار یئیس شامی است که صد سال
 قبل از میلاد زندگانی مینموده این نویسنده شامی در دربار آرشاک مخسین پادشاه اشکا
 از منستان و پسر او ساسا اول مینویسند و ماخذ تاریخ او بقایای تواریخ بابل و نینوا بوده
 و موسی خورنی بعضی فصول آن تاریخ را بعینه نقل نموده

بنا بر آنچه الفبا اشکانیان پیرو است چون ولوجز با ولور زس که شرح حال او میباشد

بر لشکر

بر لشکر روم غالب آمد و او را به پسر زملقب ساختند و همگان دانستند که پسر ز فارسی مطلق است

بالجمله در این عصر که علم و دانش رو به پیشرفت و تکمیل نموده اگر تفریباً اسامی چند نفر از سلاطین اشکانی را ضبط شده باشد بواسطه پیدا کردن سکه ها آنهاست که در اینکار از کتب تواریخ و سایر ساخنه شده نیز از راه دیگر در الجمله معارضی با همکار شده یعنی بعد از آنکه اشکانیان ایران مغرض شدند شعبه از این خانواده نادر و بیست سال در امر سلطنت میکردند مورخین ارضی که با این سلاطین معاصر بودند بملق آنها اسامی اشکانیان ایران را که با آن سلاطین اصلاً از یک دودمان بودند ضبط نمودند اما در مد سلطنت آنها هر چه نوشته اند محل اعتماد نیست علت دیگر در تغییر اسامی سلاطین اشکانی اختلاط اسم و لقب است که اسباب اشتباه شده چنانکه نادر شخصی است که مملکت شود فرزند اسم نیست لهذا اسم فرزند که معروف پسر و زاست ولو خراب و لو زدن با و لگازس بوده و بعضی گمان کرده اند که ولو خراب بلاش است در هر حال اگر ما که می تحقیق مطلبه بتکرار عقیده و شرحی بردازیم از آنست که تاریخ اشکانیان پیش از آنکه بنظر آید مغشوش شده و در چنین مقامی باید بیدار بود و مکرر نمود تا بدرسنی غث از سینه جدا و حقیقت از افسانه متمایز و پیدا کرد و اینطلسم سر بسته باز و این معاینه آنکه باید حل شود

فصل هفتم

در مدت سلطنت سلاطین پارتی اشکانی

چون بدقت در کتب موجوده مورخین و مصنفین قدیم عربی و یونانی و رومی و ایرانی و غیره نظر کنیم دانیم که آن کار دانان خبر و دانشمندان بصیر جمله در مدت سلطنت سلاطین اشکانی متردد بوده و نه الحقیقه از تحقیق و تفسیر این مطلب نوعی اظهار عجز نموده اند و بالطبع ترتیب اسامی پادشاهان آن سلسله همین حال را بهم رسانده و در هیچیک از ایند و فخره احدی سخن وافی و شریع نرفته است و این خلل را چند علت است و این غلطی است از چند جهت اول آنکه کتب تواریخ را جمیع با نظایفه که مؤلفین یونانی و رومی نوشته باشند استثنای معدود هم معدوم شده و اوراقی هم که باقی مانده غیر مرتب و در هم بهم است لکن در طرف مدت سلطنت این طبقه که بالتسبیح میآید بوده کثرت انقلاب فتن و جنگهای داخله و خارجیه مجال نداده که از خود اصل ملت ایرانی با اشکانی کسی ضبط

شهر و سنین و حوادث و سوانح آن دوره پردازد و تألیفی جامع و مانع سازد که آینه جهان نما آن قرون و اعصار کرد و در ناظر و فایع و اخبار باشد بلکه آشنویک اثنوالی و نوازل چه در پادشاهی نکذاشت تا کسی از عهده اینکار و این اندیشه خیال نماید تا آنکه ساسانیان که سلطنت اشکانیان را بر انداختند و کارایشان بسیار خند البته بقایای هاشم و آثار و اسم رسم آنها را طالب بودند و در بقایای آن نگوشیده سهل است بقایا را بقدر امکان محو و نابود نمودند و اینست که بعد از آنکه بنزد پادشاهی و پسر روزی کردید تا کار با پنجا کشید سالها نامعلوم ماند و حالها بهم و مجهول و بعد از آنکه متأخرین و علمای را سخن بر حجت بسیار و سابل این کار بدست آورد و دشوارها را آسان کرده ما را ممکن است که از در اجتهاد در آیم و این معیار اصل نمایم بنا برین گوئیم با اتفاق تمام ملل عالم اسکندر یکبار در سال سیصد و بیست و چهار قبل از میلاد در گذر از وفات و با کشته شدن بزجر درین شهر یا آخر پادشاه ساسانی که بعضی از او در سال بیست و یک هجری مطابق دهم ماه دسامبر ششصد و چهار و یک پادرسلم نوامبر ششصد و چهار و دو میلادی میدانند و برخی در سال سی و دوم هجرت مطابق دوازدهم ماه آوریل ششصد و پنجاه و دو پادشاه پنجاه و سه میلادی هضد و شصت و هفت سال با هضد و هشتاد و هشت سال پیش و مسلم است که در این مدت سه طبقه در ایران سلطنت کرده اند خلفای اسکندر که معروف بسلاطین سلوکید میباشند و اشکانیان و ساسانیان اما سلاطین سلوکید مسلم است که هفتاد و سه سال سلطنت کرده اند یعنی بعد از هفتاد و سه سال دست ایشان از سلطنت ایران گونا گونا شد از طرف دیگر جلوس حقیقی اردشیر بابکا اول پادشاه ساسانی بخت سلطنت تمام ایران محققاً در سال دویست و بیست و شش میلادی بود پس در میان انقراض و ک سلوکید و ایران و جلوس اردشیر بابکا چهار و هفتاد و هفت سال است ناچار باید آنرا خاص سلطنت سلاطین اشکانی نمود چه بنام این آن دو سلسله یعنی سلوکید و ساسانی جز اشکانی که با اسم پارتی و ملوک الطوائف هم نامیده میشوند طایفه و طبقه نبوده و نتوان گفت ممالک فسیح الممالک ایران چند کاهن حکمران بوده است پس بجز عطف این چهار صد و هفتاد و هفت سال را باید مدت ملک سلاطین اشکانی دانست مورخین معتبر که از این طبقه بجز نبوده سنین سلطنت این سلسله را نیز باید همین حد و گفته اند حالا بریم بر سر نقل اقوال و توجه آن تا بدرسنی در این مطلب بصیر شویم

بنا بر این

و جو اختلاف را معلوم نمایم
 او سر پوس که او را او شرم گویند از کشتیها انگلیس است که در سال پانصد هشتاد میلادی
 در شهر ویلن منولد شده و در هزار و ششصد پنجاه و شش رکذ شده و در علم تاریخ بدی
 داشته و سال اول خلفت عالم را چهار هزار و چهار سال قبل از میلاد قرار داده میگوید
 پارتها در سال دویست پنجاه قبل از میلاد بر سلوکیدها بشویدند و این در سال هفتاد و
 چهار بعد از فوناسکندریه میشوید

رومن میگوید طغیان اشکانیان در ابتدای جنگ پونیک بود و آن تقریباً مغان سال
 دویست پنجاه قبل از میلاد و سنه پانصد و چهار از تاریخ بنای شهر روم میشوید پونیک
 اسم سبجک مشهور است با این کارناژها و روضها جنگ اول در سال دویست و شصت و
 چهار قبل از میلاد شروع شد و بیست و دو سال طول کشیده بنا بر این مسامحه در عبارت
 رومن میباشد

چند نفر دیگر از مورخین قدیم باز ابتدای سلطنت اشکانیان را در سال دویست و پنجاه
 از میلاد نوشته و انفرامن آنها در سنه دویست و شصت هفت میلادی مدت ملکشان را
 چهار صد و هفتاد و هفت سال یا چهار صد و هفتاد و هشت سال ضبط کرده اند
 او زب مورخ یونانی که در دویست و هفتاد بعد از میلاد منولد شده و معاصر امپراطور
 قسطنطین بوده ابتدای سلطنت اشکانیان را در دویست و چهل و هشت سال قبل از میلاد نوشته
 چنین نظری آید که در سال سلطنت ارسا اول را بحساب آورده چه سنه دویست و
 چهل و هشت سال جلوس تیری دات (ترداد) دویمین پادشاه اشکانیست مؤید این چنان
 آید بعضی از مورخین تیری دات را اولین پادشاه اشکانی دانسته اند

نویسنده های یونانی و رومیان و ارضه منقول کلمه گفته اند انفرامن دولت اشکانیان در سال چهار
 سلطنت الکساندر سورا امپراطور روم سنه الکبری یعنی در سال دویست و شصت و شش میلادی
 بوده تمام در تعیین جلوس اول شخص از سلسله جزئی اختلاف نموده بدینتر از آنها بر این اند که
 ناسیس بن ساس در سال دویست و پنجاه و شش قبل از میلاد شده و مدت ملک آنها چهار
 و هفتاد و شش سال یا چهار صد و هفتاد و هشت سال است اگر در سکه از سکه های آنها
 تاریخ پانصد سی دیده شود از آن است که بعد از استیلای ساسانیها تا سده از اینطا بقدر

بعضی

بعضی فطاریان مختصر سلطنت داشته اند و باز بر و شرا حداد خود سکه منبرده اند و نظیر این
 در اغلب خانواده های سلطنت بوده و دیده شده است

موسی خورنی مورخ ارمنی گوید سلوکوس پنجم اول پادشاه سلوکید بعد از سی و یک
 سال سلطنت تاج پادشاهی را بر سر سپرد خود آنتیوخس ملقب به سوتر (یعنی مجاز دهنده)
 گذاشت و خود از اعمال ملکه کاره کرد و آنتیوخس سوتر نوزده سال متقلدا مو سلطنت
 بود بعد از او پیشتر آنتیوخس ویم ملقب بخدا پادشاهی یافت و پانزده سال زمام ملک
 داری را بدست داشت در سال پانزدهم سلطنت او پارتها بر سلوکیدها بشویدند از فراد
 گفته این مورخ اشکانیان در سال شصت و یکم فوناسکندریه را بت طغیان برافراشته
 اما موسی خورنی چون اکثر مورخین مشرق زمین سهو کرده یعنی سده تاریخ سلوکید را که
 نیز با سکندر معروف است فوناسکندریه را سنه حال آنکه سده تاریخ اسکندریه چنانکه
 پیش ذکر شده دوازده سال بعد از فوناسکندریه است چون آنرا بر شصت و یکسال موسی
 خورنی بیفزایم باز هفتاد و سه سال خواهد شد و تقریباً مطابق است با اقوال نویسندگان
 سابق الذکر و مدت ملک ساسانیها چهار صد و هفتاد و هفت سال میشوید

این از مورخین قدیم که در مصر منولد شده و تاریخ مسقط الرأس خود را نوشته گویند و
 که بطلبوس ملقب به اورژت پادشاه مصر بر شام مستول شد و بخوخواهی خواهر خود بر نیس
 که لا اودین وجه آنتیوخس ملقب بخدا که ضربه او بود و بر اکشنه پرداخت و او را هلاک
 ساخت بتسخیر شام فاعث نکرده تا بابل براند پارتها ارکان سلطنت سلوکید را منزلت کرد
 وقت داغیمت داشته را بت طغیان برافراشتند و این در دویست و چهل قبل از میلاد بود
 بنا بر این مدت ملک اشکانیان چهار صد و شصت و شش سال میشوید

آسمانی مورخ شامی مارونینی که در هزار و هفتصد و شصت و هشت رکذ شده و کما بعد
 پاپ بوده و در تواریخ مشرق زمین صاحب مؤلفات است انفرامن سلطنت اشکانیان را
 در سنه پانصد سی سده تاریخ سلوکید که مغان دویست و شصت و دو میلادی باشد
 نوشته باین قاعده مدت سلطنت اشکانیان را چهار صد و هفتاد و دو سال دانسته است
 صاحب مجمع التاریخ میگوید مدت ملک ملوک الطوائف یعنی اشکانیان را من از بهر مؤید
 شهر شاپور که مرد عالمی بود و تاریخ از ایران نوشته جو پاشدم گفت چهار صد و پانزده سال

بوده است

بوده است حمزه اصفهانی سیصد نود و چهار سال نوشته و بهرام بن مردان شاه چهار صد و شصت و سه سال دانسته و بر کایت طبری بعضی ناپا ایضا بیست و سه سال نیز گفته اند صاحب
بخت التواریخ پانصد و هشتاد و هفت سال ضبط کرده است

زمره از مورخین عربی عجم که بیشتر بد فایق تاریخ بر خورده مدت ملک استکابان را تا بن
چهار صد و هشتاد و چهار صد نود نوشته اند اما باقی از دو سینه الح و سینه هشتاد
گفته اند و این سهو عظیم و اختلاف و توفیر مجرب است

آغاسیا مورخ یونانی که در مانر چهارم میلادی زندگانی میکرد و از سر ژئوس شامی کسب
اسناد نموده و سر ژئوس در دربار بعضی از سلاطین ساسانی دفتر دار بوده در تاریخ کثیر خود
نقل از مورخین ایرانی کرده که بدمت سلطنت استکابیان دو سینه و هشتاد سال است
چون اقوال آغاسیا و سر ژئوس هر جا محل اعتنا و اعتماد است بظاهر این گفته او با
استعجاب بود اما مسعودی در کتاب التنبیه خود که نسخ آن نزد نگارنده موجود است
تحقیق کرده که عذر خواه سهو عظیم مورخین عربی عجم است و بعد از مطالعات تحقیق
دیگر جای تکیه نخواهد بود

سنبل (یعنی منشی مخصوص) که اسحق ثرثا است و همیشه با کشش بزرگ قسطه بنویسند
واصل و یونانی است در سنه هشتصد و سیصد و یک در گذشتن همین بنیفر یونانی که
در هشتصد و بیست و هشت فوت شده همان اشیاء آغاسیا را کرده اند

مسعودی ابتدای سورش اردشیر را در سال پانصد و سیصد و سه از تاریخ سلوکید دانسته
و آن مقارن سال و بیست و یک میلادی پیش و اما در مروج الذهب سلاطین اشکانی را
باسم و کلاه نوبینه شرح میدهد مدت ملک هر یک را میگوید و چون سالها را جمع
دو سینه و هشتاد و هفت سال شود و در کتاب التنبیه که بعد از مروج الذهب

کرده باز اسامی سلاطین اشکانی و مدت سلطنت آنها را ضبط نموده چون آنرا جمع نمائیم
دو سینه و شصت و هشت سال شود اما عذری که خواسته در بدل نگاشته میشود او را
بسیار را معدوم خواهد داشت

هانا کتاب بنده هشت که بزبان پهلوی است در دولت ساسانیها نگاشته شده منشاء هو
اکثر شده چه در آنجا مدت سلطنت اشکانان را دو سینه و هشتاد سال ضبط کرده و پیشتر

از مورخین

از مورخین عربی که تاریخ قدیم ایران را نوشته اند از آنجا اخذ و نقل مطلب نموده اند پس ما
مزیداً للتوضیح تجدید و تکرار مسئله پرداخته کوئیم اختلافی که در ابتدای سلطنت اشکانیان
اینست که بعضی طغیان و شورش بارشها یا اشکانیان را در سال با زدهم سلطنت آنتونوس
دویم ملقب بجدا پادشاه سلوکید دانسته آن مقارن سال ستم اولیپیا صد و سی و دوم
میشود یعنی دو سینه و پنجاه سال تمام قبل از میلاد و در سنه شصت و یک از تاریخ سلوکید

و مقارن دو سینه سال بعد از فوت اسکندر کبیر و ژرژ لسنس انگلیسی معلم علم تاریخ که از فضلا
معاصر است بعد از نقل احوال همان سال دو سینه و پنجاه قبل از میلاد را برای شورش اشک
یا ر ساسا و این پادشاه اشکانی اختیار میباشد اما از آنجا که ر ساسا پس از سر کشی و اسبند
بیشتر از دو سال نماند و در سال دو سینه و چهل و هفت قبل از میلاد در جنگ بزرگ خنره
درگذشت برادرش تیرداد جای او بگرفت و مقارن همان وقت بطلمیوس و ژرژ لسنس

بجای پدرش برار بکه سلطنت مصر جلوس نمود و دو سال بعد لشکر جرار راه آسیا پیش گرفت
و بر سلوکوس کابنی کوس پادشاه سوریه غلبه کرد و شهر انطاکیه را مستخر نمود و از شط فرات
گذشت تا بابل عنان کشید و بین التهمین و مز و پونامی و اسپر و بابل و شوش و مید و بعضی
از نواحی دیگر ایران را مطیع ساخت اما در داخله مصر شورش و اغتشاشی در گرفت بطلمیوس گفتا
بقایمی که حاصل کرده بود نموده آنها را بمصر فرستاد و از منصرفان جدا بصره نظر کرده بمالک
اصلی خود باز کشید با مد معروف به ر ساسا ثانی دانست کابنی کوس پادشاه سوریه را هجوم
بطلمیوس ضعیف نموده مهتای حمله کردن بر مالک او شد و نواحی مجاوره گرگان را از سلطنت

سوریه منزع ساخت پادشاه سوریه که برادر خود میخواست بد جلو گیری تیرداد را از من است
هنگام در سنه دو سینه و سی و هفت قبل از میلاد با آنتونوس همسر کس برادر خود صلح کرد و
پاد بود و پادشاه با خیر عهد مودت بسته قرار داد منقفا به پسر داد حمله کنند آنگاه
بخیب فزون نموده مصمم جنگ تیر داد کرد بد تیر داد که در خود تاب مقاومت نمیدید پنا
بطایفه اسپاز بازی که یکی از طایفه اسکیت بود و در ارضی مابین جیحون و سیحون پورت داشت

بر اما چیزی نگذشت که دیودوت پادشاه با خنر درگذشت تمام اندیشه تیر داد از آن بود
بعد از فوت دیودوت تیر داد با جماعتی از طایفه داهو یارن یا پارن از قبایل اسکیت بوطن
خود پارین معاودت کرده آجا را منصرف شد و آندرا کراس را که از جانب پادشاه سلوکید

هکراتی

اولیپاد

مثل اینکه بعضی از مورخین هر سال
یا چهل سال را یک قرن گفته و یا پنجاه
قدیم هر چهار سال را یک اولیپاد
میکند و این از سال هفتصد و هشتاد
و شش قبل از میلاد معمول شد و تقریباً
دوازده ماهه چهارم مسیحی متر و کشت
یعنی اولیپاد آخری که اولیپاد دو سینه
و نود و سیم باشد در سنه سیصد و
نود و شش میلادی بود و بعد از آن
یونانیها تاریخ اولیپاد را منقطع
داشته اند

اولیپاد از اولیپاد است
و آن یکسوم از آن بوده که در شش
اولیپاد مینموده اند یعنی هر چهار سال
یکبار از تمام بلاد یونان و آسیا و آفریقا
و اروپا خلق کثیری شهر آویزی آمده
احتمالاً باز نهاد را انجام داده اند
اینکه بجز در طول میکشید و موع
همیشه اولیپاد نایسان بوده و هرگز
بازی بیشتر و مجسمه با و تا جری از شانه
زیبون میدادند

گفته که هر چه است و باقی بجا بگردن
از تو و زدن سنگ یا فلز مد و ری
نشاندن از بازیهای معموله انجام موقع
بوده و بعد از چند اولیپاد آنها که در
استان و حرکت کردن عمده و شش
زدن و در وقت علم موسیقی با فنون شایع
و سایر اینها یعنی تصدیف هنر خوب
باز میهن و صاحبان ایشان و
اشتهار میشد چنانکه هر مرد و عجم
مصرف خلاصه تاریخ خود را در یکی از
اولیپادها خوانده خلاصه تاریخ خود
از ملل مختلفه آنها که در شهر آویزی بود
و برای عرض هنر بازی آمد و چنانکه
علاوه داشتند را با آنها از آن پیشتر
و در مدت هر دوره بکثرت آگوستو لیبون
صانع هر شهر نیز بود و آبر بود

حکمرانی داشت بکش چون اینجور که کالیف کوس پادشاه سوریه رسید و اسیر بمضاف بر ما
 شناختن کن تیر طرد او را منظم ساخت بعد از آن کارش اوج گرفت تا آنکه برخی ابتدای سلطنت
 اشکایان و از بنوقتی از زمان غلبه بر کالیف کوس دانسته اند پس اگر شورش را ساسان اول
 ابتدای سلطنت اشکایان قرار دهیم در سال دو و بیست و پنج قبل از میلاد است اما انقراض
 اشکایان بعقد محققین از مورخین در سال کشته شدن اردوان ششم آری پادشاه اشکانی
 میباشد بدست اردشیر بابکان و اهل دیقق علاوه بر سال و ماه روز آنرا معین کرده و گفته اند
 اردوان روز بیست و ششم ماه مه سال دو و بیست و بیست و شش میلادی بدست اردشیر کشته شد
 و بعد از آن اردشیر خود را شاهنشاه نامید و در اینجا تحقیق است که هر گاه از اینست که سلطنت
 و حکمرانی اردشیر را سه دوره است دوره اول وقتی است که فقط والی یکی از ایالات فارس بود
 و ابتدای آن در پنجم ماه ثور سنه صد و نود و شش میلادی میباشد دوره دوم وقتی است که
 بر تمام مملکت فارس سلطنت شده و خود را شاه نامید و آن در چهارم ماه ژوئن سال دو و بیست و
 میلادی اتفاق افتاده دوره سیم همانست که ذکر شد پس اردشیر بعد از سی سال حکمرانی
 بر اردوان غلبه کرده و او را کشته است بعضی از مورخین عرب و عجم دوره دوم از او را
 ابتدای سلطنت اردشیر و دولت ساسانیان دانسته اند حال اینجور که در خانه کونین اگر ابتدا
 سلطنت اشکایان را از شورش آری ساسان اول یعنی از سال دو و بیست و پنج قبل از میلاد که
 مختار معین بر اهل تاریخ است بگیریم و انقراض آنها را کشته شدن اردوان چهارم مدت سلطنت
 اشکایان چهار صد و هفتاد و شش سال میشود و اگر ابتدای سلطنت اشکایان را از غلبه
 تیرداد بر کالیف کوس اعتبار نمایم و انقراض آنها را کشته شدن اردوان مدت مملکت اشکانی
 چهار صد و بیست و یک سال میشود فرضاً ابتدای سلطنت اشکایان را از غلبه تیری داد بر کالیف کوس
 محاسبه کنیم و انقراض آنها را از دوره دوم سلطنت اردشیر با مدت مملکت اشکایان چهار صد
 و شش سال میشود برای اینکه جمیع شقوق را ذکر کرده باشیم اگر ابتدای سلطنت اشکانی
 از طغیان اردشیر اول بگیریم و انقراض آنها را از دوره دوم سلطنت اردشیر یعنی سال دو و بیست
 و یک قبل از میلاد در این صورت هم مدت سلطنت اشکایان چهار صد و پنجاه یکسال کرد
 آمدیم و هر دو قول ضعیف شدیم و گفتیم شورش آری ساسان اول در سال دو و بیست و پنج و شش
 قبل از میلاد بوده ناد و بیست و بیست و شش میلادی که سال کشته شدن اردوان است چهار

و هشاد و دو میشود و تا ابتدای دوره دوم سلطنت اردشیر چهار صد و پنجاه و هفت و هشتاد
 و هشتاد و نود و نود و شش و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت
 و کمتر از چهار صد و سی و شش نبوده است اگر مطالعه کنندگان بنظر نهد بر و تحقیق در این فصل
 نگردد دانند این دعوی را بر این فاطمه است این گفته با ادله منطوقه
 حالا بریم بر سر منشا سهو و اختلاف سعوط در کتاب التنبیه گوید میان مورخین عجم و سایر
 ملل تاریخ اسکندر اخلاص بین و فاحش است بعقد من منشا این تناقض و تفاوت است
 دینی و پلینیک میباشد و کمتر کسی است که واقف آن اسرار شده باشد و مؤبدها و هر یک
 نیز از آن بجزیر باشند من خود در فارس و کرمان با علمای مجوس ملاقات کردم و ممالک این
 آوردم و مطلبی در ضمن صحبت کشف کردم که در هیچیک از کتب نواریخ قدیم ایران ثبت و ضبط
 نشده و از اینست که زردشت پیر پرورین شاسب بن آسمان که معاصر کشتاب است که هر است
 در او سنا که آنرا زردشتیان کتاب آسمانی دانند نوشته است سیصد سال دیگر انقلاب
 عظیمی رخ نماید اما بدین من خلط وارد نیاید لیکن چون بهر در رسد بدین و دولت عجم هر دو
 یکباره رو بزوال گذارد و دچار اضمحلال گردد و پوشیده نیست که زردشت نظریه
 سیصد سال قبل از اسکندر بوده و اردشیر بابکان یا بعد سال بعد از اسکندر ممالک
 تخت و تاج سلطنت ایران شده این پادشاه چون دید بوعده زردشت پیش از زرد و بیست
 سال نمانده و ملت عجم که امتا و هستند او را پیغمبر میدانند بگفته وی معتقد میباشد
 و انقراض دین و دولت خود را که نزدیک دیدند خالت یا سزنا امید می هم میرساند او زرد
 قلبت با کاسه میشود و خون آنها سرد میکرد دولت سلطنت اخلاف او نخواهند بست و
 خواهند جنبید بلکه یکباره از حیات و دولتخواهی آنها دست خواهند کشید بدین پیرانند پیشه
 اسباب مغلطه فراهم آورد مؤبدان را که فقط خوانندگان و نویسندگان مملکت بودند و
 هر گونه کتاب مخصوص ایشان بود طلبید و گفت باید در میان مردم چنین شهرت دهید که از
 دو و بیست و شش سال بعد از فوناسکندر جلوس کرده و کتابها را هم مطابق این گفته کنید
 و زیاده را محو نماید تا مردم بر آن باشند که زیاده از چهار صد سال با انقراض دین و دولت
 عجم مگذرد دل سرد نشوند و اخلاف من عظام هر تن مردم پیشتر کرده اند مؤبدان چنین کردند
 تقریباً زیاده از دو و بیست سال از مدت مملکت اشکایان از کتابها بکا شدند و چون از مدت کاسه

شده رعایت ناسبت از عدد سلاطین نیز کرده اند و اسامی بعضی را حذف و ساقط نمودند نیز
 اشخاص هم بم خورد و این مطلب بدین وضع ذهنی کلیه مردم که عوام بودند شد و جز مؤبدان خود
 نبود که ملتفت این تفاوت و توغیر کردند و البته آنها هم صرفه خود را در هر امری اوردند
 چه در واج بین زدند که اسباب اعتبار ایشان بود طالب بودند و نهایت ممنون میشدند
 که پادشاه بفای این زدند خواهانست میدادند که قوت در استقلال دولت است
 چنانکه اوردند پدید آمدن شوکت دولت بدین است نیز در کان گفته اند که در دولت تو امانند
 و عمارت متحد الارکان استقلال سلطنت بدین را قوی نماید قوت بدین بر شوکت دولت پدید
 مختصرا در مغلطه تاریخ اشکانیان را مفسوس کرد و اسباب اضلال مورخین عرب عجم را فراموش
 اسم چندین از سلاطین این طایفه را تفسیر کرد و بیست سال از مدت ملکشان از میان برداشتن بجهت
 بر مورخین نیستند و در سلطنت وی سواد مردم آن دوره اینکار کرده و عجب نیست که با مساعی
 اوردند که هفت و غیب کوفی زدند صورت حقیقت هم ساینده و سبصد سال بعد از زردشت
 اسکندر کبیر بر سر ظهور آمد و فتنه بزرگی از این عالم را منقلب ساخت و در او احوال ستم
 میلادی مانی پیدا شد و بدین از مذبح بدین و عیسوی که عود و بدین واسطه خلل درین
 عجم راه یافت و همان اسباب ضعف و فنورد و لشکر بدین و الحقیقت بدین و دولت عجم را بهر
 یعنی بعد از آنکه بیان بدین حکم زردشتی رو بستند گذاشتند دولت عجم نیز بوال و اهل
 نزد بک و آن مقدمه بود که بپنج اشرار قتل بزجر و اسیرای عرب عجم کردید

تحقیق دیگر نیز شبیه تحقیق مسعود هست از اینست که مشرق زمینها بر این بوده اند که در
 سیر هزار سال انقلاب بزرگی در ممالک رو میدهد اسباب تغییرات کلی میشود و از آنجا که
 اوردند مذهب خلی و دوازده رأس الف باشد و مبنای سلطنت اعقاب خود را کاملاً مستحکم کنند
 مردم از لرز لرز انقلاب و تغییر فارغ باشند تاریخ سلوک بدی معرفی با اسکندر و اگر در ایران و
 مصر شام و فلسطین و اغلب ممالک آسیای وسطی تا آنوقت معمول بود مفسوخ و مژده ساخت
 و همان تاریخ میلادی را در واج اد نام مردم رأس الف آنرا بدانند و خود را از رأس الف بزرگی
 بیند و خلاقی چون کلیه عوام و بسواد بودند مبداء تاریخ میلادی با سلوک بدی نیز ندانند
 و مبلتی که سال از مهانه افتاد و تواریخ مشهور گشت
 وجه دیگری هم در اغتشاش تاریخ اشکانیان بنظر می آید و از اینست که مورخین یونانی مادامیکه

سردارهای اسکندر یعنی سلوک بدیها و بطالسه در مصر و شام سلطنت داشتند اگر چه کمال ضعف
 بر آنها طاری شده بود ممالک ایران را ملک و حق آنها میداشتند و اشکانیان را غاصب و منقلب
 و سلطنت خلفای اسکندر در مشرق تا سال سی و یک بر فراز بود در سنه مزبور هجرت انوشیروان
 افتاد یعنی آنگاه و قصر دینه الکبری که ملقب به آگوست بود در محل موسوم به آگنوم با رقیب مدعی خود
 آنراون جنگید آنراون راه مصر پیش گرفت آنگاه او را غاصب کرده در اسکندریه بر او غالب آمد پس از آن
 کلیویا نیز از خانواده لاژ بد را که همان در زمان بطالسه باشند مقهور ساخت و از آن وقت بعد
 خلفای اسکندر در مشرق زمین منقرض گشت پس مگر است که مورخین ناسنسوی و یک قبل از میلاد
 حکمرانی ایران را بطور شام جز و سلطنت سلوک بدیها نوشته باشند و بکران پیروی آنها نموده اگر
 چنین باشد و بیست و بیست سال از سلطنت اشکانیان را جز و سلطنت سلوک بدیها کرده و این
 اختلاف پدیدار آمده است

اما عدد سلاطین اشکانی بعضی هفتده نفر برخی هجده و نوزده ناسی و چهار و سی و پنج و بیست و نه
 صاحب چهارچین باستان نام نقل کرده گوید عدد پادشاهان اشکانی بیست و یک است لکن با شصت
 دانشمندان و نویسندگان معبر فرنگ و متأخرین از مورخین که مستند با سناد علی میباشد عدد
 سلاطین اشکانی از هردو شعبه کتر از سی و پنج بوده و اگر جز این نخواهیم بکنیم با مدت ملکشان
 و وفوق ندارد شلاً باید برای هر یک از آنها مدت سلطنت طولانی معقد شویم تا توافق حاصل شود
 و عاذا محال است که یک سلسله هم تقریبی بچهار یا شصت سال سلطنت کنند پس در این مطلب شک نیست
 که خوب یا متأخرین است و علاوه بر این فاطمه لا بلا سخا هم با گفته آنها همراهی دارد

فصل در مسکو کا سلاطین اشکانی

اولاً باید دانست که سلاطین اشکانی پول طلا نداشتند آنچه سکه زد فقط روی نقره و مس بود
 و جهت آنکه رو طلا سکه نمیزد و پول طلا نداشتند اند این است که امپراطورهای روم پادولت
 جمهور روم که در آن اعصار قدرت و اسیر لاف زاده از پادشاهان سایر ممالک متحد داشتند
 اجازه بدولت معاهده در ضرب سکه طلا نمیداده اند و در معاهده شرط میکردند که این
 نقره علامت امیناز و برتری و مایه اختصاص خودشان باشد شاهد اینست که لامپیر مورخ
 رومی که تاریخ مفسو از چند نفر از فیاض روم نوشته از جمله شرح سلطنت الکساندر سیوز را

مفصلاً نکاشته و در زمان سیم میلادی هر پند منو پند الکساندر سوز بد روغ شهرت داده
 من بر در شهر ساسانیان بکر درم این امپراطور وقتی که شهر روم شد بر عراده سوار بود که چهار زنجیر
 فیل از امیکشید چنین منتشر ساخت که من سیصد زنجیر فیل از عساکر ایران گرفتم هر زنجیر راه
 تلف شدند از آنها فقط همین چهار زنجیر فیل باقی ماند اما مدالی که برای یادگار این فتح در روم سکه
 شد روی آن عراده قنصر را ساخته بودند در حالیکه چهار اسب از امیکشید نه چهار زنجیر فیل
 خلاصه مشخص و معلوم شد که در این جنگ برخلاف آنچه امپراطور روم شهرت داده اردشیر پادشاه
 ایران بر الکساندر سوز غلبه کرده و پس از آن فتح و ظفر برای اثبات قدرت و کمال خود حکم کرد سکه طلا
 زدند و آن زمان قیصر روم بمالک دولی که با آنها متحد بودند با آنها باج میدادند اجازه میدادند
 که مسکوک طلا داشته باشند و مسکوک طلائی که در آن وقت رواج داشت خاصه روم بود
 و در آن صورت خود را نقش میکردند و بتجار رومی غنیمت شده بود که در معاملات مسکوک طلائی
 هیچ ملک را قبول نکنند و تمام داد و ستد با پول نقره میشد و مؤید این مطلب باز قول پلینی است
 که مسکوک طلائی بود که در روم سکه نشده و صورت قنصر را نداشتند پس اشکانیان هم مثل سایر سلاطین
 از پول طلائی بود که در روم سکه نشده و صورت قنصر را نداشتند و طلا نداشتند و محض رتباط و معاملات
 متعاهده با دولت روم بملاحظاظ مسطوره سکه و پول طلا نداشتند و محض رتباط و معاملات
 بخاری بار و میان و یونانیان مجبوراً نقره سکه میکردند و ساسانیها که پول طلا ضرب نمودند
 نیزه چندان بود که بمعاملات بقیصد و بکار داد و ستد خود همینقدر بود که کاری بر غایت
 قیصر روم کرده باشند و اظهارشان و اثبات قدرتی و از اینرو است که سکه طلائی ساسانیان
 خیلی کمیاب میباشد

نیز یونانیها

نیز یونانیها را پولی سی بوده تقریباً معادل یک غاز ماکه بازده کندم و ز زداشته و چنین نظر
 می آید که اشکانیان در پول مسی هم تقلید یونانیها را نموده اند و سکه های بسیار از اشکانیان بدست
 آمده و در باب علم محض سندانج و اولیای دولت برای زینت موزه های خود ضبط کرده و نگاه داشته
 و بعضی از آنها را نیز نگارنده دارد و صورت و وضع و شرح آن سکه ها از ذرات ذرات است
 سکه یافت شده که سر اشک اول روی آن نقش است با کلاه خود مدور و نیم ناجی که روی آن گذاشته
 پشت سکه باز صورت همان پادشاه است با کلاه خود که رو افشاش نشسته و کانی بردست دارد و
 فقط اسم اشک را روی این سکه نکاشته اند (امفالش سکه محزوطی شکل بوده در شهر دلف یونانیها
 تصور میکردند این شهر مرکز دیناست و اینجا پلین دیر و پینر که از ارباب انواع یونانیهاست معبد
 داشته و مجسمه او را روی امفالش نصب کرده بودند)
 سکه دیگر نیز شباهت به این وضع است اسم اشک پادشاه و کانی نوشته شده
 سکه دیگر باز به این وضع است و کانی نوشته اند اشک اشک
 سکه دیگر باز نیز شباهت به این وضع
 سکه دیگر مثل سکه چهارم است
 از این پنج سکه اولی را اعمال قوی داده اند که اشک اول ضرب کرده و در بعضی احوال ضعیف
 که از این پادشاه باشد و سیم و چهارم و پنجم را محققاً از تیرداد اول دانسته اند
 سکه دیگر که صورت اردوان اول سیم پادشاه اشکانی روی آن نقش است با ناجی مزین و در پشت
 سکه باز صورت اشک اول است که روی امفالش نشسته
 سکه دیگر که به این وضع است
 سکه دیگر که روی آن مثل سکه پیش است در پشت سکه اسبی است که حالت ناخ
 سکه دیگر که سر فلز آقا قس چهارمین پادشاه اشکانی در کانی رسم شده با ناجی و پشت سکه باز اشک
 اول است و امفالش نشسته و لقب فیلادلف یعنی محبت الاخ در این سکه نکاشته شده و لقب
 فیلادلف هم که بمعنی محبت یونان است بر آن افزوده اند و این اول سکه است که لقب فیلادلف دارد
 سکه دیگر که روی آن مثل سکه سابق است و در پشت صورت اسبی در حالت حرکت و مسکوکات
 فلز آقا قس در سال صد و بیست و پنج تاریخ سلوکید با صد و هشتاد و هشت صد و هشتاد و هفت
 قبل از میلاد ضرب شده

سکه

سکه دیگر که سر فرهاد اول پشم پادشاه اشکانی روی آن نقش شده با نایب مزین و پشت سکه آبلن
روی امقالتس نشسته تیر و کمان در دست دارد

سکه دیگر باز سر فرهاد اول روی آن رسم شده قدری ریشش ز یاد تراست و پشت سکه صورت
اشکان اول میباشد که روی امقالتس نشسته

سکه دیگر بهین وضع است اما دارا الضرب روی آن ننوشته اند

سکه دیگر باز بهین وضع است در پشت آن صورت اسبی در حال حرکت میباشد

سکه دیگر بهین وضع است در آن لقب بن الله نوشته شده اما در بعضی سکه های فرهاد اول
تزد دیگر دیده اند و از آنجا که اسم اشکان در این سکه ها از اشکانیان نیست ولی ممکن است از اشکانیان
ارمنستان باشد

سکه دیگر که سر مهر داد اول روی آن نقش شده با نایب و پشت آن صورت اشکان اول است که در
امقالتس نشسته کانی در دست دارد

سکه دیگر که دارا الضرب در آن نوشته شده و بدنه کب سینه اند
سکه بهین وضع

سکه دیگر که تفاوت آن با سکه بدتر اینست که کمان در فریان میباشد و نیز هانم ایان و این بجای
صورت اشکان است

سکه دیگر بهین وضع است بعد از حرفی که اشاره بدارا الضرب میباشد پشت سکه صورت بنک است
که کل و بونه در دست دارد (بنک فرشته است)

سکه دیگر بهین وضع است پشت آن سر اسبی اضافه شده و آن بجای صورت اشکان اول است

سکه دیگر روی آن سر مهر داد اول است با نایب و پشت آن اشکان اول روی تخت نشسته کانی
در دست دارد

سکه دیگر بهین وضع است پشت آن اسبی علاوه شده

سکه دیگر باز روی آن سر مهر داد اول است با نایب و پهلوی آن شکل سناره رسم شده

سکه دیگر بهین وضع است

سکه دیگر روی آن سر مهر داد اول است و پشت آن شکل بنک را بجای صورت اشکان اول نقش

کرده اند و کل و بونه که علامت ضربت است بدست بنک میباشد

سکه دیگر

سکه دیگر که باز روی آن سر مهر داد اول است و پشت سکه اشکان اول بر تخت نشسته کانی در
سکه دیگر که روی آن سر پادشاهی است با نایب و در پنجه دار است پشت آن صورت مهر فل که جام
در دست دارد و در دست چپ بوسی این سکه را احتمال داده اند اما ایالات پونانی نایب اشکانیان
ضرب کرده باشند (مهر فل رب النوعی است)

سکه دیگر روی آن بهین وضع و پشت آن صورت زو پسر است که عقاب عصا پادشاهی در دست دارد
(زو پسر فرشته است)

سکه دیگر روی آن سر پادشاهی است با نایب و در پنجه دار است پشت سکه صورت اشکان اول است
سکه دیگر روی آن همان سر است با نایب و در پنجه پشت سکه صورت دیوسکوری میباشد که سوار
(دیوسکوری فرزند زو پسر است)

سکه دیگر بهین وضع است در پشت آن صورت فیل علاوه شده

سکه دیگر که در آن بهمان وضع است و نقش پشت آن معلوم نیست جز صورت بنک که در دست دارد
چهار اسب سوار میباشد

سکه دیگر روی آن سر پادشاهی است با نایب پشت آن نیز سر پادشاهی است که در دست بلند دارد و در
تورانی بر سر گذاشته این سکه و چهار سکه ما قبل آنرا احتمال داده اند ضرب باختر باشد

سکه دیگر که سر فرهاد دوم روی آن نقش شده با نایب و پشت آن صورت اشکان اول است بر
تخت نشسته کانی در دست دارد

سکه دیگر که روی آن بهین وضع است در پشت آن صورت اشکان اول میباشد نشسته
سکه دیگر بهین وضع است در پشت سکه صورت اسبی علاوه شده که در بعضی حرکت میکند

سکه دیگر بهمان وضع است این سکه و چهار سکه ما قبل آنرا میتوان گفت محققاً فرهاد دوم
هفتم پادشاه اشکانی ضرب کرده

سکه دیگر که روی آن سر اردوان دوم هشتم پادشاه اشکانی نقش کرده نایب بر سر دارد و در
قسمت شده از جلو بعقب آیند و قسمت شاخهای مرال از هم سوا کرده و در اطراف هم باز

شاخهای مرال است پشت سکه صورت اشکان اول است نشسته
سکه دیگر بهمان وضع است در پشت آن صورت بنک علاوه شده و کل و بونه که علامت ضربت است

بدست دارد

سکه

سکه دیگر با همان خط است صورت نیک که عمود و در دست دارد
سکه دیگر سر مهر دارد دویم نیم پادشاه اشکانی رو آن نقش شده و در پشت سکه اشک
اول رو تخت نشسته کانی در دست دارد

سکه دیگر بهمان وضع است

سکه دیگر روی آن صورت مهر دارد دویم نقش شده بهمان وضع
سکه دیگر با نواج شاخدار مثل نواج اردوان دویم که ذکر شد و پشت سکه صورت همین پادشاه
نشسته در دست است عقاب در دست چپ عصای سلطنت و عقرب سر او فرشته شهر است
با نواج کتک دارد و عصای سلطنت در دست دارد در آن اعضاده ای هر شهری صورت
فرشته میساخته اند و این نشان و علامت مخصوص آن شهر بوده
سکه دیگر روی آن همانطور است در پشت اشک اول نشسته
سکه دیگر بهمان وضع است

سکه دیگر نیز همانطور اما حرفی در آن ندارد پشت سکه صورت اسبی
نقش شده

سکه دیگر روی آن سر پادشاهی با نواج نقش شده و رو نواج بزرگ نشسته برای زینت ساخته
و پشت سکه صورت اشک اول است نشسته بدو سنی معلوم نیست که این سکه از کجاست
سکه دیگر سر پادشاهی است با نواج و پشت سکه صورت بزرگ نشسته در آن مهرها
مدت نشسته بر وارید و عقرب آن صورت لنگری رسم شده پشت سکه مثل سکه سابق است
و این سکه هم بدو سنی معلوم نیست که از کجاست

سکه دیگر روی آن سر سینه اتروس و همین پادشاه اشکانی است با کلاه خود و در یک طرف آن
سواره و نواج میباشد پشت سکه صورت اشک اول است نشسته کانی در دست دارد

سکه دیگر بهمان وضع است اما پشت سکه حرف دار الضرب ندارد

سکه دیگر بهمان وضع است در پشت سکه کلاه اسبی میباشد

بعضی نام این سکه ها نیکه از اردوان دویم تا اینجا ذکر کردیم هر را نسبت بهمان اردوان دویم
و لقب یونانی که معنی قادر و مطلق است دفعه اول میباشد که در اینجا نام سینه اتروس دیده
میشود و در سکه های پیش از این پادشاه بتست بعد از سکه فرهاد چهارم نیز نگاشته شده

سکه دیگر

سکه دیگر رو آن سر فرهاد سیم است بطور مواجعه نیم ناجی بر سر دارد و پشت سکه صورت
اشک اول است نشسته (فرهاد سیم با سینه اتروس معاصر بوده)
سکه دیگر روی آن همانطور است در پشت سکه صورت اسبی است
سکه دیگر روی آن بهمان وضع است در پشت سکه صورت فیلی نقش شده
سکه دیگر سر فرهاد سیم رو آن نقش است با نیم نواج اینصورت بطور نیم رخ است پشت سکه
اول روی تخت نشسته کانی در دست دارد

سکه دیگر روی آن همانطور است پشت آن صورت اشک اول است نشسته

سکه دیگر رو آن سر فرهاد سیم رسم شده و در عقرب صورت نیکه ناجی از کل بر سر این
پادشاه میگذارد پشت سکه همانطور است اما بجای اشک اول اسبی است

سکه دیگر بهمان وضع است صورت نیکه بجای اشک اول در آن دیده میشود

سکه دیگر روی آن سر مهر دارد سیم بازدهن پادشاه اشکانی است با نیم نواج و گردن بندی از
مروارید در پیش رو و پشت سکه صورت اشک اول است نشسته

سکه دیگر همانطور است در پشت سکه صورت اسبی است اینجاده

سکه دیگر روی آن سر مهر دارد سیم است در عقرب سواره نقش شده و در پشت سکه صورت
فیل دیده میشود

سکه دیگر رو آن سر اردوس اول و ازدهن پادشاه اشکانی نقش است با نیم نواج چتر مارچ
شکل برای زینت گردن دارد و سر سینه اتروس در گردن او پیچیده شده در پشت سکه اشک اول
روی تخت نشسته کانی در دست دارد

سکه دیگر همانطور است پشت سکه صورت نیکه بجای اشک اول براق بحالت حبه است

سکه دیگر باز روی آن سر اردوس است در عقرب سرنیکه ناجی بر سر او میگذارد در پشت سکه
اشک اول است نشسته

سکه دیگر روی آن بهمان وضع است در پشت سکه صورت عقاب اسبی پرها کشاده است

سکه دیگر رو آن باز سر اردوس است با نیم ناجی و مارچ که زینت گردن او است پشت سکه
صورت اشک اول است نشسته

سکه دیگر همانطور است در پشت سکه صورت مرالی است

سکه

سکه دیگر همان وضع است در پشت آن صورت قلعه چهار برجی رسم شده
سکه دیگر روی آن سر رود و در عقب سر شکل ماه و در پشت سکه صورت اشک اول است
نشسته

سکه دیگر باز روی آن سر رود و در عقب سر صورت آفتاب در جلو او و صورت هلال در عقب او
پشت سکه مثل سکه سابق میباشد

سکه دیگر نیز روی آن سر رود و در عقب سر با پیشانی برآمده و در طرف شقیقه راست صورت
سناره رسم شده و در عقب سر هم سناره و هلال پشت سکه مثل سکه سابق است بجز او
صورت اشک در سطح سکه

سکه دیگر که شبیه سکه سابق است جز اینکه پیشانی پادشاه بلندتر میباشد
سکه دیگر روی آن سر رود و در عقب سر شبیه سکه سابق غیر از اینکه پیشانی پادشاه بلند
تر است در پشت سکه اشک اول است نشسته

سکه دیگر مثل سکه پیش است
سکه دیگر روی آن سر رود و در عقب سر پیشانی برآمده دارد در جلو نهالی رسم شده که دلیل نقره
میباشد این سکه دو مرتبه سکه شده یعنی سکه روی سکه زده اند

سکه دیگر روی آن سر پاکور و سر اول دوازدهمین پادشاه اشکانی است با نیم نواج در پشت
از عقب نیک نواج بر سر او میگذارد پشت سکه صورت اشک اول است نشسته در عقب سر او هلال
رسم شده

سکه دیگر همان طور است جز اینکه پادشاه در پشت کوناهای دارد
سکه دیگر روی آن فرهاد چهارم است در پشت سکه هین پادشاه نشسته با لاس بارماد
جلو او دیده میشود یعنی معلوم نیست کدام یک از این دو میباشد این شکل مسلح است
در دست است نیزه دارد و با دست چپ نواجی بر پادشاه میگذارد فرهاد در پشت سکه

چیزی مانند عقدرود دارد و نیزه بدست گرفته با لاس از رتب النوعهای حبس اناث
یونانیست

سکه دیگر روی آن مثل سکه پیش است پشت سکه فرهاد چهارم نشسته در جلو او صورت
فرشته شهری دیده میشود با نواج کل که علامت نصر است و شاخ جوانی در دست دارد

سکه دیگر باز روی آن مثل سکه پیش است پشت سکه فرهاد چهارم نشسته و نیک را بدست گرفته
نیک کل و بونو و عصای سلطنتی بر فرهاد تقدیم مینماید

سکه دیگر روی آن همان سر فرهاد است در عقب آن عقاب میباشد که نواج افتخاری در منقار
دارد و بر سر او میگذارد پشت سکه اشک اول نشسته عقب او نیز عقاب است که نواج افتخاری
منقار دارد

سکه دیگر روی آن همان سر است در پشت سکه صورت شکاوی کوهان دارد رسم شده
سکه دیگر باز روی آن همان سر است در جلو آن سناره و در عقب عقاب میباشد که نواج افتخاری در
منقار دارد در پشت سکه اشک اول نشسته در عقب او صورت سناره است

سکه دیگر روی آن مثل سکه پیش است در پشت سکه صورت شکال بال داری از جنس رتبا النوعها
ذکور نقش کرده اند

سکه دیگر روی آن مثل سکه سابق است در پشت آن صورت اسفنگن میباشد که در عقب
ابوالطول ترجه کرده اند

سکه دیگر روی آن باز سر فرهاد چهارم است در جلو آن سناره و ماه و در عقب نیک نواج
افتخاری دیده میشود پشت سکه لوح خشنه است اشک اول نشسته در عقب او سناره میباشد
سکه دیگر روی آن سر فرهاد چهارم است در جلو آن سناره و ماه و در عقب عقاب که نواج
افتخاری در منقار دارد در پشت سکه اشک اول نشسته است

سکه دیگر روی آن مثل سکه پیش است در پشت آن صورت فرشته شهری میباشد که نواج
کنده دارد

سکه دیگر روی آن مثل سکه سابق و در پشت آن صورت ملکه است که نواج بر سر دارد
سکه دیگر که مثل سکه پیش است

سکه دیگر که روی آن مثل سابق است و پشت آن صورت آگیناس که رتبا النوع عدالت باشد
تراز و در دست دارد

سکه دیگر روی آن مثل سکه پیش است و پشت آن معلوم نیست که همان لوح است یا غیر دارد
ژانفرم در این لوح دیده میشود و آن سر شکال است از او باب انواع از ذکر با سرد صورتی که
سرتانوس باشد و ژانوس از سلاطین بسیار قدیم روم بوده و از باب خبر از تاریخ و ترجمه حال او

بجبر پسند

سکه دیگر که از فرهاد چهارم با از شخص غاصبی است که در آن زمان بنا حق سلطنت کرده و روی
سکه سر یکفر یا پادشاه است که نیم نواج دارد پشت سکه همان پادشاه نشسته جلوا و صورت
فرشته شهرت است یا نواج افتخار که علامت حضرت میباشد و عصای سلطنت این سکه در زمان
فرهاد چهارم ضرب شده لکن صورت شبیه فرهاد نیست

سکه دیگر روی آن سر فرهاد و نیم است که با فرهاد چهارم معاصر بوده در پشت سکه همین
پادشاه نشسته باینک و عصای سلطنت

سکه دیگر که آن مثل سکه پیش است در پشت سکه نیز دارد روی تخت نشسته جلوا و فرشته
شهری رسم شده که نواج دارد بر سر دار و نواج افتخار که علامت حضرت میباشد با عصای سلطنت
در دست او است

سکه دیگر روی آن مثل سکه سابق است در پشت آن همان شرح با صورت اشک اول که نشسته
سکه دیگر که روی آن فراتناست میباشد با نیم نواج و غده روی پیشانی در پشت سکه همین پادشاه
نشسته صورت فرشته شهری نواج افتخار با او میدهد
سکه دیگر روی آن مثل سکه پیش است در پشت آن صورت اشک اول که نشسته و کمان
در دست دارد

سکه دیگر روی آن صورت فراتناست در هر طرف آن یک میباشد که نواج افتخار بر او
میگذارد پشت سکه همان شرح است با صورت اشک اول نشسته
سکه دیگر روی آن مثل سکه پیش و پشت سکه زنجیره های مدور از نقطه و پادشاه روی
اسب سوار است

سکه دیگر روی آن مثل سکه پیش و پشت آن همان زنجیره و شکل زنجیره که نواج افتخار علامت حضرت
دارد و در فرهاد نگاه فریانی میباشد

سکه دیگر روی آن سر فراتناست با نیم نواج در جلو آن یک میباشد که نواج بر او میگذارد
پشت سکه سر موزا مادر فراتناست است که نیم نواج بر سر دارد و باز در جلو او یک است که نواج
بر سر او میگذارد

سکه دیگر روی آن سر فراتناست است در طرفین آن یک میباشد که نواج افتخار بر او میگذارد
در پشت

در پشت سکه سر موزا با نیم نواج دیده میشود در عهد این پادشاه در مسکوکات تفصیلا که نوشته
میشد و وقوف و موقوفه میشود و بجای آن زنجیره از نقطه فرار میدهد
سکه دیگر که آن سر نوابار سر پادشاه با خزی الاصل است با نواج و در عقب آن دو حرف جلوا
و پشت سکه صورت اشک اول است با نوابار سقاها بر فرا آناست یاغی بوده
سکه دیگر روی آن سر رود سردیم است با نواج در پشت سکه همین پادشاه نشسته کمان و عصا
سلطنت در دست دارد

سکه دیگر روی آن سر و نوشتن اول است با نواج در پشت سکه صورت یک است در یک نواج
افتخار و در دست یک شاخه از نخل دارد که نشانه حضرت است
سکه دیگر مثل سکه پیش است و پیداست که روی سکه فراتناست موزا مجددا ضرب شده
سکه دیگر روی آن سر و نوشتن اول با نیم نواج و در پشت سکه صورت یک است با شاخه نخل که
علامت حضرت میباشد

سکه دیگر مثل سکه پیش است و باید دانست که و نوشتن یک رو و مهاثر بیت شده و نازمان
او هیچ پادشاه از سلاطین اشکانی روی سکه نقش نشده مگر اسم او در سکه و کوروس
سکه دیگر روی آن سر اردوان سیم است با نیم نواج در پشت سکه صورت همین پادشاه است نشسته
رب النوعی از جنس نانش شاخه نخلی که علامت صلح و وفا هست است با او میدهد و رب النوع
دیگر از جنس کوروزانوزده نواج افتخار با عرض میدهد

سکه دیگر روی آن مثل سکه پیش و در پشت آن صورت اردوان است نشسته از صورت فرشته
شهری که شاخ جوان در دست دارد شاخه نخلی در بافت میباشد
سکه دیگر روی آن سر اردوان است بطور مستقبل و نیم نواج دارد در پشت سکه صورت همین
پادشاه است سواره از شکل فرشته شهری که عصای سلطنت در دست دارد نواج افتخار

علامت حضرت است در بافت میباشد
سکه دیگر روی آن اردوان است با نیم نواج و در پشت آن نیز صورت همین پادشاه است نشسته
سکه دیگر که آن مثل سکه پیش است در پشت آن صورت سر یکفر زن دیده میشود
سکه دیگر روی آن مثل سکه سابق است در پشت سکه کمانه ایست شبیه بکلان دست دارد
در عهد اردوان سیم نقش و خط سکه رو بید شد ^{در وقت} بیگ کشن گذاشته و رفته رفته طور
میشود

میشود که بعد از صد سال دیگر خطوط مسکوکات خوانده میشود

سکه دیگر روی آن سردار دینار اول است باینم ناج و غده پستانی در پشت سکه همین پادشا نشسته و از فرشته شهری که شاخی در دست دارد ناج افتخار که علامت نصر است در بافت

میکند

سکه دیگر روی آن همان سراسر بدون غده پستانی و در پشت آن همان لوح است و در پشت شده و صورت اشک اول است نشسته

سکه دیگر روی آن سراسر شبیه بر سکه پیش در پشت آن صورت فرشته شهری است روی تخت نشسته شاخ که علامت غفور نعمت است در دست دارد

سکه دیگر مثل سکه سابق است

سکه دیگر روی آن سراسر شبیه بر سکه سابق در پشت سکه صورت نیک میباشد که ناج افتخار در دست دارد زنجیره مرتعی نیز از نقطه در آن ملاحظه میشود

سکه دیگر روی آن مثل سکه پیش است در پشت آن صورت عفا بی است ناج افتخاری در چنگال نگاه داشته و همان خاشبه مربع در این سکه هم دیده میشود

سکه دیگر روی آن سرگردان است باینم ناج در پشت سکه همین پادشاه نشسته و از دست صورت فرشته شهری که شاخ علامت فراوانی در دست دارد ناج افتخار در بافت میباشد

سکه دیگر مثل سکه پیش است

سکه دیگر روی آن مثل سکه پیش است در پشت آن همان شرح میباشد با صورت اشک اول که نشسته است

سکه دیگر روی آن مثل سکه پیش است در پشت آن صورت سکه که ناج دارد و در رو آن زنجیره از نقطه میباشد

سکه دیگر روی آن مثل سکه پیش است در پشت آن صورت پادشاه است که در قرقر با نگاه بر تاج

میکند و همان زنجیره را هم دارد

سکه دیگر روی آن مثل سکه پیش است در پشت آن قسمت بالای شکل آریغیس ملکه هالیکا دیده میشود که تیر و کمان در دست دارد و همان زنجیره هم در این روی این سکه هست

سکه دیگر روی آن مثل سکه سابق است در پشت سکه سر روی است باینم ناج و در پشت آن

و همان

و همان زنجیره نیز در آن دیده میشود

سکه دیگر روی آن مثل سکه پیش میباشد و در پشت آن سکه صورت اشک اول است نشسته سکه دیگر مثل سکه سابق است

سکه و نونس دویم هیچ دیده نشده

سکه دیگر روی آن سردار لگازس با لوژرس با لوژر اول است با غده پستانی در پشت سکه صورت همین پادشاه است نشسته از صورت فرشته شهری که عصای سلطنتی در دست دارد

ناج افتخار در بافت میباشد

سکه دیگر روی آن مثل سکه پیش است در پشت سکه همان شرح است با صورت اشک اول که نشسته است

سکه دیگر روی آن مثل سکه سابق است در پشت سکه صورت سراسر سیم شده

سکه دیگر روی آن مثل سکه پیش است در پشت سکه حروف (ول) بخط عبری نوشته شده سکه دیگر روی آن سردار دینار دویم باینم ناج و غده پستانی در پشت سکه صورت همین

پادشاه است نشسته و از صورت فرشته شهری که عصای سلطنتی در دست دارد ناج افتخار در بافت میباشد

سکه دیگر مثل سکه پیش است

سکه دیگر روی آن سردار دینار میباشد بطور مستقیم که باینم ناج دارد و در هر طرف آن صورت شماره است در پشت سکه صورت اشک اول است نشسته

سکه دیگر روی آن سردار لگازس دویم باینم ناج در پشت سکه صورت همین پادشاه است نشسته و از شکل فرشته شهری شاخه مخلی در بافت میباشد

سکه دیگر روی آن مثل سکه سابق است در پشت آن همان شرح میباشد با صورت اشک اول که نشسته است

سکه دیگر روی آن مثل سکه پیش میباشد پشت سکه کا او سوس که عصا آیلین باشد و بال در عصا دیده میشود و زنجیره مرتعی هم از نقطه دارد

سکه دیگر روی آن سرباکورس دویم است باینم ناج خیل جوان بنظری آید در پشت سکه صورت همین پادشاه است شکل فرشته شهری که عصا سلطنتی در دست دارد ناج افتخار در بافت

میتابد

میناید

سکه دیگر روی آن همان سراسر در پشت سکه همان شرح معمول اما لا بقدر و صورت اشک
اول است نشسته

سکه دیگر باز روی آن همان سراسر در پشت سکه صورت ظریف میباشد
سکه دیگر باز روی آن سر پاکور و سراسر که کمی ریش دارد و کلاه خود بر سر گذاشته در پشت
سکه صورت همین پادشاه است نشسته از شکل فرشته شهری که عصای سلطنت دارد و تاج
افتخار در پافت میناید

سکه دیگر روی آن همان سراسر در پشت سکه شرح معمول و صورت اشک اول است نشسته
سکه دیگر روی آن همان سراسر در پشت سکه صورت فرشته شهریست
سکه دیگر روی آن سر اردوان چهارم است باین تاج در پشت سکه صورت همین پادشاه است
نشسته و از صورت فرشته شهری باین تاجی بدر حالیکه باز است در پافت میکند
سکه دیگر روی آن سر خسرو است باین تاج در پشت سکه صورت فرشته شهری است
سکه دیگر روی آن همان سراسر بطور منقبض و پشت آن مثل سکه پیش است
سکه دیگر روی آن همان سراسر باین تاجی که سه کنگره دارد در پشت سکه صورت فرشته
شهری میباشد که تاج افتخاری بدست گرفته

سکه دیگر روی آن سر خسرو است با کلاه خود تویی زره دارد در پشت سکه شرح معمول میباشد
و ضایع شده و صورت اشک اول است که نشسته در او اخر سلطنت خسرو و لگاز سزای
خیلی سکه های چهار در همی زده و معلوم نیست که در کدام ناحیه مملکت حکمرانی داشته
سکه دیگر روی آن سی مهر داد چهارم است باین تاج در پشت سکه بخط عبری مخلوط با
یونانی نوشته شده (متردث ملکا) و صورت اشک اول است نشسته

سکه دیگر روی آن همان سراسر در پشت سکه سر هرقل با سر یک از سازا پهاست چه تاج
ندارد و سر برهنه است چون وضع سکه مثل سایر سکه ها نیست مگر است بکفر از حکام
مهر داد چهارم ضرب کرده باشد
سکه دیگر روی آن سر مهر داد چهارم با اردوان چهارم است پشت سکه ضایع شده و صورت
اشک اول دو آن نشسته نقش است

سکه

سکه دیگر مثل سکه پیش است

ایضا سکه دیگر مثل سکه پیش است

سکه دیگر روی آن همان سراسر در پشت سکه صورت عقاب میباشد
سکه دیگر روی آن سراسر شبیه سکه پیش در پشت سکه صورت کا و نری اشک کوهها
دارد بالای آن صورت ماه است

سکه دیگر روی آن سر و لگاز سزایم است باین تاج و در اطراف آن چیزی است مانند حلقه در پشت
سکه صورت همین پادشاه است نشسته از شکل فرشته شهری که عصا در دست دارد
تاج افتخار در پافت میناید

سکه دیگر روی آن همان سراسر پیش است در پشت سکه بخط یونانی تاریخ نوشته
سکه دیگر روی آن سراسر در پشت سکه صورت فرشته شهری است نشسته باین تاج
سکه دیگر روی آن صورت و لگاز سزایم است در پشت سکه کوهی است ضایع شده و صورت
فرشته شهری است نشسته شاخ تخی در جلوه دارد

سکه دیگر مثل سکه پیش است

سکه دیگر روی آن همان سراسر در پشت سکه صورت اشک اول است نشسته
شرحی که روی سکه نوشته شده لا بقدر میباشد

سکه دیگر روی آن همان سراسر در پشت آن سر حرف وا و و لام عبریست و در پشت
صورت عقاب نقش شده

سکه دیگر روی آن سر لگاز سزایم است با کلاه خود و تویی زره از عقب افتاده در پشت
سکه صورت همین پادشاه میباشد نشسته و از فرشته شهری که عصای سلطنتی در دست
دارد تاج افتخار در پافت میناید

سکه دیگر روی آن همان سراسر در پشت آن سر صورت فرشته شهری

سکه دیگر روی آن سر سبب خود و تویی زره

سکه دیگر روی آن همان سراسر در پشت سکه صورت فرشته شهری است نشسته تاج
افتخار و شاخی در دست دارد

سکه دیگر روی آن سر و لگاز سزایم میباشد و در پشت آن سکه علامتی مذهبی است

و بخط

و بخط عبری نوشته شده است و اکثری از شك ملكين ملكا
 سکه دیگر روی آن سر و لگازش است که صورت آن بطور مستقبل دیده میشود و زلفها
 مجدداً در دو طرف دارد در پشت سکه علامت سکه پادشاه پیش نقش شده و همین پادشاه
 نشسته و از شکل فرشته شهری که عصائی در دست دارد تا ج افشار در پافت میباشد
 سکه دیگر روی آن همان سر است که بطور نیم رخ و پشت سکه مثل پشت سکه پیش است
 سکه دیگر روی آن باز سر و لگازش پنجم است صورت آن مستقبل و در پشت سکه نوشته شده
 (ولکشی ملک) و خطی است بر پان یونانی ولی ضایع شده و صورت اشک اول است نشسته
 سکه دیگر روی آن صورت لگازش ششم است با کلاه خود و توی زره در پشت آن علامت خطی
 نامعلوم پشت سکه اول و در نیم و لگازش پنجم میباشد
 سکه دیگر روی آن مثل سکه پیش است در پشت سر پادشاه حروف واو و لام عبری نوشته شده
 در پشت سکه صورت اشک اول است با خط یونانی غیر معلومی
 سکه دیگر روی آن سر اردوان پنجم است با کلاه خود و در پشت سکه نوشته شده (هر چه ملک)
 و بعضی خط یونانی که ضایع شده با صورت اشک اول که نشسته
 سکه دیگر روی آن سر اردوان ششم است با کلاه خود و توی زره در پشت اشک و شناخته است
 در پشت سکه بخط عبری نوشته شده (اربر و ملک) و این خط ضایع شده و صورت اشک
 اول است نشسته و ظاهر آن اردوان ششم است از حکام اشکانیان است
 این بود سکه های مغرب که از اشکانیان بدست آمده و ملاحظاتی در این مسکوکات است که
 ذکر آن موجب توضیح و در بعضی مطالب میشود و آن ملاحظاتی است
 سکه های نبرد و مهر دارد از نقره خالص بوده اما مسکوکات سلاطین بعد کم و زیاد
 بار داشته و اینکار را مخصوصاً و حسب المصلحه کرده اند علاوه چنانکه ذکر شد از طرفت
 سکه هم کاسه شده اگر چه صورت ظاهر آن همانست چنین بنظری آید که مادامیکه عملیات
 دارالضرب اشکانی یونانی بوده سکه ها با طرفت و پشتک ضرب میشدند همینه کار که هر بار
 بغیر داده از خودشان انتخاب میکردند و داشته اند بواسطه عدم مهارت در صنعت از نظر
 و پشتک افتاده است
 از سکه های ملل غالباً آداب رسوم آنها بدست می آید و اگر چه مسکوکات اشکانیان این

کنترل حاصل میشود ولی باز چنین نیست که بکلی فایده نیاورد منظور باشد
 اشکانیان از سکه آداب رسوم خود را اخذ کرده اند یکی از اجزای سکه که تورا
 بودند دیگر از طوایف ایرانی و بنی اشور که فرنها آداب رسوم آنها را آسایش یافته بوده
 ستم از یونانیها که همراه اسکندر بایران آمده و در اینجا مانده بودند و از آداب رسوم
 این هر سه قوم روی سکه های آنها آثار مشاهده میشود
 صورت اشک اول مؤسس اساس سلطنت اشکانیان که روی امفالس کشیده اند این
 نقلیه کرده که صورت او را در شهر دلف روی امفالس قرار داده بودند و بهر توی بدین که در
 سکه اسکندر دیگر روی تخت جای دارد و این دلیل حرفی است که اخلاف اشک اول نسبت
 با و منظور میداشتند و باید دانست که در تمام سکه های سلسله سلوکید پلین دیده
 میشود که روی امفالس نشسته جمیع پولهای یکدستی و چهار در همی سلاطین اشکانی از اول
 تا آخر یک شکل است در اکثر صورت اشک اول دیده میشود
 اغلب سلاطین اشکانی وقتی تخت سلطنت جلوس میکردند در پشت داشته اند و نقاشیهای این
 طایفه آنقدر ماهر نبوده که اختلافتی که بعد ها در بشه پیدا میشد ظاهر سازند
 در سکه ها محسوس نمایند
 در مسکوکات اشکانیان ابتدا تاریخ نگاشته نمیشد بعد ها با تصرف افتاده اند
 چنانکه در مسکوکات ساسانیها از در سال ضرب دیده میشود و در پول چهار در همی
 این پادشاه علاوه بر سال ضرب ماه نیز نقره ثبت شده
 تاریخچه که اشکانیان معمول داشتند تاریخ یعنی سلوکید بوده و آن تاریخ جوز شمس بوده
 نظیر آن با تاریخ میلادی مشکل است فقط میتوان گفت سال صدم تاریخ سلوکید
 مطابق است با سال دو و بیست و سه پاره باد و بیست و دو از ده قبل از میلاد
 سال اشکانیان دوازده ماه بوده و اسامی آن از این قرار است دیوس اپلا اوس
 اپیا اوس بر پیوس دیشتر اوس ژانسی کوش آرتی می زبوس داز پوس
 پان موس لبوس گری اوس هسپر بره نا اوس و یکاه فوق العاده در هر چند
 وقت یکبار بملاحظه فصول اختیار نموده اند پس ماه اینطایفه قمری بوده و با فصول
 سازش نداشته میباشد هر سال یکاه علاوه کنند تا با ماه شمس فصول موافقت نماید

و اینها زیاده را آنگلی مؤس میامیده اند
 بعقیده اکثر مورخین با تحقیق در او خرمانه اول میلادی سلطنت اشکانیان منشعب
 بشعبات شد و هر شعبه که در تحت شاهزاده از شاهزادگان اشکانی بود خود را مالک
 بالاستحقاق تحت و نواج سلطنت میدانست از آن وقت پادشاهان اشکانی اسم خود را
 نیز روی سکه ها نقش کردند و الا قبل از آن فقط اسم اشکان اول را رسم می نمودند و از آن
 که اسامی اشخاص سلاطین اشکانی روی مسکوکات دیده شد شرح معمولی سکه از اسم پادشاه
 و دارالضرب غیره بخط پهلوی نیز نگاشته آمد و بر عم بعضی در آن زمان دیگر اشکانیان زبان
 یونانی می فهمیدند اما پیش از آن این زبان علمی و رسمی اشکانیان بود
 بعضی گفته اند تا قبل از فو حات مهر داد و استیلای اشکانیان خط و نقش مسکوکات
 آنها یونانی بوده که این طایفه حرف میزدند اما این عقیده ضعیف بلکه واهی است
 لقب قبل هلن که اول دفعه در روی سکه فرا پاترس دیده میشود علت را برخی این نوشته اند
 که بعضی از شهرهای یونانی که در تحت تملک پادشاه اشکانی بودند چون مورمونت
 پادشاه شدند این لقب را پادشاه خود دادند
 بعضی از مورخین و آنها سکه در علم مسکوکات مهارت دارند و در آسپای صغیر و شاما
 با جازه پدر خود لقب پادشاهی اختیار کرده و سکه هاییکه با اسم این پادشاه دیده
 میشود در دو مملکت مذکوره ضرب شده
 صورت لنگری که در بعضی از سکه های اشکانی دیده میشود تقلید سلاطین سلوکید است
 چه این سلسله این لنگ را در اسلحه خود نقش می نمودند و اغلبی از پادشاهان آسیای مرکزی
 در مسکوکات خود صورت لنگ را قرار داده اند و بر آمد که روی پیشانی رودس را نیز
 بعضی از اخلاف او پیروی کرده اند
 بعقیده جماعتی از مطالب مهمه تاریخ اشکانیان یکی اینست که سه پادشاه یعنی پاکور
 و آریابانوس و لگازس در بک وقت سلطنت کرده و با هم معاصر بوده اند بنا بر این لازم
 دانسته اند که بعلاوه اسم اشکان که حسب رسم در مسکوکات رسم میشد اسم شخصی خود
 نیز نقش نمایند تا اسباب اشتباه نشود و در صورت غفلت از این مطلب شك نیست
 که مطالعه کنندگان دوچارالبناس خواهند شد

در سکه ها هر وقت صورت ماه و آفتاب مشاهده شود ظاهر آنجا پادشاه است اینکه پادشاه
 خود را سلطان المشرق و المغرب میدانستند و بعضی تصور کرده اند که آنجا سطره تبعیت کند
 عجم و علامت پرستش این دو سیاره منبوعه و تابعه میباشد
 گویند بعضی از اشکانیان لقب خدائی بخود دادند اما در مسکوکات آنها این لقب دیده نشد
 بلکه لقب نیویا برتر که معنی ابن الله است دیده میشود و اما آنها هم که لقب خدائی قبول کرده
 مقصودشان این نبوده که خالق عالم اند بلکه نیویا که برخی خدا ترجمه کرده اند در لابن به
 وی و دوس ترجمه شده و دوس آنکس است که بخواست خدا قوی شده باشد و نظر همین
 لقب است خداوندگار که سلاطین عثمانی دارند
 صورت دو رتبه النوع در سکه های سلاطین اشکانی دیده میشود یکی صورت نیک که حاکی از
 صلح است و در زمان مهر داد اول این صورت را روی سکه نقش کردند و بعد از آن کمتر
 پادشاهی است که این صورت را روی سکه خود رسم نموده باشد و رتبه النوع دیگر که آنجا
 بلد میدانستند در روی مسکوکات فرهاد و سلاطین بعد از او مشاهده میشود و نواج پادشاه
 بیاد شاه میدهد و معلوم نیست که این دو رتبه النوع در مملکت پارت قبول عامه میباشند
 باشند بلکه چنین بنظر می آید که ارباب انواع بزرگ یونانی در میان پارثا پیشتر طرف
 توجه شده چنانکه صورت آنها را در روی پولهای سیاه اشکانیان که خیلی خشن و بد
 ترکیب است کار خود مملکت بصفت پارت رسم نموده اند نیز صورت پالاس که بعقیده
 یونانیان رتبه النوع حرب است یا شکل زنی مسلح که منتهای شباهت را به پالاس دارد و از
 ارباب انواع جنس انات یونانیها میباشد در سلطنت فرهاد چهارم و گودرز و لگاز
 روی سکه ها نقش شده
 صورت آریابانوس ملکه هاپکار تاس در عهد گودرز روی سکه رسم شده همچنین صورت
 زوس که رتبه النوعی است عقاب عصای سلطنت که از خصایص خدای بزرگ
 می شمرده اند بدست او میباشد در روی سکه و آریابانوس سیم دیده میشود
 و سری شبیه سیراپلین پسر او و پسر در سلطنت فرهاد چهارم و گودرز روی سکه نقش
 کرده اند و ممکن است همان سر آریابانوس باشد و آریابانوس رتبه النوع آفتاب و نور و صنایع
 و ادبیات و طب میدانستند

وژانوس و آگناس که از ارباب انواع یونانیهاست نمز پس که آنرا بتا النوع انقضاء میداند
در سلطنت فرهاد چهارم روی سکه ها رسم شده

نیز در سلطنت فرهاد چهارم و آنرا با نوس صورت فرشته پر دار از جنس ذکور در روی
سکه ها دیده میشود که خوشه انگوری در دست دارد

و در سلطنت اردانیس صورت فرشته پارتی النوع از جنس ذکور نقش شده و آن صورت
شاخ چوانی در دست دارد و دست خود را بطرف سر خود بلند کرده احتمال داده اند این
شکل صورت ها دیگر آن باشد که او را بتا النوع سکوت میدانند

صورتها فلس بتا النوع قوت و زو پس و دوس کوری فرزند ژوپتر که اول نفوس
مسکوکات یونانی بوده در زمان مهرداد اول روی سکه نقش شده است

صورت کا دوسه که در دو مقام سکه های اشکانیان نقش شده بعفیده بعضی منعلق
بهرس یعنی بطارداست اما بنوعی خنجر نیست بلکه تعلق به نیک با ایرن دارد (کادوسه)

عصائی بوده است که بر سر آن شکل دو بال مرغ میباشد و دو مار بدوران بیکدیگر پیچیده
و این شکل اختصارا بطاردا داشته و علامت صلح میباشد

اسفنگس را که سر زن داشته و بدن شیر و مصریها با بواطول ترجمه کرده و میپوشیده اند
احتمال دارد که پارتها هم پرستش مینموده

اشکانیان در وضع سکه اگر بر روی یونانیها و سلوکیدها را نموده اند امری غیر نیست
و نظر از بسیار واقع شده از آنجمله در اسلام چنانکه چند سکه نزد نکارنده موجود است

که در حکومت ذباد بن ابی در بصرای فارس ضرب نموده اند خط آنها پهلوی است و
صورت یک از سلاطین ساسانی هم روی آن نقش شده با اینکه مدتی بود اعراب ایران را

مصرف بودند و حال بر اینمؤال بوده تا در سلطنت هشام بن عبدالملک اموی ^{باید}
حضرت امام محمد باقر علیه السلام مسکوکات را تغییر و ترتیب دادند

در خاتمه این فصل باید تصریح نمایم باینکه پادشاهان که در تحت تبعیت شاهنشاهان
اشکانی بوده سکه میزدند و خطه بنام آنها خوانده میشده و جقه و بعضی شئون

سلطنتی داشته چنانکه مسکوکات باخریان و سکه های یازرکیان که در فارس سلطنت
داشتند موجود است و همطور بوده است حال طایفه هفوا که در کرمان حکمرانی

مینموده و سکه از نزد نکارنده دیده که بیکطرف آن حک شده و در طرف دیگر کلمه این تو
رسم و این تو همان نزد است و تاریخ سکه مفران بود با سنه پنجاه میلادی که عصر گوردیز
اشکانی است نیز در آبت که ثبت باشد و آن شهرهای است در جنوب سیستان در کنار
رود هیرمند و ساحل دریاچه هامون و ایران نامی سکه میزدند و در عراق عجم سکه میزدند
که در پشت روی آن صورت شخصی است با تاج سه کتیره و در صورت نوشته انداز آنرا
آراق مالک یعنی اردوان مالک عراق و در فضای فارس سکه ضرب شده که در پشت روی آن
اسم فارس شده و در روی دیگر اسم هرمز و در هرات نیز شخصی فرهاد نام سکه میزدند و
خود را آرتیرکانا ساها میخوانده یعنی شاه آرتیرکان و آرتیرکان آری و اربای عجم و یونان
و سکه دیگر از همدان دیده شده که روی آن نکاشته اند از مداتی و داهورجا یعنی
ارو پادشاه مد و دهنستان و سکه های دیگر هم یافت شده که مسلماً از عهد اشکانیان
و ذکر آن موجب تطویل بلاطائل

پیران نکارتن این ملاحظاتی ما توضیح مطالب تکمیل مفاصل را بشرح بپردازیم
اسکندر کبیر چون بر ممالک ایران دست یافت جمعی کثیر از مردم یونان را کوچانیده در
اقطار ایران سکنه داد بعد از و خلفای او هم مادامیکه حکومت این نواحی داشتند این نظر
او را پیروی نمودند بنا بر این در شهرهای بزرگ عراق عرب و شامات و آسیای صغیر
ایران و ترکستان بلکه تا هند و سنان مهاجرین یونان جای گرفته بودند و اینان
در تربیت و تمدن بهیچوجه با ملت پارت و اشکانیها طرف مقابلت نسبت نمیشدند
چهره ملت یونان در آن دوره از حیث علوم و معارف و حرف و صنایع و فنون نظامی
و ادب قشور کشته اعم از اینکه غرقه باشد یا نافع یا ایرانیهای قدیم هم نسبت نداشتند
ناچهار سد به پارتها که از حلیه این مزایا بکلی عاقل بودند و آنجا که هیچ دولت و سلطنتی
از وجود هرنهندان عالم و کاروانان عاقل و صاحب صنعتان ما هر دو نوسندگان کانی
گرنه بی نیسی اینجاعت یعنی یونانیهای تمدن طرف ملاحظه و احترام اشکانان کردیدند
و با مینا زانی خاص اختصاص یافتند و رعایتها از آنها دیدند از جمله در بلاد عظمه از قبیل
سلویتی و بابل در سایر اقسام و مداین که بیشتر سکنه آن یونانی بود سلاطین اشکانی
حاکم بودند و حکومت نمفرستادند بلکه آن شهرها را اختیار داده که مجلس بلدیته برای رفق

و فوق امور خود ترتیب دهند و محتاج بوجوه شخص حکمران نباشند بنا بر این ماکن و آباد
 یونانی نشین تقریباً بوضع جمهور سر می نمودند و اشکای نیاز تصدیق آنها کرده بودند
 و مؤبد این مطلب آنکه بعضی سکه های اشکانی که در دست اریه در یک دو آن صورت مختصاً
 نیم تن باناج و این علامت سلطنت است در روی دیگر شخصی نشسته را نقش کرده اند که
 ملقب شرق زمین است کلاه فریزی بر سر دارد و اینکلاه علامت جمهور میباشد بگر آنکه
 محض کجوتی یونانیها نه بعلنی که سابق ذکر شده سلاطین اشکانی خود را قبل هیلن یعنی محبت
 یونان می کشند و کثر سکه یونانی دیده میشود که اینکلاه در آن نقش شده باشد بگر آنکه لقب
 ایشان را که بمعنی جلیل و از القاب سلوکیدها و اصلاً یونانی است محض هر که و خوش آمدن آنها
 اختیار کرده چنانکه از سلطنت همدان اول تا انقضای سلسله اشکانی همه سلاطین ملقب
 ایشان بودند اما اینکه خطوط سکه های اشکانی یونانی و عبارات آن نیز بلغت اهل همان
 مملکت که وجهت دارد اول آنکه خط و زبان یونانیها عالم قهر خط و زبان رسمی اشکانیان
 شده بود چه خود چنانکه گفته ام خط و سواد ی نداشتند و جهت دیگر باز همان اشکانت
 یونانیها بود و مزیداً للتوضیح گوئیم آنچه از مسکوک اشکانی دیده میشود خطوط آن
 جمله یونانی است سکه که بخط دیگر باشد کثرت یافته و در کتابی مخصوص معرفت سکه ها
 قدیم در لندن در سال هزار و هشتصد و هفتاد و هفت میلادی طبع نموده اند نصیر مجیب
 مطلب شده و علت را نیز آنهاست ضعیف اذ اهل علم بلکه محققین ندانند و در شهر و
 حیرت مانده و اعراض کرده اند که اشکانیها با وجود آنکه میخواستند بواسطه منتسب نمودن
 خود بدودمان کیان خوشتر اذ اصیل و بچسب سازند و بنالیف قلوب ایرانیان را از دیدن
 که در نقش سکه های آن خط کمانی یا ایرانی اعراض کرده خط یونانی را اختیار نموده بلکه
 عبارات سکه های آنها نیز زبان یونانی است عاقلان اینک اسکندر و خلفای او در مدینه
 مملکت و سلطنت ایران از خط و زبان کیان محض مصحح خود چیزی باقی نگذاشتند و همت
 خود را مقصور بر این داشتند که ذکر کیان را بر طاق نیسانگذارند ما اثر و آثار آنها را محو نابود
 سازند و نام آنها را از دهنها اندازند تا بچو بودن خودشان در ممالک ایران نصیح و
 قوامی که در آن نام سلاطین خود و اعقاب آنها را فراموش کنند و یونانیان با شاهد
 دولت دست را غوش نمایند و نظیر اینکار در متقدمین و متأخرین بسیار اتفاق افتاده

چنانکه در بیست سال قبل از انوشیروان در همان وقت که صیفت تمدنشان بشرق و غرب رسیده
 قصر توپلری یا ریس با همین قصد و نیت آتش زدند و از باب جزا سندی که یونانیها علاوه
 بر برداختن نامو نشان کیان همه مؤبد ها و دستورها و هر یک های عجم را که علمای آن
 زمان بودند مقبول نمودند بنا بر این خراب کردند کتب را سوختند و خوب و بنیدیل سکه ها
 برداختند اینست که از سلاطین کیان نادرا سکه بدست افتاده و معدودی از سکه داران
 که در پوش اول است در موزه های مغرب فرنگ هست و همین جهت بعضی از فضلا که در
 اُمیاز مسکوکات مهارتی دارند گمان کرده اند قبل از در پوش اول که دارای کبر باشد
 در ایران سکه نبرده اند و این وهم و خیالی باطل است چه یاد شاه نیرنگ مثل کجس و که
 اکثر از محققین و در سلسله دانسته محققاً سکه نبرده در صورتیکه سلاطین مد که پای
 تختشان همدان و سلاطین بجز آشور که همسایه سلاطین مد بوده و جز و سلطنت کیان شد
 خیل پیش سکه داشته چگونه کجس و بعد از استقلال تمام سکه نبرده است پوشیده نیست
 که سکه های داران که ذکر شد خیل پیش از این در همدان یافته اند و اگر حالاً یکی یک سکه
 کیانی ببیند باید بدانند قلب است اصل نیست چه بپودان که در همدان و عراق عرب سکه
 داشته اند از هفتاد سال قبل الا الان ملثف شده اند که ملل فرنگ میلی مغرب بسکه ها
 قدیم دارند هر چه بوده است شبیه آنها را ساخته و فروخته اند
 بعضی بر این اند که از سکه های اشکانیان آنها که ضرب بلاد یونانی نشین است از قبیل سلو
 و غیرها بخط و زبان یونانی است بلکه گفته اند کله قبل هیلن یعنی محبت یونان نیز در این قبیل
 مسکوکات نقش شده و این هم سهوی است چه مسکوکات بسیار که از اشکانیها بدست
 آمده اکثر در ارضی و همدان و دامغان و بعضی بلاد خراسان بلکه سیستان پیدا شده
 و نقش جمله بخط و زبان یونانی بوده و اگر گویند آن نفوذ را از سلوسی و امثال آن بان
 امکان برده اند گوئیم دلیل دیگر هست که ابطال این گفته میباشد و از اینست که آن سکه ها
 در طرفت نقش و خوبی خط و شکل با هم فرق و تفاوت محسوس دارد و چنانکه پیش
 اشاره نموده ایم معلوم میشود آنها را که ضرب اسبهای یونانی زده اند چون در نقاشی و نگار
 و غیره مهارتی داشته اند بهتر معلوم آورده و از هر جهت ظریف تر است آنها را که ضرب
 پارت یا ایرانی بغلیب یونانی ضرب کرده تا هموار و بد نقش است و خطوطشان نیز چند

خوانا نیست پیرشک نیست که عمده مسکوکا نشکانی بخط و زبان یونانی بوده و
 توضیح را گوئیم پارتیهای بی علم و صنعت را برانی که علم و صنعت کسان را فاتحین پامال
 کرده بود ندانند حاجت علم و صنعت یونانها داشتند پیرشان یونانی ادبستان یونانی
 طبستان یونانی صناعتان یونانی معلم نظامشان یونانی عاقله و مدبر امورشان
 یونانی بود بلکه بعد از میلاد هر وقت سخنوا شدند اطفا لشان را از ریت کنند بر روم و
 فلسطین و آن طرفها میفرستادند را بنصورت چگونگی رعایت و ملاحظه آن ملک را
 نمایند و اظهار محبت با آنها نکنند و پیر و ایشان نباشند و حال آنکه خود نیز بواسطه
 جنسیت یعنی توراتی بودن آن ذوق و فطرت نداشتند که در شریک اهل علم و صنعت
 سعی و کوشش نمایند از زیر بار غیر بیرون آیند نکته دیگر نیز هست از آنست که ملل
 یانم و حشی در هر عصر و زمان با فضای ضعف بصیرت و کونه نظری جامد بوده و عرش
 انتقال نداشته اند و در منتقل بعضی مطالب میشده یا اصلاح نمیشده بنا بر این میتوان
 گفت پارتها ابتدا ضرورت و احتیاج محبت یونان و پیران آن ملک شدند چون قدر
 انس بر سوم آنها حاصل کردند و آداب و عادات آنها مودت و معناد شدند فراموش
 نمودند که این از بیچارگی بود حالا که قدرت و اختیار را بریم تغییر این اوضاع است کار بر این
 مطلبی شایع است نظر آن بسیار مکرها خود هنوز در محاسبه معاملات نمیکوئیم یک
 عباسی و عباسی سه عباسی چهار عباسی مگر عباسی مبلغی نیست که شاه عباس نفوس
 قرار و رواج داده نه نهها ما عباسی میگوئیم در ارمستان بلکه در مسکو همین عهد
 مذاول است از همین قبل میباشند سکه در بعضی فارس در حکومت زیاد بن ابیه
 ضرب شده و شرح آن پیش گذشت و آنها که در امور عالیه نظری دقیق و تدبیری بنیاد دارند
 هیچ استبعاد نمینمایند که در مملکت زبان و ادب باشد و آداب مملکتی دیگر چندی بجبهتی
 شایع و معمول شود بلکه غیر آن ممنوع باشد مگر در همین ایران سالهای دراز زبان
 عربی زبان رسمی نبود آید در آن سینین فرمائی و در قی زبان فارسی نوشته میشد
 یک مطلب دیگر هم پارتها را بر آن میداشت که با یونانها مهربانی کنند و گرم بگردان
 این بود که خود را مثل آنها اجنبی میدانستند از بیم آنکه ابراهیم حقیقی بواسطه خارجی
 بودن ایشان بر آنها بستورند با شمال یونانها میسر داشتند که اگر غائله و محصره رخ نماید

کک و رفیو داشته باشند و از عهد طاعیان برآیند

ممکن است کسی بگوید پس چرا اشکانیان با یونانها نمیکنند در جواب گوئیم مفسوما
 از اظهار عقیده مزبور و مطالب مسطوره در فوق این نیست که اشکانیان بجنس یونان
 از دل و جان عاشق و مایل بوده البته در جنگ با یونانهای معاند کمال ایستادگی نمودند
 و در همان وقت رعایای یونانی خود را حسب المصلحت شمال داشته و سر موئی از جانب
 داری آنها فرستادند تا اندایا اگر دولت فرانسوی بخواهد بوجی با امر آتش
 بچند رعایای الجزایر خود را باید قتل عام کند یا آنها را زیر بار ظلم و بیجسای بکشد
 چنین نیست شمن را میگذارد و رعیت را منوازد با آنکه هر دو عرب اند حاصل کلام
 اینکه سکه اشکانیان تا آخر بجای نماند ذکر شد عمده بزبان و خط یونانی ضرب شده و در
 اکثر عبارت فیل هلمن منقوش است چنانکه وجدان و شهود کواهی میدهد احدی
 جای انکار نیست

**فصل یازدهم
 در وضع سلطنت سلاطین اشکانی**

سلطنت پادشاهان اشکانی با پارت خاصه در اوانی که با وج عظمت و افتد ازین
 بودند و صورت و حال داشت بکر نیست بخود ملت و رعیت پارت که جنسان آنها
 بودند بکر نیست یا لایکه جنس توراتی و پارت نبودند اما پارتهای توراتی
 الاصل با کمال جسارت و بی پروائی حرکت مینمودند و هیچ حالت قیوت و خشوع و عتو
 در آنها مشاهده نمیشد و بدون ملاحظه بعضی رعایانها در بسیار از امور ملکی و
 دولتی مداخله میکردند مخصوصا در وقتیکه پادشاهان ندکانی را بدرو میبگفتند
 باید پادشاهی بکر بجای او بر سر سلطنت جلوس نماید هر دنی شخصی از ملت پارت
 دخل و تصرفها را بنکار میکرد و بسا میشد که در تعیین شخص پادشاه کار بمشاجره
 می انجامید شمشیرها کشیده میشد خونها میریختند تا اینکار را فیصل میدادند
 راستست که سلطنت و ضو حاق خانواده و سلسله اشک بود و قانون اینکه ارشد
 اولاد و پسران جانشین باشند اما چون شرایط دیگر از قابلیت و کفایت و شجاعت و
 غیرها داشته جای حرف و مناظره و اختلاف باقی بوده و پارتها خصوصا و سایر ملل در این

مورد خیل کشکش و دخالت میکرده اند و از بن و ناد و اتفاق افتاده که پادشاهی از سلاطین
اشکانی ببرد و بعد از او وارث و ولیعهد او هم از اینک پسر یا برادرش باشد و نوازع و
تساجر بجای او نخب سلطنت نشینند مگر اتفاق افتاده که پسران پادشاه بواسطه
اینکه رشید و جنگجو نبودند از سلطنت محروم میشدند و از بنی اعمام و منسوبان دور
پادشاه متوقای اشکانی شاهزاده بیاد شاه منجب میشد و بنی انتخاب و مجلس شورا
که اعضا و اجزای آن اعیان و بزرگان پارت و روسای قشون و امرای عسکر پرت بودند
بعل می آمد

امارت عایای غیر پارت سلاطین اشکانی بزور شمشیر کمال طاعت و انقیاد و بندگی و تسخیر
شدند پادشاهان و امانت و ارکان دولت و اشک و عمل حکومت و ایالات را بپرت
دو حالت تصور کرده یکی که پادشاه را پارت و اشکانی داشته اند و یکی که پادشاه را
محکوم و مطیع بوده اند بیکر یا اینکه در تحت ولایه یا ملوک الطوائف بپرت
حکمرانان اظهار طاعتی سلاطین اشکانی منبوه و در نظر و حکومت خود اختیار کامل
داشته در نسبت به مجازات و کم و بیش گرفتن مالیات و سایر اعمال هیچ وجه بدر بار دولت
اشکانی رجوع نمیکردند و مجبور با اعلام و حصول اجازه از سلاطین اشکانی و امانت
او نبودند فقط علامت بیعت و طاعت آنها این بود که خراج معینه میدادند و در وقت
لزوم و هنگام جنگ قشون بجهت کرده بمیدان جنگ یا محل مخصوص میفرستادند و حرکت
آنها موردی بود و از پدیده پسر میسر و سلاطین اشکانی نمیتوانستند چیزی را حاکم
و اموال آن ایالات و نواحی نماید بجز آنکه از خراج و ولایه فرموده حال صوبه داران هند
بود و تقریباً همین رسم و وضع حکومت تامانه دوازدهم میلادی در تمام فرنگ معمول
بود هر ناچیز را بر رسم سبوری و نیول بکفرد و ولایه یا مارکی یا کنت یا بارون اعطا و
تفویض مینمودند ناچیز بزرگتر را به دولت و بالتسببه کوچکی را به مارکی و کوچکی را به
کنت و خیل کوچکی را به بارون و آن نواحی را در و شش مارکی را و کنت و بارون میگفتند
بعدها این رسم متروک شد و بر افتاد و بعضی کانت میگردیدند این وضع حکمرانی خاص
فرنگستان بوده و فرنگها رسم ابداع نموده و حال آنکه از سوا الف ایام و اعوام و از منته
قدیم این رسم در ایران و هند و سنان مجرای میسر شده و ولایه ملوک الطوائف بنوعه

اشکانیان چنانکه ذکر شده بن حالت داشته اند

از سطور است مصنفین معین چیز مستفاد میشود که ولایه و ملوک الطوائف تابعه اشکانیان
بعضی لقب پادشاهی داشته از جمله وقتی هفت نفر با لقب ملقب بودند در سلطان اشکانی
شاهنشاه خطاب میکردند و در حقیقت دولت اشکانیان را باید دولت نظامی دانست و این
وضع سلطنت اختصاصی با بنطبقه نداشته قبل از آنها هم دولت بنی آشور و سلطنت مید و
سلاطین کیان هم همین رویه را پیش نهاد کرده و همین را قریباً داشته اند سلاطین کیان بلکه کلیه پادشاهان
ایران لقب شاهنشاهی داشته و اگر اسکندر بکر سلطنت کیان را منقوض نمیکند یقیناً پادشاه
یونان هم یکی از ملوک بنوعه ایران میشد خلاصه ابره عظمی قدرتش اشکانیان از وسع یافت
که در ساحل بود جنوب (طونج) بار و مینها جنگ میکردند و از طرف دیگر با چینها زد و خورد داشتند
ممالک اشکانیان منقسم بچهار قسمت و شعبه شده بود اما در وقت ضرورت هر چهار قسمت
منقوب و واحد شده بدفع غیر میگوشتند و آنچه شعبه فرار زایل بوده است

شعبه اول آنها که لقب شاهنشاهی داشتند در باستان کلمه و سلطنت ایران ایشان را بود شعبه
دویم اشکانیان از من بعضی سلاطین آن سرزمین شعبه سیم سلاطین باختر و ترکستان که بسط
ملکشان از طرف بیخواب دهلی می رسید از سمت طوائف یورانی ساکنه در افشار شمالی را در
تحت بیعت داشتند شعبه چهارم حکمرانان و شش قبچاق که ممالک جنوبی جاگیر دوسرین باشد
و بعضی از محققین فرنگ بر این اند که شعبه بزرگی از طوائف تورانی که موسوسه داس بوده در
عهد قدیم از طرف چین و سبیری مهاجرت کرده بساحل جنوب فنه ما و اگر نپه بودند از آنجا
مجدداً بکناره جنوب آمده و پارتها یعنی اشکانیان از این طوائف بزرگ خارج شده و مجارهای
حالیه بلکه غالب طوائف فرنگ از المان و غیره نیز داس بوده اند چون در سیم دیم که المانها
و مجارها نسبت فرابت نزدیک اشکانیان دارند اما باید دانست که حرکت پارتها از آسیا به اروپا
و بازگشت آنها از اروپا با آسیا امری مستبعد است در هر حال تاریخ اشکانیان بمشابهه عجم
و قسری بسیار عالی است که بکلی منهدم شده باشد و شریقی آن چنانست که مهندسی با فرا
و معمار عالم و باختر با شغانت بناهای اسناد و تجارتان و حجاران ما هر نقاشان کامل هنر و
سایر ارباب صنایع دوباره این کاخ رفیع را بسازد و برپا نماید بجز آنکه از خرابی با بقا بقوال یونانیان
در میان و شامیان و اعراب و از من و عجم و غیره ما مستلک شد و نظر دقیق هم در مسکوکات

و سفوران و الواح و سایر اسناد تاریخی داشت تا کاری از پیش رود

ثو سن مویخ لایحه در وضع سلطنت اشکانیان گوید رئیس عامه ناس دولت شخص پادشاه بود و بعد از آن آرای جمع بر همه چیز تقدم داشت یعنی مجلس پادشاه مانند از اعیان اهل مملکت تشکیل می یافت و امور دولت مشاوره و صواب بدو جزای این مجلس بود و قنونی شد قواد عساکر و سران سپاه و قضاه و عمال و ارباب صنایع این مجلس منتخب می نمود چه از خود اعضای مجلس و چه از خارج از خصایص اشکانیان آنکه اگر در داخله مملکت شاهزاده یا حکمرانی بنای سرکشی و طغیان می کرد اشکاف در همان وقت لشکر خارجه بمملکت حمله میکرد آن طغیان را بر کار گذاشته همه با هم منقوش شده دشمن خارجی را دفع میکردند

یکی از مورخین می نویسد سلاطین اشکانی شش ماه از سال را در طیفن میگردید و شش ماه دیگر را در بیلا فانت طبرستان و مازندران و شاه کوه و استراباد بوده نیز نویسنده میگوید مجلس شورای اعیان در دولت اشکانیان طوری مقصد بود که اگر لازم می آمد پادشاه خلع می نمود و دیگری را بجای او نصب میکرد و در تغییر سلطنت منصب و پست و حقوق و طریقه اعنا نمیشد هر کس را مجلس میور میخواست مصلحت میدانست اعم از اینکه پسر پادشاه باشد یا برادر یا عم یا یکی از بنی اعیان او و در سلطنت جلوس میداد و در قانون اشکانیان ابتدا مجلس اعیان مخصوصا میبایست از پادشاه بیشتر باشد مگر آنکه در جنگ بروز رسادت و قاپل دهدا نوقت بد رجحه اسیندا میرسید همین جهتا اکثر سلاطین اشکانی بجهت اسباب جنگها سخت فراهم می آوردند تا بر بنه استقلال و قدرت کامل نایل شوند و چون این مقصود ایشان حاصل میشد بجز کسان و سلوکیدها و غیره تقلید میکردند در برخی خود صورت عذاب و سوز که خاص فیاضه دوم بود با هلال و شماره که آن با بلبلها بود نقش می نمودند باج مرتجع میگردانیدند بسبب کچان جبهه بلندی میوارید و جواهر دوز در بر میکردند و اینچنین در نظر خارجه اسباب کمال عظمت آنها میشد و ایشانرا پادشاهی بزرگ جلوه میداد اما در داخله باز از مجلس اعیان بدرستی تمکین داشتند و سلطنت آنها مثل سلطنت حالینه انکلیس مشروطه بودند مستبده و آخر الامر سلطنت شاهنشاهان اشکانی منقرض نشد مگر بدست یکی از ولایه و حکام تابعه خودشان و آن اردشیر بابکان رئیس سلسله بنی ساسان بود که این طیفنه بعد از چهارصد و هفتاد و شش با هفتاد و هفت سال پادشاهی موقوفه ساخت و ملکشان را بدست زوال

اصنی مورخین می نویسند در بار دولت اشکانیان را در مجلس شورای اعیان مجلس شاهزادگان خانوازه سلطنت می نمودند و اعضای مجلس بیک عقار و کلین در نمای بن و این هر دو مجلس قدرت کامله داشته حتی در تعیین و تغییر سلاطین این سلسله و حکام شهر

داد اما سلاطین اشکانی از رمز و سلاطین اشکانی ترکستان مدتی بعد از اشکانیان ایران حکمرانی داشتند اشکانیان ترکستان در زمانه پنجم عیسوی مغلوب اترک هون و هیاطله گشتند و اشکانیان شمالی معهور آنیلا شدند و باز از نسل و نژاد این سلسله تا هصد سال قبل ازین در ایران سلطنت کرده اند چنانچه ساسانیان ترکستان از همین پشت دروده بوده اند و از همین

سلاطین در قسطنطنیه بنیه فبرج امپراطوری یافتند

فصل در قانون و ایجاد مملکت اشکانیان

بنا بر مستطورات ثو سن مویخ و غیره سلاطین اشکانی قرارداد داده بودند فرزندان ارشد خود را ولیعهد نمایند و او بعد از پدر بار بکه سلطنت جلوس کند اما با افضای استبداد و خود سرگی که داشتند چندان مفید به پسر وی این قانون نبودند و همه وقت ملاحظه می نمودند و کفری نمی نمودند بلکه گاهی رشد و قابلیت ملحوظ بود و زمانی مهر و محبت پیدا و وقتی ملاحظه میکرد و این مختلف اکثر اسباب جنگ و جدل میشد یعنی پادشاهی در مملکت فرزندانی که جای خود داشتند بیشتر از اقوام و از اعیان و بنی اعیان بداعیه سلطنت بر میخواستند و امر او رجال و حکام بلاد و اعمال هر یک فایده و صرفه شخص خود را در همراهی با شاهزاده میدیدند نفاق و خلاف در میکرفت و نزاع در کار بود تا مملکت را دره بواسطه لیاقت و استعداد فطری یا بموجب انصافات خارجی بر سایر غلبه می نمود و آنها را مضحل میساخت و خود مستقلا سلطنت میپرداخت همچنین گاهی مندرجین سلطنت که در ایالات سلطنت داشتند بعد از فوت سلطان در مرکز حکمرانی خود دم از استقلال زده دعوی شهرتاری میکردند پس در اشغال هر پادشاه چه در داخله و چه در خارجه انقلابی بروز میکرد بلکه بعضی اوقات که پادشاهی را ضعف پیری ضعیف میکرد این فتره اسباب طغیان برخی از اقوام میکردید و مملکت دوچار هر چه مویخ میگشت پسر پادشاه با جمعی همدست شده پند ازین و اسلحه و قهوه میساخت و بزرگ تخت و تاج میجوید می نمود برادران آن پسر و خویشان پادشاه که حکمرانی ولایات میکردند در این موقع از کشمکش و اغتشاش چیزی فریفتند و در این اسبند آدمی فریاد شدند تا بر این مکرر اتفاق افتاده که سلاطین اشکانی فرزندان صلح خود را هلاک کرده اند که در اواخر عمر از شر آنها محفوظ ماندند یا اگر مهر پند مانع اعدام شده بنفعی تبعید آنها را خسته اند

یعنی بجانته نرسید با عنوان خصوصیت پدر با سلاطین معاصر فرستاده چنانکه فرهاد چقا
 پسران خود را برزم نزد آگوست قهر و مینه الکبری فرستاد و ولوج اول فرزند خود را بخت
 زین فیصرهان مملکت گیل نمود و بعضی دیگر او را خود را به بیت المقدس با پای تخت
 سلاطین عرب روانه کردند و چون از خیال آنها آسوده و فارغ شدند آن پسری را که با و
 بیشتر مهر و محبت داشتند در حیان خود لقب پادشاهی دادند بلکه در سکه ها صورت
 او را در پهلوی خود نقش نمودند و از کسانیکه اینکار را صورت داده پدر فرهاد سیم است
 و چند تن دیگر از اشکانیان این راه رفتند و شعبه از این سلسله که در از من سلطنت داشته
 بنقلید اشکانیان ایران جز ولعهد شاهزاده دیگر هیچ صنایای خود را در پای تخت نیکند
 آنها را بجز آن بلاد و امصار داخل فرستادند با میخانه باصقاع و اقطاع خارجی اند
 و اتفاق افتاده که از سلاطین اشکانی ایران پادشاهی از این زوجه خود چند فرزند
 بهم رسانده و یکی را ولعهد نموده بعد بخدیو فرستاد کرده و از با نوبی و بی نیز صاحب اولاد
 شده بواسطه مهر یکم بهم با این ناز داشتند ولعهد اولی را خلع نموده طفل رضيع منگوه
 ثانوی را ولایت عهد داده و قبل از آنکه کودک بسر شد رسد پادشاه بدر و زندگان
 گفته ولعهد اولی مندر سل بر دول اجنه شده با عساکر خارجی با بران آمده بر سر تاج تخت
 خونریزهای سخت کرده مختصر غالباً مغلوبین فراری شده پناه بقباصره رومینه الکبری
 میردند آنها بجا پادشاهان بر خاسته اسم پادشاهی بر سر آنها گذاشته و قشور مستعد
 با ایشان همراه کرده با بران می آمدند و با پادشاه مستقل این ممالک بچنگیدند و بنا بر این
 غلط کار بها گاه شده است در یک زمان در اکناف و اطراف ایران دو سه پادشاه بخت خست
 جلوس کرده با افسر سلطنت بر سر داشته پس از مبلغی منافقیکه و نفر از آنها مقبول با مسمو
 کرد بدو دیهیم شهریار به پیمان از آن دیگری داشته است و همین خود سبب عیله در اخلا و عده
 سلاطین اشکانی و مدت ملک آنها می باشد یعنی محققین از مورخین فقط از سلاطین
 ذوی الحقوق نام برده و باقی را که برادران و منسوبان آنها بوده اگر چه چند سال اسم
 پادشاهی داشته و سکه زده اند بر طایفه اشکانی گذاشته و از شهریان حقیقی ایران شمرده
 و برخی برخلاف بعدا جمله پراخته و فرقه میان غاصب و محق نهاده اینست که سخنان
 نویسنده هماغه بجم و روی دیوانی و ارمی و غیرها را بر این موضوع با هم وضع ندارد

و مورخین از من که این دوره تاریخ را از دیگران نزدیکتر ببحث نوشته اند با آنکه مدتی سلطنت
 اشکانیان ایران از چهار صد و هفتاد و شش سال ضبط نموده زباده از چهارده پادشاه
 نام برده پس معلوم میشود که مغلیین را ترک کرده آنچه گفته اند از وارثین بالا استخفاف
 تحت و تاج گفته و نکته دیگر نیز هست که باید ملحوظ باشد و آن اینست که بعضی از سلاطین
 اشکانی ایران زباده از چند ماه سلطنت نکرده اند یعنی بعد از فوت پدر سالها با معاری
 مشغول زد و خورد بوده چون ملک را مصفی نموده و در پادشاهی مستقل شده ابد اولاد
 امان نداده که چند گاهی بجز آنکه با کامرانی پردازد بنا بر این مقدمه باید گفت سلاطین اشکانی
 کلیه در تعیین ولعهد مختار مطلق نبوده بلکه طریق و ترتیب معینی هم نداشته اند بل
 از مسطورات را با خبر و پس نیز که مستفاد میشود اینست که اغلب اوقات مجلس شورا
 دولتی شاهزاده را ولعهد معین میکردند اما در موقع اجرائات و فبا و طامعین
 و مغلیین آن حکم را ناسخ شده و نگذاشته است بجز آنکه مکر بعد از زحمت بسیار و بیخ

بیشمار

فصل سیزدهم

در اندازة افتداری عیان و اکابر و رجال دولت اشکانی
 اکابر و اعیان و نجای در بار اشکانیان بیشتر از رجال و بزرگان سلاطین کجای و سلوکها
 مقتدر بوده و غالباً شنوان از پدر به پسر میراث میرسیده و انجمنی داشته اند شبیه
 مجلس لردهای انگلیس جمعی که بعضی از دول فرنگ از کار دانان دارند و با اسم سنم فرشت
 انتخاب پادشاه با این انجمن بوده یعنی در وقت در وجود ممالک تخت و تاج بجهتی تردید حاصل
 میشد اکابر و اعیان مجلس مشاوره ترتیب میدادند و از خانواده سلطنت شخصی را که قابل
 و سزاوار میدیدند برای اینکار خیر و مقام بیع انتخاب میکردند همچنین این مجمع که باید بجمع
 اعیان تعبیر نمود اگر پادشاه را ظالم یا ناقابل میدیدند خلع می نمودند این بود که سلاطین
 اشکانی از این انجمن و نجای کمال ملاحظه و تشویش را داشتند و همواره با احترام آنها
 سپرداختند و اگر یکی از آنان حکم از مملکت و بلدی بود سلا بعلت سبب او را و اعقاب او را
 در آن حکم از میگذاشتند و از پناه افتداری کلی خود را حفظ میکردند چه اگر یکی از نجای
 مقصد خلاف میکردند پادشاه به او ای نفس یا بعلت با و بی میل بکشت و میخواست بکشتند

په از دسا برنجیا با شخص مقرر همدست شده با پادشاه میبکندند در حقیقت بجای پادشاه
 بیشتر مسلط بودند پادشاه برنجیا و وضع سلاطین فرنگ هم ناچار صد پانصد سال
 قبل همبسط بود با حمله اگر در زمان سلطنت اشکانیان بجای و مجلس عیان با این افتاد بود
 قدرش با طبقه سلاطین جلی بیشتر از آنچه بود میشد و تحقیق همان سلاطین بجای
 انقضای آن سلسله گشت و اردشیر ساسانی که از جانب اردوان آخر پادشاه اشکانی حاکم
 بعضی قطعات فارس بود و رعیت بنوع آن پادشاه بر او بشورید و جمعی از نجبا و اعظم را
 با خود متحد ساخت و بر اردوان غالب آمد و سلطنت را از دست او گرفت و شرح این ماجرا
 در مقدمه تاریخ ساسانیان بنیاد نشاء الله تعالی اما بجای اردوان و دولت اشکانی
 بچند رتبه و درجه از یکدیگر متمایز بودند بعد از پادشاه بالا ترین منصب و مراتب منصب
 سورا یا بوق که سپهسالاری باشد خوانده سونا از حیث مکتب و قدرش بکدرجه از
 پادشاه کمتر بود و سوناها علاوه بر سپهسالاری کل فئون اشکانی از خود نمادند
 فئون در میدان جنگ حاضر نمیشدند و وقتیکه سلاطین اشکانی میخواهند بخت
 سلطنت جلوس نمایند سونا باید ناچ سلطنت را بر پادشاه گذارد طبقه دوم نجبا
 آنهایی بودند که با مستشار مخصوص پادشاه میکردند یا از درای دولت با سونا
 به ملائیس پادشاه شاهی داشتند و فرنگ در میان ندیده میشد این بود که بجای نجای ناچ
 در میانها و جشنها کلهای طبع بر سر میزدند و هر وقت میخواهند بحضور پادشاه
 آیند با یک نوع حریمه قهرمانند مسلح میشدند در آخر سلطنت اشکانیان که سادگی و
 حالت رجولیت اولیه آنها از میان رفته بود بجای البسه زربفتی و کلابتون درگرم
 میپوشیدند و باید دانست که هر وقت دولت را فئونی لازم میشد بجای از ایالات و
 ممالک محکومه خود جمع کرده بر کباب پادشاه یا هر جا که حکم شده بود حرکت میدادند

فصل چهارم در آداب سفارت و دولت اشکانیان روابط و معاهدات و مفاوله ایشان با راجا

در موقع جلوس سلاطین همسایه عموماً و قباصر و زمینة الکبری خصوصاً پادشاهان اشکانی
 سفیری بفرستند و آنها میفرستادند و هدایای نفیسه که اینها با آنها ارسال می نمودند

و طرف

و طرف مقابل هم همیشه تحفت و تقادیم برای سلاطین اشکانی گسیل و ایصال میداشت
 چنانکه اگر سست فیصدوم از جمله چیزها که برای فرهاد چهارم فرستاد در خزانه صبیح المنظری
 بود ایطالیائی موزا نام که در این کتاب ذکر می شود و خواهد شد و از تابانوس (اردوان)
 از سلاطین اشکانی شخصی بلند قامت بود که زاد جرز و هدایا بدر بار طبر فیصدوم فرستاد
 از ماموریت سفر بعضی اوقات فقط مقصود تبریک و تعینت و تخریب و شلست بود و گاهی
 فیصل دادن امور پستیکی و در چنین صورتی سفر حامل نامه بود که در آن مطالب بصدورج
 شده و مامور از خود را می نداشتند نمیتوانستند در حال عقد مسئله دخالتی کنند باید نامه را
 بدهند در یافت جواب نمایند مگر اینکه نویسنده نامه مطلب مهم نوشته باشد و در
 نصیرح آن اهل نموده آنوقت سفر آنرا توضیح میکرد و جواب شافی کافی که اسباب حصول
 مطلوب بود میکرد و فرضاً در جواب هم تعفیدی اشکالی دیده میشد سفر چون سوال
 و جواب هر دو را ملتفت شده بدفع و ایضاح آن میپرداخت

سلاطین اشکانی همیشه سماعی بودند و اهانام مینویسند که مردمان از موته کار دیده دانند
 بسفارت فرستند و وقتی که از خارج سفر عازم دربار ایشان میشدند خلد وقت و مراقبت
 داشتند که از روزی بسرحد ناز و زخرف و از خاک آنها بجزت و حرمت و امنیت و رفاه
 و خوشی گذرانند

اما معاهده و مفاوله که با دولت خارجی میشدند اگر در غیر اوقات جنگ و لشکر کشی
 بود بآمد شد سفر انعقد میکردند و اگر بعد از سوق عسکر بود اعتم از اینکه قبل از
 محاربه باشند یا در بین جدال همینکه میخواهند با دشمن بنماید کرده پردازند فئونی اشکانی
 زه کان خود را باز کرده گمان باز شده را بدینچه میگردانند و دستها را بلند میکنند
 از این علامت معلوم میشد که خواهان صلح یا منار که اندا نوقت اگر در وسط دولت و لشکر
 پلی بر رودخانه یا جزیره در وسط آب بود مامورین جانبین بر آن پلی با در آن جزیره
 بمکالمه مذاکره می نشستند و اگر پلی جزیره نبود مسافران از دو طرف پیچوده در وسط
 حقیقی وارد و قرار میکردند و بگفتگو میپرداختند و دو سپه از دو جانب مستعد
 قتال می ایستادند تا گفت و شنید سفر تمام میشد اگر کار بمصافحه انجامیده بود سران
 دو سپه با سلاح بار دو هم آمده یکدیگر را میمانی می نمودند شراب میخوردند و عیش میکردند

بعده

بعد از مصالح نامه بنویسند و طرفین مهر و امضا میکنند تا که دستها یکدیگر را گرفته
سو کنند با دین خود که مختلف و بعضی عهد نمایند پس از آن مراجعت بارد و ها خود نموده
روز بعد قشون طرفین میدان جنگ را خالی کرده راه بلاد خویش پیش میگردند و اگر مسافر
مشان غنیمت و مشکلات حل نمیشد ما مورین بارد و ها خود بر میگشتند و قشود است
باسلح سپردند و جنگ در میگرفت

بعضی از مورخین بنویسند اشکائیان زه کمان خود را که باز میکردند و بطرف مقابل
و انمو می نمودند که طالب صدا کرده و صلح انداخته محض این بود که دشمن غافل گشتند از نزدیک
آیند و اینها بر آنها حمله نمایند خصم قول فریب پشاور میخورد و بدو ملاحظه و احتیاط پیش
می آید اشکائیان بجا بزرگه را بکمان می انداختند و کار رقیب خود را میساختند اما این حرف
چندان راست نیست یعنی در طرف مدت سیصد سال که بار و مینها میچینیدند بکده فعیان
کار واقع شد و آن در جنگ با کراسوس سردار رومی بود

و باید دانست زبان رسمی اشکائیان در صورتیکه بار و مینها هم طرف سوال و جواب بودند
تجزیه و تفکیک زبان یونانی بود و جهت اختیار این زبان آنکه اشکائیان در اول سلطنت
خواستند مغلط کنند و با آنکه یونانی بودند خود را ایرانی قلم دهند تا مردم این مملکت
آنها را اجنبی خوانند و از خود بدانند این بود که گفتند ما از نژاد سلاطین کیانیانیم این حرف
بجز اینها از دست و سوزی نبخشید با آنها نکرده اند و اظهار مخالفت نمودند با آنها
با آنها راهی میفرستند و در باطن رغبت می نمایند اشکائیان سلاطین را بجز اینها ندانند و تکیه
پروانایان کردند و با آنها بنامی خصوصیت و اتحاد را گذاشتند و خود را جانشین خلفای
اسکندر و محبت یونان گفتند و تحصیل ادب و بیانات یونان را رسم کردند حتی پرستش را باب
انواع آنها پر داخند القاب آنها را بخود دادند خط و نقش سکه و سایر آثاری آنها ناقص با اصل
زبان یونانی شد و اینجمله نبود مگر بر عم آنها بر اینها که آنها را خارج و اجنبی فرض نمودند
و از خود ندانستند و ضمناً محل اتکال و اطینانی هم برای خود بدست آوردند و در فصل
مسکوکات هم اشاره باین مطلب شده است بجز اشکائیان بعد از آنکه بادولتی از دولت
خارج صلح کرده عهد مودت می نمودند و مینها حیناط و مزی پداطینیان را که و کان میدادند و
میگرفتند و غالباً آن که و کان از فرزندان خود پادشاه بود با از بنی اعیام و شاهزادگان

خانواده سلطنت بسیار اتفاق می افتاد که سلاطین اشکانی اولاد خود را بر زرم بدیدار
قیصر و مینها رساندند و چند جهت است یکی تریب شدن آنها بکرا آنکه اگر در مملکت ایران
بودند بعد از وفات پادشاه همینکه ولعهد و تخت سلطنت جلوس میکرد ممکن بود نسبت
برادران خود ظلم و تعدی نماید و آنها را بقتل رساند یا ناقص کند نیز احتمال میرفت برادران
بداعینه سلطنت برخیزند و فتنه و آشوبی در مملکت برپا شود سلاطین اشکانی میدانستند
آنها که در دربار دولت دوم میباشند هر عنوان که باشند که و کان و غیره و کان زاید الوصف
استوده و مرقه اند و بخوشی و فراخی حال روزگار میکنند و استند بلکه همان وقتی هم که دولت اشکانی
بادولت دوم جنگ میکرد باز شاهزادگان اشکائیان در زرم کمال عیش و خوشی داشتند و علت
آنکه این شاهزادگانها یک نوع آلتی در دست و مینها بودند و بوجوه آنها سلاطین اشکانی را مینها
و انداز می نمودند که ممکن است تو را خلع کنیم و این شاهزاده را بجای تو بر تخت سلطنت جلوس کنیم
و فی الحقیقه مینها استند یعنی شاهزاده را بر آن میدانستند که با اشخاصی که از پادشاه ناراضه
بودند مکاتبه ارسال و مرسول نماید و آنها را بشوراند چون داخله مغشوش شد از خارج هم حمله
آور شوند و مرام و مقصود خود را حاصل نمایند

فصل پانزدهم در وضع قشون اشکائیان

عساکر سلاطین اشکانی را وضع و ترتیب مخصوصی بوده و بعضی جهات مرتب و رجحان بر سبک
و طرز لشکر بان پادشاهان کیان و یونان داشته و همین واسطه تقریباً مدت سیصد سال بادولت
قدیم مقتدر مثل دوم جنگ کردند و کمتر شکست خوردند

دو سن مورخ لایینه میگوید عساکر اشکائیان مرکب بود از حور و عبد یعنی بعضی آزاد و نوکر
و بعضی چربک بودند برخی غلام و زرخ بد صنف الله هم از سپهزادگان برد و نصف صد کور و فرزند
میشد باین معنی که پادشاهان اشکانی اسیرانی را که در جنگ میگردیدند با مراد و زردگان و اعیان
مملکت تفسیم میکردند ایشان آنها را مناهل مینمودند و فرزندان آنها را از آنها و جوی میناف مثل اولاد
خودشان طرف توجه میکردند و کور از فرزندان را با کمال دقت آداب سواری و اسب نازی و شیر
اندازی می آموختند در مواقع جنگ این سپهزاده ها تریب شده جز و قشون و عساکر اشکائیان
بودند و هر یک از مالکان آن نمالیک حسب التکلیف نسبت بعد از غلامان خود مینا بست چندین مرد

جنگ در وقت جنگ بلایه عسکر پیاد شاه فرستادند

مورخ دیگر مینویسد غلامزاده ها اشکایان اعم از اینکه جزو قشون بودند یا نبودند چنانچه پیشتر
که میگذشت از غلام و عبد بودند و پارتهاها نظور که فرزندان خود را تربیت میکردند غلامزاده
نیز مشمول تربیت میداشتند

از عساکر اشکایان آنچه جنبه پارت و تورانی بودند نداشتند و سواره میدان محاربه
و جنگ میکردند سوار ملام و طوائف نایب این سلسله در هنگام قتال و جدال حق سوار شدن
نداشتند و لابد مینایست پیاده مضاف دهند

اکثر لشکریان اشکانی در نبراندازی منتهای مهارت داشتند و دست پر انداز زره میپوشیدند
و سلاح آنها فقط تبر و کمان بوده و وجودشان بیشتر از سایر جهات قیام داشته است
بعضی از دستها قشور اشکانی زرهها بلند که از سربا پای آنها را حفظ میکردند میپوشیدند
و نیزه ها بلند بدست میبردند و این دستها طبعه بزرگ لشکر بودند

کلبه سناها اشکانی میل بنو قف در بلاد روم و یونان و شهر شین نداشتند بوضع اصلیه خود
بهر اگر دی و فامش رخمه راغب بوده اند و با وجود دلیری و شجاعت فطری و جسسه بواسطه بی
تدبیری و عدم علم و اطلاع از قوانین حربیه کثرت از عهد فتح ظلاع و حضور برآمدند چنانکه وضع
اهالی سلوسی و دولت اشکانی بشور بدید و این در او ان افتدار اشکایان بود چندین سال تمام
عساکر اشکانی جهد و اهتمام کردند و زحمات کشیدند تا شورشان زاد و باره مطیع نموند

از مسطورات مورخین رومی و یونانی چنین مستفاد میشود که سلاطین اشکانی قشون حاضر
رکاب بر پیرق نداشتند و اگر هم داشته عدّه قلیله بوده است برای فراول و حراست شخص پادشاه
و حفظ نظم پای تخت بعضی ظلاع و محکمهای سرحد و این دستها لشکر معلّم و مشور کرده بودند
و مشور و تعلیم و قواعد و فنون نظامی قشون اشکانی مختصر بوده است با سواد وانی و نبراندازی
حلاصه همینکه دشمن قصد میکرد بمحاکم اشکایان حمله نماید اعم از اینکه آن دشمن تورانی باشد
یا دی و محض حرکت و جیش و شین سلاطین اشکانی همونان شدند و با طرف و اکلاف مالک
روانه میکردند و لایه و ملوک و لایات باج گذار را اعلام مینمودند آنها حسب المعاهده و مصلحت
قدرت و وسعتا چند هزار سوار جزا و نبرانداز و پیاده بمقر سلطنت باجلی که برای
اجتماع عساکر معین شده بود میفرستادند نبرکان و امرا هم از اسپر زادگان سابق الذکر که بیشتر

طرف

طرف اعناد سلاطین بود ندگیل مینمودند و نبرودی ارد و معظم تشکیل مینمادند و بهر سبب که
مینایست حرکت میکردند و گاه میشد که بیکفر از بجای و نبرکان انقدر از اسپر زادگان در تخت ملک
داشتند که ده هزار نفر غلام در وقت جنگ میداد اغلب وفات نبرکان و بجای خود بشخصه اسپر زادگان
و غلامان را حرکت داده بر کباب پادشاه یا بمسکر میداد جنگ می آورد بعبارته آخری خود
سردار از سپاه بود

ژوسن مینویسد در محاربه سلطان اشکانی با انوان رومی عساکر اشکایان پنجاه هزار
نفر بود و از این پنجاه هزار نفر فقط چهار صد نفر جزو از بجای بشمار می آمدند باقی همه غلامان و
اسپر زادگان بودند با بنفعا ده هر یک از نبرکان نفر بیاصد و بیست نفر غلام با خود همراه داشته
نیز باید دانست که اسب مال بنده و لوازم غلامان را نیز خود بجای و آفایان میدادند

عساکر اشکایان غالباً بلکه عادتاً اسب و لوازم و بنده خود را با شتر حمل مینمودند و بهر نفع
مرد جنگ بیکفر شتر برای اینکار داده میشد بعضی وفات هم بجای شتر عراده حامل احوال و
انتقال عساکر بود قشون پیاده اینطایفه از سواره خلیه کمز بود لشکر زبده و عمد هم سوار
بودند و در حقیقت سواران جنگ میکردند پیاده ها اغلب بحفظ و خراست خود و سوار با
و بعضی خدمات سپردا خند

در سنه پنجاه و سه قبل از میلاد که اشکایان با کراسوس سردار رومی جنگ کردند و فتح نمودند
و شرح آن بیاید تمام قشور اینطایفه سوار بودند هیچ پیاده نداشتند

اشکایان دو قسم سوار داشتند سبک اسلحه و سنگین اسلحه سواران سنگین اسلحه زده
میپوشیدند که نازانوی آنها می رسید و آن زره عبارت بود از چرم شتر دباغی شده که در وی
پارچه ها آهن صیقلی با فولاد بشکل صنوبر میدوختند و در تابش آفتاب ششع باشکوه
بود علاوه بر اینکه بدن را از ضرب شمشیر و نیزه حفظ مینمود نیز سواران سنگین اسلحه کلاه
خودی از فولاد صیقلی که مخصوصاً از کارخانه های شهر مرو می آوردند بسرمیکدانشند
و این هم مزید جلوه و شکوه آنها میشد سواران سنگین اسلحه از چرم و کشاد بو و
ناغوزک یا بلکه ناروی پای آنها را فرو میکردند و معلوم است با اینقسم لباس و سلاح پیاده
جنگ کردن منعقد مینماید این قسم سوار سپر هم نداشتند چه همان زرهی که داشتند که
بود کار سپر مینمود اسلحه سواران سنگین نیزه ضخیم بلندی بود و تیر و کمانی و همیشه مردمان

نوی

قوی هیکل پر قوت را داخل این قسم سوار مینموندند که آن را خوب بنامند بکشند و نیز آنها را
برود نیز سوارهای سنگین اسلحه شمشیر کونا همی دودم شبیه بقره بگر میباشند این سلاح بکار
نمیبرند مگر در قتلکه با دشمن دستگیر نیامدند و برای اسبها این قسم از سوار گسترده
از حرم شرف و قطعات آهن با قولا و صیقله شبیه بزره خودشان ترتیب میدادند که مرد و
مرکب هر دو محفوظ مانند

اما سواران سبک اسلحه کلاه خود و زره و نیزه نداشتند سلاح آنها منحصر به نیزه و کمان بود
از آنجا که مثلاً محمل اشیا ثقیله نبودند در ناخ و ناز و جنگ و کرب و سار و موافق جنگی
و چابک بودند و با کمال سرعت حرکت مینمودند مخصوصاً در وقت فرار سوارهای اشکا
بطور قفاج از روی اسب کشته و بطرف عقب سر پله می افتادند و این از خصایص آنها بود
و میتوان گفت جنگ کربن اشکانیان برای دشمن خطرناکتر بود تا محله و پورش آنها با جمله
سواران سبک اسلحه نیزه برتره مانند برگر داشتند و اغلب از سوارهای اشکانی علاوه
بر اسبی که بر آن سوار بودند اسب بکر بطور جنبش میداد با خود همراه داشتند که در وقت
کوشش و تکاپوی اگر مرکبشان خسته شو یا بجو اهداز کار بماند آنرا عوض کرده با اسب تازه
نفس بکار خود و کارزار مشغول شوند

بعضی از مورخین مینویسند که در آخر سلطنت اشکانیان سلاطین و سردارها آنها در اردوگاه
خود چند فوج شتر سوار هم داشتند و آن افواج در هنگام تضاد با دشمن روی تلی که
مشرقی بر میداز جنگ حربه گاه بود در فترت صفایسته خصم را نیز باران میکردند اما در چند
موقع فمیدند و جو این افواج شتر سوار بمصرف و غیر نافع است لهذا آنها را منزه داشتند
و این رسم را موقوف نمودند توضیح اینکه قرون سالفه را بایه دل که از جنگ و صلح و زد و خورد
ناگزیر بودند رفورخانه ها آنها چیزی خار ما استند از آهن ساخته میشد و در صحرای
دشمن میباشند که پای لشکران پیاده بلکه ستم را کب آنها را زخم کند و نتوانند پیش آید
و این رسم ناصر اسلام باقی بود چنانکه در جنگ نهاوند مشهور بفتح الفوج در خلافت
خلیفه ثانی که عساکر اسلام بالشکران بمچینکده اند عجمها همین کار را کرده و مسلمانی
که از خار آهنی برای دست پای شتر بیشتر از پت داشتند اسب که ستم دارد چون اشکانیان
شترهای افواج شتر سوار خود را از این خارها عاجز یافتند این قسم شتر را منسوخ نمودند

حمله

حمله و پورش نشون اشکانی دشمن اینطور بود که سوارها چند بز دهنه میشدند یک یا
دو دهنه از آنها با سپاطر ف مقابل برابر میشد آنوقت دهنه ها دیکر از سواران سبک
اسلحه اطراف و جوانب خاصه سافه و دنباله عساکر خصم را غارت میکردند و بمیکنداشتند آنوقت
بر فضای خود و دهنه ها جلو برسانند و اردو مخالف را از باده و فرکه مناسصل پلینا
و بدین وضع غالباً کار خود را از پیش میردند

نشوز اشکانی کینه نه بخاصه کردن دشمن معنی بودند نه خود مماندن در قلعه ها رفتن
محصوم میشدند اگر چه وقتی در جنگ بار و مپها که در حصن و حصار محصن شده بودند
لشکران پارتی شاد و بی زرده و خود هم رفتن مجبور بمحصن و رفتن در قلعه کردند
در دفاع همیشه حالت در ماندند که نداشتند کاری کرده اند اما چندان فاعه که از این قبیل
از وقایع فوق العاده بشمار می آید فطرت و طبیعت میل عساکر اشکانی فقط بمحکم و صحرای
و بیابان بوده و سبک و رو به و پلستیک آنها اینکه دشمن را خسته در مانده کشتند که قوت
که نشوز اشکانیان را نصیب میشد بواسطه جنگ و کربن بود یعنی در عین کرب و دراز و زد و خورد
بیکر پیش بد دشمن میکردند و چنین وانمود مینمودند که فرار میکنند همینکه سپاهیا طرف
مقابل مغرور شده بغافل آنها میپرداختند و صفوفشان بهم میخورد و در حقیقت متفرق
میشدند نشون پارتی هم بکشت کار آنها را مپساخت

یکی دیگر از رو به ها اشکانیان در جنگ این بود که نشون دشمن را حتی المقدور بداخله مملکت
خود کشانند از هر نوع مدد و کمک دور سازند از هر قسم آذوقه محروم نمایند کار را از
هر جنبه بر آنها تنگ بگردانند آنوقت بر سر آنها بنارند و کارشان را بسازند
زوشن مورخ لایتنر گوید اشکانیان هرگز در مقابل خصم صف آرایی نمیکردند و بخاصه
نمیداختند دشمن را که از دور میدیدند با همها و اجماع حمله سختی میکردند اگر در حله اول خصم
منهزم میشد آنها را تعاقب میکردند و الا عقب مینشستند و انمود میکردند که فرار کرده اند
چون دشمن آنها را تعاقب مینمود بکشته کار را و مپساختند نیز عساکر اشکانی هرگز بمعسکرتش
ششگون نمیدادند در جنگها همینکه آفتاب غروب میکرد دست کار را میکشیدند و با عجله
عقب نشین مسافت بعید مابین اردو خود و لشکر که خصم فاصله قرار میدادند و جهت
عمده که برای اینکار فرض شده اینست که تمام شب میخواستند اسبها خود را بنهار نمایند و علوه

بدهند

بدهند و حال بپا و رند که صبح روز دیگر از خستگی بیرون آمده مهتابی کار و ناز و نفس باشند
و ظاهر از قدیم ایام این رسم در ایران معمول بوده چنانکه از نفون سردار یونانی که در دربار کیا
مخدم بود منوچهر را بنها بهیچ وجه بشنخون مایل نیستند بنا آنها بر اینست که شب خوششان
و چراغشان را آسوده و راحت نگاهدارند و مختصر در تمام مدت سلطنت اشکانیان بگذرد

مرینه فلام بشنخون نموده اند

پارتها در او ان بارند که فصل زمستان که هوا غالباً بارطوبت دارد باخشان را فلام بخت میکنند
و علت آنکه سلاح معین عمل آنها تیر و کمان بود و زه کمان در هوای رطوبتی و ترسنت میشود
و هنری که در پارتها از ایشان بدست میآوردند ظاهر همانند و کاری از پیش برین پس
هر وقت اینطایفه در زمستان و اوایل بهار جنگ کرده اند اختیار نموده

اشکانیان طایفه نیستند که ما و سرها هر دو را داشته اند و مخصوصاً حمل آنها در حرارت آفتاب
ضرر لایزال بوده و در و منهای چنین میدانند که شورش اشکانی در و نه صرف میکنند و بکار
میرند که حرارت هوا و عطش در وجود و طبیعت آنها اثری ندارد

در اردو و کما غیر جنگ سران سنا و نجای اشکانی مغیبه ها و منعه ها خود را با عاده حرکت
میدادند و زینهای مزبوره بیشتر یونانی الاصل بودند و از شهر سلوسی و سایر بلاد یونانی
نشین آنها را اجیر مینمودند اما معقوله ها خود را هرگز ببارد و هانمی آوردند

عساکر اشکانی همیشه همان زیاد از حربه و غیره از قبیل آذوقه و جبهه خانه با خود همراه
داشتند مخصوصاً تیرهای زیاد با آنها حمل میشد که اتفاقاً می افتاد که اردو اشکانی قبل
همراه داشته باشد مگر در دو سه جنگ بک زنجیر با دوزنجیر پیدا دارد و مخصوص سوار
پادشاه بود و شبها بیک حرکت میکردند سلطان روی تخت قبل اسراحت میکرد و می خوابید

ظاهر اینست که اینطایفه از داشتن قبل دارد و منجر بوده اند بعلاوه آن سرعت بسیار و تند
که اشکانیان در جنگ داشتند قبل با آن ثابت طایفه عاجز میشد و نمیتوانست با آنها راه
کند و از عادات شورش اشکانی آنکه چون بادشمن نهادن میکردند تماماً بنامی هپا و غوغا
میکنداشتند و صداهای خشن برآوردند که اسباب هول و رعب خضم شود از ساز و موزیک
نظامی چیزی که داشتند فقط طبل و دهل بود نای و بوق و شیپور و کرنا نمیدانستند چینی طبل
و دهل را هم برای این میخواستند که در سنه جان فشون را در وقتکه متفرق هستند صدای

این دو ساز اعلام و خبر دار کنند که یکجا جمع شوند نیز فشنون اشکانی طبل و دهل در قوس زین
داشتند و در وقت حمله میدادند و ساز را میزدند

فوت و نیروی بازی عساکر اشکانی زیاد بوده چه سواران زره پوش که نیزه های ضخیم داشتند
و پیکان آن نیزه ها نیز ضخامت داشت با این سلاح که حمل آن چندان کار سهول نیست که همیشه
که بکس ضربت دوزن را از یاد می آوردند در نشان زدن با تیر هم نهایت ظاهر بود چنانکه فکر
در راحت نگاه داشتن فرا کب خود اهتمام نامی داشتند یعنی ناچار نمیشدند با ناصب با ناصب
نمیکردند و اکثر بطور خدعه از جلو خصم میبردند و دشمن را فریب میدادند که بیغافل آنها را
چون اینکار میکردند مگر و حمله پارتها می افتاد و از آنجا راه دیدار عدم پیشتر میکرد مختصر
فرا فشنون اشکانی برای طرف مقابل مضرتر و خطرناکتر از حمله آنها بود

اگر اشکانیان نا متواستند خود را خسته نمیکردند میان حملات و جنگها فاصله فرار
میدادند که رفع خستگی آنها بشود و گاه میشد که بگردن چند نفر از محاربه کاره کرده خود را
راحت آسوده نموده پس از ناز و کرن نفس از جمله و کارزار میپرداخته اند

فصل شانزدهم در اسلحه اشکانیان

اسلحه اشکانیان در الحقیقه همان اسلحه معموله در نوزان و در میان قوم اسپکت و ساپا طوا
ترکستانی بوده اما تیر و کمان را بیشتر اول سلاح اشکانیان است چنانکه از آرم یعنی
علامت مخصوص خانواده و سلسله خود فرار داده بودند و آرم از رسوم است که از اعصا
و قرص سالفه و از منته بسپا فدی در میان قبایل و سلاسل و خانواده ها بزرگ و طوایف
نامی عالم رسم بوده و هر قومی چیزی را انتخاب و اختیار نموده و می نمایند و آن بر حسب خیالی و تصور
و مناسبی است مناسب تیر و کمان با قوم پارت و اشکانی چنانکه پیشتر ذکر کرده ایم مهازد آنها
بوده در استعمال این سلاح و در عالم نادری و اختراعی بسیار شده است که صفت پارتها از اشکانیان
جمع آنها نرسیده باشد

یکی دیگر از اسلحه اشکانیان نیزه است که هم فی آن و هم سر نیزه آن ضخامت زیادی داشته سواران
آنها از سبک اسلحه سنگین اسلحه عمل این سلاح می نمودند و در کار بزرگ آن چنانکه گذشت کمال
قدرت و توانائی و بد طولی داشته اند

نیز اشکانیان

پنجاه شکیان دو قسم حربی دیگر داشته یکی شمشیر مانند مادودم که از دو طرف قطع و برید
بود یکی دیگر شبیه بقیه حالیه که آن نیز دو دم بوده است سواران این هر دو را برافروخته
از این دو قسم را بگویند

کار دبلند و خنجر نیز نیز از اسلحه این طایفه بوده و اختصاصی با او از جنگ و جدل نداشته
در غیر اوقات زرم و حرب هم کار و خنجر بکار میبردند
زره و کلاه خود اشکیان ابتدا بهمان وضع و طرز زره و کلاه خود تورانی و اسکیت از آهن
فولاد بوده بعد ها بعضی تصرفات در آن نموده اند و مرکب شده از سبک و وضع زره و
کلاه خود ایرانی که در عهد کیان معلوم بوده و از زره و کلاه خود سیاهیان بنی آشور و از
کلاه خود تورانی و اسکیت که خاص خود آن طایفه بوده است

قسمی از زره ها اشکیان تمام بدن را و پاها را تا پیش پا و دستها را تا معصن می پوشانیدند
و حفظ میکردند است تمام دیگر از زره آنها تا بالای زانو می رسید و وضع این زره ها را در
فضول سابقه شرح داده ایم کلاه خود آنها هم دو سه نوع بوده از جمله کلاه خود تفریبا شکل
نیم دایره داشته که کل میخها روی آن نصب میکردند و توی زره از چرم یا حلقه ها آهن برای
نظکوش کردن بر آن می آویختند و بدین هم اشاره نموده ایم

اشکیان زره ها آهنی خود و بر گسوان اسبها را طوری میساختند که قطعات آهنی که در
زره و بر گسوان بکار می رفتند شبیه پر طپور بوده و هر کس بر آن مسلح اشکیان را زد و
میدید چنان می پنداشت که تن و بدن را کوبد و بر کوبها آهنین برین آورده است چون
بر گسوان اسبان را نیز از اسلحه لازم میسر میسرده اند در ساختن آنها همان وقت میگردیدند
که در ساختن زره ها در اوایل یعنی در سلطنت چهار پادشاه سلاطین اشکیان کلاه خود شبیه
کلاه خود تورانیان نوبت بر سر می گذاشتند بعد ها آن وضع را تغییر دادند و شکل دیگر اجتناب
کردند زره و تورخ میگویند اشکیان چه در اوقات بد و وقت چه در زمان مدینه او آن
دولت و سلطنت مسلح با اسلحه اصل و نسبی خود که اسکیت و تورانی باشند بودند و سواران
در وقت جنگ غرق در آهن فولاد میشدند زره و بر گسوان آنها از فولاد بود و شبیه
پارچه که پر مرغ یا زنبک کرده باشند یعنی پارچه ها آهنی را شبیه به پر مرغ نموده از آن
زره و بر گسوان میساختند

بگفته اکثر مورخین اشکیان در غیر وقت جنگ مسلح کردن میکردند و آخر الامر خنجر و
دیوس هم جزو اسلحه آنها بوده زبانه بر این حربی سلاحی نداشته اند

فصل هفدهم در جنگجوی اشکیان با تورانیان

طایفه پارت که سلاطین اشکیان را تا طایفه بوده بجنجونی مشهور و معروف اند و این از
خصایص تورانی و اسکیت بودن آنهاست در این قوم اگر کسی از رشادت و شجاعت حالت
جنگجوی بهره کامل نداشته چنین بوده که هیچ نداشته وی با ننگ و عار اربابان و از مفاخر
عاری میدانشند آنها که از عوائد ملل با خبر ندانند که عوم طوایف تورانی و ترکستانی
بلکه تمام قبائل و سلاسل که چادر نشین و صحراگردند و در زرخیز سپهر سپهرند خلاصه شجاع
دل بر درشیدند و این فخره طبیعی است چه اهالی شهرها اتکال و اعتماد بسور و حصن بلاد و
نظم و قوت حکومت خود و خود از دفاع و دست بردن با اسلحه حفظ و حراست خود و اهل کسان
و قوم و قبایل و خویشانشان زن زده اند و خود را محتاج باین تجشم و زحمت ندانند براحتم
و تن آسانی پرداخته و با سنیفا لذات و انواع تمتع و تعیش و خوشگذرانی مشغول گشته اند
اما ایلات بادیه نشین که قلعه حصار و توی ندیدند سایر قوای حکومتی نداشته و ندارند و
باید مستعد مدافعه سایر قبایل و مغزین مختلفه از باب تعهد و اجتناب شوند و نیز در باره
و بکار بردن سلاح و قوت از شر اشرار خود را محرم و محفوظ دارند و خورد و نزاع و قتال
و اسب ناری دشمن اندازی ما نوسر معناد میشوند مخصوصا اگر مانند مردم ترکستان شوند
طبعی هم داشته باشند و حسهای لطیف که از مردم آزاری اذیت و اضرار نافرمانی در آنها صورت
فعلیت و ظهور بهمترساننده باشد اقوامی چنین و طوایف هایت محتاج بقوای شخصی خود
سلامت آسایش اوقات زندگی ناچار جنگجو و دلبر میشوند و کار داناان عالی راندند که کارها
کلیه بعدادت است بشه و تجارت معلوم شده که سکته بلاد و فوای سرحد که بیشتر از
سایر اهل مملکت و چارزد و خورد و جمله خارجه میشوند در شبانه و جنگی و جری تر از مردم
بلدان مرکزی سکته نقاط و امکانه محفوظه میباشد و یک چیز دیگر بجنجونی و دلبری
مخبری اشکیان افزوده و از اینست که این قوم بعد از آنکه از ناچارای دایستورس و خنجر
برافروشته اند و با بجز بیشتر فی حاصل نمودند دیدند ممکن است بواسطه جنگ و مصیبت

و تحمل شفته های کارزار از هبوط مذک و زحمت باوج سر بلند و رفتن سند طلب شوکت و شمت
و افتادار در مجادله و کبر و مدار و محاصره با افتش درند و جنگجوی در حقیقت جزو ذات آنهاست
که در تاریخ آنها مکر تدبیر مبدشو که بجهت اسباب جنگی فراهم آورده اند
پس از مورخین مینویسد سلطنت اشکانیان اگر چه بدست دوشهر ساسانی منقرض اما ایالت
و شایسته آنها در اعمال حربیه و سختی و طاقت و پشت کار ایشانز اینمیان انکار کرد چنانکه
مکر بار و مپها جنگ کردند و اغلب فتح و غلبه ایشانز بود و رو مهیا که شکستهای فاحش از
اشکانیان خورده مسلم است که در آن قرون اول دولت دنیا بود و در زمان فاطمی است
کالی بدی در لیری جنگجوی اشکانیان

فصل هجدهم در شکار اشکانیان

دانشمندان خبر دانند که شکار کردن و بخریدن ملوک و امراء و بزرگان عالم فقط از
برای تفریح و تفریح و گذرانیدن وقت بشادی و خوشی نبوده بلکه مقاصد فواید دیگر در نظر
داشته اند از جمله سلاطین میخواسته اند ملازمان و غلامان آنها که گاه و بسگاه باید بجنگ
ریاست صاحب منصبی نشین و سرداری سوق عسکر و جنگ مشغول شوند و مقلد اعمال
حربیه نظامی باشند خودشان و مراکبشان خام و جام نکرند در او ان اسایش و صلح
بکار و نشینند از عادت سوار می راه پیوندن و اسب باخشن بکلی دور نشینند این
بوی که سپید شکار را برای خودشان و آنها یک نوع مشوق و لذت قرار داده و باین کار
ترغیب و تحریک میگرداند اما قبایل و طوایف بار به نشین صحرا کرد و علاوه بر تفریح و مشق
تحریک و داعی دیگر برای شکار بوده یعنی باینکار احتیاج داشته اند شک نیست که تمام ایلات
دارای اغنام و سایر مواشی ماکول اللحم نبوده و نیستند و آنها هم که در بار بوده و هستند غلامان
بواسطه جلب بعضی منافع حاصله از آن اغنام و مواشی از ذبح آنها مضافه داشته دارند
و برای توسعه رد پاره اکل خود خاصه در بیابان که برخلاف بلدان امشام خوردنی موجود
و مهیا نیست و جو گوشت شکار را نمیشوند و غنیمت میدانند پس بوجوب جان فلک و
و باقتضای طبیعت صحرا کردی در هر وقت و زمان اشکانیان بشکار مفرط و در غنیمت عظیم
داشته و باینکار مجتهد سعی بوده اند اگر چه اینطایفه بوجوب مسطوران بعضی

از مورخین

از مورخین حرمت و لغی خوردن گوشت نداشته اند اما باز بنصیرح همان نویسنده ها بگوشت
و خوش و طهور مایل بوده اند چون حیوانات اهلی را و جو با طرف رعایت میخواسته از کشتن
کار و کوسفند اکثر اوقات خرازمیکرده اند و بگوشت شکار فناء عن مغموه و مسلم است
اشکانیان اکثر اوقات خورا بصید افکنی و شکار میکردند و چه متصل سوار بوده حتی در وقت
دیده باز بدو رفتن مهمانی و دنبال سایر کارهای خود پیاده حرکت نمیکرده و فقط غلامان
و بزرگان آنها باید پیاده طی مسافت کنند و ارباب فطانت دانند که سوار می دایمی با شکار
نوعی لازم است عمره از ارباب خیر مینویسند اشکانیان شکار و صید سیاه نهانست
راغب بوده اند

یکی از مصنفین معتبر گوید سلاطین اشکانی در اوایل سلطنت خود یعنی نازمان مهر داد اول
هر وقت که مشغول جنگ نبودند عساکر فشن خود را و ارباب شکار مینمودند تا عادت و
حالت جنگجوی را از دست ندهند خوششان هم باینکار اشتغال داشتند و شکارهای طبیع
میکردند یعنی غنیمت سیاه و حیوانات وحشی میبناختند تا آنها را خسته مانده میکردند بعد از
تیر میکشیدند یا با کندی میکشیدند اما پس از آن فوری و قها مخصوص تیر تیر داده و در آنها را
دبوار کشیده هر وقت قبل شکار داشتند در قور و قها باینکار میپرداختند
بیشکاری که اشکانیان میکردند کفره در سواحل دجله و فرات و در باثلافهای حوالی
اطراف این دو شط که در این امکنه شکار کر از مینمودند و در کوهها الوند شکار آنها خرس
و در طرف مازندران و کرکان بیره و عراق عرب نیز شکار بود اما بچه این حیوانات درنده را
در قور و قها مذکور مخصوص صیاد بیست میکردند تا بزرگ میشدند و نیمه مانوس آنوقت بصید
آنها میپرداختند

فصل نوزدهم در البسه سلاطین و ملکه های اشکانی و بزرگان ایشان و زینهای آنها

بدی و معلوم است که البسه ملل ما دامیکه اهل حضاره و شهر نشین شده و به دولت و
تمول ناپاک دیده نهایت ساده و از هر قسم تکلف دور میباشد در حقیقت سائر حلقه خرد
براست که بس و مخصوصا لباس طوایف صحرا اگر در توران در آن عصر زمان مشخص است شمشیر

خشن

خشن بوده و ممکن است بعد از مهاجرت پادشاهان و آمدن بملکت پادشاه پارتین
فی الجمله تقلید مردم ایران پوشش آنجا عرف و بیهنری گذاشته باشد اما بنصیر مصنفین معتبر
بعد از آنکه اشکانیان مالک تخت و تاج گمان شدند و چند پیشهم گذاشتند بصراف امتیاز
ملازمین لطافت و خوبی آن افتادند و این امری طبیعی است بجز آن مورخین گویند پادشاهان
اشکانی قبل از آنکه بکمال افتد را ناپل شوند و مملکت خود را بسط دهند یعنی تا زمان مهرداد
اول پیشتر همان جامه کلاه نوزانی را میپوشیدند چون کامیاب مقتدر گشتند که در پوشش
تقلید سلاطین گمان و شهرت را در میان خود نمودند و البته فراخ که ناپسند پادشاهان
بزمین میکشیدند بر برگردند

از مسکوکات اشکانیان و بعضی آثار ایشان و اقوال بسیاری از مصنفین یونانی و رومی نیز
چنین بر می آید که لباس سلاطین اشکانی بلند و فراخ بوده و در شان و کبر چنین داشته باشد
جانانتر می شده لکن در زین لباس فیائی کلاه و شلوار و نعل از حریر و پارچه های لطیف
و پنبه و پشمی نیز میپوشیدند و کلاه البته آنجا ابراق دار بوده و آنرا از پارچه های الوان با
جلوه و شکوه ترتیب میداده اند

زوسنر مورخ لاتی نیز میگوید اشکانیان پیش از آنکه بر بندهای سلطنتی ناپل شوند جامه
نوزانی میپوشیدند چون پادشاه رسیدند لباسی هر کجا از وضع ایرانی و توراتی ترتیب
داده آنرا پوشش خود قرار دادند اما عیان و نجای پارتی لباسها فراخ بلند بملکت مردم ایران
میپوشیدند و رعایا هم از البته پیشینه خشن توراتی را دور میکردند

ایضا یکی از نویسندگان میگوید سلاطین اشکانی پس از تسلط در لباس تقلید اهل ایران نمودند
و جامه معتبر خود را جبهه فراخ قرار دادند که از پارچه های لطیف نازک قیمتی میدوختند
دیگری میگوید تا دوسه پیش البته پادشاهان اشکانی در کمال سادگی بودند بعد بجهت
نوش مسکوکات و نضا و پر الواح معلوم شد که این سلسله ذوق و میل مفرطی بزینت و
تجمل داشته زره و کلاه خود که حالا معمول است از اختراع اشکانیان میباشند چه در آثار
دیدیم فتنه همین و قورخ گویند اشکانیان زرهی بلند داشته که بز انوی آنها میپوشیدند و پوشش
چاقور مانند که آنهم از جنس زره بوده و در پامین بوده و اندر و پامی افتاده کفشی که در
آن نیز زره میکشیدند میپوشیدند این لباس نظامی از وضع البته عربی پادشاهان اسکیت

واز سبک پوشش یونانیها ترکیب یافته و جامه زنان اشکانی کمال امتیاز را داشته چنانکه در سکه
فرهاد چهارم و زوجه اش موزا مشاهده میشود و در این ملکه را با سرباز ساخته اند بجا آنکه
کسوان خود را بطرز زنان یونانی در بالای سر بظرافت و فشنکه هر چه تمامتر کرده و باید دانست
که البته زینهای نجیب و اعجاز اشکانی بقدر خوبی ممتاز بوده که امپراطور پسر مهرداد و م تقلید آنها
ممنوعه اند

بعد از ملاحظه و وقت در سکه های اشکانیان و تتبع در اخبار ایشان معلوم میشود لباس
اشکانی اول نظامی و کوناه بوده یعنی زرهی از حلقه ها آهن در بر داشته که تمام بدن او را حفظ
مینموده و آن لباس نظامی را روی زره میپوشیدند و نیم ناجی بوضع تاج سلطنتی یونان با کلاه
خودی مخروطی شکل که توی زره داشته بر سر می گذاشتند و دهنه کفش او بسا و پایشه میبندیدند
و گردن بندی ساده بگردن می بستند و کوشواره هادر گوش میبندیدند

مهرداد اول جامه نری در بر میپوشید با پوشش کلبه مانند که طرف گردن آن باز بود و این لباس
با چند قطار از اجار که بر سر میبندیدند از آنجا که صورت این پادشاه را تمام ساختند وضع
پایین جامه معلوم نیست تا جسر ساده کلاه خودش بشکل نیم دایره یا توی زرهی از جرم باز آهن
و چند دانه کل میخ روی کلاه خود نصب شد چیزی بشکل پارچه بشیبه کلاه سراسر برای زینت
روی گردن داشته است

بعضی از سلاطین اشکانی که بعد از مهرداد سلطنت کرده اند کلاه خودی شبیه بکلاه خود
این پادشاه بر سر دارند ولی در حاشیه دوز آن صورت آهو و چند قطار کلاه در شمشیر
چندین از پادشاهان اشکانی از قبیل مهرداد ستم و غیره چیزی نلاده مانند بگردن داشته اند
و آن ظاهر از دو قطار سنگهای گران بها زینت یافته است

یکی از باب سیم میگوید سلاطین پارتی در اوان صلح نیم ناجی بر سر می گذاشتند و آن عیان
بود از نوارهایی که دور سر میبستند و در عقب سر که میزدند که موی سر را نگاهدارد و در
حرکت پریشان و در هم نکرده و شاید این نوار چند مرتبه دور سر میبندیدند و در
بلند داشته که از عقب آویزان میکردند و این نوار اجار که همه و قطعات طلا برای
زینت نصب می نمودند

نکارنده گویند در این مساجد این یعنی بجز آن بود که این نوارها را نوبسند و مشارالیه نوبسند

تعبیرکننده بناج و در اکثر قرون و اعصار مو بندهای مزین بوضعهای مختلف رسم بوده نهایت
آنکه نسوان بیشتر آنرا بکار میبردند اندامی گوید (چون موی بند زدن به شوخ و عین)

فرهاد چهارم و سلاطین بعد از او جامه نرمی بر لبسته خود میپوشیدند و روی آن پوششی داشتند
که طرف گردن آن باز و بانوار مزین شده و این پوشش را با کمر بند بکمر میبندیدند و شلواری دریا
میپوشیدند از طرف بالا فراخ و از پایین تنگ شبیه شلوارهای مردم مازندران و فرغی که این
لباس پادشاه اشکانی با جامه رعیتی دارد اینست که قدری مزین و بلند تر است تقریباً تا ران
زانو میباشد اما در تنگ و کشادی فرغی در میان شلوار و عبا و سلاطین نیست

بعضی از پادشاهان اشکانی باجی مخروطی شکل مکرر وارید و سایر جواهرات بر سر میپوشیدند
و گردن بندها در گردن داشتند که در سوره دور گردن آنها پیچیده میشدند و یکی از
علامت نجابت سلاطین آنها گوشواره بوده چنانکه در گوش غالب سلاطین در نسا و پردیده
میشود و ظن غالب آنکه بجای خلعت امپراتور بکر یا منار و نیز رکان اشکانی گوشواره میدادند
و در گوش بعضی که دو گوشواره هست کو با آن بجای دو امپراتور باشد

سلاطین اشکانی باز و بند طلا بناز و میبندیدند تا جملگی بپایان و با شکوه تر
از افسر شوهرها آنها بوده و چند رشته کلونید گردن داشتند
ملکه موزاز و جگر فرهاد چهارم که صورت آن روی سکه دیده میشود باجی بلند صمغ بر سر داشت
و نیم باجی هم روی آن گذاشته از روی شانها بشهر معلوم میشود لباسی قیمتی و فاخر مانند
لباس شوهر خود پوشیده و طرف گردن آن باز است

مغیبه ها و زینها بیک طرف جمع و خاص عیش و طرب پادشاهان و نیز رکان اشکانی بوده اند
لباس بلند پونانی در بر میپوشیدند

آخر الامرا کو نیم ملا بس سلاطین اشکانی از جامه زره اشک اول گرفته تا لباس کوناه و
شلوارهای کشاد پادشاهان بعد از اشک هم لباس نظامی بوده است
اما زینت زینت اشکانیان مسلم است که بنسب و روزمان آنها این مقعع مینویسند
طایفه اشکانی با دیش ملی مفرط داشته از طلا و نقره هر قسم آلات و اسباب حتی زره
و چار آپنه و برکشواز اسب میساختند اما چار منقوره نهایت نزد آنها مطبوع بوده و
بعضی اعمار از آنها تدریکارند که رگو آنها نسا و بر نفس شده و کار میکنند آن

اشکال صورت سائر اربها یعنی حکام پاسدارها باشد در گوش بعضی از اینصورتها یک گوشه
و در بعضی دیگر گوشواره هست

فصل بیستم در لباس نجبا و معهما اشکا

لباس نجبای سلسله اشکانی عموماً کشاد و بلند بوده و تا پیشین می رسید و در زیر آن عبا
و شلواری میپوشیدند اما لباس معهای اشکانیان عبا را از جامه بلند بوده آستین دار
و لباسی دیگر که در گردن لبسته تا بر زانو می رسید روی آن میپوشیدند و کلاه مخروطی
شکل بر سر میپوشیدند و موها سر خود را بشکل دو کیسه و در سینه کرده در دو طرف سر قرار
میدادند

بارون دلباز معارف دانشمندان فرنگ در سال هشتصد و چهل و یک چند صورت
در لوحه کوهی دیده و یکی از منجربین باخبر است و بصیرت آن نسا و بر را از اشکانیان
دانسته صورت فریور عبا را نشان داده شکل که چهار تن از آن در دو وصف نزدیک
هم ایستاده اند و یک نفر دیگر که بر جمله مقدم است لبس لباس مذکور روی صندلی
ناهواری نشسته در بازوی راست سه بازو بند دارد از هفت و جامه او چنین است
کرده و حدس زده اند که از منجربین اشکانی و بعبارت اخروی مع است مشغوعباد
میباشد اینصورت خوب محفوظ مانده اما چهارده صورت دیگر فریب مجو و نظاس
بوده و تصور نموده اند که اینها نماشایان اند و سپر بر سینه و اعمال مع را می نمایند
چیزیکه مخصوصاً ثابت می نماید که نسا و فریور در لوحه کوه سابق الذکر صورت مردم
اشکانی است صورت دیگر است که در همان حد و نفر شده و آن یک نفر سوار میباشد
که بر رکان و نیزه دارد و لباسی بلند پوشیده کلاه میپوشد بر سر گذاشته موی سر را
بوضع نر بوز چون دو کیسه در دو طرف قرار داده کمان در دست چپ و نیزه در دست راست
سوار از زین او پنجه باد سینه است نیزه خود را بگردن جانوری حشی زده و آن جانور
علی الظاهر خرس باشد سوازی با نبوض و هینت مسلم است که اشکانی است

فصل بیست و یکم در بعضی از عواید سلاطین ملکه های اشکانی و بعضی

از اقوال مورخین در این سلسله

سلاطین اشکانی در مؤسسه و ریش نختن میکردند یعنی کاهن آریا بدقت مجعد میساختند بعضی اوقات صاف شان و در هامنه نموده و قوی ریش خود را در و شقه فرار داده و هر شقه منتهی به نطفه و نوک دار کرده زمانی آنرا بشکل مربع منبرده اند کاهن هم ریش را از زیر شان نموده بطرف صورت آنرا برآمد که داده و در او آخر رسم نموده بودند که موی سر خود را در دو طرف جمع و در سینه مثل دو کبسه بر میگرداند

بنابر مستورانی بعضی از مورخین پادشاهان اشکانی در ظرف سال و مرثیه نقل میکنند میگردد یعنی از قتل او به سبب احوال و از سبب احوال و بقیشلاق مرفشند ز مسنان قتل او آنها در سواحل جلوه و فرات یعنی عراق بود و نایبسان بیلا فشان عراق عجم اکثر اوقات در همدان و حوالی کوه الوند بسر میبردند و در نقل و انتقال جمعیت کثیره در اردوی پادشاه اشکانی حرکت میکرد و تمام زوجات و خادمه های سلطان و رجال دولت در این ششم سفر همراه بودند و اکثر اوقات از بسپار اهالی اردو در منازل عرض راه چیزها بچه را با آب آذوقه و فانی نمود و کار سخت میباشند

مورخان پادشاه عبارت بود از یکفرزین محترمه که زوج پادشاه و ملکه مملکت بود و همین لقب نامیده میشد مابقی زنان در حکم منعبه یا مغینه و مطرب بودند

در دولت اشکانیان قانون این بود که ملکه از شاهزاده خانمهای خانواده سلطنت باشد اما کاهن یا کاهن از این قانون مستثنی بودند و یکی از دخترهای سلاطین دولت خارجی بزرگ میگرفتند با رعایت و زیباترین که را مشکر و غیر مشکر پادشاه را مقنون خود میساختند ملکه کشور میباشند لکن اینکار در این سلسله چندان شیوع نداشته و نادرا اتفاق افتاده است

بیشتر کتیران و درامشکران و منعبه های سلاطین و بزرگان یونانیان بوده اند و از شهرها یونان اسیر نموده آورده داخل در حرمخانه میکردند و بعضی اوقات یونانیها که در بلاد و ممالک اشکانیان بودند دخترهای خود را تربیت نموده و ساز و آوازی آموختند و برای حرم ساری پادشاه اشکانی بیدیه و پیشکش میفرستادند

در سلسله و طایفه اشکانی از پادشاه و پادشاهزادگان گرفته تا طبقات بزرگان

ورعایا

در عایا رسم بود که زوجات آنها با بیداز مردم اجنبی روی پوشند و مساکن زنان از منازل مردان جدا و مفروض باشد

زوجات سلاطین اشکانی قادر نبودند و نمیتوانستند را مورد ولتی مداخله نمایند در مدتی پنج مائنه که تقریباً این طایفه سلطنت کردند بکثرتن یاد و نین از ملکه های پادشاهان با مو مملکت و خالت بهم رسانیدند و مسلط شدند و ملکه که بدرستی این تسلط حاصل نمود موزا بود که صورت او در سکه نقش شده و ذکر او از پیش گذشت این فخره از سوانح قو و العاده دولت اشکانیان بشمار می آید

فیلسوفان را توس که یکی از مورخین است بنویسد بعضی خواجیه سرباها در حرمخانه سلاطین اشکانی بودند و آنها کاهن مامو و حکومتی یا منقلب شغل از اشغال دیوانی میشدند اما از آنجا که مورخین دیگر مطلقاً اشاره باین مطلب نکرده بلکه در تاریخ این طایفه اسمی از خواجیه سرباها نشده قول فیلسوفان را توس چندان محل اعتماد نیست ضعیف نظر می آید سلاطین اشکانی با داب و سلیقه این بود که نکند از هر کس شاهزادگان و امرا و وزرا زیاده از حد معین و مخصوص اقتدار بهم رسانند بلکه فراتر از این هیچ قدرتی برای آنها نگذاشتند بل همیشه با جماع یعنی با اتفاق اعیان و اکابر نهایت مخار و مقتدر بوده و شرح آن داده شد

اشکانیان از میان تجلات ظاهری به براق طلا و نقره اسب خلی مایل بوده اند و در این طایفه هر کس نمولی داشته در کار این تجل فر و کذا را نمینموده است

چون اغلب ملوک اشکانی ملقب به تئوس که بمعنی خدا یا خداوند کار است بودند ملکه ها آنها نیز دارای این امتیاز شده آنها هم به لقب داشتند

یکی از رسوم معموله اشکانیان این بوده که علامت و طالع بلاد را مهم میدانستند و صورتی یا فرشته از جنس انانث برای هر شهری از شهرهای یونانی خود بوضعی خاص میساختند و آنها که مسبوق باین مطلب بوده اگر این شکل را میدیدند فهم می نمودند که این صورت فلان بلاد است در روز و پوله های چهار در هر اشکانیان صورت فرشته کان بلاد بسیار رسم و نقش شده که لباسهای بلند یونانی دارند و بعضی گمان کرده اند که صورت مرئوسه اشکال نساء مغینه است این سهوی عظیم است

ازضاویر

از رضا و پهلای اشکانی که دیده شده چنین بر می آید که تمام آنها با استثنای دو نفر از پادشاهای آخری کبکوان کوناه داشته بطوریکه درازی و کوسر آنها پیش از چند بند انگشت نبوده و بوضع طبیعی روی سرشان رنجته و آن دو پادشاه که این هیئت را بغیر دادند خرد و ولگازس بودند که زلف و کبکوس خود را در اطراف سر با در عقب آن کلوله مانند نمودند و این شکل کبکوس و زلف شک نیست که بوضع مردم ایران بوده نه بطرز اهالی پارت و اسکت چنانکه نظر آن در سکه های ساسانی دیده شده

پیش از اشاره نموده ایم که اشکانیان کلبه آداب رسوم خود را از سبب محل اخذ و دریافت نموده اند اول از اسکت های توراتی که اصل طایفه و اجداد آنها در آنجا و آداب رسوم ایرانی و آشور که قریباً در آسپاشوع و رواج داشته استیم از یونانیها که با اسکندر کبریا بران آمدند و بجز غلبه بعضی از رسوم و آداب آنها در ایران و مالک مجاور منشتر و معمول گردید چنانکه هر وقت صورت آنها را سواره و پیروگان بدست ساخته حال اسکت بودن آنها را وانمود کرده و هرگاه صورت پادشاهی اشکانی دیده شود که رعایا برای او پیشکش می آورند در شرفای فرار میدهند پیر و آنها را بخواه این سلاطین بنی آشور و ایران ظاهر ساختن و این صورت در الواح و منقورات این دو مملکت دیده شده و هر وقت با این تاج صورت پادشاهان اشکانی را رسم نموده اند از تقلید آنها یونانیان حکایت کرده و این مخصوص وقت زمانی بوده که سلطان شجاع و وشائی با ایالت عهد برز داده است

سلاطین اشکانی بحال بود پیاده راهی بودند مسافقی ط گتند بلکه اعیان و ارکان نجبا و اشخاص حُر نیز این عادت پادشاهان خود را پسند کرده و پسر و کمین نمودند پیاده رفتن چنانکه پیش از اشاره نموده ایم کار غلامان زر خرید بود و باید دانست که این سوره سواری را اشکانیان از طوائف توراتی داشته و حکم احمدی فرمود و سی علیبه الرحمه در شاهنامه چند این فرفه را ذکر میکند و میگوید هر وقت سب درازی در میدان جنگ کشته میشد فوراً است از جدا میکشید و ناد و باره سوار میشد آهنگ کارزار نمیکرد و روشن موزخ معروف تیرا بطلب فرود می آنگاشته و شرح داده و این شعر فرودوسی که در مقلد فرود و جنگ با طوس فرموده و میگوید

که شاهان پیاده نمانند ^{جنگ} اگر چه بود کار دشوار و تنگ

عین

عین مطلب روشن است

بکی از مورخین گوید پادشاهان اشکانی و ارکان دولت آنها اطلا و نقره را نمیرسانیدند جز بصف نرین اسلحه و آلات حربیه خود اما ظاهراً بقول ضعیف بی اصل باشد

اشک اول موسس ساسر سلطنت طایفه اشکانی در پی پادشاهی رسید و خندان فایده و تمنعی اودا از این رتبه اعلی عابد و حاصل نشده و نیز وی در گذشت و بنیجه رخا و اخلاف وی را نصیب قسمت گشت بلکه بعد از چند پیش سلاطین اشکانی بکار می رسید و بهین جهت که با اندازه مرارت خود اشک اول در حلاوت نکرد اعقاب او قدر جهد و مشقت او را دانستند در تمام مدت سلطنت اسم او را بر ساسی خود مقدم داشته ذکر جلال و عظمت او را پیش نهاد خود ساختند مختصر اشک اول در سلسله اشکانی چنان شد که اسکندر نیز یونانیها و کچر و پیش بر اینان و روملو س در روم

مصطفی بنو سید سلاطین اشکانی عساکر خود را با خذ و دریافت غلبان و فنون حربیه و آداب لشکر کشی یونانیها مجبوس می نمودند و با آخر دولت اشکانی حال بر همین منوال بود اما غرض گفته این مصنفان کارنده بدرستی نمیدانند چه مبرهن است که تمام فنون حربیه اشکانیان است از بی بر اندازی و جنگ و کزیر بوده و هیچیک از این سوره در خطی یونانیها نداشته بجز تعلیمانی که عساکر اشکانی از معلمین و مشافهت های یونانی فرامیگرفته چه بوده است خدا میداند

بعضی از باب خبر عقیده اینست که علامت نشان دولت اشکانی عقاب دوسر بوده قطعات اجمار از آن از منه و اعصار دیده اند که در وسط آنها صورت عقاب دوسری نقش شده و در دوره آن بجز یونانی اسم یکی از سلاطین اشکانی را رسم کرده اند

اینی در شمار کسی که یکی از مورخین است و بعضی او را یونانی و جمعی ایرانی دانسته اند با اشکانیان معاصر بوده و تاریخ از این سلسله نوشته اما آن کتاب منقوش شده و از میان رفته قطعه قطعه از آن گاهی بدست می آید این مورخ پادشاهان اشکانی با سلسله و ذوق بودند و بسیک سلاطین سلف یعنی کبان میل زیاد بساختن عمارات و ابنیه و طرح باغات و بسا این داشته و حدائق و بیوتانیکه آباد می نمودند از فرط آراشکی و صفا بهشت میامیدند و دارای چندین شهر سلطنتی بودند که از جمله شهر دارا بود و پایتخت

خیمه

بعضی از مورخین میگویند نشان دولت اشکانی تیر بوده و بعضی مورخ دانسته اند چه بعضی سنگها از عهد اشکانیان بدست آمده که صورت این جنس از طوبور بر روی آن منقود است

حقیقی آنها محسوب میشد در حوالی همان بلد مقبره از برای اجساد اموات سلاطین داشتند چنانکه پادشاهان کیان در حوالی صخره بای تخت خود خیمه داشتند که نشانی سلاطین کبانی را در آن میکشیدند و بانی شهر را بنا بر مسطورات بعضی از مورخین اشک اول بوده است یکی از نویسندگان هم معین میگویی اشک اول بعد از استیلا بر آندرا گوراکه از مملکت زاکشت و خورار پس آن ناحیه خوانند و ولایت گرگان را نیز ضمیمه آن ایالت نمود پس از آن بانو دوت پادشاه با خیر متحد شد و سلوکوس و تیم پادشاه یونانی سوریه و مضافات را شکست داد و قوی گرفت و در فلور خود فلاح مستحکم بساخت و شهر را در بالای کوه زاپا اوزنیون بنا کرد و آن هم حصه حصین بود هم جانی با خضارت صفاد را طرف کوهها سنگی عوی شکل داشت و فی الحقیقه از حسن موقع و فرط استحکام نگهبان و ساخلو میخواست هیچ فسون با استعداد قادر بر یسخر آن نبود و از آنجا که اراضی اطراف آن کوهسار حاصلز باد میداد و جنگلهای متعدد آن جوانب حد و را احاطه کرده بود و هزاران چشمه از هر سو جاری و اقسام شکار در آنجا فراوان بود اگر اردوئی در آنجا آمد و در تشکیل مبیانت و اقامت می نمود محتاج به آوردن آذوقه از خارج نمیشد انتهى

شهر دوم اشکانیان هکاتم پیلوس یعنی شهر صدر و ازه بود بنای این شهر را ابتدا یونانیها کردند اما بعد از آنکه اشکانیان تسلط شدند بجز بعضی از ایفیه آن پر داخه و امش را تغییر داده دامغان نامیدند و حالاهم همان نام را دارد شهر دیگر که مختار اشکانیان کردید ری بود مختصر هر قدر در سلاطین اشکانی رو باز در پاد نهاد بر بسط مملکت خود می افزودند و از مملکت پارتیا تجاوز کرده بلادی را که بالنسبه در میان منصرفات و ممالک ایشان بود اختیار نمودند چنانکه در کمال قدرت شهر طیسفون را که در ساحل دجله واقع است پایتخت قرار دادند

ژوسن مورخ گوید اشک اول خلیفه عمر کرد و وقتی درگذشت نهایت پیر بود از این فقره بر می آید که وی مدتها در حالت طغیان بوده تا اواخر عمر سلطنت ناپا بل شد و چون هیچک از سلاطین ایران پادشاهان عظیم الشان با شوکت گرفته تا ولایه و ابل یکی ها که چندان بسط مملکتی نداشته سکه و خطبه نبودند باید سکه که روی آن صورت مردی پیر رسم شده و کلاه خود طایفه پارت را بر سر پادشاه از اشک اول باشد

مورخین مغرب گویند بعد از اشک اول تیرداد بسلطنت پرداخت اما صفین شرق زمین بجای تیرداد شاپور نوشته و ضبط کرده اند ظن غالب اینست که تیرداد شاپور لقبی است جاعلی است که نگاشته زمره لقب او شاپور مخفف شاه بود است یعنی پسر پادشاه صاحب کتاب چارمن میگوید شاپور نیکو سلطنت کرد صفات حمیده داشت شید و پیر هم کار بود در علم نجوم وی با مهارت نموده اند محاربا با او با شام طرف بجهد مشهور است خواننده اسکندر را که سلاطین شام مملکت نموده بودند شاپور مشهور است و وجهش هم تیرداد خضرت یوسف علی بنیسا و آل و علیه السلام بنای شهر طیسفون را اکثر اینست میدهند یونانیها این شاپور را که نیری مان (پیرداد) مینامند برادر اشک اول میدانند و غلبه او را بر پادشاه سوریه که از سلوکیدها بود ضبط نموده و مدت مملکتش را چهل و دو سال گفته اند و حافظ ابراهیم هم بنطوری ثبت کرده عجب اینست که خداوند مستور شش سال منو بسید

پسر مورخین شرق میگویند بعد از شاپور بهرام نخست سلطنت جلوس کرد و شهر این را در آنجا بنیاد ساخت و آتش کاخی معبری بنا نمود و بازده الی پانزده سال پادشاهی او را بود اما یونانیها بجای هرام اردوان اول را بنیاد کردند و میگویند با آنطیوخس اعظم پادشاه سوریه جنگ کرد و با آنکه صد هزار نفر فسون پیاده و بیست هزار سوار در میدان حربی اشک شکست خورد مدتی سلطنتش پانزده سال بود بقیه بد مغربها در سلطنت همین اردوان پانزدهم با مراد بود که طایفه پارت را در ایران و فلور و اشکانیان با انواع بلاها مبتلا کردند و صدمات زیاد با آنها وارد آوردند

مورخین ایران بر این اند که قتل حضرت یحیی و ظلم علیه السلام در عهد این پادشاه و از سوانح ایام او است اما این سهواست آنحضرت در عصر اشکانیان شهید شده اما نه در زمان اردوان اول یا بهرام چهارم پادشاه اشکانی بعقیده مصنفین مغرب فرهاد است و ستن منو بسید فرهاد بعد از پانزده سال پادشاهی بر مرد و دو پسر او بعد از وی در سلطنت کردند صاحب و ضد الصفا اینست که در پارت به بلاش پسر بهرام اول نسبت میدهد که با حفظ اختلاف در اسم است باید دانست که بلاش و پلاش و بلاش

و داهسن و لو جری و لوگازس القابی بوده که بیشتر از سلاطین اشکانی بدان لقب بوده اند صاحب تاریخ جعفری پیدمهر داد اول را جوری و گو در نوشته و معین است که جوری در مغرب گوید در میا شد و بعقیده این مورخ گوید در پسر پادشاه بهرام بوده بنا بر این نیرم نویسنده ها مشرق فریاد با پریا یاد که مورخین یونان او را همان گوید ز با بلاش میدانند بعد از فرهاد اول نخست سلطنت جلوس کرد و مصنفین فرنگ گویند که این پادشاه در طرف مازندران و کوهستان رو با ن که طوائف مارد

انجام دادند چنانکه مدت ملکش بقول هفت سال و بر واتی ده سال بوده صاحب تاریخ جعفری
ایستاد سلطنت را بر گورد ز پیر بلاش که برادر همزبان مهر داد اول سن بنده شد

مهر داد اول که مورخین رومی و یونانی از سخن می نمایند مسلماً هرگز با همزبان یا اورمزد
نویسنده ها مشرق زمین است و از سلاطین بزرگ اشکانان بشمار می آید و بعضی بر این اند که معنی این
اسم قهرت یا شاهنشاه میباشد اما بعقیده نگارنده نه چنین است از نوادرسواغ روزگار مهر داد اول
یا همزبان که افسانه بنظر ما آید اینکه روزی بشکار رفته بود غزال نمودار شد پادشاه آنرا شاقق بنوع غزال
بنامی پناه جست پادشاه وارد آن غار شد بقاصد پشیر پیر ناب در وسط غار چهار صقعه بدر و
هر صقعه جامی طلا گذاشته و در میان هر جام پنجانی الماس در وسط چهار صقعه لوسی یافت که بخط
عربی روان نوشته بودند کتب فریدین در اینجا در زین خاکست مهر داد پادشاه غار بیرون آمده
همزمان خود را طلبید کتب را استخراج کرده با استواری میان آنها قسمت بخش نمود مورخین عجم مدت
ملک همزبان چهل سال نوشته اند

موسی خورنی اسم برادر مهر داد را و افارشا که ضبط کرده و و افارشا که اول پادشاه اشکانی است
اقوال موسی خورنی از مسطورات زان کاتولیکوس مورخ صحیح معتبر است آن کاتولیکوس
میگوید و افارشا که برادر اشکان اول است این سه وعظیم است هر در زمان اشکان اول سلطنت
اشکانیان آن پایه را می بنا افه بود که بحال فنیج ارمستان یافتند

مورخین فرنگ مهر داد را پادشاهی بزرگ دانسته مدت سلطنت او را از مرگی و جماعتی و هفت
نوشته اند برادرش فرهاد اول چون مکارم اخلاق او را فهمیده و سنجیده بود وی را بر فرزندان
خود ترجیح داد و ولعهد نمود بزعم بعضی چون مهر داد قبول عامه داشت فرهاد دانست بعد از
پیرانش سلطنت قبول نخواهند شد این بود که مهر داد او را بجانشین و وراثت بخشید و تاج سلطنت
اختیار و انتخاب نمود بهر حال مهر داد از سلاطین اشکانی اول پادشاهی است که تسلط کامل بر
الطوائف بلاد ایران بهر سببند و سلوکیدها در عرب و شکستهای فاحش داد در سلطنت او عراق
عجم و فارس و خوزستان و ارمز مستقلاً و مستقیماً متحد و لشکانی کردید شهر سلوسی را که محاذ
طیفون بود و هر دو را با هم مداین میکشند منصرف شد و حدود ایران را از این سمت تا سر چشمه ها
فرانسه داد و بلاد هند جمله نمود علاوه بر فوجان خارج بنظمیات داخله پر داخل قوانین لشکر
و کشوری مرتب مدون ساخت و تمام ملک را مطیع قانون واحد نمود و با وجود کمال قدرت

اورمزد بعقیده زردشنها
قال غیر است

هرگز در کای پناه افراط و تفریط نرفت چون به لرستان حاکم و بلاد ماوند را از تسلط شد ملک
از ملوک آن ممالک منزع نمود بلکه بخود آنها و گذاشت شرط کرد تا باغ او باشند و در سال مختصر
مالیاتی بآوردند و در مواقع لازم بقشونی او را کمک نمایند

بعضی از مورخین خاصه آنها که مشرق زمینی میباشند بر این اند که فرهاد اول بعد از مهر داد پادشاه
شد موسی خورنی گوید مهر داد اول وقتی که با آنطوخس سلوکید جنگ میکرد خود بنحسب
قتل اقدام ننمود یکی از منسوبان خانواده سلطنت را که پوراد یا فرهاد نام داشت سردار قشون
کرد و سلوکیدها که با این سردار مصاف میدادند چنان میکردند پادشاه یعنی با خود فرهاد اول
مهر داد اول جنگ میکنند مصنفین مغرب میگویند بعد از مهر داد اول فرهاد دوم بیخ سلطنت
جلوس کرد این پادشاه در قشون کشی و سوق عسکر کمال مهارت را داشت پس از چهارده سال
سلطنت بدست فیلین یونانی مقبول گردید صاحب و ضنه الصفا اسم این پادشاه را انوش نوشته
و مورخ طبری نیز می نامیده آن گوید یازده سال سلطنت کرد و این چهارده پاهفده سال ضبط نمود
خلاصه این برادر پادشاه مهر داد که او را گو در زانو نش و منریه نام داده اند صاحب تاریخ جعفری بر این
شاهش خوانده میگوید شام را مفتوح ساخت این مطابق است با آنچه موسی خورنی به یونان نسبت
میدهد صاحب و ضنه الصفا بنویسد این پادشاه چون ظالم و جابر بود سپاهیان بر او شوریدند
و بجنگش آورده چشمش بکشند و از بن غصه وی درگذشت

یونانیها بعد از فرهاد اول اردوان دوم پادشاه دانسته او را پس از فرهاد اول کشته اند و مدت
ملکش را بیع پاشش سال ضبط کرده این سلطان در قلیل مدت سلطنت خود با همزبان که یکی از بی
اعمام او بود و با تورا پناه غالباً زد و خورد داشت اما صاحب و ضنه الصفا اردوان دوم را بلاش
نماید و غلبه بر طوائف البرزکوه را با و نسبت میدهد و میگوید چون اغلب را پای تخت نبود یکی از
اعمامش بجای او سلطنت میکرد شاید مقصود از این عم همان همزبان باشد اردوان دوم وقتی پادشاه
شد پیر بود و این عمش همزبان را یا لان جنوبی مشرقی تسلط بواسطه کبر ستر و ضعف سلطنت او را
با همزبان تقسیم کرد و این اول و هله است که مملکت اشکانیان تقسیم میشود و در پاس پادشاه
اشکانی در یک عصر در زمان سلطنت میکنند

خلاصه دولت اشکانی کمال قدرت و تسلط و استقلال را بهر سببند و با قیامه روم دم از بربری
همسرزد کامی نیز بواسطه فتنه و فساد داخله ضعیف میشوند و بعقیده بعضی از مورخین

درد اول مردولت اشکانی بسلطنت مشروطه با جمهور بیشتر شباهت داشت تا بحکم از مشقت
بکر از مصنفین میگویند اشکانیان در وقت جنگ بزرگ از سلطنت خواص منسوبان پادشاه
و سپهسالاری میدادند و در اوان صلح نیز آنها بر بنه وزارت و حکومت ناپسندیدند بلکه سردار
سپهسالار و حاکم و وزیر از میان مردم عالی و دانی منتخب میشد و فقط قابلیت و لیاقت شرط شغل
و منصب بود

دولت اشکانی در اجزای فواین غالباً سخت گیری داشته و ملاحظه کنیز در کار بود مثلاً قائل را حکماً
و کشته اند و اگر کسی زخمی یا بگری میزد همان طور زخم باو میزدند و از اینها بدت سیاه است
بعلاوه مصارعه عمدتاً از آنها بگری میزدند لکن باید دانست که این وضع رسوم آنها بود که بجای ابلت
و ادب و رسوم اولیه خود باقی بود جماعتی که تمدن قدیم ایران را با تمدن قدیم یونان تلفیق نموده و
پیشهاد ساختن سخت گیری در فواین را پسند نمیگردند

بکر از مصنفین میگویند میان سلاطین اشکانی و رعایای ایرانی در بعضی امور با بطور بنوعی با پادشاهان
بنظر شفقت و مهری که به نوزادان اینا جنس خود میدیدند بر آنها میدیدند و بطور تحکم و تحقیر با آنها
رفتار میکردند و رعایای ایران هم آنها را اجنبی شمرده فلذا از آنها منفر بودند و گریها و ضرر و نا اطاعت
تمکین مینمودند و همین وضع خود اسباب پیشرفت کار ملوک الطوائف و لاه بود و در زمان اشکانیان
از استقلال نام و تمام محروم نمود و در سست که ملاحظه کنیم در مسطور اشارت باین جنس در بعضی
دایم سلاطین اشکانی فقط در خراسان و کرمان و خوارزم سلطنت مستقله داشته اند و سایر ایالات
حق مزین و کار سن که ضمیمه از لرستان خالی بوده و مندیج و بصره در تحت تصرف سلاطین مخصوص بوده
و میتوان سلطنت اشکانیان را قبل از اقتدار کلی و اختیار مطلق بنسب خود بسلطنت خانانده

هابس بود که اطیش در سوابق ایام و بسلطنت و دمان همن ز لرن پرور در بعضی زمان چه
اطیش پرور سرباطور الما داشته و در امداد امور داخله المان و جهامن الوجوه داخله
نمیباشد مگر در وقت جنگ و مدافعه که تمام عساکر المان مختلفه المان باید در زیر پرانت حکم پادشاه
پرس که امیر اطور المان است باشد و سلاطین ممالک مزبوره در روابط پلنیکه که با خارج دارند و
مشاوره با امیر اطور بنا پیدا فلام بکاری کنند ازین گذشته پادشاهان همه در مملکت صاحب تخت و تاج
و خطبه سکه میباشند و تقریباً بلکه تحقیقاً سلطنت اشکانیان و ملوک الطوائف نامدنی همین
شکل داشته

اقام مملکت

اقام مملکت از من باید دانست که در عهد کجمن در تصرف سلاطین مخصوص مستقل بوده و این استقلال
ناپسند ناچند سال بعد از فوت اسکندر کبیر که مهر داد اول اشکانی این مملکت را مفتوح و مستخر
و برادر خود و افار شاش با اولار ساس با افار شاک را بخت سلطنت ارمنستان جلوس کرد و مملکت
مزبوره حاصل اشکانیان کردید و ملوک آن اگر چه پادشاه اشکانی اظهار تبعیت نمودند خود
بدرستی مستقل بودند و از سلسله اشکانی ارمنستان ارشانی نامی که داماد ارشاه پد نکران بود
در طبرستان و سواحل فراد نیز سلطنت جداگانه تشکیل داد و در الحقیقه شعبه کوچکی از سلطنت
ارمنستان شعبه کردید و در این منصبین هم از دوده اشکانی حکم کرده اند شعبه دیگر از اشکانیان
در باختر افغانستان ناخنا و کاشغر سلطنت کرده و در چین ارمنی از شعبه از طایفه اشکانی را
سلاطین خوسان نامیده اند و آنها هم خوافین بوده طایفه دیگر از اشکانیان از کوه صفار عبور کرده
و در آن سمت لوی حکومت افراشته و در جنوب و سینه هالیته متمکن گشته و از رود ولکانا فرات
در تحت ملک داشته و بر ملک الملوک اشکانی همان رفه که بر ملوک فآن پادشاه مغول چه ملوک فآن
از مرکز دولت که فراتر بود یعنی عام و افاریب اقوام خود را مأمور ایران و ترکستان و چین و
و بعضی بلاد فرنگ نمود چو رفتند و مسلط شدند دیگر اطاعت و تمکین فآن بزرگ از پادشاهان
فروع از اصول قوی تر شد و بجای آنکه اغصان مقوی و مؤید و حاکم شدند اسباب ضعف آن گشتند
پس باید گفت مغولها بعد از هزار و پانصد سال همان رویه را پیشهاد ساختند که اشکانیان باره
قرن قبل از آنها داشتند یعنی خودشان ملک الملوک اشکانی اسباب خرابی کار او شدند و در شیراز
برادران غالب بنام مکر بمعاونت افاریب آن پادشاه خلاصه سپهبد ها طبرستان و قارنجا و
سوزناها که داماد داخله ایران در آن ارضه حکومت میکردند اصلاً اشکانی بودند و معلومست
این سلسله کلبه از شاهنشاهان بزرگ نا حکام و امر فقط شجاعت و جرات و قوت قلب آنها بود
اهل ندیر و ندر نبودند اند چنانکه نتوانستند استبداد و استقلال کجمن را بهم رسانند

فصل بیست و نهم

در وضع اشکانیان با ملوک الطوائف تفصیلاً ایالات

سلاطین اشکانی بعد از آنکه بر پادشاهان سلوکید سوریه غلبه کردند و ایشانرا از مملکت ایران
بانظر فرات و اندند ملوک الطوائف و لاه و ایالت و ایلیکهای فیابل و روسای عساکر خود

ناکر بر

لکن باسم هدیه وار
خرابی میدادند

یا کوشان با قوشان

ناگزیر از تمکین آنها دیدند و رتبه بیعت آنها را بگردن نهادند بدون اینکه قبول باج و خراج نمایند
 فقط منقبض شدند که در او از جنگ قشوق بمسک شهم بار اشکانی کیسل نمایند الحقیقه ولایه و در
 ملوک بودند و پادشاهان اشکانی ملک الملوک و بهین جهنم است که مورخین عرب و عجم آن عصر زمان
 دوده ملوک الطوائف نامیده اند اما در باب فنار سلاطین اشکانی نسبت بولایه بعضی خوب دانسته
 و گفته اند ملوک الطوائف از ملوک الملوک اشکانی راضی و خوشنود بوده اند جماعتی برخلاف این
 اشکانیان بولایه سخن رانده اند روشن و موزخ لایق بنویسد پادشاهان پارت نسبت بولایه
 بطور مخوف و غرور در فنار مینویسند و با آنها بعدی میکرده شاهانند اما آنکه وقتی آنطور خوش پادشاه
 سوریه بقصد جنگ با سلطان اشکانی از دجله عبور کرد پس از از ولایه و ملوک با استقبال او ستا
 و با وی همراه شدند و از پادشاه اشکانی شکایت نمودند و گفتند این سلسله علاوه بر اینکه اجنبی هستند
 و ما را میباید تمکین و بیعت آنها نیست از سوء سلوک آنها هم بشوید آمده ایم بپلونا را که مورخ میگوید
 و قتی که نیمه قیصر روم بنگران پادشاه اشکانی از من غالب آمد و تمام طوائف ساکنه در قفقاز را
 مطیع خود ساخت ملوک عراق عجم و خوزستان و لرستان سفر نزد او فرستادند و اظهار داشتند
 که اگر قیصر بخواد ولایه داشته باشد ما و زایم در مرکب مدد مینمایم و با اشکانیان جنگ میکنم
 یلین از مصنفین مشهور نوشته است تمام هجده ایالت تابعه اشکانیان را پادشاهان منقلب بود
 و از ایالات مسطوره واقع بین بحر و در پای مازندران که بحر اهر در جنوب در پای مازندران
 در شمال آنست بازده ایالت موسوم به ایالات علیا میباشد و ایالات علیا محمد و استبار منسنا
 و محل طاغیه خزر که در کنار بحر خزر سکنه دارند و از طرف بیلا در توان که طوائف تورانی و پارتی
 مخلوط در آن جای گرفته اند اما هفتایالت دیگر که معروف به ایالات سفلی است در بین النهرین (مصر)
 یونانی و آسیای شوری و بابل و بحر خزر از ولایات اعراب واقع است در این ایالات اگر چه گاهی
 مشایخ عرب سلطنت مینمایند اما بعضا وقت هم سلاطین اشکانی حکمرانی میکنند در بین النهرین
 مخصوصا شهرها هستند که سلاطین سلوک یکد سوری بنا کرده اند و مردم آن امصار یونانی هستند
 و حکام ایشان نیز یونانی است حکومتی بوضع جمهور و دارند شهرهای دیگر هم در این سرزمین هستند
 که سکنه آن یهودند در آن بلاد هم قبول حکام اشکانی میکنند کلا آنها که در بابل و آن نواحی هستند
 چندان تمکین و بیعت پادشاهان اشکانی ندارند و حقیقت آزادند از پادشاهان کلین پادشاه
 مخصوصا در آنکه از عهد اسکندر که بر بلاد بر بر در این سلطنت نموده و منقلب بوده و ناسته

سی بعد از میلاد سلیمان آذربایجان کمال استقلال را داشته اند پادشاه اشکانی بجهت اینکه پادشاه
 آذربایجان به مارک آن توان جنگ کرده در سال مذکور بر او حمله کرد و غلبه نمود اما باز مملکت با یکبار
 از و منزع نشاخت چه استر ابرین که چندین کتاب خود را تألیف نموده بنویسد پادشاهان آذربایجان
 که همان آذربایجان باشد در ایالت مزبور سلطنت دارند تا کنون که کویلیچین از زمان استرابون
 نگذشت که آذربایجان یکبار به تصرف اشکانیان درآمد و عجب اینست که از آن وقت بعد هر همیشه
 و بعد ها خود پادشاه آذربایجان خوانند و این رسمی که حالا بعد از دو هزار سال در سلسله
 جلیله طایفه پارتی ابتدا الله تعالی ملکهم مرسواست و لم یهدد و لث فرما تقریباً مملکت آذربایجان را
 در آن طبقه هم معمول بوده و گویا آذربایجان دو مرتبه بشمار می آمد و از جیش جمعیت عظمت
 و ثروت ثانی اشین فاعده مملکت بوده چنانکه حال هم که ما بتالیف این کتاب بشویم چیزی است
 در سینه جنوبی برای خرابی اشکانیان که گرگان و قفقاز مازندران باشد در سال شصت و سه
 به ولوت ذوال پادشاه اشکانی شوریل و یکی را بر روم فرستاده از دولت روم استعانت نمودند
 این شورش مدتی ماندی در کار بود طوائف ساکنه در خوزستان و لرستان بیعت مستقیم با اشکانیان
 نداشتند و استرابون مخصوصاً با این قفره نصیر می کرده است سلاطین با زراچی که در فارس حکمرانی نمودند
 و بابکان و اردشیر از آن دودمان بودند و بعد خود را ساسانی خوانند استقلال در سلسله
 بکران مصنفین میگوید شاهنشاه اشکانی هر وقت خلی مقتدر بود از ولایه و ملوک الطوائف پیشکشی
 میکرد و آنها در وقت لزوم قشوقی بکشت شاهنشاه میفرستادند نویسنده دیگر بنویسد در
 زمان سلاطین اشکانی اکثر مالک مجاوره حکمران منقلب داشته که باج گذار اشکانیان بوده اند
 از جمله ایالات معتبره بابل و خوزستان و بعضی ولایات مشرق در ممالک سیلیای سلاطین پارتی در
 تحت حکومت حکمرانان با استقلال بوده و همچنین که باج خود را میدادند اشکانیان مطلقاً در
 آنها مداخله نمیکردند و مؤبد این گفته آنکه در سینه چهل میلادی سکنه یونانی شهر سلوسی مردم
 سوری به نام سازش کرده بر جماعت یهودی حمله نموده بر آنها دست یافتند و پنجاه هزار نفر از آنها را
 بکشتند و پادشاه اشکانی بچگونه متعرض آنها نشد و از این قضیه چیزی مطلقاً بر زبان نیاورد و آنچه

رسد اینکه مرتکبین با نیت سیاست نماید
 مودعی معین بنویسد اشکانی که چه بعد از غلبه بر حاکم یونانی و انداختن رتبه اطاعت آنطور
 از کرد سلطنت و استقلال رسیده اما آن پایه و بنیاد است که خود را شاهنشاه خوانند و سکا

مقابل و ملوک الطوائف کما و هم را می کرده بودند تمکین ایندعو مینمودند بلکه هر یک خود را در عرض او میدادند و با او دم از هم می و همشانی مینمودند این بود که معاهده مابین او و ملوک الطوائف منعقد شد و قرار دادند در احکام و فرامین اسامی تمام ولایه بشربند بشه و شان نوشتند شونها اینکه اسم اشک را چون بالنسبه لپرتراش مقدم بر سایر اسامی بنویسند نیز قرار دادند اشک حق ندانند باشد که ولعهد برای خود تعیین کند بعد از فونسا و مجلس منعقد کرد در و سالی طوائف و سران سپاه و مردان کارگاه و علمای بن در آن مجلس جمع شوند و پادشاهی را به چنانچه اشک و تخت سلطنت منجیح نمایند

فصل شصت و نهم در عوائد و حالات ملوک پارتی و زن و مرد

پارتیها که سلاطین اشکانی از این ملت بوده بموجب سطورات اکثر مورخین و محققین از نوبت کمال فرنگ طایفه مغرور و متلون المزاج و بی چله و بی رحم بشمار آمده و نسبت به مردان حالت سفاکی و سخت داشته اما با زنهای عادتاً ملاطفت مهربانی و فروتنی مینموده و مبلغی رعایت از آنها میکردند اما سلاطین در احوال از مکر و همتا همیشه دانا و نازحت حرکت و نقل و انتقال و تغییر مکان و سوار میگردیدند حرف کم میزدند و جو بلزوم سخن نمیزانیدند و به موم بنظر می آمدند و این که حرفی و حالت اندوه گویا بجهت نشان ادبیتان بوده که بخاموشی و تفکر دلالت مینموده در هر حال چندان از وضع تکلم آگاهی نداشتند هرگز سرگذشت و وقایع متعلقه با موشخص خود را بکسی بر زبان نینداختند و با خفای مطالب میگوشتند بر و سالی خود و سلاطین ادب میکردند اما قانع از صمیم قلب بلکه از سر سر و زوشن مورخ شرحی در پندار نوشته است اشکانیان در صرف مسکنات و حیرت و نوع بوده عدا که منجورده اند اما در شراب اسراف مینموده از جنس کوم بگوشت شکار بیشتر میل و رغبت داشته اغلب اوقات در زیر چادر و لاجچو سیر میگردیدند و متصل بیلا و فضیلق میکردند و زوجات متعدد میکردند اما نسبت بزنان خود زیاده از حد نمیخوردند اگر خلافت از آنها بدیده میشد یعنی با اجنبی راه می پیمایانند جانبین هر دو معدوم و نابود میشدند کلبه زنهای طایفه پارتی با دیدن مرد غریب میپوشیدند و در مجلس مردانه داخل نشوند پارتیها در اوایل یعنی در آن اعصار که دارای سلطان و حکمران نشده بودند هنوز از اشک اشکانیان اسم بمیان نیامده بود از تمدن اصلا بهره نداشتند و بعد هم که افتاب دولت و سعادت آنها از مشرق اجبال طالع شد حفظ قبلی آنها را از شرخ و کالان عالم انسانیست و مدت

بعضی از مؤرخین با عقیده داشتند که اشکانیان از طایفه پارتی نبوده از قوم طاهری بودند بوده اند و از آنجا که پارتیها در آنجا تسلط و سیدان آنها را پارتی خوانند

عابد آمد از تمام آن قوم اگر یک ربع از وضع بد و پت و زندگانی محترمانه خارج گشتند باقی همان حالت اولیه مانند

یکی از مصنفین گوید پارتیها آتوشت که در بنیقت سلاطین کیان یعنی رعیت آنها بودند در ادب و ادب کاه و غنا و وسایل مینمودند و حقوق دولت را بدین سنی مرعی و منظور نمیداشتند اما هتکا جنگ از خدمتگذاران و لشچیزی فرنگدار مینگریختند و با قدم صدق و جلالت راه جانفشانی می نمودند چنانکه وقتی قشون اسکندر را در ادرابل رو بر و شد از لشکر پان پادشاه ایران کسیکه ثبات قدم و وزید و بزودی دست کارزار نکشید و حتی المقدور با افشرد پارتیها بود و اگر فخر همان مقدور بنه بد و زود خورد مملکت پارتی را بگرفت عتک ناسپاسی پارتیها و عتق و جین آنها نبود در اکتش شده و آن پادشاه را ولعهد و جانفشانی از دو دمان کیان نمانده و کتی و شقی میندیدند که بدان تکیه نمایند و صاحب علمی مینباشند که در زیر پر و فریاد جمع آینه و رفتار سلاطین کبان در و آخر نسبت بفاطمه رعیت غالباً اسباب کدرت میشد و کار بسیار سخت میکشید این بود که پارتیها مثل سایر رعایا آن جانفشانی که باید نداشتند از این جهت کار اسکندر آسان شد اشکالات رفت و آمد آنها آمد با جمله در دولت سلوکید هم بعضی دواعی و علل خارجه پارتیها بشورش و اداسی گریه بالذات مایل بنا سپاسی نبودند انهنی

مورخ دیگر در عوائد مملکت پارتی میگوید قوه شهوانی مردان این طایفه زیاد بود بنا بر این بیک زن و وزن فنانعت نمیکردند و زوجات متعدد میگردیدند اما آنها را مستور میداشتند حتی در اینها و مجالس جشن ایشان را راه میدادند بجز در تعداد زوجات و نکاهداشتن صیغه و متعدد فرراط میکردند و وظیفه نسوان بود که در مهم خانه ها یا چادرها و لاجچها باشند و کمال عفت و عفت راه و ندیده میداشتند زانی و زانیه حگما مقبول میشوند و راه خلاص برای آنها نیست نیز زنهای کلبه هرگز با اجنبی تکلم نمیکردند فقط طرف کهنکوی آنها شوهرها و برادران و پسران ایشان بودند و هر وقت ضرورت از منزل بیرون میرفتند رو بند بصورت می بستند و فرقه در میان زن بیوه و شوهر دار نبود و همیشه زن از شوهر نا را خبی میشد اگر چه شکایت او جزئی بود طلاق میکردند زنهای کلبه را مرد ها عادتاً نمخوردند و غالباً از زندگانی مردان از زن جدا و مفروز بود

پارتیها اگر چه در اضحلال طبقه و سلسله سلاطین کبان و انفر اض سلطنت ایشان با اسکندر رسید گشتند بلکه بزعم بعضی مورخین پادشاه مقدور بنه شدند اما بعد از استیلای این پادشاه

شاه طوایف و قبایل چندان با او نگریدند و اظهار اطاعت و انقیاد کامل نمودند و بعضی با او متحکم
 و سفافها بکنه داشتند آنها را اسباب قوت طلب کرده بزور اسلحه میزانی از اسکندر گرفتند و
 میل پارتهای این بود که پس از کشته شدن دارا اسکندر پادشاهی ایرانی الاصل انتخاب کند و او را
 در سوس تخت سلطنت جلوس دهد و آنجا مرکز دولت و حکمرانی باشد پارتهای درختان و فرمان
 او باشند و از آن محل احکام برای آنها صادر شود اصلا و مطلقا میخواهند زیر بار سلطان یونانی که
 بابل را مفر سلطنت کرده بملکت خود فرار داده بروند و مطیع اجنبی باشند و مخصوصا هر چند وقت
 یکبار طوایف اسبکت نوزانی بملکت یا بشاحله میگردند پارتهای از وضع سلطنت سلوکیدهای سوس
 خشنود نداشتند آنها تا وضع و استعداد آنها اجازه نمیداد که بیکاره دم از خود سری زنند بنا بر این
 تقریبا هفتاد سال از خارجه تمکین کردند

مورخ دیگر مینویسد پارتهای اینک چند قرن میان ایرانیهای همدن زندگانی مینمودند و آداب
 و رسوم آنها را برای العین میدیدند باز از وضع و طریقه قدیم خود دست نکشیده بسبب آبا و اجداد
 خود پیش و تنم نمیدادند نیز بصایع و عرف رعیتی نداشتند هر میل آنها بعارث و بغا بود و عده
 از اینراه معاش مینمودند و از عواند ملت پارتهای که از اختلاط با سایر ملل نافر بودند و میخواهند
 با هیچ طایفه و قومی خاصه ملل متمیز هم پورث و هم مسکن باشند و از غیر خود جدا مکن دور میچینند
 و بعد از آنکه طی مقامات کرده و بمقامات عالی رسیده باز همین سیره و آداب را داشتند
 روشن و قوی کوبد اسکانیان زبانه از حد تکبر و پجیا و فتنه جویشهرم و مکار بود و خوئی گفته اند
 مردی با بدند خود و جنور و جری باشد وزن خوشخور و مواضع و مهربان و از صفات خاصه این طایفه خود
 داری که مرغ بسیار شد در مهر و کین و غم و شادی آثار غضب و میل و خرد و شغف در ریش آنها نمودار
 نبوده است هر وقت ضعف داشته اند به افویا تمکین مینموده و چون قوت می یافتند سر از اطاعت
 از مینزدند

فصل بیست و چهارم
در مذهب اسکانیان

این مذهب عفا یا اسکانیان اطلاع درستی نینوانیم حاصل کردیم چه بکه معین است طرفی و شرعی
 مختلفه را با هم مختلط و درهم کرده بدان معتقد شده بودند شک نیست که ابتدا پارتهای اسکانیان
 بمیل و عنق پروری بن پیغمبر یا منبیه باختری بلکه زردشت باشد مینمودند اما بعد هابیزدان

داهمن اعتقادی ظاهری با قلبی بهم رسانیده و او را زرد را که بزعم زردشیمان فاعل خبر است پسر پند
 و خدای متعال میدانشند و از او هر چه خوف و هراس داشته علاوه بعضی بنها و محبت هر را بنز
 پرستش میکردند و برای کسب مہمت فیض آنها را در مساکن و منازل خود میکشادند و در بعضی
 و مکان آنها را با خود میبردند و حمل و نقل مینمودند که بان هیاکل نزدیک باشند آفتاب ماه را
 نیز از معبودها شمرده و هنگام طلوع خورشید با اسم مہتر ابعاد آن جرم مجیب میرداخته و غیر اینها
 در راه آن میکردند و بجسمه های برای جرم آفتاب میساختند و بوجود بعضی خداها که آنها را در آن وقتها
 خانوادہ سلطنت میدانشند فائل بوده و این خداها را از جنس و حیاتیات باور داری او زرد می پنداشتند
 سلاطین اشکانی در مواقع مخصوصه با بن مضم از خداها قسم میخوردند سایر اجزاء خانوادہ سلطنت
 نیز همین منوال سوگند یاد میکردند

ملت پارتهای اسکانیان از خانوادہ سلطنت گرفته تا افراد و احاد رعیت بنها و محبتها داشتند
 که از آبا و اجدادشان بمیراث آنها رسیده بود و آنها را در خانه و منزل در بهترین مکان میکشادند
 و پرستش آنها میرداختند عفا میدیدنی پارتهای را و خرد و بهیوگ گذاشتن از پرستش ماه و آفتاب
 و صور و نمائیل نیز که در مورخ میگوید در اوایل دولت اسکانیان معنایا علمای بنی خلیه معبر بودند
 و پارتهای پروری احکام و آداب و رسوم آنها مینمودند و بعد ها که بعضی تغییرات در عفا بد خود دادند
 معنای از اعتبار افتادند و اگر چه آنها را از مجلس شوری بیرون نکردند اما اعتقالاتی هم دیگر با ایشان بود
 سلاطین اشکانی رعایای خود را مانع نبودند که قبول مذاهب مختلفه نمایند اشکده ها در دولت
 آنها دایر و مذہب دشت مجاز بود در بلاد یونانی اشکانی را با انواع آیینی را چند بن فرار نفس
 میرسپندند و آلمپ کوهی است در نسا ای شعر آنرا اقامتگاه ارباب انواع افسانه و محل اجتماع
 آنها قرار داده و مثل آسمان فرض کرده اند نیز در شهرهای بابل و نیرارد و نصیبین بهودان در عفا
 مذہبی خود در همان وقت آزاد بوده اند و بن عیسوی در مملکت پارتهای شیوع یافته بدین
 رسیده که در ضمن آن قطر مذہب و لئی کردید و حکمرانان آسرتن که اورفیدیائی نخواستند
 مسیحی بودند یکی از مورخین کوبد اسکانیان آتش را مبارک میدانستند و در خانه ها آتش مخصوص
 مینمودند اجساد اموات را نمیسوزانیدند در مکانی میکشادند همینکه طهور شکار گوشه شدن
 آنها بخوردند اسخوز خشک شده آنها را جمع نموده در مفرقه ها دفن میکردند سلاطین اشکانی
 اورمستان آتش مبارک او را زرد را که میسازد همیشه روشن باشد اجازه دادند که خاموش

و بنوا گفت سلاطین اشکانی بران هم در این اجازه و اهمال با سلاطین اشکانی در منستان هم
 داشتن شدند احترام آتش بد بوضع رفته رفته از میان رفت و اشکانیان از آنوقت لاجساد
 اموات خود را با آتش داده سوختند
 مورخ دیگر بنویسد اشکانیان بقدر بار بار با انواع معتقد میباشند که آنها در این عقیده
 عالی باید گفت بطریق و نقل هم عقایدی که ملایان در نظر معتقدان مذهبی آنهاست
 مصفیه بکر میگویند علاوه بر هیکل پریشی و عبادت را با انواع که از یونانها با اشکانیان
 رسیده و فهمیده و فهمیده معتقد شده بودند قدری هم مذهب برهنی و تصوف و حالت
 درویشی و بیفیکه هند و گاهند را اختیار کرده پیر می نمودند و مذهب بنفهوم از فرغ
 زود ششم چیزی صمیمه اش یعنی اگر چه مثل سلاطین کیان مروج آیین زردشت نبودند لکن
 یکی هم مذهب مردود شمرده از احکام آن بعضی را مطاع و متبع میدانستند
 مناجات بنان المذاهب میگویند اشکانیان زندان ارضی داشته اند از این گفته مقصود شایسته
 که چیزی از دین زردشت داخل در آیین اشکانیان شده بوده است
 شوشن مورخ لایحه نوشته است اشکانیان نه همین بار بار با انواع کمال اعتقاد داشته بلکه خرافات
 که در این بقره دیده و از پیران آن شنیده ایم فلکاً معتقد بوده اند
 بعضی بر این اند که اشکانیان منکر بقای روح و نفس ناطقه نبوده و همین جهنم اجساد اموات خود را
 دفن می نمود و بعضی لوازم زندگانی در قبور آنها می گذاشته که چون روح بیدار شود کند در عالم
 آخرت باز به حال از ما بلزم جنان محروم نباشند و این نفیض قول آنهاست که گفته اند یا در تهناتش
 اموات خود را در صحرا در جانی می انداختند که گوشه آنها را وحش و طیر می خورد بعد از آن استخوانها
 ایشان را جمع کرده دفن می نمودند
 کارنده گویند بنویسند که هر قوم در دین و آیین اشکانیان سخنی رانده و اکثر نفیض یکدیگر است
 بعد از ملاحظه اقوال هر یک و پس از اطلاع از سایر فواید و رسوم و آداب این طایفه بحاصل کلام
 پرداخته آنچه را صوابه است اینست که بارها در کوهی در تحت تبعیت حکومت کیان بوده و
 از اثرها که بر حسب عجز به نظر در عالم حاصل میشود پیری و نشسته مغلوب بعالی است اگر چه چنان
 خلاف بحال را دیده اند و دیده ایم چنانکه می بینیم ملل بلغاری و سرب و یونانی و ارمنی فریادهاست که
 رعیت و لشکر عثمانی میباشند و بدلت و رحمت خداوند کند باز بسپار از آنها بفریب مذهب

نماده و شرح شریف دین اسلام را قبول نکرده همان راهی را که از پیش میرفته اند حالا هم میروند اما
 چون حکم غالب است گویند اشکانیان با اندازه در کیش و مذهب تقلید یکسان کرده و اگر دولت کبان
 متفرض نمیشد هر بار بارها بکاره دین زردشتی اختیار میکردند و چون بنیان آن دولت گسختند
 و در بانهدام گذاشتند اشکانیان نیز آثار قوتی در خود مشاهده نمودند بکر مقتدان دین نکرده بندگان
 بر این شدند که ظاهر بد از مذهب مردم ایران نگویند و آنرا مردود و باطل خوانند و الحقیقه بسکونت
 گذرانند همینکه در سلسله و مسلط شدند بجای انکار آن دین کردند و گفتند اعتقاد دین زردان و اهرمن
 از عقاید سخف است بافتاب ماه معتقد بودند و ایند و حرم مضی را بر پیشش می نمودند و عزت پادشاه
 و خانواده سلطنت میدادند اما دین واقعی آنها همان دین تورانی یعنی بت پرستی بود و هر قدر
 و زرق بپورند بکر می رفتند بنهای خود را همراه می بردند هنگام طلوع آفتاب با این فرزند سجد میکردند
 و قربانها برای آن می نمودند اصنام آنها بیشتر مظهر کواکب یا هیاهل بخوم بوده است و حجام خود را
 مخصوص معین میکردند و از بنا نا آلهائی را که مظهر اجساد خود میدانستند را آنجا می گذاشتند و محراب
 مبارک و مقدس می شمردند و در آنجا می نشاندند پس آن هیاهل را سجد میکردند و آن نیاکان خود را مقادیر
 در بنه خداوندی میدادند و بر رخت و بز که و بز کواکب آنها طوری معتقد بودند که بوجوه و ذاتی ایشان
 قسم می خوردند سلاطین اشکانی در اوایل سلطنت علمای بقیه ایرانی را خیلی محترم میدانستند و عتبات
 اربعه علی الخصوص آتش را نیز زاید الوصف احترام میکردند کتافات را از هر جهت که بود و اجساد اموات
 در آب آتش می افکندند اما بعد از حصول تسلط و استیلا آن حرمت احترام را بر کنار گذاشتند و علمای
 مزبور را از مجلس شوق خارج ساختند و آنشکده های عجم را که بلاد و ممالک ایران و ارض و مشیتما
 در تحت حکمشان بود خواه و ش نمودند و آن احترام سابق آتش مبارک را از میان رفت چون با همت مراد
 بهم رسانند سوزاندند جسد مردم که از آنها یاد گرفتند بل بک مطلب یا از راه پلینیک یا بعقیده
 قلبی رعایت میکردند و آن حفظ شان علمای دینی هر طریقه مذهب بود هر کس در مملکت آنها نوطن داشت
 باید این آیین او کاری نداشته باشد و بدین بود و آیین یونانی نیز در آنها مساوی بود از بقیه
 آنها اگر کسی بفریب دین میداد و مذهبی را ترک کرده پیرو مذهب بکر میشد کسی متعرض او نبود و با وی کاری
 نداشت و مذهب عیسوی هم در ممالک آنها رواج یافت و در بعضی نقاط ایران شایع گشت بلکه بعضی از
 مورد خیرین بنویسند و در آخر سلطنت اشکانیان دین عیسوی بصفتان ترکستان و خراسان هم نشر کرد
 و ما این فصل را ختم میکنیم بقول بکر از مصنفین معتبر که میگویند اشکانیان دین و مذهب برین درستی
 نداشتند

نداشند کیش و این آنها مخلوط و مرکباً از اصول و فروع ادیان مختلفه اند و ثنیه و یونانی و یهود و نصرانی
و بودا هر چه برهنی هند و ترکیب خود ساخته بود در این ترتیب مصالح ملکه اگر بیشتر از مفاصل
منظور نشد مگر هم رعایت نموده بودند رعایای خود را اهل هر مذاهب که بودند یک چشم میدیدند
علماً هر طریقی از ادو عشر منبر پسند و میتوان گفت از این طبقه مؤبد همان روشنی کفر از رؤسای
سایر مذاهبشان و احترام داشتند

فصل بیست و پنجم در بیان علوم و صنایع و کسب کمال

انها که در فنون نواریج و سیر کدشتگان دیدی طولی داشته و بتبعی بشر آمده تصدیق کرده اند که
ایرانیان عصر زمان پیشدادیان و کیان از علوم و صنایع و کالات و ادبیات بقدر افضلی از یونانیان
و اعوام بهره و نصیب داشته و جانب فضل و هنر را فرنگدانند بلکه در این مضامین از اقران کویست
برده از هر پیش بودند و مقدم کاروان خویش را چون دولتمین میز بود پس از اوج عظمی جلالت خود
رو بخصیضت و ال گذاشتند آن اخترف و زنده دوچار و بال شد کوی کب اهل علم و صنعت دانستند درایت
بیزا قول نزدیک شد و از لغمان و شرق افتاد سلاطین عجم نمود و هواهای خود مشغول شدند و از
آن طریق اصول کسب کمال و شوق و حمت بل مبنای قدرت و استقامت استغافل گشتند طریق
تقاعد پیش گرفتند و راه تکامل و تفکرات با خلل کار و لشکر و کشور فراهم آمد و امور عا با مختل
ماند شورا و اوراق فضایل کسب بندیر پشانی دستار با صنایع پیشتر قیام مبدل به نثر که
و چندی هیچ دیده روی خیر و خوبی ندید این بود که یونانیان با بر دولت عجم و مملکت ایران دست یافتند
غالب آمدند و با نشا و ادبیات و علم و صنعت خود پیرداختند و در هفتاد و اند سال سلطنت
حکمرانی در ممالک ما تخم معارف و حرف یونانی در ارض ایران پاشیده شد و آتش سبزه گشته
رو بزم و کدناشت چون دوره و پادشاهی با شکایان رسید این طبقه که از تمام معلومات عالی چیزی که
میدانستند محو کردی و ناخ و ناز بود و مملکت داری را این سر مایه ناچیز گفایت بنمود که ابد
ناچار مبادی از سر چشمه و مخزن علم و ادب کمال و هنر را م خواهند و پیر آن شوند ناچار حکمران
بنظام و سامان رسد و رعایا نیست تا بود نکردند خواهشند از بقایای کیان و پیشدادیان و
بعبارة اخری از فضایل و علوم ایرانیان قدیم کسب جلیت فغی نمایند و رفع احتیاج خود کنند اما در
مانع در پیش بود یکی آنکه آن چراغ سحر دیگر چندان فروغ و نور نداشت بکراتیکه ایرانیها چون

اشکایان را

اشکایان را آنچه میدانستند و از عالم بیخه و پنه و وحشی بودن آنها بجز نبوده نند سنک درستی
در نرازی آنها نمیکند اشکند و اعتنائی با آنها نیکر دند بدین واسطه اشکایان از ایرانیها بجز
از آنها روگردان شده یونانیها منوسل گشتند و لا بحصول زبان یونانی مشغول شدند و چندان این
زبان را اهمیت دادند که زبان رسمی و دولتی اشکایان شد بعد از آن دنبال صنایع و علوم یونان را
گرفتند و آن ملت هم از خدا میخواستند دولت و مملکتی پیرو مقلد فضایل و کالات آنها باشند خود
بمردم یونان از هر صنعتی طبفه محتاج بدینها از هر اهری فر و کذا رنگر دند از آن روی فلسفه و حکمت
و پیشه و صنعت یونان در ایران باز شد و اشکایان که علم و صنعت کتابت و زبان یونان را قبول
کرده ناچار بودند که از یونان و یونانی بجد گشتند خود را با ادب و سواد آنها مبادب سازند بن خود را
بدین یونانیها شبیه نمایند خویش را محبت یونان خوانند و القاب یونانی را بخود دهند و خط و مسکوکا
و الواح و دفاتر و ارقام و فرامین آنها یونانی باشد و صنایع یونانی عظمی یاد گذارند و تشویق کنند
و چون چنین کردند علم و صنعت یونانی در ایران ترتیب کامل نمود و بعضی احوار منقوره از زمان اشکایان
دیده شده که معتبر است فخر آن کار حکاکهای یونانی میباشد و با مهارت و تاسیسی که در رسم نقاشی
و نقوش داشته آنها را مصور و منقوش ساخته اند و هر کس اینک نظری در نگارهای فنون مختلفه و اعمال
استادان اعصار خالیه دارد تمیز میدهد که این عمل آن دوره است ثمر آن دوره مختصر بن بوده است
جهت عمده و راه خصوصیت اشکایان با یونانیها و این صورت نامه و انقوش که ما تا آنوقت بود که سلا
اشکافی با علی درجه قدرت و افتخار خود ترسیده بودند چون سببنا که چه بکاره از این باط و نمود
و علم و صنعت یونان صرف نظر نکردند یعنی در کار بود و با ضحک و دل آن نیکو شدند اما بر اوج شیوع
بیزا توجه نداشتند و چون پادشاهان پارتی از سر چشمه محل دیگر کسب معارف و صنایع نکردند بنای بی
اعتنائی را بعلوم و صنعت یونان گذارند در اواخر سلطنت آنها این هر دو سر چشمه قدرت و فوئد بلکه
بفاواستدانت و بضعف و نقص گناشت چنانکه مسکوکات و منقوشات و ایندی غیر که در اول دولت
اشکافی جلوه و تأقی داشت بصفوانا قص بلکه خرابی صنایع کرد بد خط و مسکوکاها دیگر خوانده نمیشد
ساختنهای بد رستی بر اخصر نمیکشت در همان حال نثر یونانی در شهر و بنا پور ساسانی او را بصیانتا

از روم طلب کردند و برای چندکاهی اصلاح نمودند

یک حرف را در دست تحقیق و معلوم نکردند کز ششم اگر چه این مطلب بجز معترضه شبیه است اما از آنجا که
در این محبت جز از مخالفت اشکایان و یونانیها میان آمد و تمام مایه تحمیل مراد و اجتناب از خرابی

از نشاع را

از شام را گوئیم و چه مودت و خصوصیت با رتبه با یونانیان کفینیم و معلوم شد اما وضع و پیشی
 این ملت را پادشاهان اشکانی ایران و ایرانیان باز نمودیم و مگر است کسی بگوید سلاطین سلوکیدس
 که یونانی بودند و اشکانیان بنیان سلطنت آنها را منهدم ساختند و بارها بقصد راندن ایشان را بنحیث
 افراختن آن ملت چگونگی باز بادشمنان خود طرح دو پیشی انداختند جواب اینست که یونانیان هم اقوام مختلفه
 بوده و با هم منازعه و مشاجره و مباحثه داشته و از آنجا که سلاطین سلوکیدس نسبت بر عایا نعدی و
 اجماع مینموده و از دفع دشمن در مانده و عاجز میگشته سلاطین یونانی با آنها مودت و خلوص مینمودند
 و بچشم مهر و خویشی و هموطنی در آنها میندید و با با خبر دانسته که ما این مردم مقدونیه اهالی ساپریلا
 و پلات یونان و داد و اتحادی بنوده مثلاً فاطمین و ساکنین شهر آن که کر و پی و یخ تحقیقی یونان
 هیوفت فیلیپ پسر اسکندر با خود اسکندر که تکیه در سنی نموده و اگر در وقتی اسکندر عازم
 جنگ و حمله کردن با ایران شد او را بر مرکب کمک کردند نه از جهت میل به بیعت و دوستی و همراهی او
 بود چون تمام یونانیها از ایرانیان صدمه خورده بودند و عداوت و کینه آنها را در دل داشتند بیک
 بغض ایمن نه خجالتان این اتفاق و همراهی نمودند و فی الحقیقه اسکندر که در آنوقت سردار و
 سپهسالار کل عساکر یونان بود نه پادشاه آن مملکت و از این واقعه گذشته مگر با اتفاق افتاده که
 فثونی از ایران یونان رفتند اهالی فطمه ناحیه از نواحی آن مملکت با ایرانیها مشغول شده لشکر یان ایشان
 با عساکر ایرانی بناچاره دیگر حمله کرده و با آنها جنگ کرده است حاصل سخن اینکه اگر سلسله سلوکیدس
 با اشکانیان بجهت منزع ساختن مملکت از دست ایشان خصوصیت داشتند سایر طوایف یونانی را
 با آن سلسله چندان خصوصیت نبود که همراهی کنند بلکه صرفه و صلاح خود را در هر هر دو سنی اشکانیان
 میدیدند و بقتضا مصلحت خود عمل میکردند بر سر مطلب اصل بعد از آنکه از دو فاعده و برهان
 معلوم نمودیم که زبان و علم و صنعت ادبیت اشکانیان عمده از یونانیها اخذ شده بلکه خود یونانیان
 مصدر اعمال صنعتی و ملکی و غیره بوده اند حال اینست که از هم نقل احوال و مسطورات و تاریخ و فضیلت
 نامعلوم شود که گفتار آنان نیز مؤید حیات ما است

ژوسن میگوید بنیان اشکانیان مرکب از دو لغت بود تورانی و ایرانی اما همینکه این سلسله بدر
 بر ایران غالب شدند ظاهر لغات ایرانی و زبان و مکالمات آنها بیشتر داخل گشت و شاید زبان در
 که مخلوطی از چند لغت میباشد همان زبان بوده که اشکانیان بدان تکلم میکردند در جای دیگر
 مینویسد زبان پارسیها اختلاطی در کتب بوده از میدی و ایرانی بعضی هلو

پلوتارک مویخ گوید اردو با اردو پادشاه اشکانی که با کراسوس سردار رومی جنگ میکرد زبان یونانی
 میدانست چه در حضور او از مجالس شامیکه او روی بیست شاعر یونانی تالیف کرده بود در می آوردند و با او
 میکردند و او خیل غلظت و ملذذ میبشد که از نویسندگانشا معین دیگر این گفته پلوتارک را شرح داده و آنچه
 نوشته است خلاصه آن از قرار ذیل است

خط و زبان و علوم یونانی از اوایل سلطنت اشکانیان تا اواسط از کار شرط فرات ناسر حد هند و راجه است
 و مخصوصاً زبان مزبور در ایران بیشتر معمول بود تا در یونان و بعضی از سلاطین هند و سنان نیز در آن
 اول میلادی خطوط سکه های خود را بر زبان یونانی قرار داده بودند و همانطور که زبان لائین در مغرب زمین
 در زبان عربی در مشرق زبان علمی و مذهبی گردید زبان یونان هم در آن زمان در حدود مزبور همان حالت را
 بهم رسانید بلکه رسمی دولتی شد بجزا و اشرف و اعیان بدان زبان سخن میزدند کتب علمی و دینی را نیز با آن
 مینوشتند حتی مجلس شاهی که در بار سلاطین در می آوردند محاورات آن زبان یونان بود چنانکه
 وقتی اردو پادشاه اشکانی به ماشا خان آمد در حضور او بازی با کشتار که نویسنده معروف یونان
 موسوم بر اوری بیست تالیف کرده در می آوردند یکی از اجزای این بازی اینست که بازیگر بریده که در حضور
 ساخته اند بخصارتان میدهد چون همان وقت کراسوس سردار رومی را که با او جنگ میکرد بدست
 این پادشاه آوردند بازیگر بجای اینکه مقولاتی مردم نشان دهد بر آن سردار نشان داد از این گفته
 معلوم میشود که مجالس شاهی که برای تفریح سلاطین اشکانی در می آوردند مفاوضات آن نیز بر زبان یونانی
 بوده است

یکی از مورخین میگوید با اکثر سلاطین و نجیبای پارت زبان یونانی میدانستند و بلی جهت عمده آن اینکه
 مادرها آنها اغلب را مشکران و مغیبه ها و اسرار یونانی بودند و بموجب اینست که زبان یونانی زبان
 رسمی و دولتی اشکانیان شده و بعضی از شاهزادگان اشکانی که بر سر کورگان در روم بودند علاوه
 بر زبان یونانی تحصیل زبان لائین هم میپراختند

یوسف خوری مورخ مینویسد چند نفر از سلاطین اشکانی زبان کلدانی و عبری هم آموخته بودند
 اما السنه خارجه که تحصیل میکردند نه بقدر بود که در ادبیتان زبانها نیز بهر سنانند فقط بقدر
 حرف زدن و رفع حاجت می آموختند

مورخ دیگر میگوید اشکانیان کلیه تمدن یونانیها را اقتباس و اختیار کرده چنانکه اینطایفه نیز در حقیقت
 بواسطه نداشتن ادبیتان خطوط سکه های خود را بر زبان یونانی قرار داده بودند اما بر هر دو چون در سلطنت
 مستقل

منقل و مسلط شدند نیز وضع و طریقه داده قدری از تمدن کیانی را با تمدن یونانی مزوج مخلوط کرده ترکیب جدید ساختند و سبک نظر مخصوصی پیش نهاد نمودند

نویسنده دیگر گوید اشکانیان از تشبیه کامل یونانیان حاصل نمودند و خط و زبان آنها را خط و زبان رسمی دولتی خود قرار دادند چنانکه در تمام مسکوکات و بعضی الواح عصر اشکانی خط یونانی دیده میشود علاوه بر اینها در سلاطین این سلسله نه تنها نامه هاییکه پادشاهان خارجی مینوشتند بزبان یونانی بود بلکه احکام و فرامین و سایر نوشته های متعلقه بداخله امپراتوری مینوشتند بجز آنکه از تشبیه آنها آداب تعریفی سامی آنهاست که بزبان یونانی میباشد مثلاً اردوان را چون میخواستند مقرر کنند اردوان را بنویسند و گورد زاکار زین از این قبیل و این طریقه تعریف یونانیست و همین حرف تعریف آن ملک است

آنانا بخوس و مویخ میگویند زانی که اشکانیان حرف زدندان لسان از وی است اندک تحریری مصنف دیگر در باب لوحه صفحه که اشکانیان روی آن نوشته تحقیق کرده گوید در سلاطین طایفه غالباً روی پارچه نوشته میشد بعضی اوقات هم روی کفشم که در حوالی بابل میرد بدو آنرا پاپیروس میگویند و تحریر مینموده اند

حاصل آنکه در عهد زمان اشکانیان و در دولت ایشان علم و صنعت زبان در اکثر امکنه یونانی بوده و در حقیقت علم اشکانی جز از علوم غالبه صنایع منظره بکلی بهره بوده اند و در مدت تمام سلطنت خود پیش کاری نکردند که آنچه را فایده داشتند در هر چیز عصر زمان آنها دیده شده از یونانیان و مردم سورتی است همین غلبه صنایع و علوم و زبان یونانی کار ایرانیان قدیم را هم عقب انداخت از هر جهت عقب نشاند چنانکه بزبان حقیقی ایرانی در آن قرن فقط در فارس و کرمان و لرستان تکلم مینموده اند و اینرا حاصل باصفهان هم میرود اما در غورستان زبان مخصوصی داشته اند مرکب از کلدانی و ایرانی و همین بوده حال علوم و صنایع و آداب رسوم و دین و آیین و تمدن و غیرها

تالیف کتاب کلیده هند که اکثر بحکای هند نسبت داده بلکه از معاصر آنهاست در بعضی از مؤلفات آثار فضلی عصر اشکانیان دانسته اند صاحب کتاب الفهرست میگوید کتاب کلیده هند که عبدالله متقی از طبری ترجمه کرده در مصنف اصل از اختلاف بوده اند جماعه را عقیده اینست که کتاب مزبور از آثار نویسنده هادوره ملوک اشکانی میباشد و حکای هند آنرا بخود بسته اند و ترجمه میگویند این تالیف شرفیاد دانشمندان عهد سلاطین فرس مرتب و مدون ساختند و نتایج افکار عالیته آنهاست در کتاب بنده

حکیم نیز همینطور نوشته شده

نکارنده بر اینست که کتاب کلیده هند در کتاب سند باد در سلطنت اشکانیان از هند با بران آمده نه در اواخر ساسانیان

فصل بیست و هشتم در کسب مملکت سلطنت اشکانی و پایتختها و وضع آرای خراج کمران در دولت

معتبر است که سلاطین مقتدر اشکانی ایران را در حد و طبیعی خود مالک شده اند و حد و طبیعی ایران بکفته جغرافیای آنهاست یعنی زمین فرات و چون است پادشاهان مزبور علاوه بر ممالک ایران ممالک ایالات و ولایات شده اند و در سرحد هند و سمنان و قفقاز مملکت داشته یکی از محققین اهل خیر گوید مهرداد ششمین پادشاه اشکانی بعد از آنکه بر پادشاه سلوک پدید سورتی غالب آمد و مملکت بابل را گرفت هر روز بر منصرفات او افزوده چنانکه عراق عجم را بجزیره نضرت آورد و از طرف ارمنستان و از طرف دیگر با خزر را مستخر کرد و نمادشت توان و مرز هند و سمنان را در حد الحقیقه مهرداد ایران را دارای حد و طبیعی خود نمود و آن فرات و چون و قفقاز و خلیج فارس بود و جانشینهای مهرداد ناچند پشت بر سبط مملکت می افزودند

مورخین ارمنی که در تاریخ اشکانیان گفتار و مسطورات آنها را کمال صحت و اعتبار است در وصف اشکانیان میگویند در پای خزنی واقع در باچه بود در وسط مملکت اشکانیان یعنی تمام اطراف این دربار از چهار جهت شمال و جنوب و مشرق و مغرب نامسافت زیادی مالک بودند

آنانا بخوس و مویخ ارمنی مینویسد پادشاهان اشکانی ایران که شاهنشاه لقب داشتند و که با وج قدرت و عظمت خود رسیدند تمام بلاد و ممالک ایران را در تصرف داشتند و از مرز کبریا و مرز صغیر و ممالک هند که وصل بود در شرق ایران میباشد آنها را بود بلکه از بلاد مانساز و دیشین نیز منصرف بودند و بلاد مانساز دیشین عبارت از مالکی بوده که طایفه اسکیت با نوریان در آن سکنداشتند و آن از یکطرف از ماورای چون است تا حد دیشین و کاشغری از طرف دیگر از دیشین تا چاق است در پای آرت و سواحل رود نیکر افا پانی تخت

سلاطین اشکانی بزعم مورخین عرب و عجمی بوده است و لی انجرف بطریق اطلاق سهوا
و صحیح نیست بکن بعد از تضح و قوام و سلطنت چند نفر از این سلسله از سلاطین
پای تخت خود را بر آورده باشند لکن ابتدا مسلم است که کسی مملکت آنها در طرف خراسان
بوده صاحب گوشنامه بنویسد سلاطین اشکانی دامغان را پای تخت خود فریادند و در گوشنامه
اطراف دامغان و بلاد خراسان کلیه یونانیها سکونت داشتند و مردم کو هستانی را با بر سر
آنها را اخذ کرده بودند

یکی از فضلاء و مصنفین بنویسد چون سلاطین اشکانی قوتی گرفتند و اغلب بلاد ایران در
مسلط و مملکت آنها درآمد پای تخت خود را از خراسان عراق عرب یعنی ساحل نقل و بندل بنام
شهر سلوسی را که در کنار شط بغداد و آباد و معتبر و مرکز تمدن بود گرفتند و خواستند که
مملکت خود قرار دهند بحال و امرا و اعظم دولت اشکانی که از طایفه پارت بودند بوطن
رافا و این بلاد میل نمودند پادشاه اشکانی مجبور شده مقابل شهر سلوسی شهر دیگر بنا
نماید بلکه خصوص پارتها با نوریان نام شد این بود که شهر طیسفون را بناخت و طیسفون
اسم عربی این بلده است یونانی آنرا اکثر یفون و ارامند و این میگویند و شهر طیسفون
همین پای تخت سلاطین اشکانی شد بلکه بعد از این طبقه ساسانیها هم آنرا قاعده مملکت خود
قرار دادند و چون سلوسی طیسفون در دو طرف دجله و ترزدیک بهم بود اعراب این شهر را
برزدی هم بدان کهنند اما وضع مرکز در زمان اشکانیان اگر چه مصنفین بدرستی شرحی
از این مطلب ننوشته لکن از اشاراتی که در هر موقع نموده معلوم میشود که کرجخانه این طایفه را از
منظری داشته و جوهری که در کرج یافت میشده از امتعه وارد بوده است و مبلغی کز آن از
این راه بخزان دولت میرسیده و هر چه وارد کرجخانه میکردند آنرا بر میداشته و در هر
مامورین کرج حاضر و اداره کرج را بر کتابچهها برای ثبت و ضبط خرج و دخل کرج ترتیب
داده اینکار را از روی قاعده و قانون معین میپرداختند بخاک و بعه اشکانیان
بوده اند با مملکت روم خیل دار و سندن آمد و شد بنموده از ایران بعضی پارچه های شیخی
اوردند که در بابل نسج میشده و عالی که در مملکت روم خیل مطبوع و مطلوب بوده و فی
آنرا زینت عمارت خود قرار میداده اند بر روم میرده و از روم خریداری و اقمشته بنفست
و ظرافت با ایران می آورده اند و در زمان اشکانیان مخصوصا از ایران بر روم و

دجله و فرات

حاصل شده یکی مقل از رقی دیگر علف از خر که بفارسی آنرا کور کپاه می نامند در آمد و ششم روم
خارجی بداخله ممالک اشکانیان و رفتن رعایای تبعه ایشان از داخله بخارجی تر چنانکه باید
خبر دار نیستیم چیزی بکه میدانیم اینست که هر کس وارد پای تخت میلان و قشلاق میشد یا بر
میرفتیم از اینکه اهل مملکت باشد یا غریب اسم او را بنویسند و در صورت و هیئت او در دفتر
دروازه بان نکاشته میشد و با و نذکره مروری بر داده میشد

فصل ششم در وضع اکل و شرب و مجلس عیش و طرب اشکانیان

بعضی از مورخین در اکل و شرب قوم پارت با اشکانیان می نویسند و غذا اصراری ندا
لکن در شراب افراط نموده اند و از آنجمله است و شستن مورخ لا ینعی جماعت دیگر میگویند
در غذا هم مسرف بوده و راه اسراف می پیورده اند و اینست که در ایام صحرانشینی که میجو
و جهت عده اینکه ابلات را ماکولات مشوعه ممکن و استطاعت نیست که نسبتا خوار شوند و
البته بواسطه هر چه با وضع و طبیعت حالت مکت و قدرت بسیار نیست و خوراک تقلیل
نماید اما بعد از آنکه بدو بت بخصاره و استقرار در بلاد مبدل شد و دیده در انواع نعمتها
دید یقین است که تنه سبک و طرز میدهد و از صنوف خوردنی که در بلدان موجود میشود
و بعضی بر سرف نظر نمینماید و مخصوصا که شخص حسنا با دیده نشین و با بنیه باشد و از
عهده تحلیل غذای مفراط بر آید و افکار عالمانه و خیالات دقیقه و ظایف و ظرایف بکربنا
که گاه او را از خوردن منصرف نماید و گاه معده او را از تحلیل بردن باز دارد پس آنها که طایفه
پارت را که غذا کفنه آن پارتها را کفنه که در بیابانها مقیم و از الوان اطعمه و اصناف
خوردنیها دور و بی نصیب بوده اند و جماعتی که آن قوم را کول خوانده مفضو شان اشکانیان
یعنی پارتها بوده که بدولت و مکت و آبادانی و نعمت رسیده بوده اند پلین مورخ که
معاصر این طایفه بوده میگوید اشکانیان بقدر در اکل و شرب اسراف میکردند که نفس آنها
را بجهت کر بهر میداد و هر کس با آنها نزدیک میشد از آن بوشم و مشتم و مشتم و کشت بنا بر این
پادشاه و بزرگان دولت و نجبا مجبور بودند غالباً پوسن لیموی ترش با شیرین را بنفع
نمایند تا اسباب مغلطه گردد و معاشرین ملتفت بگردی که از ایشان استقام میشد
نشوند یکی از اغذیه عده از سلسله کباب گوشت شکار بوده مخصوصا گوشت گراز

و اقسام اغذیه بزرگ بلکه

و میلی تمام با بن غذا داشته اند از غله و جو و باغ کندم و بیشتر مصرف میسرانده و نانی که در
عهد سلطنت در زمان اشکانیان منداول و معمول بوده شباهت بنان لوانش خالیته که در
بعضی مکنه میزند داشته چنانکه از باب خبر نوشته اند نان معمول در ممالک سلاطین اشکانی
نهایت نازک و سبک وزن است و روشنائی از ورای آن مشاهده میشود و آنهاکه از مملکت
روم بمملکت اشکانیان سفر میکردند برای تعجب اهل وطن از بن نان با خود میبردند و از
نفاست بیشترند و معروف است و میهنانقلید بر اینها نموده چند در بدکان خجانی در
شهر روم باز کرده از همین هتم نان می بخندند و آن نهایت مطبوع اهل روم بوده

و از چیزهای پیوسته ها که اشکانیان بدان میل زیاد و ولع داشته رطب خرماست که در انداز
دو سنت پیدا شده و جدا فرط پیچورده اند شراب مخصوصی نیز از خرما بعمل می آورده که
زاید الوصف قوت و موثر و معروف در شراب خرمای بابل بوده است بیشتر از سایر شرابها
سکر داشته یکی از مورخین آن عمر میگوید شراب خرمای بابل بسفره پادشاه و اعیان و ارکان
دولت اشکانی اختصاص دارد

سلاطین اشکانی هرگز با دیگران در سر یک سفره غذا نمی خوردند همیشه باید آنها بصرف شام
و نهار و عصر نهند و غیره پردانند و اگر ملاحظات پلستیکه با خیالات دیگر ایشان را بهر هی و هم
غذائی با هم مان مجبور می نمودند باید تمامی کنند و مهمانان در حضور پادشاه غذا خوردند بستر
خوابی برای سلاطین اشکانی در صدر مجلس همین میکردند و منبری در جلوان می گذاشتند
پادشاه در بستر دراز میشد و مشغول خوردن غذا میکرد و مهمانان در پائین مجلس در
سریزهای کوتاه تر شام با نهار می نمودند

و قتی که پادشاه از اشکانی مشغول خوردن غذا میشدند یک دو نفر از خواص نزدیکان
ایشان در جلو میز پادشاه می نشستند و چشم خود را بدست سلطان مید و خند و اگر پادشاه
میخواست غذائی مرحمت در حق آنها بجدول دارد از اغذیه که صرف می نمود بوضع که در مشرق
نان پیش سگ می اندازند لغت برای آنها پزنا بیکر آنها بایندها از هوا آنرا بوده با کمال افتخار بلغ
و صرف نمایند و این لطافت و حق هر کس مید و همیشه لطافت مخفی و مشغوف یکیش

بزرگ سلاطین اشکانی و ارکان دولت و اعیان و بزرگان آن قوم بساز و آواز و در فضا و طرب کمال
میل داشتند و آلاتی در طبل کوچک و یکشم سزائی بوده است و سوسوبه ساسکو

فصل پنجم از سازهای ممتاز از قبیل ارغنون و غیره چیزی نداشته اند در مجلس و محضر بزرگان
رقاصان قصر میکردند و خجل مطبوع آنها بوده و رقصها یا این خوب صورت خوش سما
بوده اند بازیهای باصباح و ملاحه غالباً رقص بنطایفه یونانی و از جنس واسط الناس بلکه
ادبی و رعیت بوده مردمان ذیشان عالی مرتبت تمکین اینکار تمی نمودند و آنرا پنج بیشترند
لکن اینوضع عیش یعنی مجلس ساز و آواز و رقص اشکانیان خیل دوست میداشتند

فصل ششم در عمارت سلطنتی پادشاهان اشکانی

فیلسوفان را تو س مورخ که در سال صد و هفتاد و دو میلادی متولد شده و ناسته و ناسته
و چهل و چهار زندگانی میکرد و عصر چندین از سلاطین اشکانی را درک نموده شرح رباب
انبیه عمارات و قصور پادشاهان این سلسله میسکار در از جمله میگوید ملوک اشکانی را در بابل
قصری بوده بودی از آن مستقیمه که در آنرا بوقه مستور ساخته و در مس و
مطالاکرده بودند و در وسط کبند سفیدی گذاشته که از آن راه نور و روشنائی داخل اطراف
شود و این طاق نشین و منترکاه مخصوص پادشاهان بوده است منازل و اطافهای سنوان و اصل
حرمانه سلاطین را همیشه جدا و دور از عمارت پرورند و در پوالتخانه پادشاه قرار میداده اند
اطافهای نشین عمارت سلطنتی با الواح و صفحات نقره و پارچه های زرین میساخته اند
بلکه در طاق پادشاه و ملکه قطعات طلا و صیقل هم میساخته و نصب می نمودند و در درختها
که بجای پرده یا عوض کاغذ دیوارها بوده اسما و قصص را جعبه بار بابا انواع یونانی بلکه
حکایات شوحات سلاطین بجان زار در مملکت یونان می نگاشته اند و طاق نالار تختگاه پادشاه
سفید بوده سفوش نفوش کواکب و نجوم بوضع آسمان و آنچه ملک آبی آسمانی دیده میشده
از با قوت کبود و سنک لاجورد شریف داده و صور بر وجه ثابت و ستار جمله از جواهر الوان
ترصیع یافته و هیاکلار بابا انواعی را که یونانیها میساختند از طلا و نقره ساخته در طاقها
و در فهای نالار گذاشته و چهار چرخ شبیه چهل چراغ از طلا در چهار ضلع او بچند اما مقصود
از چرخهای مزبور فقط روشن کردن فضا نالار نبوده بلکه هیکل نمزی را خواسته اند نشان
دهند و ضمناً طاق را روشن کرده باشند و نمزی بعقیده یونانیها درختی بیشتر در انواع نظام
و نالار و کثیر بوده که در تالار بابا و دامور ناد پادشاهان ساخته نموده که راه نیکر و غرور

و فرزند بتفکر و تخفیف مردم پرداخته خود را درون خالق و فوق مخلوق دانسته و اینای جنس را
غیر از نوع خود شمرده اند هیکل این رتبه النوع را بشکل فرشته بال دار میساخته اند که مارها
بدون کمر و پیچیده و در دست سا بر جوارح اطراف او مشعلها و چراغها روشن شده و مخصوصا
چهل چراغ نالار و اطاق خاص پادشاه این شکل را داشته و در تحقیق پادشاه را از کبر و غرور
نخند بر مینموده است

نکارند که بظواهر در عبارات و تاریخ که میگوید چهار چرخ در چهار ضلع او پنجه مساجد بنا
هانا در هر چهل چراغی چرخها بنسب کرده بودند و آنرا که منتهی و ندر و مثل ساعت حرکت
میکرده چنانکه خود نویسنده میگوید هر روز یکی از سده بنکده می آمد و این چهل چراغها را
مرتب میساخت

اینه عبارات سلطنت پادشاهان اشکانی است که خالی از تکلف و ناتق و نصنع و
زینت نبوده اما معتبر و مسلم است که آنچه صنعت و ظرافت در آن اینیه و اثاث البیت و زینت
آن دیده میشده و بانی و مرتبان آن ارباب صنایع یونانی بوده و این جلوه و شکوه و طرح
و نمایش و آثار ظاهر مینموده اند چه خود اشکانیان علم و هنر بلکه دقت و نظر و سلیقه نداشته
که بنا و عمارت و آلات و اسباب زینتهای زندگانی بکار برند و حال هنرمندان ایران در باب
حرف و اصناف کارگران این ملت هم در آن زمان معلوم است چنانکه پیش هم بدان اشارت نموده ایم

فصل بیست و نهم در اینیه آثار باقیه اشکانیان

از آن وقت که اسکندر بکبر بر ابراز دست یافت و مالک این مملکت شد تا آن زمان که سلطنت
سلاطین ساسانی شروع نمود یعنی از سال سیصد و سی و یک قبل از میلاد تا سنه دویست
و بیست و شش بعد از تولد حضرت مسیح علیه السلام که تقریبا با نصد و پنجاه و هفت سال
میشود اینیه آثار و شهرت باری صاحبان پرداخته نشده و وجود نیافته که علی التحقیق
بنوان آنرا نسبت بسلاطین اشکانی داد و هر بنیائی را که مورخین قدیم یونانی و رومی با
مناخرین از علمای فرنگ از اشکانیان دانسته حدس زده اند و خیالی کرده و دانشمندان
منصف این قرن خود با این مسئله معتقد و معترف میباشند امثال مورخین مسوژد در
انکلیس معلم علم تاریخ در کتاب بیستم تاریخ ایران راجع باشکانیان که تألیف نموده فصلی بسط
و شرح

و شرح

و مشروح دو باب اینیه عبارات بر سلسله پرداخته و نکاشته است لکن این فاضل متحیر و
ماهر در اول همان فصل میگوید آنچه در این موضوع نویسنده ها طوایف و ملل نوشته اند
با اسناد صحیح نبوده است هم و خیال و فرض و گمان میباشند هر را باید گفت ممکن نیست
دور نیست مضمون اینست پس از این تمهید گوئیم آنچه بعد از تتبع و استقصا بر ما معلوم شده
اینست که اشکانیان کلیه طالب احداث اینیه عبارات نبوده اند و یک بلکه اثنائی با این مطلب
نداشته که برای اخلاف از خود یاد کاری نماند و برخلاف این حال و بر عکس این خیال
بوده است سبک و سلیقه و رو به و طریقه سلاطین بنی اشور و بابلیها و ایرانیهای کبانی و
طبقه ساسانی و در واقع جنس سرشت نورانی بودن و خود را در مملکت ایران اجداد دانستن این
اقتضا مینموده و در عالم نادانان داده که مردم بدوی دارای خیالات بزرگ شوند و مالک ممالک
آثار جلیله گردند و برای اینکه قدیمی هم اشکانیان را در این فنور و تصور معقود و معد و در این
گوئیم ضعف علم و صنعت نبودن مهندسان معارف کامل و نقاش و تجار و غیر هم نیز
مورث بیسبب آن سلسله با مثال این اعمال گردیده است بسناد کی اغرا و تحریض نموده

در اوایل این کتاب شرحی از شهر خضر که فرنگیها هاد را با هدر یا هدر مینویسند نکاشته ایم
آثاری از آن شهر هنوز باقی است بعضی از مورخین گمان کرده اند آن اینیه که حالا منقرض شده
از اشکانیان بوده لکن باید دانست بنظر گرفت که شهر معروف به خضر یا الخضر از بلاد جزیره
العرب میباشد و با قوت جمعی و سایر علمای جغرافیه که قبل از این مضاف بنویسند هم گفته اند
بنای این بلده را ساطردن بن اسپردن بر موقی کرده و جوامع کرده و از عجم بوده اند که در وصل
سکتی داشته و بعضی بر این اند که این شهر را ملوک عرب آباد نموده بهر حال دخیل باشکانیان
ندارد فرضا که ملوک و حکمرانان بانی این بنا و بلد تابع و باج گذار اشکانیان بوده خود علوم
صنایع داشته اند که طایفه اشکانی از آن بهره و نصیب نیافته و طوری این شهر را مستحکم کرده
که ملوک نامدار از فتح آن عاجز گشته چنانکه تراژان قیصر روم در سال یکصد و شانزده بعد از
میلاد و سوز فیض بکر روم در سنه صد و نود و هشت این بلده را محاصره نمودند و کاری از
پیش نبردند و بر مطالعه کتدگان است که بشرح مسطور در باب الخضر رجوع نمایند

مسوژد در رلنس میفرماید هاد را یعنی الخضر را و اول مانده و دوم از میلاد با هیت شهر گشت
و در سال یکصد و شانزده میلادی تراژان قیصر روم در سنه صد و نود و هشت سوز و روس

مکتوب

که فرخ از بسند و از عمره بر نیامدند و از اینجا معلوم میشود که این شهر در آن زمان بزرگ
 و پر جمعیت و مستحکم بوده و سوزن بزرگ محکم داشته که در مقابل آن عساکر جرار و سلاطین بافتند
 مقاومت نموده معبد معروف بعد افتاب در این بلده وجود داشته که اشیاء تقیید و تحفه
 که آنها بسند نذر بدان حمل و تقدیم میشدند و در آن اعصار ناچاره الحضر از خود سلاطین داشته
 که در آن عرب بوده با آنها را عربی پیدا شده اند و از حکمرانان معتبر بشمار می آمدند و اینک
 با سلاطین اشکانی خراج میدادند آنچه از الحضر مورخین قدیم از عرب و یونانی و رومی نوشته اند
 و آنچه از بقية السیفان ابن اواخر علمای معاصر دیده و نگاشته چون منظور نظر وقت شود
 معلوم میگردد و وضع این بلده مزبوره و سبک بناهای روم و قسطنطنیه و شبیه بعضی آثار
 یونانیان که در نواحی سوریه مشاهده میشود بوده اگر عمارتی را که و لگازس ستم در پارسون
 بنا نموده بود او پدوس کاسوس سردار رومی در سال صد و شصت و سه بعد از میلاد خراب
 نمیکرد و ما طرز و وضع آنرا میدیدیم میتوانستیم سبک و سلیقه و طرح معاری اشکانیان را بدست
 آریم و ذوق آنها را در بنا بنا معلوم نمائیم چه معلما آن عمارت بفرمان پادشاه اشکانی و
 بدستور العیل و بنا شده اما آنچه از الحضر باقیست همچو بنیوان باشکانیان نسبت داد
 عمارتی را که قوی از اقوام ما بعد باج گذار اشکانیان در عصر زمان آنها یافته بسیارند نمیتوانیم
 باشکانیان نسبت دهیم و سلیقه آنها را در ساخت و بنا از آن معلوم کنیم فرض میکنیم راجه
 از داجه گاهند و شان عمارتی بسبک مشرق زمین و وضع هند و شان بنامانند پس از
 چند قرن در حال تخریب شده باشد یا آثار او را که به بینند بگویند این بنا انکلیسی است
 بلبل اینکه هند و شان در وقت ساختن این عمارت در تحت مملکت انکلیس بوده آیا این حدس
 خیال را میتوان گفت صحیح است نسبت دادن این الحضر باشکانیان همان حال دارد
 بعضی الواح و منقورات نیز استاد ما زرد رکن باشکانیان نسبت داده در این نسبت هم
 و بجای نامی در پدید می آید راست است که این الواح و منقورات از بر خشن و بد و خشم و
 ناهمواری است هیچ شباهتی با الواح منقورات زمان کیان بلکه عصر ساسانیان ندارد و از باب
 در شعر و عدم تأن و تکلف جا دارد که برخی از آن را از آثار اشکانیان به علم و صنعت فرض نمایند
 اما همینقدر تقریب برای اثبات مطلب کافی است
 در کوه بدینگونه در بالای سر چشمه که از زیر کوه جاری است در سطح جبل منقوراتیست و در

آن وضع و سبک بناهای

هاجا

هاجا بشع علی خان زنگنه معروف و فف نامه نفر نموده و محققین دانشمندان فرنگ و بعضی از
 مسافرنی که از آنجا عبور کرده نسبت آن منقورات را باشکانیان داده اند و دلیل آنها
 از آنکه کمال به آنها می و عدم اسنادی حجاز است ثانیاً از دپانت کیان و ساسانیان در آن صفحه
 علامتی مشاهده نمیشود و مؤید خیال آنهاست صورت فرشته که ناچ افتخار بر سر هلوای
 میگذارد و این تشریحی است به دپانت یونانیها و اشکانیان بوده اند که ثلث دین و آئین خود را
 از شرع و طریقه یونانیان اخذ و اقتباس کرده اند پس با دله مذکوره ممکن است نسبت
 منقورات مزبوره بسلاطین اشکانی داده شود همچون منقوراتی در سکه سر پل زهاب
 هست که بواسطه عدم تناسب اشکال و بد تجاری و بودن چند کلمه با حروف و زبان یونانی
 در آن صفحه میتوان آنرا باشکانیان منسوب نمود خاصه در صورتیکه از خارج میدانیم پای
 نقشه این طایفه شهر طسغون و سلوسی بوده و از داخله ایران که بحیره العرب
 میرفته از این سکه عبور و مرور نموده اند اما الواحی که بارون بد در سمت بخناری
 و مال بر در سال هزار و هشتصد و چهل و یک میلادی مشاهده کرده و نسبت آنرا
 باشکانیان داده و از جمله صورت منی است ریک لوح رسورد بگرد الواح دیگر هیچیک
 ربطی بدوره اشکانیان ندارد و بارون مشارالیه در این نسبت سهو عظیم نموده است
 چه این ضاویر بالنسبه بصور صورت در بنسبت و سکه پل زهاب بخناری است و حجازی آن
 خوبتر از بنفقره گذشته این قسمت از ایران در دوده اشکانیان هم وقت تابع باجلد
 سلاطین اشکانی بنوده و وقتی هم که بودند آن قدر تمکین و بیعت از آنها نداشتند که
 ضاویر پادشاهان پارت را در بلاد خود در صفحات و الواح نقش کنند خلاصه منقورات
 الواح سمت بخناری مال میرد نمیتوان بزمان کیان و ساسانیان نسبت داد و چه منقورات
 آن بخود منقورات آن دو دوره نیست نمیتوان باشکانیان منسوب ساخت با دله سابق
 الذکر شاید اشکال مزبوره صور و لاه سسقله و حکام مسند نامی این ناحیه باشد که
 در عصر اشکانیان بازمان ساسانیان حکومت داشته اند

کارها را

کارها را در نظر آنها همیشه بود با مراد و رابطه که با یونانیها داشتند و با جمعیت باد که از آن ملت در تحت تبعیت ایشان بود میخواستند دارای شهرت و احوال و منفوران و مجسمه ها شوند زیرا که یونانیها از قدیم در صنعت تجاری و تقاری اول ملک مردم روزگار بوده و با این ترتیب تمام که امر و علوم و صنایع را حاصل شده باز از مجسمه ها فایده کم کاران را یونانی مجسمه سازان سر مشق میکردند و چه اشکال داشت که سلاطین اشکانی برای انجام این امر جمعی تجار و نقار و حکاک یونانی برای ساختن الواح و مجسمه ها مستخدم نمایند و بکار و خلعت دارند

فصل سیم در نجابت سلاطین اشکانی

پس از آنکه اشک اولین پادشاه اشکانی بطغیان و خود سری پرداخت و کاری از او ساخته شد و اخلاف وی خاصه برادرش تیرداد امیدوار شدند که در بعضی جاها با کل مالک ایران سلطنت حکمرانی کنند و مانع تاج و تخت شوند و اینست برای صاحب این مقام منبع مرتبت و نجابتی لازم بلکه از شرایط اتم است لذا نجابت افنادند که نسب خود را با سلاطین کجای رسانند و خویش را در نظر مردم ایران خصوصاً و ملل ساکنند در شرق عموماً بجنب پادشاه فراده جلوه دهند تا از کید عیب جوایان و ننگه گران و ارباب پر اد و اغراض فرارغ و این باشند و ایرانیان هم پیل در غیبت سلطنت ایشان نمکین کنند و سایر ملل شرقی نیز بچشم حقارت و استخفاف در آنها نه بینند این بود که شهرت دادند و گفتند که ما از ملیت و پشت داری اگر به بعضی اشک اول را نواده داری اگر خوانند و با انتشار این خبر کوشیدند اینست که اکثر مورخین عربی و عجم در ابتدای تاریخ و ذکر اشکانیان و نسب ایشان اشک اولین پادشاه از سلسله از دوده کجای و نواده داری اگر بوده است این خبر طوری منتشر شد که بعضی از دانشمندان سایر اقوام نیز شنیدند و باور کردند چنانکه منسل مورخ از اهل طغیانند که در هزار و یکصد سال قبل از اینست که این گفته را معتقد بوده و در ضمن مسطورات خود نوشته است نسب اشک اول بر آنرا که در سیس پادشاه کجانی میرسد و آنرا که سیس همان اشک ما اردشیر بهمن میگویند و بهمن درازد سنه که بهمن اردشیر پادشاه از سلاطین کجانی معروف است

اکثر یاس طیبیت موزج یونانی که در خدمت اردشیر یعنی بهمن درازد سنه بوده و در سنه چهارصد و شانزده قبل از میلاد با بران آمده و عقده سال در ملازم اردشیر گذراند و از اوضاع این مملکت بدرستی خبردار شده و تاریخ مبسوطی از ایران و هند و شان نوشته و بعضی از فصول و قطعات آن بدست می آید میگوید بهمن درازد سنه از شهر قبل از جلوس بنی سلطنت اشک نام داشته و ایرانیان این اسم را میمون و مبارک میدانند و بسیار اولاد خود را با این اسم مینامند از این گفته اکثر یاس معلوم میشود که اشک اول و اخلاف او در رسانیدن نسب خود بسلاطین کجانی خاصه با اردشیر ملاحظات عدیده و جدی داشته و هر جای مسئله را ملقب بوده اند

بعضی را عقیده اینست که سلاطین اشکانی نامند پنجاه سلطنت را بخیال بنویسند بعد از انقضای مدت فروردین سلطنت نام بر مالک ایران با این صرف افنادند و خواستند بجنب صاحب عالی باشد تا مردم تمکین آنها نمایند و این جنالی واهی است چه پادشاهی که اجداد او در مملکت صد و پنجاه پادشاهی کرده باشند اگر ابتدا از آخر خانواده هاهم بوده اند این مدت منبری سلطنت برای نجابت و شرافت و علوم مقام و مرتبت نیز یک کردن او کفایت میکند و محتاج به پراپه خارجی نیست این دست پاهای چنانکه بجز به معلوم شده برای اول کار و اوقات نزل و احتیاج بوساطت و اسباب و زینت است و در ممالک صد و پنجاه سال سلطنت در آن مانده باشد خود بجنب است و لازم نیست خویش را بغير بنیاد نا بجنب شود

بکی از مورخین میگوید پادشاه که با اسم اشکانیان مالک مالک ایران شدند خیلی مایل بودند برای افتخار و اظهار شان و نسب و حسب صحیح و درست خود را ایرانی و از دومان سلطنت قلم دهند و بهمن واسطه سلاطین اشکانی اسامی پادشاهان عجم را از قبیل مهر داد و تیرداد وارد وان و خسر و غیره بفرزدان خود میگذاشتند از لغات ایرانی در زبان خود بسیار داخل میکردند و منوسل بوسیله دیگر از قبیل تقلید و البسه و آداب رسوم و غیره بسلاطین کجانی میشدند اما این جمله بجز نرف و ایرانیها تا آخر آنها را اجنبی میدانستند و بنظر خوشی و مهر باری و اهل وطن در آنها نمیدیدند و علت ضبط نکردن سوانح و وقایع دوران اشکانیان و تاریخ ایشان نیز یکی همان خارجه بودن آنها بوده و اسم آنها کواهی میداده چه پارچه چنانکه

پیش هم ذکر می نموده ایم در لغت اسکت و سوزانی بجهت نفی و تبعید است و اگر پارت از کلمه
پارتوای سانسکریت مشتق شده باشد باز بمعنی غریب است شک نیست که بعضی از پادشاهان
اشکانی با اسم سلاطین بجان موسوس شده اند این هم اسمی بوزانی داشته است و سنیانک
که مخوم بپاک ترکهاست و ولوزن که بچکنز و قزقز شهابت در ترکستانی بودن اشکانیان
مدلل داشته و چیزهای دیگر نیز از مغلظه زامانغ کرده ابراهیم منعیب بکراهت زهر
پارتوای فخره از خدمت خلوص و مخلد نمودن نام ایشان در بطون دفاتر و صحف و اوراق
خونی زده اند

نکارنده گوید اگر سلاطین اشکانی خود را پادشاهان بجم نسبت داده و بجایال نجیب کردن
خود افتاده باشند امر عجیب و خیال نازنه نسبت بسا اشخاص سلسله از ملوک و بزرگان
دیگر برای مصلحتی و پیش رفت کار خود و اظهار شوکت و عظمت ذاتی و نسبیه اینکار کرده
و اینراه رفتند حتی اگر نتوانستند سلسله و خانواده خود را بسکی از اعظم و معارف معرفت
و مشهور روی زمین وصل و ربط سازند در بان دعوی را بلندتر کرده نژادی آسمانی برای
خود ترتیب داد و هم اکنون بدینم که چندین هاد و لک خود را در لک آسمانی خوانند و نژاد خانان
چین با بفاک اعلی رسانند و سیمپراس ملکه مشهور بابل و دوسلوس پادشاه و بانی شهر
و چکنزخان همینکار کرده اند و امثال و نظایر ایشان بسیار بوده و اشکانیان علاوه بر
نسبت دادن خود بچکان نیز بجانشینی اسکندر کبیر افتخار نموده اند و از چیزها که مؤید این
خیال است آنکه شهر دارا که ساختند اسم آنرا دارا نهاده گفتند ما این بلد را با اسم جد خود
داری ابر موسوس می نامیم و از مورخین عربی بجم نادر کسی است که این سلسله را از پشت و صلب
دارا یاد شهر دارا دست معرفت می نماید که فرودوسی علیه الرحمه که همگویی اشکانیان
اولاد آرش نیز انداز معرفت میباشند قول و بصواب تر بکتر است از نویسنده های
معبر هستند کسانیکه میگویند آرساس یا آرشاک که همان اشک باشد لفظی مشتق از آرش
و جهتی از اشفاق آنکه اشک از بنا آرش پرتاناز بوده است پس از آنکه موجه معلوم شد
که اشکانیانرا مطلقا نسبت به پارتان و بملوک بجم و کیانی نبوده و این شهرت را براننجیب
کردن خود داده گوئیم این سلسله تا یک اندازه و مجرد معنی مجانب داشته یعنی از قوم پارت
آنهاکه بسطنت رسیدند از خوانین و ایل بیکهای بزرگ طایفه اسکت بودند شاهان

مدافول جمعی از مورخین است که میگویند
جماعت اسکت یا توری که قسمت عمده از آنها در ترکستان اینطرف چون در خاک ایران سکت
داشته قسمت دیگر در سمت کاشغر و ختن تا چین زندگانی نموده از مغارف قبایل دگر
زمین بوده اند از این قوم آنهاکه معروف با شکایان شده بمعاوضت طوایف توری ساکنه
ماورای چون بر عساکر مقد و بنه غالب گشتند و مملکت ایران را تملک و متصاحب نمودند و
میکن که خود آنها هم از اسکتها و تورا بنهایی اینطرف میگویند بوده اند و بنا بر مسطور است
و آثار جلوس و مسطور است سلسله اشکانی تقریباً ششصد سال بر طوایف اسکت که آنها را
آز و ماساز و آتس یا آتس میگویند در پاست تسلط داشته و از خوانین و ایل بیکهای بزرگ
اسکت محسوب میشدند چون مالک مالک ایران شدند حقوق پاست خود را بر بنی اعمام
خود و آل داشتند

نکارنده گوید اقوال مورخین مشار الیهیم بحقیقت نزدیک است راست در دست میاید
چه اگر اشکانیان ایل بیک و خان بودند و در میان قبایل توری در پاست نشاندند پس
چگونه میشود استنداز ایشان استمداد نمایند و آنها را بیک خود طلبند و فرها هم که می
طلبند انطوا ایت و حشبه بجهت تمکین میکردند و سرطاعت نیز پراختند می آمدند و
خود را در راه اشکانیان بکشند و بداند و آخر الامر ما بضع کتب میشود اینم گفت برادر
اشک بعد از آنکه بر خراسان و بعضی از نواحی دیگر ایران استیلا یافتن خود را اجل و اجلی
از پاست قبایل صحرای کردیده خانی یا خاقانی طایفه اسکت بیکه از برادران خود و آلان بود
و این بود تمام بنحایت سلسله اشکانی و زیاده بر این چیزها استنباط نشده و نمیشود سایر نسبتها
کرده اند نسبت آسمان و زمینان است و ترکش و دوک دان

فصل در طایفه اشکانیان و علت آن و تبدیلی طایفه اسکت

در فصل پیش از نمودیم که اشک اول نخستین پادشاه اشکانی قبل از آنکه بسطنت رسد
از اعظم و اکابر بوده و قبیل او همچین شخص و در میان قوم پارت رتبه خانی و ایل بیک داشته
اینک خبر بدالتوضیح گوئیم ایل و طایفه پارت که در ناحیه پارتیا از مملکت خراسان سکت گشتند
بقرن محقق معلوم میشود که در تحت پاست قبیل اشک بر میسرده بعبارته آخری آبا و اجداد

اشک نبرد و حاکم انطاکیه بوده و باقی مطیع و محکوم الاطعین و چنان شکر از
 امری خارج از خیر امکان بود اما شورش و جنبش اشک اول را مورخین مغرب در سال دویست
 و پنجاه و یک قبل از میلاد نوشته اند یعنی بصریح کرده اند که اشک اول در سال یازدهم
 انطوخوس دوم ملقب به تیوس سیمین پادشاه سلوکیدی سوریه را بت طعنان برافراشت
 و انطوخوس دوم در سنه دویست و شصت و دو قبل از میلاد بخت سلطنت جلوس کرده و در
 سال دویست و چهل و شش درگذشته و سال یازدهم سلطنت او تقریباً سنه دویست
 پنجاه و یک قبل از میلاد میشود و این گفته ظاهر از صحت دور نباشد چنانکه هسپان است
 که بعضی از مورخین سال طعنان اشک را ابتدای سلطنت اشکانیان دانسته و برخی زپر
 این بار زنده نا آنگاه اشک اول را محض ساعی و مجاهدات و مغازی اقدامات و از سلاطین
 اشکانی به شمارند و گویا میگویند اشک اول بسطنت نرسید ملت دو سال در کشمکش بود
 و خورد بود و در آشنای باخت و ناز و آه آنجهان پهمو و هانا قسمتی از این سخن را پایه و ما به حسب
 یعنی با سنست که اشک اول جلوس سیر پادشاهی نموده و دیهیم خردی بر سر نهاده اما
 در اینکه چندی در عالم طعنان و خوری گذرانیده و از کسی تمکین نداشتند و با قدر و تسلط
 منزهت یافتن توان کرده و راه تردید نتوان رفت و همان اوقات او ان تسلط و سلطنت اشک
 اول است مسلماً علاوه بر آنچه پارسا که در تحت محکم او بوده مبلغی از ارض او اما کن آن خود را
 تملک نموده و حکمرانی و پادشاهی خراب نیست که شخص مالک مملکت استم از این که از مملکت بزرگ
 با کوچک باشد اگر اشک را پیشتر فوق عظیم حاصل نشد بود برادرش تیرداد آن دل نداشت
 و آن عدت و قدری نه که بتسخیر مالک پردازد و با سلاطین و اندازد فوجات بزرگ کند و سال
 صعبه بنماید و آن شود که شد و با بجان سلک در سپید و نگارنده و عقیده اینست که اشک اول
 پیش از دو سال در حالت طعنان و خود سر و خجک و جدب و زحمت و مجاهدت و خلاف و مخالفت
 بوده است که کار اغماض اخلاص خود را بد رستی بچینه نموده است و مؤید این خیال گفته در
 مورخ معروف است که میگوید اشک اول مؤسس اساس سلطنت اشکانیان مدتی است
 حکمرانی پادشاهی کرده و غیر از این مورخ جمع دیگر نیز دارای همین عقیده بوده اند لکن قول
 مشهور اینست که اشک اول دو سال سلطنت نموده در هر حال بزعم آنها که اشک اول پادشاه
 ناپل شده سلطنت اشکانیان در او ان حکمرانی سلوکوس دوم ملقب به کالینوس جانشین

انطوخوس دوم ملقب به تیوس ابتدا نموده در این صورت باید بگوئیم ابتدای طعنان اشکانیان
 در عهد سلطنت انطوخوس دوم است ابتدای سلطنت این سلسله در زمان پادشاهی سلوکوس
 دوم از سلاطین سلوکیدی سوریه و برهمن است که اقوال مورخین و مصنفین معتبر را در این موضوع
 نقل نمایم نام طلب بدرستی مکشوف گردد

سویلی مورخ مینویسد اشک سلسله اشکانیان کاری نافص کرد و بتکمیل و انمام آن موفق
 نشد و در یکی از محاربات بزخم نتره دشمن بکشد و نبرد را در او که با اشک در این شورش متفق و
 همراه بود پس از چند بجنگ بد عمل پرداخت و کار بیکه برادرش میخواست بساخت و این در سلطنت
 سلوکوس کالینوس بود یعنی در آنوقت که ممالک سلطان سلوکید سوریه و چار انقلب کردید
 تیرداد موقع نامناسب بد وقت را غنیمت شمرد با سلوکوس مضاف داد و بر او غالب آمد و ملک پادشاه
 آزاد نمود و بعد از آنکه عساکر تیرداد بر قشون سلوکوس کالینوس غلبه کردند تیرداد خود را پادشاه
 نامید پیش از آن رؤسای طایفه پارت سمند بل بکشد داشتند بلکه مقدم در زمان و راهزنان بشمار
 می آمدند و این سلسله روز فخر تیرداد و غلبه او را بر سلوکوس کالینوس و زعبند فرار دادند و هر یک
 در آن روز عیش و سرور داشتند و جشن میکردند و این رسم نادبری معمول بود و ذکر آن و تعیین آن
 روز بیاید

مورخ دیگر میگوید پادشاه در سال یازدهم سلطنت انطوخوس دوم ملقب بجدا یا خداوند کار بر پادشاه
 سلوکید سوریه بشور بدند و آن در سال سیم از الیپاد صدوسی و دوم یعنی تقریباً در سنه دویست
 و پنجاه قبل از میلاد بود

مصنف دیگر مینویسد پادشاه و مرشید را بت طعنان برافراشتند و در سال شصت و یکم تار
 سلوسی بود که مقارنت با سال سیم از الیپاد صدوسی و دوم در این شورش و سال با عساکر
 یونانی در زد و خورد و جدال بودند پس از آن اشک اول کشته شد و برادرش تیرداد از میدان
 جنگ که بخت پناه به اسکیتهای تورانی برد و در میان آنها سر میگردانید انطوخوس دوم درگذشت
 سلوکوس کالینوس جای او گرفت و اتفاقاً دو جنگ این پادشاه را پیش آمد یکی با بطلمیوس سلطان
 مصر دیگر با برادرش که گلهای فرانسها فیدیم را بک خود آورده بود تیرداد دید وقت حمله کرد
 بر سلوکوس کالینوس است در سنه دویست و چهل و پنج قبل از میلاد با طایفه راهواران بطرف
 پارتیا و وطن خود که از دست رفتن بود آمد آنجا را مجدداً مسخر کرد و آنرا کراس را که از جانب پادشاه
 سلوکید

سلوکید سوریه حکومت میکرد بکشش چون اینخبر بشام رسید سلوکوس که لیبو کوس در نعلل و نعل
بطرف او راند و باینرا در برابر شده بکارزار پر داخا اما نخت او مساعدت نکرده شکست خورد
و در الحقیقه آنروز بارتها آزادی یافتند و پس از آنروز بر روز فوئا آنها افزود و اغلب مالک
بلاد آسیا را مالک شدند و ناسال دو بیست و بیست و شش سال در سلطنت کردند

این مورخ میگوید اشک و برادرش تیرداد و لی یکی از ایالات باختر بودند و بدو دولت نامی از جانب
سلطان سلوکید سوریه حکمرانی کل و لایات باختر داشت این حکمران بر سلطان خود بشورید
و زاده طغیان پیش گرفت اشک و برادرش در این خود سر با او همراهی نکردند و فرار را برپا رشتا
آمدند و پناه جستند در آنوقت فرکلس نامی از جانب آفاتو کلس که نایب السلطنه تمام ایران بود
حکومت پارسیا داشت حاکم مزبور یکی از برادران تیرداد و اشک با خود تیرداد عاشق شد و بچهار
زشتی اما دا شک تیرداد و بچغفر نوکری که داشتند فرکلس که پارسیا را کشتند و با طایفه پارت
برضد آنطوخس پادشاه سلوکید سوریه بنای شورش و طغیان را گذاشتند و بعضی آفاتو کلس
حاکم پارسیا نوشته اند اما ظاهر این قول صحیح ندانند باشد

اورد مورخ میگوید پادشاهی سلطنت اشکانیان در سال دو بیست و چهارم قبل از میلاد است
این مورخ در سال سلطنت و اگر دیگران نسبت به اشک اول داده و بحساب بناورده و از اول سلطنت
تیرداد یعنی از وفات اشک این سلسله را مالک تاج و تخت دانسته است

موسی خورنی گوید شصت سال تمام که از فوئا اسکندر گذشت اشک اول مؤسس اساطیر سلطنت اشکانیان
پادشاهی پدید آمد هر بیست که فساد این مورخ وفات اسکندر بکبر نبوده بلکه مقصود این بوده که
چون شصت سال از تاریخ اسکندر که تاریخ سلوکید باشد گذشت و لاشکانی شروع نمود چه
همین مورخ مینویسد سلوکوس یکا نوس و یکسال سلطنت کرد و بعد تاج و تخت را به پسرش آنطوخس
و گذاشت و نیز نوزده سال پادشاهی داشت تا در گذشت پسرش آنطوخس نیز در جای او گرفت
و در سال یازدهم شهر تار این سلطان بود که اشکانیان شروع نمودند باین حساب در سال شصت و یک
تاریخ اسکندر سلوکیدی که مفارقت سال دو بیست و پنجاه قبل از میلاد میباشد اشکانیان بشورش
انجام نموده اند خلاصه چون مسطوران این مصنف محققان بدرستی ملاحظه کنیم باید بشورش و
انگیزش اشک اول را در سال دو بیست و پنجاه و پنجم و مدت ثقلب را در دو سال و مدت اقامت تیرداد
برادر او در میان اسبکها که بعد از کشته شدن اشک با آنها پناه برده بود تقریباً سه سال و غلبه

او را بر سلوکوس که لیبو کوس را در سواخ سنه دو بیست و چهارم و پنج قبل از میلاد شماریم و گوئیم مدتی سلطنت
اشکانیان از شورش اشک اول تا کشته شدن او در آن آخر چهار صد و هفتاد و شش و هفتاد و هفت
سال است اگر از غلبه تیرداد بر سلوکوس و نیم شمار را بدست قریب چهار صد و هفتاد و یکسال بشود و
افوال مصنفین یونانی در وی با کفته موسی خورنی تفاوت و اختلاف بیتی نیست

یکی از مورخین معبر مشهور سپیداکر خلفای اسکندر بکبر با هم موافق داشتند و تفاوت در میان آنها در
تکلیف پارتها رفته اطاعت آنها را از گردن نمی انداختند و مالک تاج و تخت سلطنت نمیشدند اما از خوش
بختی این طایفه یعنی پارتها سلاطین سلوکید سوریه گاهی با همسایه ها شریک خود جنگ میکردند و زمانی با
وحشی گل (فرانسه گها فیم) زد و خود مینمودند و بجای اینکه قوم پارسیا بدست رخت و مطیع نمایند
بجری مایلیان که از آنها میگریستند راضی و خوشنود بودند و اعشای رشتی آنها را کشتند و حال این
منوال میکند تا در سلطنت آنطوخس در نیم سیمین پادشاه سلوکید سوریه شد و امر کرد بکار و
بغایت بود و پانزده سال در کیش و این مردم همان عصر زمان حلال زاده شمرده نمیشد عمر
خود را بیگالت و غنم و علف و عیش زاده از حد میگذرانند و جز محال ظاهری و آسانی چیزی نمیخواستند
بر این ظلم جای عدل گرفت و بازاری هر چه مرغ و دواج یافت ایالات بنای شورش را گذاشتند و اول فتنه که
بر خاسته از باختر بود بدو دولت بانو دولت یونانی حکمران باختر از سر برارها یا سر رازده ها اسکندر خورا
پادشاه خواند و از آنجا که باختر در آنوقت نهایت آبادی و معمول زاد است چنانکه بطور اغراق و توسل
غیر آنرا دارای هزار شهر دانسته حکمران این ایالت معموکاری از پیش برد و چون مردم ساور بلاد و نواحی
مشرق این پیشرفت بدیدند جرأت کرده بشورش برخاستند و سلطان سلوکید را از ذروه عظیم و جلالت
بخصیض رخت ملات انداختند خلاصه بدو دولت بانو دولت یونانی بقول اکثر از مصنفین همین سال در
سلطنت کرد و اهالی این ایالت از رعیتی او اشکاف نداشتند اما همسایه وحشی آنها یعنی طایفه پارتها
پارسیا بعد از آنکه از کامپانی باختر بقوت ظلمی هم رسانیدند بگریز بر بار سلطان سلوکید فرستند و فرها
حکام او را که از آنجا که مأمور میشدند بخوانند بلکه پادشاه باختری هم اعشای نکرده ندرده خود سر
پیش گرفتند اشک یا اشکان نامی از بزرگان این قوم که در دربار پادشاه باختری شاه و جاه داشت و مرتبه
بافزارت کپاست بود بچشم تعقل و تدبیر در اوضاع سلطنت باختر نظر مینمود پس از آنکه بدو فایق و نکات
کار حکمرانی و امور ملکی برخورد و حقایق و اسرار آنرا بجز آنرا خاطر سپرد و غفله از باختر فرار کرد به پارسیا
آمد و با ستم و جلد طلب احاد و فراد اهل فیله خود پرداخت و مردم را حاضر و مستعدان کرد که سلطنت

و شهر را از او را قبول و قصد تو کنند و بباراه اخروی اشک تا پادشاه پارت و پارتها خوانند و مانند و بجای
فطری جلالت فانی اشک و علوهت می مانع بود که بحکم از ناحیه پارتها فاعلت نماید لهذا پارت کشور
برافراختن بممالک مجاوره ناخفت میرزاخت و در کشتن و کوشش بود نادر یکی از جنکها بنم نزه زندگانی
بدرود نمود

ژوسن مورخ گوید وقتیکه حکمران یونانی باختر پادشاه سلوکید سوره پرتو پیدای این ایالت هزار
شهر داشت بمنهاد در جبهه بادی بود چه سلاطین کبان نوحه مخصوصه با مالی ملک باختر داشتند
در بادی آن میگوشتند و همیشه بعهده های کبابی در این ملک حکومت می نمودند و مالیات آن خصوص
مخارج آنها بود نکانده کوپد شک نیست که ناحیه باختر کجایش داشتن هزار شهر نداشتند این گفته ها
از اغراض نیست بلکه از سخنها گرفته است اما در کمال بادی این ایالت در آن زمان جز در این رسم که
ایالتی اختصاص بولعده و لند لند با شد بوجی اطلاع از اوضاع فزون خالیه از عهد قدیم مرسوم
و آب سلاطین ممالک افالیم بوده و همت هم اکنون ایالت گال در آنکلیس و ایالت استور در اسپانیا
منعلق بولعده ها است چنانکه ولعده و لند آنکلیس پارت در گال و ولعده و لند اسپانیا پارت
داستور میگویند و در اابل و لند صفت و ولعده ها سلاطین صفت در خراسان و هرات حکومت
داشتند و در لند ابد مدت فاجار تیر تیر الله شوکتم ملک آذر باجان همین حکم و حال دارد بباله
دیوکت باثو دت یونانی بدون اینکه متجلی بیخ و زحمت پادشود و محتاج بشکر کشتی خونریزی کرد
مالک ملک باختر کرد و چون اینجور با نظر که که ممالک سلاطین سلوکید بود در سید مدینه نزدیک
پادشاه محض صفر و صلاح خود آنرا مخفی داشتند و بعضی حضرت سلطنت فرسانند و آخر که کار از چهره پو
گذشت سلطان خیر فرکت گفتند پوشیده نیست که از انطاکیه تا باختر مسافتی بعید و راهی دور و در آن
ولشکر کشته بدینجا کاری پس مشکل ما از قلیل مالیات آن چشم میپوشیم یعنی آنرا اضافه بر سایر ایالات میبایم
ناضری وارد بناید بنوضع از باختر صرف نظر کرد تا ایالات مجاور چون دیدند ممکن است بدین طریق از
تبعیت یونانیان مستخلص شوند پیرایالت باختر شدند و اول کسیکه سالک این مسلک ناحیه پارت بود که
سلطنت اشکانیان را تشکیل داد و اسباب آنرا فرام نمود

استرابون از فضلی مورخین و علمای جغریه که با اشکانیان معاصر بوده و تا شامات و تریبکی ممالک آنها
سفر نموده و از حالات و سوانح مهمه روزگار این طبعه سلاطین اطلاع در پی داشته در تاریخ و کتب جغریه
خود که نزد مؤلف موجود است میگوید فیما بین پادشاه سلوکید سوره و ولایه او که در میهن عراق عجم

و آذربایجان حکومت داشتند اختلاف رو داد و الی باختر که بلخ و ترکستان خالیه پادشاه از اطاعت آن پادشاه
ببچید بعد از او اشک نامی از طایفه اسکیت عجاوین بنیله را تو با دانی که آنها را پارت نیز میگویند در ساحل
چون ساکن بودند بملکت پارتیا آمده آجارا نصرت نمودند این دولت نازه تشکیل باختر ابتدا قوی نداشت
اخلاف اشک تا چند پشت برای حفظ نخت نای خود ناچار علی الدوام با همسایگان بجنگ و جدل میپرداختند
و سن از کار نکشیدند تا قوت و شوکت خود را در انظار رقبا و صاحبان دواعی مشهور و ظاهر ساختند
و از چون نافران آنها شد اشک چهارم موسوم بمهر پادشاه یونانی باختر بلکه اگر ایشان نام داشت
مفهور کرد و از آنوقت بلخ و ترکستان و بلاد ما بین چین و سجون کلبه صبیحه منصرفات اشکانیان گشت
و حال که من مشغول با این کتابم (استرابون میگوید) این سلسله یعنی اشکانیان در ملک بسیار وسیع
سلطنت مینماید و ملل مختلفه را در تحت تبعیت اطاعت خود دارند و آنها را میگرد که با فیاض و روم
دعوی مسمی کنند و بعقیده من این قدرت و استبداد ایشان را حاصل شده که بواسطه سادگی وضع
زندگانی و رشادت فطری انسانی

پیش از این اشاره نموده ایم که طایفه دانی پاداهای در آن قتمت خراسان که در هستان معروف است ساکن
بوده و بعضی از مورخین آنها را داه نامیده یا قوت حموی در مع البلدان میگوید هستان بلدی است
مشهور در طرف مازندران نزدیک بخوارزم و گرگان و نگارنده بر آنست که دهستان یا قوت حموی در
سرزمینی که طایفه داهی بقول استرابون در آن میزیسته ناحیه پشت مشتمل بر بخورد در بوزخرم و فوجان
(خوشان) و دره جراتوس و در حال بعضی از فدای ای بابا خبر گفته اند اشکانیان را نسبت بطایفه داه
پارتی میگرد و داه پارتی از مهاجرین بنیله نزدیک اسکیت ساکنه در شمال دریای آرغ بوده اند اما
بزعم متأخرین و محققین از دانشمندان مآثر نوزدهم عیسوی طایفه که اشکانیان از آن منشعب گردید
شده در شمال شرقی بحر خزر جای داشته اند

بکاز مصنفین در مقدمه و ابتدای سلطنت طایفه اشکانی می نویسد آنوقت که کلدانیان و سلاطین
در مشرق زمین سلطنت مستفله داشتند پارتها از تمام مللی که در تحت تبعیت آنها بودند کنا مشرد
پشت تریبهار می آمدند در غلبه اسکندر هم چندان اسم و رسمی حاصل نمودند و در سن مورخ نیز
همین مطالب را ذکر کرده بعد از آن میگوید با این زمان که من بنکارش این تاریخ مشغول اشکانیان سه
مره بار و مهابت خاک کرده اند اما اگر بر عساکر رومی غالب آمده و دست یافته از کال لیاقت و غالبیت
و دلبری پر دلی آنها نیست بلکه فسونیکه از روم حرکت کند و مسافتی بعید طی نماید و داخل در ملک اینجی

شود و بالشکر بومی بر برگردد مغلوب شدن آن چندان عجب نیست چه بکه پارتها را بلند میکنند و آنها را
 در انتظار با عظم جلوه میدهند از آنکه بهر طور خود را از مقامی پیشتر درجه حاصل مقامی منیع و مرتبه
 وضع رسانند و حتی که طایفه اسکیت با نوزاد میان این بلک و کولک را از میان خود راندند آنها را از بگوها
 و سقاها می طایفین گرگان و دهستان آمده در این قسمتها از پاران پور و اختیار کردند که بکار بلاق و
 فشان آنها آید و برای اغنام و احشام آنها مرا تع داشته باشد بعد که اگر از اراضی اصفه در اطراف و حد
 پور خود صاحب نموندند و باره مملکت خود را وسعت دادند و مالک جبال و بلاد زیاد گشتند
 در منقرات آنها هر گونه امکنه از حاره و باره و جو بافت کوهها که هرگز برف و برف آن تمام شده بود
 صحراها که حرارت آفتاب همیشه آنها را خشک داشتند و تحقیق و قوی سلطنت سلاطین سلوکید سوریه
 رو نیز نزل گذاشت پارتها صاحب قوه و استعداد شده بودند و با دل قوی طایفین نمودند و از آن نزل
 و هبوط خود را باین مرتبه و صعود رسانند کاری دشوار است هر کس را این همه اقدام و مداومت و
 اهتمام و مساعیست بخت آید نیست

نویسنده دیگر گویند و قنکه مالک و بلاد مشرق زمین را اسکندر کبیر غارت نمود حکومت هر ملک را یکی از
 سرداران خود را بجا آنکه حکمرانی پارتها را بچپک از سردارهای او قبول نمیکردند و این با از قنک فابلت آن
 ناچسب بود با از اهالی مطن نبودند آخر الامر اسانور نامی که اصلاً یونانی بود و شانا چندان عظمی
 نداشتن بر این بار رفت و اینکار قبول کرد اما از آن طرف پارتها ابتدا موله و مجذوب جهانگشای
 اسکندر شدند و فتوحات او را چنان دیدند که مردم کرامات و معجزات را لکن پس از آنکه قدرت کامل الهی
 از بسطاط در نور دید و آن طومار بچپید و له و جرت پارتها تمام شد و چیزی نگذشت که از تبعیت خلافت
 اسکندر استنکاف بهم رسانیدند و بخلاف آنها یافتند و این خود امری طبیعی بود چه یونانها که از قدیم
 متدین بشمار می آمدند با پارتها میبایست کرد و چشمی علم و صنعت و آداب اخلاق مبالغه داشتند و آفتاب
 دولت رو میها که نازه از افق غرب طلوع می نمود نیز چندان با طبع بر حرارت قوم تورانی الاصل سازگار
 نبود یعنی مردم پارتها همان سبک آدابهای صحرائشمال و ایلات را بخواستند این بود که دست بگرد خود
 تشکیل دولتی دادند که ابتدا معاد بهمان عادات خود سر و خیالات مطبوعه آنها بود و از اینجا است که گفته اند
 دولت اسکانیان اول بدولت جمهوری بیشتر شاهی داشتند با سلطنت مستقله و آخر الامر ابتدا ی شورش
 طایفه پارتها در سال دویست و پنجاه قبل از میلاد بوده بود و بیست و چهارم و شش و پنجاه و شش هم
 گفته اند اما ظاهر سهو کتابی است و شاهی است و شاهی مورخ است

استرابن میگوید اگر چه من یقین دارم که پارتها شعبه از قبیله داهمی بودند اما بعضی از مؤلفین کان نموده که اصل
 باختری است بقیده نگارنده منشأ این اشباه است که اشک اول و برادرش نبرد از شورتر از طرف
 حاکم یونانی باختر که حکومت کل او را بوده در یکی از نواحی باختر حکومت شده اند و این مورخ میگوید
 مرکز شورش محل فراشته شدن رایت طغیان اشکانیان شهرهای بلاد باختر است و از اینجا باختر پارتها را اند
 و اینکه جاعنی آنها را با الهامی بجهت بلجی گفته اند چون از بلاد باختر بیشتر بحال بلج معرفت داشته و قنکه خوانند
 نسبت آنها را با باختر دهند ایشان را با شهر امکنه باختر که بلج باشد منسوب ساخته و در حال این اختلافات
 مایه و اقیق نیست چه طایفه داهمی چندی که در باختر ماندند و باختری پیشو و باختری بلجی میگردید و بلین
 مورخ و استرابن هر دو نوشته اند از طایفه ذاتی با داهمی و اسکیت در باختر هم قامت نموده اند و مورخین
 چنین که در سلطنت همان پاهونار بلج میبوی از تمام عالم نکاشته در ضمن سوانح مطلقه پاران و قیوم
 اسامی و واقف اما کن اینسانان نواحی باختر و افغانستان حالیه را تا هیما یا ناحیا نامیده و این همان
 داهمی سابق الذکر است خلاصه کلام آنکه بزعم بعضی اشکانیان در باختر راه شورش و طغیان را پیش
 گرفته از اینجا پارتها آمده و به هیبت کار بر پاخته اند

مؤلف گویند بعد از نقل احوال مورخین این فصل را که متعلق است به شورش اشکانیان و علت طغیان
 ایشان و ابتدای سلطنت این طایفه خیم میبایست خلاصه که نتیجه حاصل کلام تمام مورخین است و هوذا
 شک نیست که در سلطنت سلاطین سلوکید سوریه اولاً یا لئی که تباری طایفین از گذاشت باختر بود چه کنگر
 یونانی در این دولت حکومت می نمود و از مردم یونان و فثون ساخوی یونانی بسیار در باختر سکنت داشتند
 و با اهل این ولایت داه و صلک و مزرا و جت پیونده و در آنوقت باخترها از حیثیت رسم و آداب و عصبه
 یونانیها بسیار داشتند و داه برسانند توانستند باها که خود هم خیال شوند و در انداختن ریفه خارجه کردند
 همدست کردند و بدینسان شورش در زمانی فراشته شد که بکفنه آرین فر کلس و بقول سایر مورخین یونانی
 آغاتو کلس از طرف آنطیوس و پیم سپین پادشاه سلوکید بجز این تمام بلاد واقع مابین فرات و جیحون
 مأور بود و این دو شرط و الحقیقه و حد طبیعی ملک ایران است خلاصه که مشارالیه با وجود یونانی بودن
 ظالم و مستبد بود و رعایای مالک و سبقت حکومت خود از بومی و غیره یونانیهای همشهری زیاد بودند
 فدی می نمود از اینجهت مملکت حاکم آن یونانی یعنی از بیست سلطان سلوکید سوریه داشتند
 و از ظلم حاکم خود بکشو آمدند بودت با شورش حال را مقصود وضع را مستعد بدو از اطاعت فر کلس
 با آغاتو کلس برآرزو خور پادشاه مستقل یونان نامید باج بجز این مشارالیه زیاد و خارج نگذاشت

لوازم و اسباب سلطنت خود را فراهم آورد جانسپین و ولیعهد برای خود تعیین کرد طومار رقیب در
 و سلطان مستقل گشت سفارن اقبال فر کس با آغا توکس یکی از برادرهای اش که امر دی خوش صورت بود
 میل و رغبت نمود خواست عملی شیع کند و مصدر نعلی قبیح شود جوان پارثی ابا کرد حکمران غنقا و جیر
 خیال خود را صورت داد پس از آنکه شعله آتش شهورت نشست خوف و اندیشه که برهان حکمران را گرفت و رسید
 که اشک و تیرداد بر داند جوان خوب صورت بد بخت از ماجرا آگاه شوند و روزگار او ناسیبا کنند برای آنکه
 جوان بر دزد طلبند هدا و را بگشت خوف را بخون دیگر شناسانک و تیرداد از واقعه مطلع شدند که بلای
 و انتقام بستند میل خویش را هر چه مرآزادی و سر بلید و هوای یا است بلکه سلطان آن دو برادر را جری داد
 و پیشرفت کار نبودت نیز با آنها قوت قلب بهداد دل را بدرباز دند و آب گذشتند و مالک بهیم وار یکجوش
 گشتند ابتدا خود را بر سپا انطوخس و تیم زدند و بعد بشرعی که گذشت بر سلوکوس و تیم معروف کالینوک
 غلبه کردند و از آنوقت بعد در شمار سلاطین آمدند پس ابتدای شورش با سلطان شک اول موسس اساس
 سلطان طیفه اشکانی با برادرش اقبال و عقیده محققین از فصلای متأخرین سال و بیست پنجاه قبل از
 میلاد است مدت کمتر یا سلطان و دو سال و غلبه تیرداد برادر او بر سلوکوس کالینوک و خود است
 دو بیست و چهار و پنج قبل از میلاد است که روز غلبه او را اشکانیان هر سال جشن میکردند و این رسم
 نادبری رسوم میلاد است و ظاهر آنست که این واقعه در روز بیست و نهم ماه مه فرنگ از سال مذکور که
 مطابق میشود با روز اول ماه جوزا واقع شده و بعضی روز اول جوزای سال و بیست پنجاه قبل از میلاد
 گفته و این بنظر ضعیف می آید و از آنجا که در اول جوزا این ظفر و نصرت تیرداد را حاصل آمده و سلطان اقبال
 گشته ممکن است اول سال را وی و اخلاف وی اول جوزا قرار داده باشند و نوروز اشکانیان اول جوزا
 باشد و اینکه در بعضی ادوار و اول سال اول جوزا بوده نقل شده است که با اشکانیان نموده اند

فصل در توهم

در علت انقراض اشکانیان و غلبه اشکانیان بر ساسانیان
 پیش از شرح بیطی تمام نکاشته و مدلل داشته ایم که اشکانیان توراتی بوده و مردم آنجا را اجماع بشیر
 و هر که بنظر مهر و موافقت و همچنین هم شهرت را ایشان ندیده اند در اینجا مینویسیم بگوئیم علت اصلی و باعث
 وجهت حقیقه انقراض دولت اشکانی همین خارج بودن آنها اگر چه با اشکال مختلف چهره نموده باشد
 اینها که در تحت بیعت و سلطنت کسان و پیشداد بان بالقبسه مودت با آبا و اجداد است شده و بر سر راه
 مندان و تربیت انسانی حاصل کرده و قبی خود را محکوم قومی وحشی دیدند و جماعتی خوشن کرد نظر افشا و لطافت

طبع همه نداشتند بمساعدا فدا حکمران آنها کرد بدند خیل بر آنها دشوار آمد و در زینت و بلبش آنها
 مضاعف شد یعنی قبل از اشکانیان در رعیت خلفای اسکندر همینقدر در لذت بودند که چنانچه خارج شده اند
 خارج که در آن عصر در زمان در صنایع و علوم مقدم افغان و مقدمه کاروان مدینه بشمار می آمدند اما در
 عهد سلاطین پارث هم محکوم خارج گشته هم حکمرانان خود را از حلیه انسانیت و کمال و هنر عاقل میدیدند
 بنا بر این خود داشتند که بحالطت و اتفاق و اتحاد اقوام میل و رغبت نمایند و البته پارثها هم ملقب این
 و تجیب بودند که چهره بد و سر اغراض می نمودند و بر خود نمی آوردند و محض بشرف کار بار عایا و فاطمه اهل
 مملکت محکوم نایکد جبر راه سازش می فرستند و طبیعی است که پس از افتاد مطلق و اختیار کامل و سطون
 بکمال و شوکتی مناسب حال ملاحظات مزین و طبیعت بر سر اعمال مطبوعه خود میزد بلکه کراهت نفرت
 گذشتند استیجاب خشم و سخت کرد بدنه فاهرن را بر آن میدارند که از مقهورین انقمام گشتند و بنایند بر داند
 اشکانیان چون با وج قوت و ذر و قدرت رسیدند با یونانها بیشتر را بکام شدند تا با اینها و اینها
 و خلاف که ناشی از میانیست جنس و معانی آداب و رسوم و دین و آیین و غیرها بود با نفراض اشکانیان را
 هدی و مینمودد و چیزی باقی داشت که غفلت سلاطین اشکانی و بکاره بردن اینها بشهوات و استیفا
 لذات و این کاری است در عالم قهر و توانائی و عدم مانع و وجود مفسد شدن دیگر خرج شخصی اصل و
 کار دان که بتواند ساکیان زاد و زهر دایت خود از روی وایت کفایت جمع کند و آنها را بکار وادارد در اول
 دولت اشکانی این هر دو دیدار نمود سلاطین و بزرگان این سلاله بکاره افتادند و او در شیر با بکان از
 دوده فرسوده کیمان بد عو و استراحت موروثی خود بر خاست اشکانیان رفتند و ساسانیان بیجا
 ایشان آمدند و ما توضیح مطالب مزبوره را بنقل احوال مورخین و مصنفین معین بر داخله کویم

افاناجلوس مورخ یونانی الاصل که منتهی نبرد پادشاه ارمن و معاشر اردشیر با بکان بوده مینویسد
 اردشیر که آنرا از کزرتس مینامند و سلسله نسبش سلاطین کیمان می رسد و در مملکت فارس را و اخرون
 اشکانی و کاپوت و حکومت داشته مجلسی منعقد ساخت و اکابر و اعظم ایرانی و آشوری را در آن مجمع حاضر ساخت
 و با آنها گفت که ما و اسلاف چند قرن است که جلال و جبروت و دست اندازی پارثها را مشاهده مینمائیم
 آنچه را ما بزمخت و مشقت محصل میکنیم این قوم بیکانه از ما قهراً انزاع مینمایند و حاصل دست نیج ما
 اسباب راحت خود قرار میدهند و مدارای اینو هبست که از مردم ما در پافت میشود ما را در چهار هر گونه سخت
 میسازند احرام ما را مرعی منظور نمیدارند بد و زور میدهند و تحقیق انبای و طری را می کشند از غم ما شاد
 میشوند صدمه و عنای ما اسباب تن آسانی و غنای آنها شده و استخفاف ما ما پاره استخفاف و استغلائی آنها گشته

ایزیدگان با فرهنگ و صاحبان نام و تنگ مکر میباید پارتها از جنس مانینستند و حشبهای نورانند
 و از آنجا که فتنه انگیز با رضی حاصلخیز خوش آب و هوای ما آمده سکنه گرفته اند با مینوا پند سخنان مرانکا
 کیندنا بختی ناک صبر و طاقت ناچندان ستمکاران اجنبی ناچه حد مال ما را بغارت برند و بخوابند
 ما بردارند آیا مردن بهتر از این زندگی و بخت گیری است که از این بگویم راسناست شایسته
 آنکه متفق و مسلح شویم و خود را بر آجاعت زینم بلکه از این شدت خلاص شویم و فرج حاصل آید در آن روز
 ایران که طبعاً مستعد طغیان بودند و از دیگر کاه میخواستند سر از طاعت اشکانیان باز زنند کلمات
 اردشیر را بسمع قبول اصفا نمودند پیشتر که دست بکار شورش نمیدادند ریش شاخصه پیدا نمیکردند کلمات
 قوت اشکانیان آنها را خائف موعود داشت سلاطین و اعیان دولت اشکانی بخت و تعیش را در آن حال
 ضعف بهم رسانیدند و از مردانکی و شجاعت آنها چندان چیزی باقی نماند از آن طرف شاهزاده بختی و حبیب
 اداره کردن کار و استراحت حقوق و کفالت اعمال منظوره بدست آنها افتاد و افعال و احوال او بر شمشا
 و علوم ثبت و ثبتی شهادت داد ابراهیم از برادره مطهر و خاطر جمع گشته دست مخالفان بیفت
 برادرشیر با بیکان دادند دل بر پروردگار و خدمت این ملکراده کفایتی از نهادند از شیر چون از هرگز
 ایشان آسوده خاطر گردیدند نامه بمضمون مسطور در ذیل برادران آخرا پادشاه اشکانی نوشت
صورت نامه اردشیر بابکان برادران آخرا پادشاه اشکانی
 سلطانا فطرت و عادت ما مردم ایران همیشه بر این بوده و هست که از دل و جان مطیع و منقاد
 پادشاهان خود باشیم مقام منبع سلطنت در انتظار مانا لایسته او هست و بویقتناست ما بران پادشاه
 سلاطین خوشتر از مظهرند و کامل پروردگار میدانیم و نه تنها که اطاعت آنها می بینیم بلکه بر پیش
 و عبادت ایشان میسرانیم اما وقتی که سلطان از وظایف مقدسه خود با دنیا بد و راه نهادن بیاید
 از کار رعایا بکلی بنزد و زمام مقام ملکه را بدست ناکاران نماند و عدل و انصاف را بکاره بر
 کنار گذارد و جور و عدساف مغرضین با چیزی بشمارد و دولخواهان را مشمول رأفت و عنایت نماند
 محض هر کس را هیچ پندار ما هم تمکین و خدمت او را بر طاعت نماند میگذاریم و راه خلوص انقیاد
 نمی سپاریم
 اردوان چون این نامه بدید و شورش برپا نداشتند اردوان از دستها نشون پارت و لشکر پان
 ابراز کرد با او موافقتی داشتند بقیه داده مضموم و مهتای جلو کبری اردشیر و اطفا یابره طغیان
 بجای و بزرگان ایران کردید

فردوسی علیه الرحمه مفر ما بد
 چه آگاهی آمد ز شاه اردشیر
 ز شاه جوان شد دل مرد پس
 هم پیش مردم زد بار و کوه
 بنزد یک بر ناکر و ها کرده
 دگر هر که از ختم دارا بدستند
 هر که شوری با اندر ایدند
 زهر شهر فرزند روی زن
 نبرد جهانجوی کشتا بخت
 زبان بر کشاد اردشیر جوان
 کرای نامداران روشن روان
 کسی نیست نه نامدار بخت
 زفر زان مردم دای زن
 که نشند کاسکند بدنهان
 چه کرد از فرجهای بجهان
 میان ما و یکایک بکشت
 به پهلای آورد کینه برشت
 چون با شمش از تخم اسفندیار
 طرز نادران اردوان شهر پار
 سز کرد این را فخر نیم داد
 و زین داستان کس نکند بر یاد
 چو باشد این بدین یارمند
 تمام بکس ناچ و نخت بلند
 چه گویند اینرا چه پاسخ دهد
 که پاسخ باوان فرخ نصید
 هر آنکس که بود اندران بخت
 ز شمشیر ز مردم و دوزای زن
 چو آواز بشند بر پای خاست
 هرگز دل از کفند است
 که هر کس که هستم با یک نژاد
 بیدار و چهر تو کشتیم شاد
 و دیگر که هستم ساسانیان
 بر بندم کین ناکر بر میان
 بفرمان تو کوه هامون کنیم
 بر شیخ آب دریا هم خون کنیم
 انتهی

موسی خوردن و لادار و سایر مورخین از من تاریخ افا نا جلودر نامعینر دانسته و احوال مسطور و انصاف
 مینمایند و اردی در اجنبی بود از اشکانیان دارند و علت عهد انقراض از طبعه را همین میدانند بگو
 اینکه بویستند ما مشرق زمین بیکارش تاریخ این سلسله و خانواده پیرداخته از تمام سواخ اعمال و ذایع
 همه فرد و سلطنت ایشان بنوشن چند سطر اکتفا نموده بلکه اغلب اسامی سلاطین اشکانی را از درج کلام
 ساواط کرده جهت همان خارجه چون آنهاست مکرده میدانند که عاری بنوعیه آفتوم و حقی در ریگوان
 و کتب مغلله سازند و بقبول این تنگ خود را راضی کنند راستست که از نوار خج کیان و پیشدادیان که
 با شرح بسط ثبت ضبط نموده اکثر مطالب باستانه آنچنان است حوادث دوره ساسانیان که بالنسبه
 اصح است از آنقدر نیست که طالبان آگاهی آنرا کافی دانند و مشبعش خوانند اما با مجاز و اختصا تا تاریخ
 اشکانیان نیست نکاتی که از فرات ناچگون را مالک شدند بلکه در بعضی از حدود هند و ششان و کوه
 نفعان و خلیج فارس برقی خشمی و اعتلای آنها افزاشند و خود را با قبا صر و رومیه الکبری برابر میدانند
 و با آنها جنگ میکردند و ظفر با پیشند بلکه جز این دولت و لئی نبود که در آن بنظر اهریبت بینند تمام گشت
 پنج مائه سلطنت ایشان از در پانزده سطر نوشتن علیی قلم باید و خراجی بودن سبیه نشانید که بدان حمل
 کنیم و آنجا صکه عطا العزکت و اخبار پیشینیان و لغی دارند اندک در نوار خج همینکه سلطنت خلفا
 اسکند و اشکانیان می رسم خلیجی جای اطلاعات مفیده و آثار نافع را خالی می بینیم و بحسرت با پنداز
 آن نقطه و محل بگذریم
 اسکند کبر چون بر ایران دست یافت کما بخانه های عجم طهر بخو که بود بر انداخت و مورخین عرب عجم از
 فلت بصیرت با از فرط غرض بعمل شنیع و فعل فنیج را با اشکانیان نسبت داده اند بلکه یک کار زشت دیگر نیز
 ضمیمه آن ناهنجاری نموده میگویند سلاطین اشکانی علما و ادبای ایران را بکشتند و آثار آنها را محو و نابود
 ساختند و چون شرح سلطنت ساسانیان می رسند با شغفی زیاد و فرحی کامل مینویسند اردشیر سلسلی
 که از نخبه کبان بود علما و فضیلا ی ایران را در و رنج جمع نمود و در راه و پراف مؤبد با خود متفق ساخت
 با جای علوم و در لاج مد هبیاک زرد شمشیر خا خا حجت د آثار شد و بجای آن اطوار
 مورخ دیگر کو پلارها چون ایرانی نبودند از ابتدا تا انتها یعنی از اول سلطنت اشکان اول تا آخر پادشاه
 اردوان آخر همیشه از پارتها کمانه میکردند و دور می نمودند و همین فخره آنها را در مشرق زمین
 گننام کرد و سواخ مهم آن ادوار را که دلیل بر بزرگی عظمت آن طیفه است در پاره اخفا گذاشت
 فاضلی محقق مینویسد از مطالب همه معلفنه بنا بر تاریخ عم اینست که بدانیم اشکانیان بعد از پانصد سال
 سلطنت

سلطنت بجهت مقرر نمودن دین و مقرر شدن در مقام تحقیق میگوید و چنین
یونانی و رومی عداوت بسیار ساسانی را پیش کرده و او را شاهزاده شمرده گفته اند ساسان از او
التاس بلکه مردی کنام بود همانا منشأ اینکار گفتار اشکانیانی است که بعد از انفرضا از ایران فرار کرده
پناه بارمنستان با بمانا لک دوم برده بودند و در هر حال آخر دولت سعادت را در شهر دانا نون طلوع
نمود که فاطمه اهل ایران از اشکانیان مکد بود ند بلکه این کرد و در خود اردشیر را بلند کرد و بر تخت
سلطنت نشاند

مورخین از مینو اردشیر را اصطخری دانسته و بعضی او را پسر خوانده باین گفته اند که در حقیقت و کونین
آنجا که اردشیر بر تخت دیر بود و باین خلفی نداشت دی بجای فرزند قبول نمود و دختر خود را بزنی
با و داد و نام او را اجانشین خود کرد

باز آقا نجلوس میگوید شرف و ارکان اهل ایران که از نغدی اشکانیان بشو آمده بودند به اردشیر
سلطان فارس ملحق شدند و او از نژاد ساسان بود و بنشین چنان برسد و علاوه بر اینکه اشکانیان
و مردم ایران هرگز با هم مخالفت نداشتند در این وقت رخا نوده خود ساسان اشکانی نفاق و نفاق در
گرفته و شاهزادگان خانواده سلطنت طوری با هم منافقت استند چند شعبه از آنها برخاستند و
حرکت کرده مگر خدمت سلطان ساسانی را بستند و دو شعبه از آن چند شعبه یکی سوزن بالها و بود
و شعبه دیگر اسبابا بیدی الها و این شعبه آخری با دروازه و دولت اشکانی جهان بجلو میگویند
بالجمله چون دو شعبه مزبور با اردشیر پادشاه شدند و شعبه فارن بالها و شعبه ششم با کتم که دو شعبه
دیگر از شاهزادگان اشکانی بودند در خدمت اشکانیان راه و رسم دادی سپردند و آوازه شورش و
اغتشاش هر جا را گرفتند پادشاه اشکانی از من خود برای کک اشکانیان ایران فزون زیادی بجهت
نمود و از دولت و امانت خواست بلکه بر بدان و مسرعان نزد رؤسای قبایل اسبک شمال که ناکاشف و
خون زار در تخت مملکت داشتند و از شاهزادگان اشکانی بشمار می آمدند فرستاد و استمداد نمود و اینچنین
اردشیر بر شعبه فارن بالها و ناخت و شاهزادگان این شعبه را هر چه اولاد کور داشتند بکشت و نماند

از ایشان مگر پسر شیری خوری که او را یکی از چاکران با و با بداء التهر برده با اشکانیان ساکنان سرزمین
سپرد و از اعقاب این طفل باز در ایران سلطنت کردند محض خسر و پادشاه از من چند بار اردشیر مضام
داد و چند دفعه بر او غالب آمد و اردشیر پسر از آنکه شکستهای فاحش خورد میگرد و طبع پرخاش و بطایفه
سوزن بالها و گفت هر کس خسر پادشاه از من را بکشد حکومت بلخ را با و خواهد داد اما ق نامی از این طایفه

مقبول

تاریخ ساسانیان از اختلاف این پسر بوده
چنین پسران برین بلکه او مسلم رومی
ان مطلب در محل خود شرح خواهیم داد

مقبول اینکار شد و از اردشیر و اردشیر و کت کرده بار من رفت و در آنجا بنای خدعه را گذاشت و بجز
با وجود حق فریب ما را چه افتاده که با اردشیر خدمت کنیم او غاصب سلطنت است بجلا و حرم او نخواهد گذاشت
بنا مطمئن شود و ما هم نتوانیم از جانب او اطمینان حاصل نمایم عن فرار از بارمنستان آمده ام که باز دو شهر
خود را خام خدمت خسر و کتم آناق چون بطایفه الحبل خود را در دل و در بلاد خسر و پادشاه ارض جای داد
و طرفه و ثور کشت پادشاه را بکشت خسر قتل خسر که با اردشیر رسید بارمنستان راند و آن مملکت را بینه
سایر مملکت خود نمود و شاهزادگان اشکانی که در ایران بودند را بنوعی فراد کرد به مردم رفتند و اینجا
داخل در خدمت عسکره شدند و پس از آن در تمام جنگها بیکه سلاطین ساسانی با قیصر نمودند قشون
تشکیل یافته از شاهزادگان اشکانی پیشانی عساکر روم را بر عهده میگردند

کاسپون هر دین و مورخ یونانی که معاصر اردوان آخر و اردشیر بودند بنویسند گفته اند اردوان
آخر بدست اردشیر از سوانخ سال چهارم سلطنت الکساندر سوزر قیصر روم و سنه یا پند سی و هشت
تاریخ اسکندر سلوکیدی بوده و سال چهارم سلطنت الکساندر سوزر مفر نسبت با سال و بیست و هجده
و شش بعد از میلاد

آفانیاس مورخ یونانی که در مائه ششم مسیحی من زبیده و تاریخ نگاشته اسناد او اقوال مورخین رومی
ساسانیهاست تصدیق گفته کاسپون هر دین لکرده میگوید اردشیر که از نوده و لاه مستقله اصطخری
در سنه صد و نود و شش میلادی جلوس نمود و در سال دو و بیست و دو غم شاهزاده ها فارس را
که از خانواده باز را بچیان بودند بکشت و سلطنتش در فارس بلا منازع و معاند کردید که بکرمان راند
و بعد بخوزستان و اهواز و غیره و چون در خود بقدر قدرت قدرتی دید با پادشاه عصر یعنی اردوان
اشکانی بنای زد و خود را گذاشت و بعد از قتل سه شکست سخت در سنه دو و بیست و شش میلادی
اردوان زامفه و مقبول ساختن نگاه خود را شاهنشاه نامید و بعضی را عقیده اینست که از سلاطین
عجم اول کسیکه باین لقب ملقب شده همان اردشیر است (از سلاطین عجم بعد از کیان)

جو بر طری میگوید علی اردشیر اردوان و کشته شدن این پادشاه از سوانخ مهراه است و آن مابین
بیست و پنجم نوامبر و بیست و پنجم دسامبر از ماهها فرنگ است پس مدت سلطنت اشکانیان از ابتدای عجم
اشک اول تا انفرضا این خانواده بدرستی معلوم است بدون یکسال که باز یاد

از مشکلات تاریخ اشکانیان یکی آنکه چند نفر پادشاه اشکانی را که مورخین یونانی و رومی اسم برده اند
مدت سلطنت آنها چندان مفید نشده و محققین بعضی در زمان با کمال زحمت مسائل مهم آنرا بدست

آورده

دفعات و اخبار پسر

آوده و معلوم کرده اند اگر چه پولها بکنه در شهرهای یونانی نشین خود اشکانان ضرب میکرد
 روی سکه ها با خط و زبان یونانی اسامی آنها رسم شده بلکه بعضی از آن سکه ها تاریخ هم دارد لکن بک
 عقیده و احتمالاً این اسباب اشکال میشود و آن اینست که جماعتی آن سکه ها را از شاهزاده ها اشکانی که
 سلطنت مرکزی پیشور میدادند دانسته از خود سلاطین و در اینکه از شاهزاده ها آمدن کورکا مکه یکی از
 راه غرور با از فرط دلشکوه و غیره در نقطه و ناحیه طغیان میکردند شک نیست پس این سکه چندان کلید
 معرفت و استنباط شویث مطلب بر و حقیقت نگشته و مسئله را از بونه اجمال خارج نمینماید یکی از
 مورخین کوبداز شاهزادگان اشکانی هر وقت یکی در پالت و ناحیه بنای سرکشی میکند اشکال درها بجا
 با اسم خود خطبه میخواند و سکه میزد پس سکه ها را اشکانیان و اصله و غیر اصله است اصله از پادشاه بزرگ
 که شاهنشاه بوده و غیر اصله از شاهزادگان طایغ غاصب

افانیاس میگوید از وقتیکه پسر داد وارد مملکت پارتی شد تا انقضای سلسله اشکانی چهار صد و هفتاد و یک سال
 و از ابتدای شورش اشکانان و بر ضد سلطان سلوکیدی انقضای این طایفه چهار صد و هفتاد و پنجاه سال
 میباشد بعضی از مورخین عرب خاصه مسعودی در محلی مدت سلطنت سلاطین اشکانی را فریب بهمان که
 مورخین عبری و محققین این عصر زمان نوشته اند ثبت کرده یعنی چهار صد و شصت و هشت سال
 مینویسند و ما مدت سلطنت اشکانیان را در فصل مخصوص نگاشته و توضیح و تصریح نموده ایم در اینجا
 اگر اشارت در فقه باقیع بوده و این است علت انقضای اشکانیان و غلبه ساسانیان بر طایفه از سلاطین
 عجم و الله اعلم

فصل سی و نهم

در باقی ماندن سکه و اخلاف اشکانیان در ایران و سایر بلاد
 بعد از آنکه سلطنت از دوده اشکانیان سلسله دیگر که ساسانیان باشند نقل و انتقال
 نمود بحکم تقدیر نادیری فرزندان و اعقاب این طایفه در ایران و مضافات مانده و بوجه و کاهنی نیز
 حکمرانی نموده اند و ما بقریب شرحی در این فصل براد خواهیم کرد تا از دقایق مطلب چیزی باقی
 نماند بنا بر این گوئیم بعد از طغیان از دشر ساسانی و حمله کردن او بر اردوان آخرین پادشاه
 اشکانی ایران خسرو پادشاه از من که از همین قوم و قبیل بود بجهت خوشی و فریب خواست نگذارد
 ابد دولت مغرض این سلطنت بخواند و دیگر منتقل شود بدست پادشاهان و از کارها که کرد
 بود که برای دفع اردشیر و طغیان او از قباصره روم بک طلبید و او را منقاد نمود

عقیده بعضی از مورخین این است
 که یکسب عمده انقضای دولت
 اشکانی مخالفت یونانیان با ایرانیان
 اشکانیان پادشاه را رئیس بود
 دولت میخواندند و در باستان
 مخصوص مؤبدان و معان و دستورات
 زردشتی نمیدانستند خدعه و سده
 معابد یونانی را هم دارای همان مقام
 فرزند می نمودند و الحقیقه علمای
 تمام ادیان را یکدیگر چهره می شناسیدند
 و بویچیک اخلاص می میدادند
 این برخلاف میل پیشوایان مذهب
 زردشتی و پیروان آنها بود چنانچه
 مشارالیم خود را مخصوص ضریح
 غیر خود را باطل میشمردند و پیروان
 آنها از مقلدین و متقلدین سایر ادیان
 تبری می جستند و اشکانیان که در قدیم
 بدین زردشتی اصرار می داشتند
 و تمام مذاهب مثل فرزند می نمودند
 بلکه در او اخطار طبعی و با او
 مطرد و معوض ایرانیان زردشتی
 بودند و از شیوه فرقه که مردم ایران را
 بر همان اشکانیان می نمایند از جمله
 می گفتند اینها در پاک و عیب زرد
 پا مال کرده اند پس باید که کشتا ز جریه
 عسکر ساسانیان در دنیا بود و اشکانیان
 اشکانیان بکار بردند یکی در مملکت

مچنین سرعی با خنر کسب کرده از پادشاه اشکانی این مملکت که وهساجان نام داشت مدد خواست
 و الحقیقه سخت بگوشید و از جد و جهد چیزی فرزند نگذاشت و در چند جنگ بر اردشیر غالب آمد و در خطه
 ایران از اراضی طرف خراسان مسافت بعید را بیاد چیا اول و ناخدا اما چون روزگار اشکانیان بران
 نیز شده بود و هفتک سعادت او را در بار چیره آنها سرعی و ضایع شد و آن بجاهد کامل باطل گشت سود
 نداد و ثمری نکرد بحکم تقدیر دامن دولت از دست رفت و تیرا با ل از ششست این جهان بر چنین باشد
 و روزگار از این شمش عادت برین چون بهار فرقی در رسد گلشن فریزی و امل و اهر روزش کفک ناز
 و خرمی انداز و همیشه نوین دی از پی آمد سبزه و لاله را از پر مردن و افسردن کن بر نیست این شود
 چاره پذیرند یا بنده و یا پادشاه است که از عالم آمد و شد بیرون است ملکش از زوال و فنا بیرون می رود
 آنکه دل بر این جناب پر لعان صابونی نهد و زمام اختیار خویش را بدست نهواند هد فریب این سرب آفتاب
 بخورد و عشوه این مکار محال نخرد با لجه خسر و در مرید سنانی شاهزاده اشکانی چنانکه در فصل
 پیش ذکر شد از یاد آمد و فرزندان او را که طفلی خود خویش سال و موسوی به تیرا بود یکی از ملازمان ملک
 شناس از جنگ اردشیر رها نده بر دم رساند و اردشیر از من را مستخر کرده بیست و هفت تمام ساسانیان
 مستغلامان آن مملکت بودند و وهساجان اشکانی پادشاه با خنر بنویس خود مفهوم اردشیر
 کشت اشکانیان ایران چون حامیان خود را در مانده دیدند دست اندر دعوی کشیدند و نواح را و
 گذاشته بخدمت ساسانیان راضی شدند و در دادند برخلاف اخلاف پادشاه اشکانی با خنر که ناچند
 در طرف ما و راه انهر حکومت سلطنتی داشتند بنا بر مسطور است مورخین رومی بعد از غلبه اردشیر
 بر پادشاه اشکانی با خنر نامت یکصد سال از جانب اعقاب آن پادشاه سفر اید و بار دولت روم آمدند
 و در خواست میکردند که آن دولت با آنها عقد موافقت بنده و قول هدایشان از طرف مشرق ایران
 و عساکر روم از سمت جزیره العرب اناطولی و آسیای صغیر بر ساسانیان حمله بریند و آنها را در میان کوفه
 مصلح و پامال نمایند یا چه شکار صورت پذیرفته اند اما دولت روم صرف خود را در این بند بک برای
 خاطر شاهزادگان ضعیف با خنری با دست پر و ثروت ساسانی در اندازد

مورخین معین میگوید یکی از پادشاهزادگان اشکانی با خنری در سپه هفتاد میلادی جنگ سختی با
 شاپور دوم ساسانی کرد و آخر آنرا اشکانیان با خنری ضعیف شدند مگر بواسطه هیا طله یعنی انقباض
 در سمت مشرق در پای خرد و در سلسله جبال هند و کش جای گرفتند و ایند و ادبش اشکانیان با خنر
 پدید آمدند و در زمان آنها را نابود ساختند و در زمان مسعودی گوشتان که مفر سلطنت اشکانیان با خنر
 بوده

بعضی از پادشاهان و سربازان
 باشند

بوده هنوز وجود داشته چنانکه خود این مورخ عالم تصریح بر این مطلب کرده و میگوید در میان خاندان ابراهیم
چین ملت که هنوز پیروی از مانی را میکنند فقط مردم کوشان اند
شعبه دیگر از اشکانیان که در دشت قبیاق و در میان طوایف نوزاد سلطنت داشتند در سنه سیصد
بیست میلادی اسباب ضعف خود را بدست خویش فراهم آوردند یعنی پادشاه آنها که سائز نام داشت
در سال مذکور لشکر بارزکشید و در این زد و خورد مغول مقبول شده رخت بجهان دیگر برد و همین از
فوت آن خانواده کاسته شوک ایشان رو با نفاص گذاشت اگر چه ناسته سیصد و هفتاد هم اسم
بهر همی داشتند ولی صورت ظاهری بود و نمودی بود بعد از آن منفرض شدند و طایفه هون با هیاطله
دشت قبیاق را تصرف کردند و جای اشکانیان این طایفه را بگرفتند

و باید دانست که طایفه هون یا هیاطله را کار این بود که تمام بلاد و ولایات مابین دریای خزر و فرات و دیگر
بلکه از مرز اسپای صخر و شام را میساختند و عمارت میکردند قوم آلین را این طایفه مغز و ساختند چنانکه
بگویم که افضاز پناه بردند و هنوز از آنها در آن سرزمین نماند کافی میکنند و جماعتی به لهستان رفتند
و ملکت این هوای از همان طایفه آلین است بلکه اهالی پر سر و گویا اند و اسون طایفه آلین اشکانی میباشند
برغم بعضی یکشعبه از این طایفه که به پروردگار کرده به بر توغال رفتند و یکی از شاهزادگان اشکانی که
سمت اهل یکی داشته و به بر توغال رفتند در آنجا اساس اسباب ملطنه فراهم نمودند که در این سال امرداد
یافت و خانواده او در آنجا بگریختند

اما نیر داد پسر خسرو پادشاه ارمن که او را بر دم برده بودند آنوقت که وزیرین قهر و دم لشکر با بران
کشید و بی خبر بگفت موروثی خود باز کشتن لکن او شوهر دختر اشکانی که از جانب پادشاه ساسانی حکمرانی
ارمن داشته مالک بالاسخاق ملک را نمیکند اشکانی که سلطنت جلوس کند بعد از مبلغی که کسکش گفت
و ششصد پند و ناچه از ارمن بسپوغال ابدی بر او شوهر داد و بجز خود یعنی پادشاهی ارمن رسیده و از
او شوهر که معروف به قمرکان بودند نامان هشتم عیسوی در آن دونا چه حکومت می نمودند نامان هشتم
پسران این خانواده در ارمن میباشند

همچنین سال بعد از جلوس تیرداد نخب سلطنت ارمن و سی سال قبل از تصرف سطنطنیه رومی تیرداد
پادشاه ارمن با تمام ارمنه بد لاک سنت گرگوار ولد اتان سابق الکر که خسرو سلطان ارمن را کشت
پسر و پسر نضاک شدند بنا بر این میتوان گفت اول ملت که نضاک را کشتند ارمنه بودند خلاصه بعد از
تیرداد نام صد و پنجاه سال اشکانیان ارمن در این ملک حکمرانی داشتند لکن غالباً بیعت و تمکین با ساسانیان
مینمودند

طایفه آلین اجناد الماها بوده چنان
برایان قدیم توریق و بعضی السنته
حالیته یعنی مردم اسنک از قبیل
اسنک بر میان بیخه مشالی و زورما
یعنی هر جنگی و آلین مان یعنی در آن
طایفه آلین و آلین مان از کثره اشکانی
المان شده و جنتکان که در آن کلیسه
یعنی مردم بیخاست و اسپرستان یعنی
مرد شکاری یا اسپان از قبیل
لغات را السنته یعنی آن کلیسی
بسیار است همچنین در زبانهای اشکانی
مثل کزکان یعنی در ترک و آلمان که ترک
مورد دارند و میگویند آلمان هر چه
ناخت نماز است نام بعضی ناخت و ناخ
مردان است فارسی زبانان لغت آلمان
در باب آنکه به همین معنی است همانند

مینمودند در زمان یوزدوز قیصر بزرگ (سطنطنیه) مفارن سال چهار صد و بیست و هشت میلادی
ملکت ارمنستان در میان ایران و روم قسمت شد یعنی چهار قسمت آن بایران رسید یک قسمت به روم شد
و اما اولاد سنت گرگوار در میان او مندر باست یعنی داشتند و ساهاق آخر قیصر این سلسله پنجاه سال
تمام کشتن بر یک ارمنها بود در سنه چهار صد و چهل و یک مسیحی خانواده سنت گرگوار هم منفرض شدند
و از جهان همان دیدند که سایر ایرانیان و ضمناً معلوم گشت که سنت گرگوار هادی او مندر باستان و از
شاهزاده ها اشکانی ایران بوده بالاخره بعد از انقضای اشکانیان ارمن جمعی از شاهزاده ها آنها را بر
حمایت قیصر قسطنطنیه رفتند و اغلب رویش سر کردی و سرداری در حیره بلند و اعتباری کامل یافتند بلکه
از این طایفه قسطنطنیه نام ملقب بری روزی در قسطنطنیه قیصر شد و از اولاد واحفاد او تا سال هزار
و بیست و هشت مسیحی باقی بودند و آخر شخص آنها دخری بود و نام که کنسانتن مومناک قیصر قسطنطنیه
او را برین گرفت و امپراطور قسطنطنیه شد و در آن شهرها ارمن از نژاد اشکانیان نامان سیزدهم
میلادی نیز میباشند و در آن کانی میکردند

شاید اغلب مطالب این فصل بنظر مطالعه کنندگان جمله معترضه آید اما مقصود چون این بوده که اعقاب
اشکانیان تا کی و چه زمان در مالک نامی داشته اند اطباء اسباب خالی از فایده نباشد و اما از اشکانیان
ایران که عهد نظر ما بآن میباشد در دولت ساسانی تا آخر خدمت میکردند و در باستان هارث مینموده حتی در
او ان استیلای عرب بر عجم یکی از شاهزاده ها اشکانی از جانب تیرداد آخرین پادشاه ساسانی فرستادند
روی عراق عجم بود و بهرام چوبینه که با خسرو پرویز در دو خورد و میبند سلسله نسبت با اشکانیان میرسد
و از طبقات سلاطین اسلامی پادشاهان سامانی که تقریباً صد پنجاه سال در ماوراء النهر و خراسان
سلطنت میکردند از نژاد اشکانیان ایران بودند چنانکه پیشتر اشاره کرده ایم

خاتمه در مطالب متفرقه

اصول مطالب تاریخ اشکانیان را در فصل سابقه نگاه داشتیم و بفضل الله تعالی جای خالی نماند است که این اما
از برای اینکه از گفته قدامت و متأخر مصنفین در این موضوع هیچ ترک نشده باشد بعضی مطالب متفرقه
در این خانم بدو رعایت ترتیب براد میسازیم و البته آن مسطورات نیز موجدی در بد بصیرت و استكمال
مقصود مردم خواهد بود بعون الملک العالم
مورخین و علمای علم انساب بنیاد و ام در اصل و نسبت ریشه سخن را در گذشته از جمله میگویند این طایفه
شعبه

شعبه بوده اند از شعب قوم اسکیت با سینه که در توران سکند را شنید یعنی در هنر و مسکن اصیل آنها شمال
آسیاست از آن سرزمین بطرف جنوب مهاجرت نموده من هیاطله و فملوق و ایغور و اوزبک و غیرها و
نراکنه حالتی را باید باقیمانده قبلیه پارت داشتند در آنوقت که کیخسرو پادشاه کیانی در اوج افتاد
بود مملکت پارت آن تمکین که باید از این پادشاه بمنتهی و حال همین منوال میگردیدند و قسکه سلطنت
طیغه بدست اسکندر کبیر منقضی گشت یعنی هرگز سلاطین جهان ایالت پارت را مثل سایر ایالات حکومت
مطیع خود ندیدند

نویسنده میگوید پارت و هرات و خوارزم و سمرقند و بلخ تا نزد هم ممالک ایران و خوارزم و سمرقند
و سیستان و آن نقره مالیات داشتند از خوزستان آنها نیز سیستان را آن نقره مالیات میکردند
و همین دلیل است که سلاطین جهان تسلط کامل بر پارتها نداشته اند چنانچه آن ایالت با وسعت هر قدر
غیر منقضی شود باز مالیات و فایده اش بواسطه حاصل خیزی باید بیشتر از خوزستان باشد

در اواخر بسپاس مملکت پارت پارت پاره پاره پاره پاره پاره پاره پاره پاره پاره پاره پاره پاره پاره
در زمان دارپوش از ملایان بعد مطیع ایران بودند و مملکت آنها جزه ایالت شاهزدهم از ایالات سلاطین جهان
بشمار می آمد و آنوقت که کشای اسکندر یونان کشید پارتها نیز جزو عساکر او گردیدند و پارتگان و پارتها
کوتاه سلاح ایشان بود و پیاده راه می پیروند و این سوانح سال چهارصد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد
مورخ میگوید پارتها قولی الاصل اگر چه ایرانی نبودند چون سالها سلاطین کیانی بنیفتند نمودند بواسطه
عصبیت و غیر وطن پرستی که از خصایص طوایف پارتهاست این پارتها که سلطنت ایران را بهیروزند
علاوین مخصوص داشتند و کشته آنها را میروزیدند و بمیل پارتها میبلا اینچنین مشهور تمام دنیا است

مورخ دیگر میگوید ساکاس اسکیت زاده و تولقی هم اسم یک طایفه است که همدار است و مختلفه و اختلاف و
تغییر لفظ حاصل نموده و از قسطنطنیه پارتان که مسکن طایفه ساکاس اسکیت پاداهی با تورانی بوده هرگز حالت
انقیاد و اطاعت کامل بر گردانند و اینچنین عهد کمان و چرخ را از ایستای اسکندر کبیر بر آسیا و این فاتح
مقدونیه با آن جلالت و جبروت همین دافض شد که از شوارع عام عبور کند و بطرف ترکستان رود بدو اینکه
پارتها منقرض شوند بلکه جماعتی از اهل خراسان عقیده اینست که اسکندر در مراجعت از هند و سنان از راه
سخت و صعب که آب از دره بلوچستان بجایک ایران ورود نمود و قتل آنها در عمان و مراب شد که از ترک پارتها
و پارتها کنز نمایند و میسرید که آن قوم جو جو و از سطون سورتا و بکامند از تصرف ناحیه پارتها این
فناخت کرد که در قطعها خط راه که خود ساخته با آن بنیه فدییه بود مستحفظ بگذار یعنی کوفت و اجمعی

صاحب

بعقیده نگارنده
سکری مشق از
ساکاسات

بعقیده بعضی از عقیده اسکندر
در مراجعت از هند و سنان از
راه مند و کج و مکران و
بلوچستان پارتان آمده

صاحب منصب معدود تا بین واسطه و آذوقه و لوازم حصانت و آن طلوع و خصوصاً از جانب اسکندر باشد
دیگری گویند چون اشکال این ترک نژاد بودند بطبعاً در حکومت سلطنت بقیه و غلبه میل داشتند و رعایا
خود را در آنها با طاعت انقیاد خود دعوت می نمودند بلکه از آنها سناش بر سرشست میخواستند و از آنجا که
دین و آیین و آداب ریسوم نیز آنها را با ایرانیان مشاهده نمود هرگز قبول عامه نمیشدند
دیگری گویند طایفه داتی پاداهی که در قطعه از مملکت خراسان حالیه بورت استند قومی حشمه و چادرتین
بودند و ایالت هستان را در شرق بر سر شرق بحر خزر که برع بعضی از لفظ پارتیه ترکیه یافته و هستان آن
یعنی مسکن طایفه داهی در هستان که ناحیه مشتمل بر دهات باشد و داهستان از کثرت استعمال داهستان
شده

مورخین اسکندر گفته اند بعد از آنکه داد پادشاه ایران را بسوس یا بسوس سردار او بکشت اسکندر از سرد
مک ناشناس را تعاقب کرد بسوس میخواست پارتها را در تحت این آیین آورد و در خدمت
افدامان می نمودند تا چون کار از پیشرفت بسوس و بسوس مضمون اسکندر کشتای پارتها بر سر تسلیم حکم
تقرمان مقدونیه می دادند

هر وقت میسوزید از طوایف که تمکین کیخسرو نمودند یکی نیز طایفه داهی بود ازین گفته و مسطور است که بران
مصنف سنی میستفین مشغول می شود که طایفه اسکیت و ما سارت و ژن و داس پارت و داهی و پارتی و پارت
قوم بوده اند و جمله را یک طایفه رسم و آداب دین و آیین و زبان بوده و در ساکاسات و نوبت است و المان و کمان
قرادنگیزی که کوه قفقاز و ساحل شمال و مشرق بحر خزر و تمام ترکستان و کمان و کمان و کمان و کمان
خیز منتشر و موطن شده و جهت اختلاف اسمی آنها اینکه هر قومی قبلیه بر سایر قبایل مسلط می شد آنوقت
همه را با اسم خاص آن قبلیه مینامیدند و چون در شب بدینم اینطوایف همان قبایل قدرتی با تورانیان مورخین شرق
نیز میباشند لفظ تورانیان برای آنها کلمه جامع مانع است که اهل مشرق استماع نموده اند بخلاف آن است
که نویسند و هم مغرب ذکر کرده و استباحت و شورش آنها کرده و واقف تاریخ را تا در یک ساخته است اما
چهارم و پنجم میلادی طوایف مذکور و با اسم هور و هیاطله و اسلا و وانا نام برده و طایفه خزر نیز شعبه از
همین قبایل بوده چنانکه در بای پشاور در بای مازندران که از حدود مصرفات قوم خزر شمرده شده بنام همین
قوم موسوم و معروف گشته و تقریباً هزار و پانصد سال قبل هر روز در بای خزر میگذشتند و در شهر سوستان
ابتدا خراز بنام داشتند طوایف مجاور و بلغار و از وکان هم همان تورانیها بوده اند

هر وقت میسوزید پارتها و اسکیتها غالباً در ساحل رود همچون باهم زد و خورد داشتند و پیداست که مستحق
او از

او از

اوا اسکتها همان تورانیانست چه ابراهیمها در زمان قدیم خود نورانیها را ساس میگویند چنانکه هر دو
 خود نیز محرابین مطلب کرده و تخمیل که سبقت داد اصل ساکنان بود و بعضی مسکن طایفه ساس و سکار که در
 علیه ترجمه در شاهنامه فرموده همان ساسها باشند اگر چه بعضی بر این اند که ابراهیمها عازاد دشمنان خود را به
 لقبهای شت لقب میموده اند از اینجهت آنها را سکار و کر سار گفته یعنی کر که ستر و سگ صفت و این قول ضعیف
 مورخین ایران محل گرفتار عافرا سبب پادشاه تورانی را طرفدار من گفته و این چندین بود و بعد از آن
 چنانکه ذکر شد مملکت پارس با وسعت را منصرف بود بلکه یک حد آن کوه قفقاز بود و سلاطین قدیم ایران از
 طایفه کمان و بعد ساسانیان قلاع و حصن و برج در دره ها کجا ل و دره ها و دهنه ها که از دست
 دوس طرف کر جشوار و منستان آمد و شد میشد ساخته بود بلکه از شرق سبج تورانیان محفوظ باشند
 محقق میگوید شک نیست که طایفه داهمی در شرق سبج فاصل مابین آسیا و اروپا جای داشته و اغنام و احشاک
 آنها سواحل رودانوب میبردند و طایفه پارت با اشکانی بدو تأمل در بدانین طایفه بود علی الخصوص
 از آن قسمی که داخله خراسان خالته بودند و باشند و باشکانیان کل کرده آنها را بر سر سلطنت جالس
 نایل شوند و سلاجقه که از طایفه غور پشته آمد و ابتدا در ساحل رود سن و در کاساکن شده بنزد داهی از اقوام
 اشکانیان بوده اند و بسط شرق آمد در کرکستان و خراسان و بلاد دیگر ایران و اناطولی و سلطنت مستقله
 سلجوق را تشکیل داده اند آنچه ظاهر شده و ذکر خواهد شد یک قسمت از قبایله داهی پادامی در سمت شمال قفقاز
 در دست حاکم روم گرفتار شده و در پاستان قسمت با یکسبب از سلاطین اشکانی بوده زیرا که در مانده
 چهارم میلادی یک از رؤسای این طایفه که اشکانی نسب بود و سائیزان نام داشت از دست کوه قفقاز
 عبور کرده وارد ارمن شد و با خسر و اشکانی پسرش را داد اول پادشاه عبسوار من طرح جنگ رنج
 اما خود در حر بکاه مقبول شد

در کتب مقدسه عجم از زند و اوستا و غیره که بزبان پهلوی نوشته شده از طایفه داهی سخن بسیار گفته
 و مسکن آنها در شمال شرقی در پای هارندزان تعیین کرده اند اما از پارت و پارت هیچ حرفی و اشارتی
 نشده همچنین در الواح طایفه نبی آشور که مخارده بر آنها سلطنت کرده هیچ اسمی ذکر نمی آید و پارت و پارت
 مصغری میگوید چند قرن قبل از حضرت عیسی علیه السلام طایفه اسکت که آنها را داهی یاد میکنند
 در سواحل جنوب شرقی بحر خزر سکنی داشتند و بلاد دیگر در آن حدود واقع است هنوز اسم آنها معروف و موسوم
 بدهنان است طایفه مزبور از آیمیا داخله ایران آمد تا سواحل دریای سیار شدند و تیکه ابراهیمهای اصلی
 بوی با این طایفه داشته با واسطه مغایرت اخلاق و آداب بوده باز جهت عقد که از ایشان میدیدند لفظ

داهی همانا تحریف ناجیک شده و از آن زمان مانده است یعنی ملک و طایفه بالنسبه حشره و حالا هم ابراهیمهای
 نژاد ابراهیمهای اصلی را ناجیک میگویند و مقصودشان طایفه است و حشره است و محض تحریف این لغت است
 میکنند و از آنجا که در اوجیک تلفظ مینمایند کارنده کوید کلام این مصنف در باب ناجیک معشور است
 و نتیجه صحیح از آن حاصل میشود

عجم در ابتدای حمله و هجوم عرب یا پیش از آن عرب ناجیک میگویند و مقصودشان ابله و کتک و وحشی بوده
 و عرب هم که مردم ایران را عجم گفته همین معانی داد و نظر داشته اند

از آنجا که عرب علاوه بر ناجیک نازی هم میگویند بلکه این اسم را اول این ملک عبرت داده است و نازی همان
 محرف ناجیک و ناجیک است این لغت اصلا اختصاص با شکا بنان داشته بعد طوایف ترک از قبیل سلاجقه
 تراکه و ازبک و مغول که بر ایران از اسبلا بافتند محض تحریف و تحقیر ابراهیمها گفتند و هنوز هم ترک تراها
 ایران هر کس ناجیک میگویند مقصودشان تحقیر است

نگارنده کو بد نظر این امر در دنیا و در میان ملایسین اتفاق افتاده یعنی قومی قوم دیگر را محض تحقیر و تحقیر
 با سببی و لقب موسوم و لقب مینمایند چنانکه روسها با طریشها و المانها محض میگویند و غمزه از همین لقب است
 یافته و برای طریشها علم گشته و میخ و غمزه همان معنی کتک لال را دارد

مورخین و جغرافیدانها عجمین طوایف ساکن در سمت غرب مملکت خود را از قبیل مردم سواحل بحر خزر
 خراسان خالته و خوارزم بنا اوچی مینامیدند و وطن غالب آنکه همان ناجیک باشد که برینا اوچی محرف شده
 مورخین میگویند در زمان غلبه اسکندر بر آسیا بلکه خیلی پیش از آن در بیشتر از بلاد ایران قومی ترک و تور
 سکنی داشتند و آنها را داهی یا ناجیک یا چیری که باز محرفه اهی و ناجیک میشود میگویند این طایفه تورانی
 شعبه از شعبه بزرگ ایل و قبایله اسکت بودند و پورت اصلی آنها از سواحل جنوب کجا ل هند منبسط
 بود ناحیه موسومینا در مرکز مملکت شمرده میشود که طایفه داهی در آنجا پورت داشتند و آنجا را با اسم
 طایفه اهنستان میگویند و حالا معروف بدهنستان است غالباً آنجا عجم یعنی داهیها از اهنستان حرکت
 کرده برای اخذ و باز بسیار بلاد داخله ایران می آمدند و ناحیه دهنستان بواسطه مراتع بسیار و چمنهای
 سبز خوب برای مسکن و پورت قبایل صحراگرد چله مناسب است

مورخ دیگر که بد چینها گفته ابراهیمهای نجه سلاطین اشکانی را اینا اوچی میگویند و آن محرف ناجیک است
 و ناجیک نازی یک لفظ میباشد و معنی آن طایفه عذار و خونخوار است چون ابراهیمها عربی با این اسم
 خواندند آنها هم نژاد ایشان را عجم گفتند یعنی کتک و حالا از آنجا که داهی میگویند یعنی حشره

و در همین عصر زمان در بلوچستان و افغانستان و کشمیر و بلاد مارا و التهر و تمام نواحی محدود و لغت در
ایران اهالی شهر نشین فارسی زبان و ناچک میگویند و مردم خارج از شهر را از یک معقول و ناچکها با او زیک
معقول و ناچار که ملاقات منصف میباشند فرقی دارند نکرانده کویان بن جمله میخوانیم بقین کنیم که ناچکها
نازی است که عرب باشد و بهر مطالعه کنندگان که خود در این باب بنده و توائل نمایند

مورخین از منی متفق الکل میگویند پارتهاد رفته و ناچک از باختر سکنه داشته و موسی خونده میگوید
اشک اول در خود شهر بلخ خرچ کرد و در امان بلخ را باحل باحل میگویند و چون سلاطین اشکانی پادشاهان
آن خانوار در القاب خود کله باحافی یا بالهاونی را ضمیم نموده بسیاری آنها را بلخی دانسته و در
عقبه اینست که بالهاونی بعضی هلووان و شجاع است شعبه اشکایان ایرانی که مقدم بر ساسانیان
این لقب را داشته اند

چون شورش پارتها مغان طغیان باختر بود جماعتی سوگنده آنها را با خنری پیدا شده اند این مورخ
اشکایان را از نژاد اردشیر دراز دست کپانی و ایرانی دانسته و مسلم است که این بقولید بعضی از مورخین
آسیا میباشد استر این بقیر میبویانی بودن آنها کرده و در سن و این میگویند مملکت باختر در آن
اصلاً جا پگاه طوایف داهی بود و داهی قبیله ایست از قبیله اسبکت پارتیانی

برای تصحیح قول آنها که اشکایان از باختری دانسته اند گوئیم بعقیده زمره از اهل تحقیق باختر که چنینها
آزاد اهی و داکیا میگویند محدود معنی نداشته از سر حقیقت چون واحد و هند سنان از باختر میگویند
و شرح این لغت بزبان قدیم ایران بلاد مشرق است مقصود بلاد مشرق ایران بوه پس ناچک بار
پارتی که وطن اشکایان باشد در همین قسمت یعنی بلاد مشرق واقع میشود با این قاعده باختری بودن
اشکایان صحیح است

مطلبی که مسلم است اینست که اراضی ممالک واقع مابین سجون و ججون و فرات غالباً در تحت تصرف
انراک بوه اکثر اوقات طوایف توراتی از اقصای شمال آسپاک کرده و در این نواحی استیلا
آداری که سلاطین بومی ایران در ممالک سلطنت نموده اولاد و ده کیان است تا یاد و ساسانیان
از آیند و عمر کنند سلسله سلسله را باید از نعلب نکران دانست باید گفت ابتدا طایفه بنی ساسان در
ایران ساکن شدند بعد اولاد پادشاهان بر آنها غلبه کردند اماکن ایشان از اردستان کوشند و قوی گری
مملکت غالب آمدند و در آنجا اقامت و وطن اختیار نمودند طبعی است که رفته رفته خصلت خویش
مغلوبه اند میکنند باین هر طایفه از طوایف توراتی که با ایران آمده مسلط میشوند پس از حقیقت

مقصود از بلخ همان شهر بلخ بوده
بلکه ناچک نامش بوده چون بلخ
کسی باک و سپهر بوده ناچک
با شهر بلخ شهر شده شاید مقصود
از بلخ که از آن میگویند تمام هنر
و خراش و سپستان و خوانند
و غیره بوده باشد

بعدادات آنها معناد میکشند پیرا زود طایفه دیگر بر سر آنقوم هجوم می آوردند و بجای برادران خود را
میگرفتند و بر زمین ایرانی شده بومی علم میفرستد و دلیل روشن تر از این برای اجنبی بود اشکایان
نیست که اردشیر با یکان در او از طغیان خود بر و سوا و اعظم ایران میگویند این عزای و حشر فلان کرد
و همان نمودند

اکثر از مورخین قدیم صریح گفته اند پارتهاد از طایفه اسبکت توراتی بوده اما توضیح نموده که از کلام شعبه
میباشند اسبکت های توراتی از شمال شرق ایران و مشرق بحر خزر و شمال آن گرفته تا قرا در نکر و سواحل
و حد دیال انوار در هر جا سکنی داشته از این مکنه بنام نقاط فرنگ منتشر شده بلکه ناهند و چین
رفته و در هر جا دست نطاول و چپاول دراز کرده اند

تمام مورخین یونانی و رومی و عربی و عجم از سوالها ایام ناکنون هجوم ترکهای معروف با سبکت پارتی
چین دهند و فرنگ و مصر ساسان مکنه ثبت کرده اند بقوم یعنی اسبکتها با نارانها چند شعبه قبیله
منشعب منقسم شده اما چون اصلاً هم یک جنس اند خلق و خود با عاداتشان نیز یک است با خیل هم شبیه
لکن هر شعبه قبیله اسم مخصوص داشته و از آنجمله است رت و گت و سوسو و پت و جت و جات و داهی پارتی
و پارت با بارت

هر دو ت که قبیل از خرچ کچس و کبانی طایفه داهی داخله ایران را ناهند سوسو در و فاند دارا که ت
در مقابل اسکندر مقاومت نمود و معاویة این طایفه بود و این قوم اسامی مختلفه داشته اند از آنجمله است
داهی داهی دانی و دای و داسی و داسودر حقیقت حرفه این قبیله با قبایل تکریم بوده و گاهی باحوالی
طرا بوزن راه میباشند چنانکه اگر نفون سرار و مورخ یونانی در تاریخ خود میگوید وقتی که من باده هزار
نفر یونانی از ایران فرار کرده بیهونان میرفتم طایفه ناهی یا ناوسی سر راه من بودند و مقصود از طایفه ناه
همان داهی است داهستان مسکن این قوم است تمام سواحل شرقی در پای خر و موسی همین اسم میباشد

استر این بنویسد استک و میرادش بر دایم باوند استظهار طایفه داهی سر از خط فرمان سلطان سلوک
سوی پیچیدند و این طایفه که بزرگترین شعبه از قوم اسبکت بودند در اروپا و آسیا منتشر و منقرض شده
در هر جای آیند و اقلیم جاد داشتند و در پای مازندران با اسم آنها خوانده میشد
موسی خور و در بیان و شرح شعبه اشکایان بنویسد در مانده اول میلادی و دایشیر پیرا شوی اشکانی در
ایران سلطنت با برادران و توام خود در جنگ و جدل بود چه آنها بعد از شوی پارتی را سلطنت قبول
نمیکردند زیرا که در بدو پادشاهی آنها شدی بر اعطالی کرده بود و شهرها آنها را محاصره نموده و خود

آنها را قتل و اعدام شد بدینکه در و بایده انشکه ارشور با سه پسر و یک دختر بوده پسر ارشد ارشد و پسر
 دوم فارن و پسر سیم سوون و دختر ششم یا کشم نام داشت در حال زندگانی پدرش او را بیست ساله ایران
 بزنی داده خلاصه رفتار از میان برادران مرتفع شد تا ابصار با ابکار پادشاه اشکانی از من با بران آمد و
 با صلاح ذات البین پرداخت با موضوع صلح شد که ارشد پادشاه بزرگ باشد و اولاد او نسل بعدی
 ملقب بشاهنشاه باشند و در برادر دیگر لقب بالها و یعنی هیلوان یا بالها و بی یعنی بی شد همیشه برادر
 مزبور و فوادگان ایشان بر سار شاهزادگان و امرای مقدم جویند و اگر ارشد با اخلاف او بلا عقب موقوف
 التسل شوند لقب شاهنشاهی خاص فرزند سوون با عقب آنها که در و اگر از صلب شدن سوون کسی نماند
 بنا بر فرزندان ششم کشم سلطنت بر آوند و پادشاهی خوانها باشد این بود که اشکانیان چهار شعبه شدند
 اولاد ارشد که پادشاه بزرگ بودند اخلاف فارن بالها و اعقاب سوون بالها و فرزندان اسبابا هیلوانی
 که از صلب ششم و سیم ساله بودند این ترتیب انقضای دولت اشکانی باقی و برقرار بود اولاد ارشد
 سلطنت میکردند و اخلاف و برادر و پسر و پسران و الیکری و حکومت می نمودند و وقت
 مسطور در سال هجده بعد از میلاد واقع شده و ارشور پادشاه اشکانی موسی خورنی نام او پسر
 فرهاد چهارم است معاصر پسر فیض دوم بوده و بعضی از مورخین بجای فرهاد چهارم اردوان سیم را
 نوشته و مسلم داشته اند که فارن و سوون برادران این پادشاه بوده اند و سلطنت اشکانیان
 خاص و اولاد اردوان سیم بود تا منقرض شدند

سپه گزندان نازندان از همان دوره
 اسبابا هیلوانی بالها و بوده و همیشه
 نگارنده تا او ان سلطنت سفوتی از
 اشکانیان یعنی از اردوان سیم بدان مذکور
 و نادر و سیمان و غیره که از اشکانیان
 بودند اندک نور و کج و بیستی شادان
 سازند ان تسلط ارشد و کسلت
 خورنی های خالی و اشکانیان نیز همان
 اشکانیان هستند من خود در باب
 ذکر قریب آن که سیم بر انجا
 میکتند و در قریب سیم اردوان سیم
 از در کشته بود عظام اموات آن نیز
 خالده و هیچ معلوم نیست اما
 بعضی ادوات که انرا که توران غیر مسلم
 از قبیل از ای و پرت و غیره و غیره
 پهلوی و اموات خود میگذرانند
 پیدا کرد و بطور بیخبر دانستم که
 این مقابر از اشکانیان یا کشم
 توران بوده نه عجم و نه مسلم

و افغانان و هندستان و قبیان حکمرانی دارند هنوز برقرار است
 مورخ دیگر میگوید در سال دو و بیست پنجاه قبل از میلاد پارتها با اشکانیان غزم خود را خرم نمودند که تمام
 آسیا را که تصرف بکنند یعنی خلفای اسکندر را آمده از جنگ بیرون آورند و سار پارتیک اول اقدام با بنکار
 نمود اما با انجام آن موفق نشد برادرش بر داد معاونت و خشیانی که اسبکتهای نورانی باشند با بنکار پیر
 و ششم پادشاه اشکانی که مهر داد نام داشت پارتها با احد و طبعی آن مالک شد این شهر با هم قهرمان بود
 و هم فانونی از سواحل فرات نارد و پنجاب را در تحت سلطنت آورده و از قوم و قبیل خود او بود ندکه در
 هند و سب قبیان و در هندستان و غیرها حکومت می نمودند اما خارج بدیدار مهر داد میفرستادند
 مورخین قدیم از قبیل سویدا و آریین می نویسند اشک موسس سلطنت اشکانیان از بزرگان دینا محسوب
 میشد نسبت بزرگان رافت و مهر با داشت نسبت بدشمنان و سرکشان زیاده از حد تحت مکتوفت
 در جنگ خوشتر کباب بود فد بلند و صورت وجهی داشت
 مورخ دیگر می نویسند اشک برادرش بر داد با هم متفق شده جمعی از پارتهای تودانی را در تحت طاعت و پسر
 پرت و پادشاه خود مستعد کار و خدمت نمودند و در پارت و طایفه خود سلطنتی نیز بر سرسایندند پس از آن رفتند
 رفتند و بر پیشرفت گذاشتند و در آنها نواحی و بلاد پارت نشین آنها را شد بلکه ممالک مجاوره و کوه کوه
 کردند و حاصل کشت و کوشش آنها تشکیل سلطنت شد که تقریباً با نصد سال مدت داشت
 مصنف بکر از نسبت مملکت اشکانیان سخن بر نموده گوید پادشاه اشکانی تمام بلاد واقع در این هندستان
 و فرات و ممالک میانة نففاز و خلیج فارس را مالک شد و اطراف در پارتی و چهار رستم را با بود بلکه ماوراء
 سیحون و کاشغر و دشت قبیان تا بحر سو را داشته پس باید بگویم حدود ممالک منصرف اشکانیان در اوان کمال
 افشار ایشان از فرار ذیل بوده است
 حدی قبط فرات حدی بکوه نففاز حدی بر دسیحون بلکه به ماورای آن رود حدی بلاد شمالی هند حدی
 خلیج فارس حدی بدر پای سبنا
 تحقیق تحقیق عواند پارتها پارتها پارتها پارتها پارتها پارتها پارتها پارتها پارتها پارتها
 میلی مفرط داشتند و افغانان بیشتر صرف شکار و صید و ناخ و ناز و بغیر پورت و مسکن و رفتن از
 بیلا و فضیلات و آمدن از قشلاق و بیلا و میشد از رقت و جویوت با الطبع نحاشی و با مینموندند
 پیمانای ضرب المثل گشته و اگر عهدی میبستند با نفعی را استحکام آن برای خود میدیدند پس آنرا میبستند
 همیشه خویش را بر پنازی میبستند با احتمال آنکه ضرری در آن میدیدند خود را عهد و پیمان از میان رفت
 و بر طمان

یابده انت که سلاطین پارت
 باسم مملکت پارتیا نامیده
 شده نه پارتیا اسم خود را
 از سلاطین منفرجه گرفته
 و آنچه تحقیق نموده ایم
 پارتیا و قدیم همان دره
 خراسان است و در هندستان
 همانجا نامزدین با نجات
 و ایند امیکت از قشلاق
 هزاره بر پهنه میبستند
 بطرف بلکه بر سبند همچون
 راه مرات

و بر طاق نیشا گداشته میشد سلاطین با رت یا اشکانی در معنی خلیفه منکره و معر در بودند زنا و نجبا و بزرگان
 و امنا و اعیان باید پیش پادشاه ساکت باشند هر چه سلطان بگوید اگر چه خلاف واقع و غلط باشد با ^{خدا}
 هر چه نماز تصدق کنند از خلق چیزی فرود گذار نمایند اما رسماً مقرر داشتند که ارکان و رجال دولت آنچه
 واقع میشد با صلاح و صرفه و نفع سلطنت در آن بود بعضی پادشاه رسانند و از مضار و چیزی پنهان نمایند
 و گمان نکند و سخن غوغا بود که کسی در وضع زندگانی و اسباب اثاث البیت تولید پادشاه نماید خاصه
 در پیش خواب از غیرت بوی هر کس بخواست مخصوصاً پادشاه مشرف شویم اینست بوسط اسرار با این شرف
 حاصل کند و هیچکس پذیرفته نمیشد مگر هدیه پیشکش برای تقدیم داشته باشد اما در ازای آن هدیه پیشکش
 پادشاه در مقابل و در مقابل با شخص تمام میداد شاهزادگان و رجال بزرگ و قوی خدمتی نمایان میکردند
 بعضی میبازان خاصه شخص سلطنت را از هر قبیل و هر چه در او میشدند و در استعانت آن اجازه با نهاد میشد
 اما اسبیه و اثاث البیت حلی و زینت پادشاه بود و برای تحفی و ثبوت و ظهور و اظهار سلطنت
 پیشویم بشری که مسپولوفوس نام نکاشته است هوهنا

مسپولوفوس در محل از کفدم که حالا معروفه دارد که پیداشده بعضی شیاد را و فاش کاوش بدست آورد
 یعنی از نیر خاک پیدا کرده از جمله چند سکه از مسکوکات اشکانیان است نیز با بونت زبادی در آن حفره ها
 دیده و همه را از اشکانیان پیدا شده و از اثاث البیت چراغها که معروفه پیشوون پیداشده از کل خنجر یا
 و بعضی ظرف کلی از جنبل کوزه یکدسته در دست که نهایت شباهت به شریه ها حاله نمازند اینها را
 و هیچ نسبت مشاهده آنها را بسو و هماغه از نیش نزدیک بقاعده کوزه قطور و در نفاع کوزه نسبت این
 قطر که و گلو کوزه هم چندان نیک بنیاد شده و دست آسانی داخل آن شد بیک شریه و کوزه سپرهای زنده اینها
 هم اکنون اینقسم کوزه و شتر کلا و آفتو میگویند و آفتو همان آفتاب است اما تابوونها از کل خنجر بود طول آنها
 با اختلاف از یکدیگر نادرع و یکپارچه در سمت بالای تابوونها از نصف با طرف سوراخی بوده که حسب ^{مستند}
 از آن سوراخ داخل تابوونها میکردند و از سمت پایین سوراخ کوچکی داشته برای خارج شدن کثافات
 بدن سوره و انجیره آن و سر پوشه از کل خنجر روی دهنه سوراخ بزرگ اولی میگذاشته اند و صورتش در دنیا
 رفت و اعم از اینکه مرید باشد باز از کل خنجر ساختند و سر پوشه نصب کرده اند

مسپولوفوس میگوید برین محقق شده که این تابوونها از اشکانیان بوده چه مرید که محتمل بود و روی و تابو
 ساختند و کلاه خود شبیه کلاه خود اشکانیان بر سر او در خلاصه تابوونها سر پوشه آن منقش انواع نقوش
 و نصاب و ملون با الوان مختلفه بوده است نیز مسپولوفوس در اینجا محتمل باخته که نسبت آنرا هم باشکانیان

مسعد همان محتمل صورت شخصی که بقصد مسپولوفوس در نیک در بردارد و آن زده تمام بدن او را پوشانیده
 نشسته هم بکمر او و خنجر و کلاه خودی شبیه کلاه خود اشکانیان بر سر او گذاشته اند و مسپولوفوس
 بیشتر بوا سطره همین کلاه خود در زده که این محتمل از اشکانیان است ظرف و سپهر سوز و چراغ و تابوونها
 مسپولوفوس پیدا کرده هم در در بر نشان بدنش آورده و معلوم میشود که این اسبیه اشیا را صاحبان
 اموات اجناس اموات خود در فن میکردند و در صورت این اسبیه اثاث البیت تابوونها را میتوانیم باشکانیان
 نسبت هم که معتقدیم این شویم که این قوم اجناس اموات خود را در فن میکردند و اگر تکیه بر قول مشهور کنیم
 که میگویند اشکانیان نقش مرده ها را در فضا میگذاشند تا طوطی از جنبل کلاغ و غیره گوشه آنها را
 بخورد بعد که استخوان آنها باقی میماند در فن آنها میزدند و اینست آنچه اشکانیان به بعضی است مگر اینکه بگویند
 این طبقه چون در مدت حکمرانی و سلطنت خود هر وقت با فضای وضع و زمان و بلیتیک طریقه و مشرفی
 اختیار کرده و سالتک مسلک شده این تابوونها و اسبیه اشیا مال عصر زمان نیست که مرده ها خود را بدین
 نام در نعل بخاک میسپردند با کجمله مسپولوفوس در همان قبرستانها بعضی ظرف زجاجی نیز دیده و یافته
 و انکشتی کوشوار از فلزات بدست آورده و نسبت آنها را هم باشکانیان داده این حلی و زینتها از فرار بیکه
 تحقیق پوشیده اکثر از طلا و نقره و مس و چدن بوده و ساخت و صنعت آن چندان تعریفی نداشته یعنی کلبه
 زرگری اشکانیان و مصنوعات صنایع این سلسله خالی از ظرافت و تأنق و پاکیزگی بوده است و از
 عجایب آنکه این قوم عاری از صنعت عقل و تدبیر خالی از علم و عمل قریب یا چند سال در یکدست بزرگ از کرمها
 پادشاهی و سلطنت کردند جلال و جبر و بخت از اندک مملکت سنانی و کشوکری نمودند با ملل و دول معظمه
 زد و خورد کرده و صلح داشتند و کار آنها گذشت و آخر الامر گذاشتند و گذشتند

بعضی از فضلی معاصر که نگارنده اکثر فضل شرف و مجدشان را در کتب مینویسد در آن ده اندک پادشاهان
 همان بر طاس باشد که در کتب مؤلفین و مصنفین قدیم ذکر آنها شده بنا بر این مختصری از حال جماعت آنها
 بر طاس مینگارند

محقق گفته است بر طاس اسم ناحیه الکائی است که جماعت و سوسو همین اسم در آن سکندرانند و ایشان پیلان
 و شیلان هستند و در زمستان منازل چوبی دارند (مقصود از منازل چوبی لاجنواست) فقط در زمستان
 فرشته میکنند

از طاقی که همانا برین محقق برمی آید که بر طاس و حر و طهارت بگذرد و سقا طوایی بوده اند نیز در یک یک کرمها
 و جفا پس بر بی هم میگویند زبان بلغاریها مثل زبان خود است بر طاس زبان دیگر دارد همین زبان

دوس غیر از زبان بر طاس خرد است

معمود میگوید درود خانه موسوم به بود ناس شیط خرد یعنی برود و کما میزند و طایفه اترک موسوم به بود ناس در سواحل و در خانه بود ناس بنا کرده اند

ادریسی میگوید بر طاس طوایف هستند که در ناحیه وصل بلاد خرد سکنه دارند زبان آنها شیا هی نیا خرد و دوس نام دارد و سها در وقتی من مشغول تألیف این کتاب بودم بر بر طاسها و خرد ها و بلغار ها غلبه کردند ارضی آنها را منصرف شدند و خود آنها منصرف گشتند

مصطفی بکر میگوید بر کاس بر طاس جماعت هستند که نژاد ساکن در ساحل رود آتیل و خرد ها همسایه میباشند و ارضی آنها را و با همها خوب یافت میشود با پوست خرمز

نکارند که میگویند ما از این دو با همها ذکر کرده و محل آنها را خاک روس گفته چنانکه نظامی علیه الرحمه

(خطا دارد و غیر اندیشی دانستند) حکمی علم و شاعر مجید و فاضل منیر و برادر کواثر مدعی النظر که علمای اشعری و اعراب باقر و احرام هر چه تمامتر و نام منیر و بجلالت قدر یاد میکنند در حکمت و فضیلت و جده و کماله شخص او مثل نیند و چنانها باخبار عالی داشته اند که تقریباً در هفتصد پنجاه سال قبل از مملکت روس نام برده و در یاه اترک پیشتر ذکر کرده اند که در خاک همان مملکت یعنی در کجی خرد فاضل و نوارش طویله اسافرا و کان عرض راه است طرف شامی اخوس و زلفا موس آلا بر طاسی مجلس شرفیست بطریق ابرو که در نواحی تنگ زاگرس خود در سال ۱۸۷۳ میلادی طایفه خرد و دوس و دوس بود همی المین بدیم از حکومت کجی نباید

شنیدم که در یاه و نیکین روس خوارای باشند میان خردس

اصطخری گوید بر طاسها که در لاجو مترل میباشند و طایفه میباشند طایفه در حد و غیر سکنه در و در اینوقت پیشتر از دوزخ زهر نیستند با حد اطاعت و تمکین بنمایند طایفه دیگر در صحرا های آتیل نزدیک طایفه خرد جای گرفته زبان آنها شبیه است زبان خرد ها و بلغار ها و مسلمان هستند بر طاس

با بار ناس ر لغت جغتائی میفرماید غلامی دیندگی است

شطا آتیل نزدیک ممالک و ساسانیست و در شرق قباقر و از اراضی بر ناسا میگذرد و مصعب علم آن که بد با میزند در مملکت خرد است از این مصیبتا آنچه بر ناس پیشتر در راه است

این حواله نیز همین مطالب را نکاشته و ناحیه پارت را از مصیبتین کلیه خرد و دوس صفلا پیشتر فرار داده اند

بعضی از مؤلفین که اسامی طوایف ساکن بر طاس را میگویند طایفه از آنها را نوحاری مینامند و بعضی غزوات و شجاعانه انبیا میباشند و خدایا خدایا که طایفه را نشان معرکه عبارات از لیج و خول و سمنگان و بغلان و ساکن و طالفان و غیرها با نام طایفه نوحاری موسوم شده باشد

فلاعی که اشکانیان در سرحد خرد خود یعنی در طرف ری داشتند و حدود آنها را حفظ مینمودند و اول آن بود و آنرا ساکن میگویند و ساکن طایفه را گویند که دیوار آنرا با چوب چسبیده اند و ساکنان و بعد از آن که محرفان در آن باشند بعد از سحر که معرب لا سگر است و لا سگر در مختلف بلاد سکن

میباشد

میباشد یعنی فلعبلا س یا بلاش شاید آن نهای مصنوعی که در جلگه خوار دیده میشود نیز آثار فلعبلا سکانان باشد میگویند فلعبلا س در زمین با هم اشکانیا ساخته اند اینچنین بنظر بعید میاید و مؤید آنست گفته بعضی از مؤلفین که گویند کفر از سلاطین اشکانی برج نام داشته و نگارنده خود طایفه ابرج را که در حوالی شهر کهنه و زامین است بدام و تفصیل آنرا در همین روزنامه ها ایران درج کرده و میخوانم بطریق یقین بگویم که از اینبنده اشکانیان است این با عظمت است حکام خرد و کوشه که آثار آبادی در باقی مکن آن حال ازیناست معلوم میشود که در کوشه این بود و اکثر اینبنده اشکانیان هم بنظر و است

چون در نواحی اشکانیان کاهی حسبنا سبت ذکر از فلعبلا شهر آیامه میشود شرح و توضیح آن لازم مینماید تا این گوید یونانیان از زمان اسکندر که بر ناس سلطنت فرهاد اول اشکانی که پیشتر از سلطنت در مملکت عیلام (عراق عجم) داشتند برای حفظ این قسمت از مملکت علاوه بر چند طایفه قبیل فلعبلا ابرج فلعبلا شهر که حالیه که از زمان قدیم این مکنه بود و یک اردو نظامی هم در حوالی دوشان تپه ساخته بودند و آنرا آیامه نامیده و این اسم خاص است توضیح آنکه این فلعبلا چنانکه معروفست لو کوس نیکان اول پادشاه سلوکوس سوس که از خلفای اسکندر است و چون اسم در زبان و وجه سلوکوس آیامه بوده این فلعبلا بنام مادر پادشاه و فلعبلا آیامه گفته و آن در الحقیقه از معسکر اردو نظامی که محاط دیوار میباشند شهرها مثل شهر سوس و حصا دارد و در نیکها اسم علمی یا بنامش با اردو نظامی داده و کان زرنانه گفته اند و معنی آن اردو محفوط یا معسکر حصان است اینک میرانیم بقلعه آیامه که در حوالی دوشان تپه است

اولا پوشیده نیست و دوشان تپه تپه است در نیم فرسخی شهر طهران در طرف شمال شرقی آن واقع و حال آنکه این تپه باینکه سلطنتی و شهر فلعبلا آیامه در سمت شمال شرقی دوشان تپه میباشد که واقع شده یعنی شرف عظیم با کوه کوچک در طرف شرقی فلعبلا آیامه است که از دوس سمت مشابه دیوار و بجانب شمال و جنوب تمدد میاید و پیشتر از تپه تپه تپه دیوار فلعبلا آیامه را تشکیل داده و در جنوب شمال تپه ها کوچکتر است که باز در حکم دیوار شمالی و جنوبی فلعبلا آیامه در طرف مغرب فلعبلا مصنوعی است که برج آن بشکل مربع بوده و در وسط آن پست است و در تمام فلعبلا کوه بلند شرقی که بکوه سنکر معر و فاسان آثار فلعبلا موجود همچون در طرف شمال هم اکنون بر جها بریاست نماشاحانه که یونانیان در شهر حسب الرتم میساخته و سپهر که میگویند اند در فلعبلا آیامه نیز ساخته و آثار آن باقی است

بکلی از مؤلفین میگویند اسکندر و سلوکوس در مملکت پارت چند شهر که بنام چند طایفه بود ساخته و بناها را در آن سکنه داد از جمله هکاتیم پیشتر است که نزدیک شهر دامغان حالیه بوده و هر یک از آیامه او در دوس

گفت

کت کوبینو وزیر مختار فرانسه مقیم دربار دولت ایران که در اوایل سلطنت اعلیحضرت هابون شاهنشاهی
حججه ناصرالدین شاه دام ملکه با ماموریت تبارا خلافت باهره آمده و از فضیلتی منجر شباری آید
کتابی تألیف کرده و در آن تحقیقات تاریخی ایران نموده در جلد اول آن کتاب در صفحه چهارصد و
هفتاد و سه منویسید

از قلعه ها و شهرها بنکه اسکند و خلفای در مملکت پادشاه ساختند ممکن است از خرابی آنها چیزی باقی
مانده باشد سعادت شامل حال من شده موقع قلعه آیمه پیدا کردم این شهر در چند فرسخی در شمال
شرق طهران واقع است این بنیاد را کسی مورخ که از این شهر سخن میگوید میگوید این شهر در چند فرسخی
روی در سمت شمال آن واقع شده بعد از کفتار این نویسنده در دامنه البرز در سمت شمال در یک کوه
مخروطی سنگی برجی خرابی را بالای بل باقیم این سنگی چون سرخ رنگ است صروف و بصرح خاصا میباشد
در اطراف برج آثار خرابی بسیار دیده میشود و سنگی نیست که قلعه آیمه در همین سرخ حسابوه
نکارنده کوبید از آنجا که هر جوادی را کبوه اینست مشارالیه با کمال فضل و علم در این مسئله قدرتی از
حقیقت و در فائده و ظاهر اما خند سهو قول این بنیاد را شاد کسی است سرخ حصا چنانکه می بیند و می بینم
آن نیافت و استعداد ندارد که در آن قلعه شهر نظامی یا غیر نظامی ساخته شود و باید دانست که مقصود
از بنیاد قلعه نظامی چیست اگر حفظ راه مانندان بوده در اینجا بنای قلعه بموقع است زیرا که اغلب
مناطق جلگه صروف بهزار دره با آسانی ورود بجنگه طهران ممکن میباشد و لازم نیست از دورنگه
که سرخ حصار مشرف بر آن است عبور نمایند و اگر ملاحظه فنون عربی را نمایند خواهیم دانست آن
برج مختصر که کت کوبینو میگوید و حالا در سرخ حصار دیده میشود طوری چسبیده بکوه خشک
و در رخ و کجاء است بر روی سنگی از طرف جنوبی که در ابتدا از درپناه هر تخته سنگی منبسط
فراد کرد و در کمال سهولت در ظرف چند دقیقه قلعه کبان را مجبور بتسلیم شدن نماید پس قلعه آیمه
در سرخ حصار نبوده در همان محل سابق الذکر یعنی در حوالی دو شان تیره و در طرف شمال آنست
و آنجا را امامت ناس کج آباد و سنگر افراسیاب میگویند و تکارنده خود این محل را کشف کرده و
بدقت آنرا دیده بجای شهر و تزیین نموده است و هزار شکر حضرت فاد و معال لکه این مجلد
از تاریخ اشکابان که جلد اول کتاب در اینجاست است بپای و توفیق حق جل و عز
اسمه غام شد

بیایان سپیدان هابون کتاب برنجی در سنک با کرده آب

کفون

کنون کان سیم است و کج که هر چسان بر که شرف و تنک شکر
ز خواب ز خود تن زدم چندگاه بچشم اندم خورشید کوه و کا
همان زمان که دم در ننگ بریدم من اینراه تار یک تنک
ز اشکابان کفنه آنچه بود همه کفنه شد از زبان نابسود
مموک الطوائف که جز چپستان از ایشان نبد هیچ اندر میان
پران زد و درها باز نامی شدند تو کوفی بد و درانها آمدند
ز نور فتنکان زند که بافته پرسند چنانکه بافته
مرا نزد اینکار و پادشای رنج بنیاد که حال بسیار و کنج
پسندیدن کار داناان مه زهر چهره نظر کرا و سنک به

چپستان
مقار کوبید

از این ناصر اورانی و از بنده نام
چو پایدھی فرهی و السلام

فهرست اسامی سلاطین اشکانی

در جلد دوم و سیم کتاب در التبعان شرح سلطنت هر یک از سلاطین اشکانی و مدت ملکشان با تحقیقات لازمه نگاشته خواهد شد اگر مشیت حضرت باری جل ذکره تعلق گرفته باشد و اینجا محض استکمال فایده و زینت این مجلد هر سینه از اسامی ملوک مزبور و مدت سلطنت ایشان رقم و ترتیب میدهم بدون اینکه منقوض تحقیقات و اختلافات شوم یعنی فقط نقل قول مبتنی از یکی از مورخین معتبر فرنگ و باید دانست که آنمورخ هر جا آرساس را که اشک باشد آرساکس مینویسد و یا پیش گفته ایم که آرساکس و آرساس و آرساک و آرساک هر همان اشک است تمام سلاطین اشکانی این لقب داشته اند پس با اصطلاح معمول خودمان نوشته کوئیم

(۱) اشک اول بان موسس اساس سلطنت اشکانیان در سال دو و بیست و پنج قبل از میلاد سلطنت داشته یا یافته

(۲) اشک دوم موسوی بن بر داد که بعضی فرنگها تیری و آندو برخی تیری و این مینویسند و ملقب به مگاس یعنی اعظم بوده سلطنتش از سال دو و بیست و چهار تا دو و بیست و هفت قبل از میلاد

(۳) اشک سیم موسوی بر در ولان اول که فرنگها بعضی آن بان و برخی آن بانا نوس مینویسند و ملقب به مگاس بنو سلطنتش از سال دو و بیست و چهار تا دو و بیست و هفت قبل از میلاد

(۴) اشک چهارم موسوی بر فراها پائش اول ملقب به مگاس قبل از سلطنتش و قبل از میلاد و در وقت برادر و محبت پوناز سلطنتش از سال دو و بیست و سه الی صد و نود و پنج قبل از میلاد و فراها پائش ظاهر اینجی پدر فرهاد باشد

(۵) اشک پنجم یعنی فرهاد اول که فرنگها بعضی فرهادش و برخی فراهاش مینویسند ملقب به مگاس بنو پائش یعنی اعظم و ابن الله سلطنتش از سال نود و پنج تا صد و هشتاد و یک قبل از میلاد

(۶) اشک ششم یعنی فرهاد اول که بعضی از فرنگها مینویسند و برخی مینویسند ملقب به مگاس ایپفانش اویدریش دیکایوس قبل از میلاد یعنی اعظم نامدار و نکوکار عادل محبت پوناز سلطنتش از سال صد و هفتاد و نصد و هشت قبل از میلاد و در اینجا طفره هست که در جای خود تحقیق آن پس ازیم انشاء الله تعالی

(۷) اشک هفتم که فرهاد دوم باشد ملقب به مگاس بنو پائش اویدریش ایپفانش یعنی اعظم و ابن الله و نکوکار و نامدار سلطنتش از سال صد و هشتاد و بیست و شش قبل از میلاد

اشک هشتم که اردوان دوم باشد ملقب به مگاس بنو پائش اویدریش ایپفانش یعنی اعظم و ابن الله و فاتح سلطنتش از سال صد و بیست و شش تا صد و بیست و سه قبل از میلاد

(۹) اشک نهم که مهر داد دوم ملقب به مگاس اویدریش ایپفانش بنو س قبل از میلاد یعنی اعظم و نکوکار و نامدار و خدا یا خداوند کار و محبت پوناز سلطنتش از سال صد و بیست و سه تا هفتاد و شش قبل از میلاد

(۱۰) اشک دهم که فرنگها بعضی اسم خاص آنرا اسپناروس و برخی اسپناروس و برخی اسپناروس و برخی اسپناروس نوشته اند و معلوم نیست لغت فارسی زبان خود اشکانیان چه تلفظ میبشده و ملقب بوده است به مگاس اویدریش اویدریش ایپفانش قبل از میلاد یعنی اعظم و نکوکار و دوست پدر و کامکار و محبت پوناز سلطنتش از سال هفتاد و شش تا شصت و سه قبل از میلاد و بعضی اسم این پادشاه را مناسب رس نوشته محمل که مینویسند بوده فرنگها اینطور تلفظ نموده اند

(۱۱) اشک یازدهم که فرهاد سیم اسم خاص او است ملقب به مگاس بنو پائش اویدریش ایپفانش قبل از میلاد یعنی اعظم و ابن الله و نکوکار و نامدار و دوست پدر و محبت پوناز سلطنتش از سال شصت و سه تا شصت و چهار قبل از میلاد

(۱۲) اشک دوازدهم که مهر داد سیم باشد ملقب به مگاس ایپفانش دیکایوس بنو س اویدریش قبل از میلاد یعنی اعظم و نامدار و عادل و خداوند کار و عالی نژاد و محبت پوناز مد سلطنت اشک دوازدهم را اکثر تعیین نکرده اند ظاهر از سال شصت و پنج تا هفتاد و پنج قبل از میلاد باشد

(۱۳) اشک سیزدهم که بعضی فرنگها اویدریش اویدریش مینویسند و نظر غالب که مهر باشد ملقب به مگاس و بیست و شش قبل از میلاد یعنی اعظم و نکوکار و محبت پوناز سلطنتش از سال نصد و پنج تا صد و هفت قبل از میلاد اما هیتس پیش که بر القاب این پادشاه افزوده شد تا کنون معنی آنرا ندانستیم اگر معلوم شد در شرح سلطنتش نگاشته میشود

(۱۴) اشک چهاردهم فریدون اول که فرنگها با کروس مینویسند ملقب به اویدریش دیکایوس ایپفانش قبل از میلاد یعنی نکوکار و نامدار و محبت پوناز سال جلوسش غیر معلوم است انهای سلطنتش در سنه سی و هشت قبل از میلاد نوشته اند معلوم میشود فریدون در یک وقت در زمان سلطنت مکرده اند این در قریب و آن در قطر دیگر

- (۱۵) اشک پانزدهم که فرهاد پنجم باشد ملقب به اورژتس دیکا پوس ایفانسی او اگر اوز قبل هلمن یعنی نیکوکار و عادل و نامدار و کامکار و محب یونان سلطنتش را در سال سی و هفت قبل از میلاد نوشته اند معلوم میشود اینهم در زمان هرمن و فریدر فطر دیگر حکمرانی داشته و هر سه معاصر بوده اند
- (۱۶) اشک شانزدهم که نبرد دوم باشد ملقب به اورژتس دیکا پوس ایفانسی قبل هلمن یعنی نیکوکار و عادل و نامدار و محب یونان سلطنتش از سال سی و سه با سی و دو قبل از میلاد و مدت سلطنتش را در رسن نصیر مکرده اند ظاهر آن سال دو قبل از میلاد باشد
- (۱۷) اشک هفدهم که فرهاد پنجم باشد ملقب به اورژتس دیکا پوس ایفانسی قبل هلمن یعنی نیکوکار و عادل و نامدار و محب یونان سلطنتش از سال دو قبل از میلاد تا سنه چهار بعد از میلاد
- (۱۸) اشک هجدهم که هرمن دوم با اوزدس دوم باشد ملقب به اورژتس دیکا پوس ایفانسی قبل هلمن یعنی نیکوکار و عادل و نامدار و محب یونان سلطنتش از سال هشت بعد از میلاد الی هشت
- (۱۹) اشک نوزدهم او نوئس اول که انوش باشد ملقب به اورژتس دیکا پوس ایفانسی قبل هلمن یعنی نیکوکار و عادل و نامدار و محب یونان سلطنتش از سال هشت بعد از میلاد الی پازده بعضی از مورخین را عقیده اینست که انوش پادشاه ارمن کبیر بوده اما از طایفه اشکانی
- (۲۰) اشک بیستم که اردوان سیم باشد ملقب به اورژتس دیکا پوس ایفانسی قبل هلمن یعنی نیکوکار و عادل و نامدار و محب یونان سلطنتش از سال پازده بعد از میلاد تا چهل
- (۲۱) اشک بیست یکم که نبرد سیم باشد بدو لقب از سنه سی و پنج الی سی و شش معلوم میشود که این پادشاه در این بخت قلیل در سلطنت اردوان سیم در فطر عاز افطار ایران مشغول حکمرانی کرده
- (۲۲) اشک بیست دویم که گوردوز اول باشد ملقب به اورژتس دیکا پوس ایفانسی قبل هلمن یعنی نیکوکار و عادل و نامدار و محب یونان سلطنتش از سال چهل بعد از میلاد تا چهل و یک گوردوز را فرنگیها کتارژس مینویسند
- (۲۳) اشک بیست و سهیم که بارداش باوردان اول باشد ملقب به اورژتس دیکا پوس ایفانسی قبل هلمن یعنی نیکوکار و عادل و نامدار و محب یونان سلطنتش از سال چهل و یک بعد از میلاد الی چهل و پنج و نون تا ابانگه واردان هرمن بدان باشد که اصلش اورمزدان است
- (۲۴) اشک بیست و چهارم که همان گوردوز اول باشد ملقب به اورژتس دیکا پوس ایفانسی قبل هلمن یعنی نیکوکار و عادل و نامدار و محب یونان در سال چهل و پنج بعد از میلاد محبت سلطنت جلوس کرده و نام سه

پنجاه و یک پادشاهی نموده

- اشک بیست و پنجم که مهراد چهارم باشد بدو لقب سلطنتش از سال چهل و هشت بعد از میلاد (۲۵) تا چهل و نه بنا بر این پادشاه در سلطنت گوردوز در قمتی از ایران مشغول حکمرانی کرده
- اشک بیست و ششم که انوش دوم باشد در سال پنجاه و یک بعد از میلاد یعنی سلطنت جلوس کرده (۲۶) و چنین معلوم میشود که این پادشاه هم در سلطنت گوردوز یعنی در سال آخر آن علم طبعان برافراشته
- اشک بیست و هفتم که گازس با الاغازس اول ملقب به اورژتس دیکا پوس ایفانسی قبل هلمن یعنی نیکوکار و عادل و نامدار و محب یونان سلطنتش از سال پنجاه و یک بعد از میلاد تا پنجاه و پنج و الاغازس همان و لگازس است که فرنگیها و لوجر هم مینویسند و مقصود بلاش و بلاشان میباشد که ولاش هم گفته شده
- اشک بیست و هشتم بارداش باوردان سیم هرمن دوم ملقب به نیکوکار و عادل و نامدار و محب (۲۸) یونان سلطنتش از سال پنجاه و پنج بعد از میلاد تا پنجاه و هشت
- اشک بیست و نهم که و لگازس با بلاش دوم باشد ملقب به نیکوکار و عادل و نامدار و محب یونان سلطنتش (۲۹) از پنجاه و هشت بعد از میلاد تا هفتاد و هشت
- اشک سیام که فریدر دوم باشد ملقب به عادل و نامدار و محب یونان سلطنتش از هفتاد و هشت (۳۰) بعد از میلاد تا صد و هفت
- اشک سی و یکم که اردوان چهارم باشد ملقب به عادل و نامدار و محب یونان سلطنتش از سال هشتاد (۳۱) بعد از میلاد الی هشتاد و یک بنا بر این اردوان در زمان سلطنت فریدر دوم را پت خود سری افراشته و تقریباً یکسال در فطر عاز افطار ایران مشغول پادشاهی کرده
- اشک سی و دویم که خنر باشد و فرنگیها کتارژس مینویسند و لقب از سال صد و هفت بعد از میلاد (۳۲) الی صد و بیست و هشت سلطنت کرده
- اشک سی و سیم پارتها ماس با یارثها ماسپات سلطنتش از سنه صد و شانزده بعد از میلاد (۳۳) الی صد و هفتاد معلوم میشود در زمان سلطنت خنر تقریباً یکسال این پادشاه در ارض کبیر و مرز آذربایجان مشغول حکمرانی کرده و در میان اسامی سلاطین اشکانی در فارسی اسمی نداریم که شباهت به کلمه پارتها ماس یا یارثها ماسپات باشد آیا اصل آن چه بوده و چند نفر پسر این اسم را با این شکل در آوردند انداخته اند ضعیف صدیم که هرگز باشد این صورت در آمد

(۳۴) اشک سی چهارم که بلاش سیم باشد ملقب به عادل و نامدار و محب یونان سلطنتش از سال هفتاد و هشت
بعد از میلاد تا صد و چهل و سه است که پادشاه در همان سال اول سلطنتش فرزند و پسر بیای خود را
گذاشته در قریه از افطار ابراز مستقلاً بحکم از پر داخند و ممکن است در ظرف شصت و دو سال سلطنت
بکوفتی خود را مالک و پادشاه تمام ایران کرده باشد

(۳۵) اشک سی پنجم که مهر نامیده شد و لقب سلطنتش از سال صد و دوازده بعد از میلاد الی صد
سیزده است شخص هم از غاصبین سلطنت است و او را پادشاهی خسرو تفریباً سالی در قریه از ابراز
مستقلاً حکم دادند

(۳۶) اشک سی و هشتم که بلاش چهارم باشد ملقب به عادل و نامدار و محب یونان سلطنتش از سال
صد و چهل و هشت بعد از میلاد الی صد و نود در اینجا هم طفره در تاریخ اتفاق افتاد که تحقیق آن
در مقام خود بیاید

(۳۷) اشک سی و نهم که بلاش پنجم باشد ملقب به عادل و نامدار و محب یونان سلطنتش از سال صد و نود
بعد از میلاد تا دو و شصت و هشت

(۳۸) اشک سی و دهم که بلاش ششم باشد ملقب به عادل و نامدار و محب یونان سلطنتش از سال دو و شصت
و هشت بعد از میلاد الی دو و بیست و شش

(۳۹) اشک سی و یازدهم که اردوان پنجم باشد بدون لقب سلطنتش از سال دو و بیست و هشت تا دو و بیست و
بسیست و شش

(۴۰) اشک چهل که فرنگها اسم آنرا از اردشیر نوشته اند بدون لقب سلطنتش از دو و بیست و بیست و شش
الی دو و بیست و بیست و هشت و ظن غالب آنکه از اردشیر همان آنرا با نسل است که اردوان باشد و
نکارنده را عقیده اینست که اشک سی و هشتم و سی و نهم و چهل هر سه یکی بوده این پادشاه در سکهها
هر دفعی بلا حظه تغییر در اسم خود داده و آن تغییر اسباب التباس و اختلاف شده است با آنرا و از
یکه از شاهزادگان اشکانی بوده که بعد از کشته شدن اردوان آخرین پادشاه اشکانی بک توشا
که در تری شمر می نمود چه منفرض شدن اشکانیان در سال دو و بیست و بیست و شش بعد از میلاد
و آخرین پادشاه بودن اردوان در طبعه اشکانی از مطالبی است که میتوان گفت مسلم است
سنتها از مشاهیر فضلا و مورخین اسامی سلاطین اشکانی را بطور ضبط کرده

ارساس بنی ذات آنرا بان پیرا پاپیوس با فریا پاپیوس فرات منبر آن است
سپاتروس

سپاتروس آورد و نوین سپتاموس بارادان (که بارادان باشد) گناروس پاکروس
گناروس سانا تر پیر با سانا دروغ پارتها اسپان و پوشیده نیست که علت اختلاف در اسما
این است که نقل و محو از زبان فارسی یونانی و دروغی از یونانی و دروغی از آریاییان
السنه فزک با آن تفاوت لجز که در میان ملل و امم همیشه مشهور بوده و همت هر چه در آنها اتفاق افتاد
در صورتیکه بگوئیم از تصحیف و سهو کتاب مصوم مانده و اگر اینرا هم بپذیریم معلوم است که از اصل چه
باقی میماند چه خوب فرموده آنکه شنید شخصه میگوید فلین قیل و مقصودش خردوم قیل است گفتند
گندطای آنرا نیز منقوط فرض کرده باشی تا یکمرت از اصل بجای مانده باشد باری چون این اسامی از نفس سکهها
استخراج کرده و خوانده اند و آن غالباً بحض و املا یونانی است اینهم ندرت میشود و بطریق آن با اسما
مصطلح عربی عجم مشکل میگردد و ظاهر ماد را بن بحث نیز کمتر از سایر مباحث خدمت نکرده باشم و حاصل
آنکه از اسامی مسطور در کتب عربی عجم از سلاطین اشکانی شاپور و پیرن و نرسی ندانستیم یونانیها و
ارامند و سایر ملل فرنگی صورت در آورده و از اسامی نرسیده در تاریخ فرنگ سپاتروس سنا تر پیر
و انواستیم حدث برینم که بحرف کلام اسم است در میان آنها مشکلات و معضلات فرضا این یک
دو کلمه هم ناخر تا کیف در التیجان توضیح و معلوم نشود که چیزی است مینواند ادعا نمود که چگونگی
و بهی نیست که اسباب فهم اخلال مطالب تاریخی و تحقیقات علمی شود و این مقاله را ختم میکنم بدو
که لازم است مطالعه کنندگان هر دو را در نظر داشته باشند یکی آنکه سلاطین اشکانی بهمان شرح که در فصل
ولاست عهد نگاشته شد و بعد خود را بسیار اتفاق افتاده که تغییر داده اند یعنی پسری خود را نظر
بمیلاد و عشق با و بر سر ملکه نفضل نهاد و بعد از فوت پادشاه این طفره اسباب اختلاف و کشاکش
شده و در این غفناش دوسه نفر در عصر زمان واحد حاج سلطنت بر سر گذاشته و خود را پادشاه خواندند
چون بری این حال مقال در میان بود تا یکی غالب آمد و رفع خلاف نمود و پادشاهی برای شخص گلاماز
و مسلم داشته نارنج از این و مفسوس شد عکرائی و لاه مشبه سلطنت سلاطین کشته و سکه این در مورد
الفای شبهه کرد به است بگر آنکه آنچه را حالا اسم فرض میکنند اغلب لقب بوده نه اسم مثل اردشیر و دارا
و خسرو و نوشیروان و هم اکنون در عبارات نویسندگان ازین قبیل مسامحهها بسیار اتفاق می افتد و عجم
میشود مثلاً مینویسند حضرت خاقانی اعلم حضرت خضر عادل باذل و قس علی ذلک و حال آنکه خاقان و خسرو
نویسند لقب پادشاه فرار داده و در برین اسم خاتم دیگرده غافل که در مواقع تاریخی این کار خطا و گناه و
استیسا سهواً است و انهای حقیقه هم بره صواب لالت هدایت نماید و از افنادین در سبلی حیرت
و سرگردانی ضلالت نادانی حفظ کند

بیشمارک و معانی

دانشندان با فطانت و ذوق که مضمی از اوقات شریف خود و لوقه مطالعات کتب
 و رسائل نموده و تصحیح اوراق و دفاتر تازه و کهنه را بجزین مشغولند و تفریح حاصل
 دانند اگر بنظر نلطف توجه در این مجموعه بینند دانند که تاریخ اشکانان
 در میان ما مردم مشرق زمین تا کون اسمی است و ثالث ثلاثه شهرت و کهنابو
 و این بنده ناچیز بخواهت باری از باب هم غالبه نه بخودی خود از دیری بر این بود
 که اینمکان با هر خالی ای ممکن با فر و نمکین آن دایره معور سازم و بجز خود که باشد کجا
 پردازم مثل بر سواخ ایا می که امندار آن نفرها با نصد سال میشود و حوادث
 همه آن با و تابع ادوار معتبر عالم بوجی بل بر می نماید یعنی دوره که زیاده از
 سی نفر شهرت را کشورستان مقندر در از این است عظمی جلالت خویش را
 برفته سر بلندی افتخار نصیب کرده و در پیشه نام آوری سترگی کوس فرمان داری
 و بزرگی زده دوره پادشاهان عظیم الشان کدام پادشاهان عظیم الشان
 سلاطین اشکانی و خواجه ناری آنها که با در اول روم و یونان بلکه هندوستان
 پیچیده رنج افکنده و اغلب بر همان مقدمان فرمان و سران نامی محتمل اینجهان غالب
 آمد و ایران وطن عزیز شریف را دارای شرف مرتب و برتری نموده اند و راست
 که اشکانیان اصلاً ابرک نبوده و با ایرانیان ما معامله نبر افتموده اما چنانکه در
 فصلی از اصل کتاب گفته ایم نه آخر خود را بیا می بینند و سلسله نسب خود را بعد از
 میبایند ما هم که آنها را دانند ابرم و خصم الدکتور و اجنبی خوانند ازین گذشته

فوائد منظومه از تاریخ که عبارت از تجارب غیر و تبغط و خبر و فهم سبب و جهت
 ترقی و منزلت ام و صل و صعود و سقوط ممالک و دول و وسائل حصول مرام و
 نتایج سماخات اقدام و آگاهی از نواد و اعصاب و بدایع آثار و بدست آوردن عقاید
 علوم و مفاتیح ادب و رسوم و اقتراح مناهج و مسائل و احراز امتیاز و ممالک
 و هزار چیز دیگر است جائز نیست شمارد که بغرض بیگانگی و دوری و کینه مظلومی و مقهوری
 از بسا معلومان نافعه چشم پوشیم و با مجبولان صافه برضا و رغبت است و اغوش کنیم
 و ندانیم در ملک کجند و کجا و س مدتی مدید چه بر گذشته که آمده و رفته چه بوده و کشته
 فرهاد با اردوان ماکه بود و با پندیر قصر و م چه نمود خلاصه این خیالها داعی و محصل
 کمال است و لازم نگارش تاریخ اشکانیان و کتاب در التبحران شد و بعد از آن که
 در حکم مقدمه است بنامید باری عزایم بر داخدا آمد و مجلد دیگر که مخوی بر گذارش
 مخصوص سلطان سلسله است میباشد بشرحی که در دریا چکر شده باقیست عزیمت
 آنکه بخواند خدا از نیز نگاشته شود و این رنده به در و لالی اخبار صحیح و مطالب
 مطلوبه اینباشند آید اما از اینجا که سرای ندگانی را نمایش و هنر جانب
 و بنیاد آن بواب و شناخته منهدم و خراب هنوز نشسته کویند بر خیز
 و در دست پرتا کرده فرمان آید که بریز راه آخرت همواره باز است و در ساجل
 پیوسته دراز و جزمک که از هزار در دردی زمان آدمی آن یکی است و از زحمتها
 بسیار زندگان اندک انسان را نوازل و عوائق غیر مترقبه چندان باشد که شمار نیاید
 و بقوله شهوردش آب است که چه زاید روزگار ساز کار و سرکار بیشتر باید که
 نابکار فطرتهاست خلقها تمام عقلها ناقص و ابهاستقام راستی با این
 سلبهای کج و سرتهاست و ضما بر عیب جو و سرتهاست و در راههای ناپاک
 و طبعها مفسود و بگسد و دلهای مشغول یکیند و سپهها یکینه و زبانهای غماز
 و چشمهای شور و دماغهای پر و مغزهای بخی و سرهای سنگین بسیاره آخری
 با این شک بندهای حویص و سپهگاهها خست و فرما بیا بجان خود بیند و جاهد
 بلبد و کمرها را مغرور و سبک و خان متکبر و شویمان بومرست و آدمی صورت
 و بوصفت چه نباید کرد تا گفته من آن نیم که نو کوی و از من نیاید آنچه خواهد و خوبی

س
 شرف و غیره را از ممالک
 و عیال گرفت بلکه در
 زمین را حمل و ظلمت
 احاطه کرده ظاهر الفساد
 فی البر الحیرت اهد مال
 و اخبار که هر روز از قما
 کوه ارض مسعود مشهور
 مبین این مقال

و در بیکشنبه و شنبه از کوشش هم قابل جای آب چون کوفته و باطل خانه حقوقه
 من عرض مانده نه مال و الهی و با الله از آن سوء حال و مال بر نظر با زنی اعتبار کار و
 علم اطمینان بر روزی هفت استغفار از محض زارت جلدی علوم دولت است
 علیه الله تعالی شوکتها و از فضلی خود منقدر دان مملکت در غایت مملکت
 میباشد که اگر ما را موافق طبیعی نامکام با جنبایی بحال خود نکند و از انجام این
 مقصود هم باو داشت مستعدین از بنای وطن را با تمام کتاب در التبحر تشویق
 کرده بران دارند که از راه و پایا بان برند و بنای سعادت این طریق است
 کتب متعلقه با این تالیف منبسط که مؤلف در این از وفات بزحمت طول مدت و خرج کثرت
 وطن بند بر اسراف بدست روزه و جمله دارد و کتابخانه دارد با مسوده جلد و تم که در دست
 مجلد بجلد نهج قرنهاست در بافت نموده کتاب و تم و ستم و این هر قوه نمایند و بدانند
 که بملک دولت بران بن خدای شایان کاری چون افشاید زنده و نمایان و
 از مبتکران فکر نیز نامی بگویند و زحمت و پیگیری شمرند تا داخل در شرف عدل و
 انصاف باشند و خارج از طریق جور و اعتنا نه چون همان که خود را حکم فلان نامند
 و کلیه مؤلفات مرا از مراتب البلدان و مطلع الشمس منظم ناصر و غیره در کمال در وقت
 اشغال کرده و بدو زتن بهر عبارت اشارت به تصنیف مضاف با هم خود نوشته است
 نیز اگر سهوی بقلم فاتر از تصنیف فتنه با صلاح ان بردازند بهم و مجمل نگذارند
 توضیح نمایند چه مقصود کف مجهولات و نشر حقا بوقت نه مانی نه منی
 خود که باشی که از این تیر دلی تر زنی

در خط خود کار

و مزاول را بر این توکنم و مبدع نخستین این فن چگونه از لغزش بکلی بر کار مانم
 و ناسره را بجای سر نشانم بر ایندگان از ابنای وطن من است که بجزج و مذهب کتبا
 مزید دارند زنده را ترک کرده زیباها و در منصفه شهود و بود جلوه گویانند و بتقیح
 مباحث پای افشارند و تکمیل نواقص را کردند و بالطبع اسباب جمع تمام آنها است مرا
 و طم قبل کمال تصدیق و جانب افرا

و چون در این کتاب هم موقع و مطلب با قوال مصنفین قدیم و بعد پادشاهان رفته و آنها را
 بسیار نام برده لازم بود که شرح مختصر از ترجمه احوال مشاهیر نویسندگان مشرق و مغرب

بدست

بدست هدا مطالعه کنندگان با آنها آشنا گردند و بزحمت تحصیل این معرفت بنفشد و از
 آنرو که مؤلفین فرنگ در اینکار بیشتر نبج برده و الحق منهای خدمت بعال علم دانستند
 کرده اند ایشانرا مقدمه میدادیم و نویسی حروف مخفی دارد و مد نظر گرفته میگوئیم

آملدز

بعضی او را اصل این نامی تحت یونان و از نحوین این مملکت دانسته اند در فن تاریخ
 و علوم دیگر تالیفات او بدست است اکثر آنها از نظم و نثر زبان فرانسه ترجمه شده
 در سنه صد و پنجاه قبل از میلاد و حیات داشته است

آبیت

مؤرخ بوده است یونانی که در او بنده قرن دوم میلادی در اسکندریه متولد شد
 در سن جوانی به روم سفر کرده در عهد سلطنت تراژان قیصر و در روم اقامت
 داشته و در خدمت چند نفر از امپراطورهای این مملکت مشغول گردید و او را
 بوده تاریخ روم و در این کتاب چهار جلد نوشته و آن شرح میشود از جنگ تراژان
 میشود بزمان سلطنت تراژان قیصر اما انوس که از این بیست و چهار جلد جز چند
 مجلد باقی بدست نیست آن چند جلد با غلبت با آنها ترجمه شده است

آف هینر

از فضلی یونان و مسقط الرأس مصر است در علم نحو ما هر معروف به نحوی
 بوده تولد او در زمان امپراطوری مارک اول قیصر نگاشته اند و وفات او را
 در سلطنت الکساندر سوره که او نیز از قیصره روم است اما نه سال گذشت
 ضعیف کرده اند و وفاتش واهنیز فتنه معتبر است که مارک اول در سنه
 صد و شصت یک بعد از میلاد جلوس نموده و الکساندر سوره در سال و بیست
 بیست و دو از کتب آف هینر چیزی که باقی است بعضی مؤلفات او میباشد که در
 حقا بقوم معارف سینه جلد از کتاب جال که پانزده جلد بوده و در مجلد ششم
 کشته و سیزده جلد باقی مانده از الو فیتر نام در پنج جلد بفرانسه ترجمه کرده و ترک
 نگارنده موجود است این پانزده جلد کتاب جال و خود آن همه جمع العلم نامند

آرین

از

از مشاهیر مورخین یونانست قولند در سال صد و پنجاه و یک از میلاد هم سپاهی و جنگی بوده هم مورخ و فیلسوف از جانب آریزین قیصر و محرک آن سبواس و قهرمانان آسبای صغیر که خالامتلو به دولت عنانی است داشت در حکومت او طایفه این از طوائف توراتی که در حد و دخاچی توخان و سواحل پیر و پبار و رود لگا پورن داشتند با سبک صغیر حمله کردند آریزین از طرف قیصرها مورجلو کبری شد و بر آن قوم غلبه نمود در آریزین پختن تبه سرداری یافت کتابها که در علم حکایت از این زمانه یکی در مغازی و توخان اسکندر کبیر است چند ساله و فیلسوف کتب او بالسنه مختلفه ترجمه شده و جمله طبع یافته است

افریقا نویسنده و نویس

که بر ژول آفریقا کن نیز معروف است از مورخین یونان و در مائه ستم عیسوی زندگی میهن بوده اول بت پرست بوده در سال دویست سی یک میلادی قبول دین نصرانی کرد تاریخ مبسوطی از اول خلق عالم تا سلطنت هلیوگابال را بطور وقصر و مینه الکبری نوشته و از او بیادگار مانده است هلیوگابال در سنه دویست هفتاد و یک از میلاد بر سر سلطنت جلوس نموده

اقانانجلوس

با اقانگلوس از مشاهیر مورخین بوده و در ابتدای مائه چهارم عیسوی زندگی میهن بوده اصلش یونانیت است مشرفان مدعا لکن در دربار تیزاد پادشاه اشکانی ازین مستخدم شد نیز در مشارالیه را عا کوسلاطین ساسانی از مملکت ارمن برین کردند وی بنیاه بعبصر روم برد و با قشون رومی بار من بازگشته مجددا مملکت خود را مالک شد اقانانجلوس در این رفتن و آمدن با نبرد همراه بود و این واقعه از وقت زمان سلطنت شاپور اول ساسانی میباشد اقانانجلوس اگر چه اصلا و نسلا یونانی بوده اما در کمال فصاحت بزبان ارمنی و لاتین سخن میگویند و این دو زبان را خوب میخوانند و مینویسند و تاریخ ارمن را از اول آن تا آنوقت که تیزاد پادشاه ارمن قبول دین عیسوی نمود نگاشته و مخصوصا در انقض سلطنت اشکانیان بران بدست ساسانیان شرحی مبسوط نوشته موسی خورنی مورخ مشهور از تاریخ اقانانجلوس خلی

تبریزت بنجده بنامند آنچه را اقانانجلوس بزبان ارمنی تالیف کرده در سنه هزار و هفتصد و دوازده در اسلا مبول چاپ منتشر نمودند و بعد نسخه بزبان یونانی و فرانسوی طبع شد که همان ترجمه تاریخ ارمنی است

امی بن مایرین

از مورخین لاتین تولدش در سنه سصد و بیست میلادی مسقط الرأس اطاکیه شام بوده و در سال سصد و نود و دو در وفات نموده در اول جوانی منصب قاری یافته از جانب ولایت و مقام مورخ و محاربه با الماز و فرانسه شد و در خدمت امپراطور ژولین قیصر روم بچنگ ابراز آمد بعد از مراجعت در روم محل اقامت اتاخیه و تاریخ فبا صر روم داد رسمی بکلمه نوشت انوس که سیزده جلدان مفقود شد باقی موجود است از تاریخ این مورخ آنچه وقایع عصر و زمان خود است بلایه العین دیدن معتبر است نضارا او داعی و دانند بیت پرستان بت پرست خوانند بدرستی معلوم نیست چه کلامی نظریه بوده تاریخ او بزبان لاتین است اما در ترجمه حال نضحا و مورخین کتابه بزبان یونانی تالیف نموده و مؤلفات او بفرانسوی ترجمه شده

انگینیل

از فضیله بزرگ فرانس و از آنها نیست که عالم بالسنه شریفه بوده اند و در اول در سال هزار و هفتصد و سی و یک متولد شده و در همین شهر در سنه هزار و هشتصد پنج درگذشته این فاضل معروف و رفیق فرانسو بیست و هفت سالگی متولد شد و در هزار و هفتصد پنجاه و چهار بچند و شادان آنوقت انگلیسها هنوز تسلط کامل در مملکت فریور نداشتند انگینیل بزحمت با صد هشتاد گلیچه در اقسام السنه قدیمه و جدیده آسپا بدست آورد در هزار و هفتصد و شصت دو و بیست و شصت مراجعت کرده و بعد از آن قبول میگویند خدمت نمود و با آنکه نهایت پریشان بود از قبول شغل و کار عذرخواست همسر زیاده کارها که از او مانده ترجمه فرانسوی است

انوفیل

از علماء علم جغرافیا و از فضیله بزرگ فرانس است تولدش در پاریس در سال هزار و شصت و نود و هفت اتفاق افتاد و فوئوق در هزار و هفتصد و هفتاد و دو در سن

پسند دو سالگی معلمی پادشاه فرانس که لوی نهم برقرار شد بان پادشاه جغرافیه
در کتب میباید یاد کار عزیز که از او مانده کتاب جغرافیای قدیم است که اسامی بلاد
و اماکن و جبال و رودخانهها که علمای این فن از سه هزار سال قبل ضبط نموده اند
در آن کتاب ثبت کرده و باز نموده است که در زمان خود او یعنی در صد پنجاه
سال پیش از این آن مکتب و بلاد و کوهها و رودها چه نام دارند و برای آنها
که تاریخ قدیم مشرق زمین را میخوانند و میگویند و محتاج به تطبیق اسامی
و جدید مکتب میباشد کتاب جغرافیای اروپا را بد الوصف و مفید و خوب بلکه
کتابها تحفه است

این

از فضیلتی نیز است بوده و نیز است همانجا است که اسلامبول را زینا شده
این از علمای خوب میشود اما در علم تاریخ و هیئت و جغرافیا نیز بسیار
کامل فاش شده و لغتی در این فن کاشته که خلاصه از آن هنوز باقی است
در او اخر مائه پنجم عیسوی این مصنف مشهور زنده بوده است

ارو

در ناوا اگر اف بنا در اسپانیا در او اخر مائه چهارم عیسوی منولده شد او مردی
مخصوص سنتا کوسین بوده تاریخ مبسوطی از ابتدای خلق تا سال سیصد
شانزده میلادی تألیف نموده الفرید اعظم از سلاطین انگلیس تاریخ او را بزبان
انگلیسی ترجمه کرده سال وفات او بیست و پنج بدستی معلوم نیست

اسیر این

از علمای جغرافیای یونان و از مصنفین مشهور و بسیار مباحثه او فانی امامت
واقع در ایتالیا سبواس متعلق بدولت عثمانی و تولدش در سال پنجاه قبل از میلاد
افتاق افشاه در عنقوان جوانی اقاورد والدین استرین او را محلی مجلبه فضا پر
علومشقی نمودند بعد بمسافرت شام و مصر و یونان و ایتالیا و بلاد داخله اسپانیا
صغیر مجبور گردید و در آخر عمر مدتی در شهر قرطبه اقامت داشت که در او اخر سلطنت
پنجم قیصر روم در همین شهر درگذشت مؤلفات او بسیار است آنچه تاریخ تألیف کرده

مفقود است کتاب مبسوطی در جغرافیا در هفت جلد نوشته و اغلب مجلدات آن موجود
است از کتب جغرافیه قدیم کتاب اسیرین و کتاب بلطیس مصر معنی و متناسب است و
موضوعین عهد قدیم و قرون متوسطه و عصر جدید از جغرافیای اسیرین زیاده از حد مشتمل
و میشوند و با غلبه سنه خاصه بزبان فرانسه ترجمه کرده اند و ترجمه فرانسه آن که در پنج مجلد
در سال هزار و هشتصد و نوزده طبع شده فماتطور که هر دو ت و باید در مورخین خوانده است
پدر علمای علم جغرافیا گفته اند

اسیر این

از صاحبان صنایع هلند و در علم اسباب بحری و خا و قاموسی که کتاب است در دو جلد کتاب
در اسباب سلاطین تمام روی زمین و در قنای ملک و دولت و مشایخ طوایف و اهل یکجا
نیا به سر سلسله های هر قوم از کل تا جزیه از ابتدای خلق تا سال هزار و هشتصد و
هشتاد و هشت یعنی تا الف کرم خوان تصنیف و تصنیف در سنه هزار و هشتصد و هشتاد
نه در شهر لیدان بلاد هلا فطبع و منتشر شده

کتاب لوان اللیل بری بمشله لفسیل بدی فی بحریه ذکا

از حالات و شرح زندگی این مخیر علم النظر اطلاع کاملی ندانیم اما کتاب او را تحصیل
کرده و از آن مستفید شد قدر آنرا با اندازه ذایت خود میدانیم و از آنچه مذکور شد که بعضی
علم و معرفت کرده بی اندازه ممنون و شاگرد میباشیم فی الحقیقه این یاد مردان مجید بمنزله
آواش جهانند و محل استظها را در باب ذایت و دانشندان

اکثر این

طیبه موزخ مشهور یونان تولدش در شهر کنبد یونان اتفاق افتاده مدت هفتده
سال و خدمت در شهر زادگت معروف به همین پادشاه گمانه بوده در سال چهار صد و شصت
قبل از میلاد با بر از آمد و بعد از هفت سال قامت و خلعت نموده تاریخ مبسوطی از هفتصد تا
و ایران نوشته افشوس که جز بعضی فصول و ابواب جزئی بمانند لادشه از فضیلتی فرانسه
بیکداز ترجمه تاریخ هر دو فصول و ابواب نایه ماند از اکثر این ترجمه کرده و
ملحق بکتاب هر دو فصول یعنی فخران نگاشته عقاید تاریخی اکثر این با معتقدات هر دو
تبارن کلی فایز است که مورخین محقق چندان اعتماد با توال اکثر این بنمایند

الف

مورخی بوده است لایحه از فضلی مانده استیم مسیحی با وجود لایحه بیرون مؤلفان خود
بزیان فرانسه نگاشته در تاریخ و غیره تألیفات زیاد دارد

اصیل

لویسور از فضلی و مورخین فرانسه و تولدش در پاریس در سال هزار و هشتصد و بیست
مثبت اتفاق افتاده ناد و سال قبل که نگارنده از حال معاونت اشناش خیر ذات
در قید حیات بود بعد از آن دانمندان

اوسپرا

از فضلی فرانسه در شهر هامبورگ آلمان در سال هزار و هشتصد و بیست پنج
منولد شد اصلاً یهودی بود زبان عربی و سانسکریت را در جوانی آموخت کلیه
مخصیله خود را در آلمان نمود زبان ژند و ایرانی را نیز میدانت چون در آلمان
از طایفه یهودی کسی را بعملی قبول نمیکند از آنجا حرکت کرده مدتی در فرانسه
چهل هفت پاریس آمد و در مدارس این پایتخت پذیرفته شد وقتی دولت فرانسه
برای اکتشاف خرابیهای بنیوانا مأمور بخبر آباد موصول میفرستاد او پاریس یکی از
مأمورین بود از آنجا که مدعی بدست آوردن مفناح خوانند خط پیکانی میشد
او پاریس تا پنج کلدانیان و بجای شورا بخوبی نوشته تألیفات زیاد کرد و سفر
و نحو لغت خاصه در زبان ژند و سانسکریت در تیسیت خود را تصنیف کرده یعنی تبعه دولت
فرانسه شد و هم اکنون در قید حیات است

اوج فالو

از مورخین و فضلی معاصرین در پاریس در مدرسه فایز کاتر معلم از دکرها
و فلسوفهای مشتم بشمار میآید در سال هزار و هشتصد و هفتاد و سه کتابی در مهاجرت
ملل مختلفه از ترکستان و توران و چین بطرف هند و عثمان و ایران و کلیه فرنگها
خاصه مهاجرت طوایف تورانی تألیف کرده و از تمام کتبی که فضلی در این فن پرداخته
این کتاب بمنزله در کتابخانه نگارنده موجود است از این کتاب گذشته کتب رساله مستند
نوشته اتفاقاً اطلاع کامل از حال این مخیر فاضل محترم نگارنده میسپرد و میداند

وجود

وجود فباضش بافاضت نشر علوم و کمالان مشغولت

اوسپ

از کتبههای بزرگ کافولیکی و در شهر فباویه فلسطین منبر پسته از مشاهیر مورخین تاریخ
دین عیسوی شمزه میشود در سال و بیست هفتاد میلادی تولد شد سفرهای عدیده
در افریقا و آسیا نموده و مقصد منتهی او بکمال بوده اگر چه بعضی او را از ائمه مضادوی
میدانند برخی هم کافر خوانند در هر حال از فضلی بزرگ عصر خویش محسوب میشود
تألیفات زیاد از او مانده و با غلبه سنه و ترجمه شده مخصوصاً تاریخ عمومی بطور مختص
دارد که از ابتدای خلقت عالمانت تا سال بیستم سلطنت قسطنطین کبیر اصل این نسخه
که بزبان یونانی بوده مفعول است اما ترجمه آن بزبان لاتین موجود میباشد و بیشتر از
زبانها آنرا ترجمه کرده اند حتی بزبان ارمینی

ایزید و شازاکی

اولاً باید دانست شازاکی از شهرهای جزیره العرب یعنی از بلاد عراق عرب بوده و
علمای جغرافیه در موقع این شهر اختلاف نموده اند بعضی در خوزستان و در ساحل
شط العرب دانسته برخی در محل نوره خالیه که در موضع النقای فرات و در جلالت
نصوه نموده و یکی از اصنام معروف با سکنند در این بناهای اسکندریه که در آن مهاجر
یونان را سکنی داده بود همین شهر شازاکی میباشد و شازاکی آن شهری را نوپند که بجای
سور و حصار و دیواری از چرم و در او ساخته باشند و خیلی از مداین قدیمه شازاکی را
داشته حتی ابوازی که فخر طایفه و آکه نزدیک سر دره خوار است یونانیها شازاکی میگویند
خلاصه ایزید و شازاکی سبصد سال قبل از میلاد حضرت عیسی در زندگانی میکرد و آنچه
کتبی که تألیف نموده یکی جغرافیای مملکت اشکانی است که تقریباً در اوایل دولت این
طبقه نوشته شده

باس ناز

از کتبههای پر شناسانه و افانالی فان فرانسه بوده در هزار و هشتصد و پنجاه و سه منولد
شده و در هزار و هشتصد و بیست سه در گذشته وقتی از دست تعداد کتبههای کاتولیکی
فرانسه پناه بدولت ملانند برو فرانسوی زیاد تألیف کرده مخصوصاً از او آنچه راجع میباشد

است

اهمیت دارد تاریخ چنانچه از آنکه شروع میشود بعد از حضرت عیسی تا سنه هزار و هشتصد
شش نگاشته در پانزده مجلد است از تواریخ معتبره او بشمار می آید در کمال خوبی بیان است
میبوان نمود

بیت

از فضلی این نامه و از دانشندان بزرگ فرانسه بود در هزار و هشتصد و منوله
شد و در هزار و هشتصد و هشتاد در گذشت با اغلب السنه شرفیه در کمال فضاخت
تکلم میکرد و با انسانی خوش مینوشت و در عمر او دانش از نامزدان و آثره قیاس کرد
و در مدرسه از مدارس دوز و بیضا (پوعین) بندرین مقلم مشغول بود و چون
چندان مبلی با نظریه نداشت بیارین آمد در نهایت پریشانی زندگانی مینمود زبان عبری
و عربی و چینی و منچو و تبتی و روسی و کوری و تحصیل کرد و در زبان کوری لغوی
و نحو و صرفی نوشت در سال هزار و هشتصد و سی و یکی از طبعه کاپا و این قول طه کمال
اشبصال مزج حروف کتبی با زبان بیهولت امرش نمیکند و وقتی بیطرز بوزع سفر
کرده در مدرسه شرفیه از زبان آن مری کوری شد در سنه هزار و هشتصد
چهار و پنجاه در کمال مدارکنا بخت بزرگ ملتی کرد و در هزار و هشتصد
پنجاه و یک خازن مسکوکات عتیقه موزه سلطنتی از مینا ارتکث تالیفات او بسیار است
و از آنجمله تاریخ کرچستان میباشد و سنما در تاریخ و آثار عتیقه کرچستان احدی بهما و از بزرگ

برکات

از اهالی سزاده حوالی بیت المقدس که امروز معروف به قیاریه است میباشد مرد فاضل بود
و در سال پانصد و هشتاد و دو به بیکلوی یکی کوری فطنیه نامل شد و در سنه شصت
بیخ در گذشت تاریخ معاصرین خود را در هشت جلد نوشته تالیفات بکونی از وی باقی ماند

بزرگ مینوس

فیلوف مورخ یونانی تولدش در سال صد سی و بیخ قبل از میلاد در آیه از شهرهای شام
اتفاق افتاد و وفاتش در سنه پنجاه قبل از میلاد در جزیره رودس در فیلوفی مهم معلمی کلیمه
سپهرین معروف از شاعرهای او بوده در هیت و نجوم و جغرافیا کتابهای تالیف نموده فقط مجلد
تاریخش به پنجاه مبلد از فاضل محقق و تابع کلیه اقطار عالم را از بعد از فوت اسکندریه

سال قبل از وفات خود نوشته و هیچک از مورخین که بنا به نقل شده تاریخ پراختنه باز
برای نویسنده نمودند و آنرا از بزرگ جز چند مجلد و بعضی فصول جزیری در دست نیست و
بیشترش مفقود است

بطلیوس

بطلیوس از فرنگها بطلمی و ابطلی میگویند و اعراب از بطلیوس کرده وی منجم معروف یونانی
بامصری است چه اصلا از ملت یونان بوده و خود و پدرانش سالها در مصر نطق و اقامت
نموده از فضلی بزرگ مائه دویم عیسوی است و بسیار در او ان سنه یکصد و هشتاد و پنج
میلادی منبر پشته و عمری طولانی کرده و در وطن مالمون خود اسکنند و به سکنه داشته اگر
چه از علمای بزرگ شمرده شده اما مثل اغلب دانشندان بالنظر صاحب قیاس و اهل فن
نموده با اسباب کار و کتب یاد خلیه زحمت کنیده و بنا بقص سابق پراختنه کن عمیقین او را
از مصنفین شمرده بلکه از مؤلفین درجه اول دانسته اند در کتاب هیت و نجوم پر به پیارک
بوده و اغلب مطالب بقول این مصنف هستند مینماید بسیار ک از علمای هیت و نجوم معروف
یونان است که در بیت سال قبل از میلاد زندگانی میکرد و اول شخصی است که هندسه و
هیت با هم تلفیق نمود و بعد ماه و آفتاب از زمین بجهت تعیین کرد و نخستین منجمی است
که از زمان خود تا شصت سال بعد از وی حساب تحقیق خنوف و کسوف هر سال را تعیین نمود
گویند مخترع اسطرلاب و بود بهر حال از کتب بن عالم فاضل کثیر نسخه بدکستان است و آنچه هم
که هت مشکوک است یعنی محقق و معلوم نیست که از او است یا منسوب یا است خلاصه
بطلیوس آنچه داشته از بسیار ک بوده خود آن نیست که مردم میدانند وضع هیت و نجومی
که تا این و آخر در اکثر ممالک آسیا و غیرها شروع داشت مردم بدان معتقد بودند و میگفتند که
گوایک جسد بسیار و ثوابت بد و زمین میکردند و زمین ساکن و مرکز عالم است معروف به هیت
بطلیوس است که بزرگ منجم معروف که اصلا اهلستان بوده و در سال هزار و چهارصد
هفتاد و سه متولد شد و در سنه هزار و پانصد و چهل و سه در گذشت کلیه ان وضع عقاید
باطل ساخت و ادله قاطعه برخلاف آن اقامه نمود و هیت و نجوم را از آنوقت بعد عالمی
تازه بدیدار آمد که در وسعت و عظمت صحت با وضع سابق طرف نیست و اگر نخواهند
فرض بیخ کنند نسبت محیط و قطر است و خورشید و ذره تالیفات بطلیوس زیاد است آنچه

ضملاً موجود میباشد کتابی است رهند سه و کتابی در نجوم که اعز اب مجطی منباند و کتابی
در جغرافیا که با اغلب نسخه ترجمه شده و در بیای از بلاد فرنگ طبع کرده اند و معانی ترجمه فرانس
آنها حاضر و موجود داریم

پلین

از فضلی فرانس و هم نامش در معرفت مسکوکات قدیم بیکال تولدش در شهر ویشند
هشتاد و چهار و خوشتر در زمان او هفتصد و هشتاد و دو است فاضل مدقق بیشتر از سی و
دو هزار و پانصد عدد سکه کهنه جمع کرده تمام را بدو نوا فرانس فروخت و کتابی در معرفت
مسکوکات عتیقه مبسوط و مفصل تألیف نمود

پلوتارک

در تیوتی از ایالات یونان در سال چهل و هشت میلادی متولد شده در جوانی از بیان
و فلسوفی آموخت رستن رستند از طرف وطن خود ببقارت بعضی بلاد رفت در شهر نژهم زندگی
فلسوفی نمود از خدمت معبد اپلون که در نزد رستن پیری در گذشت تا اقیانوس با دارا و متا
از جمله تاریخچه که مبتنی بر مقایسه تطبیقات یعنی شرح حال یکی از رجال بزرگ یونان را
مینویسد بعد بلافاصله احوال یکی از معاصرین و مرئوسان آنوقت صفات اغمال
آن در زمان با هم مقایسه و تطبیق مینماید کتب معراط مخصوصاً رساله را که در باب بقای
نفر است شرح کرده

پلین

مورخ بوده است یونانی در سینه و وینت شش قبل از میلاد متولد شد و بدو
در داوود نظام در دولت روم مشغول خدمت گشته مدتی بطور گروگان در شهر
ژرمانت داشته و ذاتوقت که قنون رومی شهر کارناژ (قرطاجنه) را محاصره
کرده پلین پرده رمعنکر در میان بود بعد از فتح کارناژ در بلاد افریقا اورد
سفرهای مفصل نمود در یکصد و بیست و چهار قبل از میلاد در رستن هشتاد و دو سالگی
دو گذشت مؤلفات کثیره دارد از جمله تاریخ عالم است و جمله ما انچه حالا
میدست میباشد پنج کتاب است مقصود پلین از تاریخ عالم این بوده که از سال وینت
بیست قبل از میلاد تا سینه صد و چهل و شش قبل از میلاد وقایع و حوادث تمام اقلا

عالم را که آنوقت و زمپها و یونانیها در آن آمدند و فرار و در داشته ثبت ضبط نماید مگر
در دو جلد اول از کتاب مختصراً از تاریخ قدیم هم نوشته تاریخ پلین او کار در فرانسند
بیسنت هفت تا نیا در هزار و هشتصد و چهل هفت فرانس ترجمه نموده اند

پلین

که در مشرق زمین معروف به پلیناس است حکیم طبیعی رومی بوده در شهر وینت با کراز
بلا و ابطال بنا در سال بیست و سه بعد از میلاد متولد شد بدو اجماعت نظامی عسکری
اشغال داشت از جانب قبا ضر و در در ملک اسپانیا حکومت نموده و با و جو این مشغول
هر قدره او را فحشه حاصل نمیشد در موقع اکل و شرب سکون اشتیاق حاصل نمیکرد
او کتب تاریخ و سایر علوم میخواند در سن هفتاد و نه میلادی که کوه و زو و بنای آن
فنائی را گذاشت پلین و با او بجهاد بیا بجا نشناخت مبدعه آنوقتانی خلیه نزدیک
بومی و از اقیانوس آنرا فخر کرده تا اقیانوس متکثره از تواریم طبیعی غیر و نجوم نمید
و جغرافیا و علم نباتات طب معان و صنایع از او بیاد کار ماند و در سال هزار و هشتصد
نه آن جلد بزبان فرانسه ترجمه شده است

تاسیت

مورخ مشهور لاتین و از فضلی بزرگ بوده در سنه پنجاه و چهار بعد از میلاد در رکه
از بلاد امبر از ایالات ایتالیا متولد شد ابتدا بقضاوت مشغول گشته بعد بگورمت
ایالتی او را منصوب نموده اند تاسیت بیضاخت ایجاز کلام معروف است آنجی که از او باقی ماند
در سن پیری نوشته اغلب مؤلفاتش مفقود است چند جلد از تاریخ او که باقی ماند اکثر
السنه خاصه بزبان فرانسه چند بار و چند ترجمه کرده اند سال فائز با صد سی صد
سی و چهار و صد و چهل گفته و نوشته اند

توتون

که توتون خوانده میشود از علمای علم ریاضی و از اهل ای اسکندریه بوده در قرن چهارم
عیسو منبر پند از سال بسصد و بیست پنج تا بسصد و نود و وجود او را در اسکندریه
امانال ولادت و وفات او را ضبط نکرده اند چیزی که بیشتر سید است شمار توتون شده است
رخی از صدیک بوجود آمده قبطی نام که از فیلسوفها و ریاضی آنها می شود و در آنها فی

در اسکندریه در سال سبصد و هفتاد میلادی متولد شد و چون نسبت به بنی عسکری و عدالت
مخصوص داشته و اعتقاد به تثلیث امری قبیح و شیعی مبدع و مقدسین نصای با او عداوت در
دینت چهار صد و پانزده این خلاصه حکیم را بنویسند و چون چاق کشند و جسد او را در کوه
اسکندریه کشتند تا اعضا او متلاشی شد تا کفایت شار ایها در کتابخانه اسکندریه بود چون
این کتابخانه را اعراب با کتبهای عبوی آتش زدند آنها نیز طعمه آتش گردیدند خلاصه متون
کتاب فلکین شرح کرده و شرح مبسوطی هم بر محیط نوشته که از مؤلفات جلیله معتبره
اوست کتب تون را با اغلب نسخه فرنگ ترجمه کرده اند

توسعی پند

مورخ معروف یونان و از اهالی آن بوده تولدش در سال چهار صد هفتاد و یک قبل از
میلاد اتفاق افتاده در سن پانزده سالگی در آلبانیا و فنیکه هر دو در مورخ مشهور تاریخ
خود را در مجمع دانشمندان میخواند توسی بدخورد داشت بسیار از این سبک تاریخ
نویسی خوش آمد بر نشد که در این طریقه پیروی هر دو تمامید در جنگها که ابالات یونان
بام میهن خود را و نیز هر کس که بگذشته متون داشت اما هر دو در فلسفی و فن تاریخ قابل مآ
بود در مورخ عنکوف متون کتی سرد را استعدادش کوناه میبود چون از متولین بسیار میکند
شمار بسیار معروف شد که بعد طلاق کشف کرد سال وفاتش در سبصد و نود و پنج قبل از
میلاد نوشته اند بعضی را عقیده آنراست که با جلد طبیعی از اینجهان نرفته بلکه گفته شد از کتب
این مورخ که باقی مانده یکی شرح جنگ پلیتز میباشد و آن جنگی است که در یونان اتفاق
افتاد مردم اسپارت کشته اند و از این نام سخن ثابت است در مصافها که داده اند
جلی خوزیری شد و مدت محاوره آنها بیست هفت سال طول کشید بعضی از سنه چهار صد سی و
یک قبل از میلاد تا سال چهار صد و چهار قبل از میلاد با جمله تاریخ توسی بدی اغلب
النسخه ترجمه شده است

نبت لوی

مورخی یوزیه است که در سال پنجاه و نه قبل از میلاد در شهر پاد و از شهرهای ایتالیا متولد
شد و در سنه هفده بعد از میلاد در همان بلد بمرد بیشتر در شهر ماقامت داشت از زمان
امپراطور اگوست قبضه معرفت و زود بود در فلسفی و تاریخ نبت لوی بدی جبرائیلها یافت که

مردم از بلاد روم بملاقات و زیارت او میآمدند از تالیفات او آنچه یافت و بدست سئالینه
مختلفه ترجمه شد و برای آنها که زبان لاین تحصیل میکنند کتابت درش محسوب میشود

دردول

از فضیله ای کلیم و قولش در شهر ویلن در سال هزار و شصت و چهار یک عسکری اتفاق
افتاده و در هزار و هفتصد و نازده رو گذشتند در عقوفان جوانی تحصیل علوم دینی مشغول
شد بعد بعلم تاریخ پرداختند در مدرسه اکتفر معلی علم تاریخ یافت در فنون فلسفی و
جغرافی نیز تالیفات دارد

رکینه

از فضیله ای فرانس است در پند و آموک شد و بدست مترجمی لوی پانزدهم و لوی شانزدهم
سلاطین فرانسه تالیف کرده در سال هزار و شصت میلادی در یاد بر رو گذشتند زبان چینی
در کمال خوبی میدانشند تاریخ مفصلی از صیاطله و ترک و مغول در پنج مجلد نوشته اند که
فضیله ای بعد بعضی اعتراضات بسطوزات آورده اند اما بمضمون الفضل المنقله فضیلت
و برتری و زانچه وی اول شخص است که تاریخ مفصل از طوایف توری و ترک تالیف نمود

دنی طحاری

طحاری از قرا و سوریه است دنی طحاری تاریخ مخصوصی برای شهر ادرس نوشته
و با تر نام از فضیله معروف است اما آن که در آثار می بینیم بزرگ معلم زبان یونانی و لائینی
بوده در سنه هزار و هفتصد و سی مجدداً بنگارش تاریخ ادرس پرداخته و مستند با قوال
دنی طحاری شد زبانه بر این شرح حال این مورخ چینی بدست نیامد که نگاشته آمد

دینون

از مورخین یونان میباشد و دینون اسم نبت بلکه لقب است و بمعنی خدا اسم این شخص
معلوم نیست چه بوده دینون از معاصرین اسکندر کبیر است و تاریخ مستطو از ایران
نوشته لکن کتابش مفقود شده مورخین قدیم از قبیل بلوتارک و اث هینه و پلین
اقوال و زار در سطوزات خود بگزارن شاهد آورده اند چیزی که بیشتر اسباب شهرت دینون گردید
اینست که پدر کلی تارک بوده و کلی تارک با اسکندر کبیر از یونان حرکت کرده و با بران آمد
و تاریخ صحیحی از اسکندر و اولادش و مورخین بعد که بنگارش تاریخ اسکندر پرداخته

استهناد بکشاف و بنوده اند

دیو در سبیل

از مورخین بزرگ شهریه میشود و طلق سبیل جزیره بزرگ معروف در نای مدیترانه است
مناصرتار قصر و مروا گوشت که او نیز قصر همین مملکت است بوده سفری از بطرف
آسیا و بلاد اروپا نموده بعد در شهر مرو حلال قامت انداخته تاریخ مینویسد در چهل مجلد
تالیف کرده و آن از اول خلق عالم خود تا سه شصت قبل از میلاد از این چهل جلد کتاب
زبان از پانزده مجلد باقی نمانده پنج جلد واجع بمصر و آشوری تاریخ اولیه یونان و باقی واجع
بنا بر چ اسکندر و ایران و نقاط دیگر و اعیان و احوال و سایر موارد و زاید الوصف مطبوع چند نفر
مترجم آن کتب ترجمه کرده از همه بجز آنست که هنوز در هزار و هفتصد و سی و چهار میلادی
بترجمه آن پرداخته اند

رموزا

تولد شهر در هزار و هفتصد و شصت و هشت و غوثی در هزار و هفتصد و سی و دو میلادی
و از آنجا که پدر جراح بود میباشد بمیل پدی و با علم و عمل پر دازد اما وی در جوانی ببلد
السنة شرقیه خاصه زبان چینی مایل شده و روزی در ترسان کشتی که معلومین این زبان بود
مشغول تحصیل کردند و در هزار و هفتصد و پانزده و در مدینه دولت زبان چینی آموخت
تالیفات او کلمه واجع بنا بر چ و زبان چین و طواریح طوایف تانا و مغولانست

رُلتن

که با تکلیفی رُلتن تلفظ نمائند ماژر و نرال سرفه کفر و نیک این بر فهم رُلتن از
اهالی چند نکتی اکتف در شهر تکلیفی میباشد در سنه هزار و هفتصد و سه میلادی
منولد شده و از اغاظم فضلا و بزرگان تکلیفی بشمار میاید و هم اکنون وجودش اسباب
افاضت افادت مشفید است و مستعد میباشد در سال هزار و هفتصد و بیست و هفت قلم
در قشون هندوستان گردید زبان مملکت رفت و در آنجا تحصیل قلمی هند کرد و فارسی نمود
نامنه هزار و هفتصد و سی و سه و ابلت بمیثه اقامت داشت پس زبان با بران آمد و باقر
مشغول و سی و نه عا کر این دولت جاوید عدت و مشغول و فله فون عسکره میباشد در
امداد مدت مزبوره اکتشافات بزرگه در موقع شهر قدیم اکبایان نموده و تحقیقات لطیفه

در اصل

در اصل و سب اگر او بعمل آورده و الواح بیستون و در نهایت خوبی خواند و او اول شخصی است
که از عهد اینکار صعب برآمده از هزار و هفتصد و چهل تا هزار و هفتصد و چهل و سه مامور
قندهار بود در هزار و هفتصد و چهل و سه مامور بغداد گردید تا هزار و هفتصد
پنج و پنج این مامورین امتداد یافت کوبند خود این مامورین را در خواست کرد و مقصود
از این مشغول کتب بعضی آثار عشق عراق عرب بود چنانکه در هنگام جستجو در خوابهای شهر
سرهزی رُلتن در بغداد اقامت داشت و در باب اکتشافات آنرا زمین و اشیاء کهنه
که در آنجا بدست و زدند و خطوط پیکانی الواح آن محل کتابچه های مبسوط نوشت
از هزار و هفتصد و پنج و شش از طرف دولت تکلیفی مامورین است که بانه هندو
کنت و چون در سال بعد از آنکه بانه هند بزم خود و هند و سابل و واسطه در تحت
اداره و زبهند مقیم لندن درآمد مشارالیه در هزار و هفتصد و پنج و هشت جزیره
عجل زار هندوستان گردید و در ظرف همین سال چند ما از طرف شهر بقیط در پاریس
و کالت کرد در هزار و هفتصد و پنج و نه بهمت وزیر بخاری مامورین در پاریس
پرواز کنت از سال هزار و هفتصد و شصت پنج تا هزار و هفتصد و شصت و هشت
از جانب شهر فرم در پاریس و کالت داشت از هزار و هفتصد و هفتاد تا هزار و
هفتصد و هفتاد و شش رئیس کل انجمن جغرافیای لندن بود خلاصه انشخص جلبل
نبیل دارای مفاخر و مقامات عالی گردید از آنجمله از دولت علیّه ایران منصب
سرتیپ و نشان شبر و خورشید و انقبه فان مرصع با و اعطاشد و در سفر که بکند
اعلیحضرت قوشوک شاهنشاهی (ناصرالدین شاه) دامملکه تشریف فرمای ممالک
انگلیس شدند ماژر و نرال سرهزی رُلتن شرف هماننداری آن اعلیحضرت را داشتند و
در دولت فخریه انگلیس رتبه شوالیه کی در پاست انجمن آریاتیک و انجمنهای دیگر خارج
و داخل انگلستان و تولیت موزه انگلیس را با انواع نشانهها و امتیازات داد میباشد
و این او را منصب جلبل بارونت بمعزیه الیه اعطاشد که مؤید خا نواره او و ادای این
منصب باشد

رُلتن

که نیز با تکلیفی رُلتن تلفظ نمائند برادر کتر ماژر سرهزی رُلتن سابق الذکر است

مشار

مشارالیه معرفت و موسوم به زر زرف نشن که از اکا بر فضل و دانشمندان انگلیس از اناجید
 ارباب رایت و بصیرت شمرده میشود در چند کتاب انگلیس در سال هزار و هشتصد و پانزده
 موله شده در سنه هزار و هشتصد و سی و پنج در مدرسه انگلیس مشغول تحصیل بود و تا
 مراحل علمیه را در آنجا پیور و از متحصنین این مدرسه بزرگ شد مؤلفات جلیله اش بسیار
 است از جمله تاریخ هردوت را با تحقیقات و افیقه و حواشی مفیده بزبان انگلیسی نوشته و
 از اثرهای بزرگ این اسناد الوترخین کتاب موسوم به تاریخ هفت سلطنت عظیمه است
 که عبارت از سلطنت کلدانیان و سبئ اشوری و بابلها یعنی نمارده و میدها که میتوان بطبقه
 پیشدادیان تعبیر نمود و کبان و اشکانیان و ساسانیان باشد و این تألیف منبج می
 از مباحث و اساسهای کتاب تاریخ اشکانیان است زر زرف را لیس و در ولت انگلیس نشنا
 معنی و مانند برادر کا مل هنرش با منبازان عظیمه فایز و فکانده سعادت ملاقات
 برادر فرخنده کو مریا بل شد و بواسطه سر هنر و دانش شرف عضویت مجلس آریا تیک لند
 میا هی کشته است

ژرارد و سپوس

از فضیله المان تولدش در هزار و پانصد و هفتاد و هفت میلادی در شهر هیدل برگ
 فونتن در هزار و شصت و چهل و نه در شهر لید هلاند مشارالیه معلم فلسفه و زبان یونانی
 بوده زبان لاتین را در کمال خود میدانست تألیفات زیاد در تاریخ و غیره دارد

ژرف با ژرفوس

همان یوسف است که فرنگها این طور تلفظ میکنند و این ژرف مورخ و سردار بود
 از خانواره ما کاب بوده تولدش در بیت المقدس در سال سی و هفت بعد از میلاد اتفاق افتاد
 با انتخاب عالی بیت المقدس حاکم کالیله شد مقارن سال شصت و هفت بود و هرگاه که آنوقت
 ناحیه بیت المقدس را در تحت حمایت خود داشتند بشورید و مدت چهل و هفت روز
 در شهر ژنایات از شهرهای فلسطین محصور عساکر روم کورید سردار رومی در این محاصر
 و بیایزین بود و از طرف کالیبا قصر روم ما مورخ بیت المقدس بعد که کالیبا در گذشت بیایزین
 خود قصر روم شد خلاصه ژرف بعد از مدت زور تسلیم شد به و بیایزین خبر داد که تو
 با میرا طوری زور و تبه قصیر ناب خواهی شد و بیایزین او را محترماً بی شهر روم برد و از طرف
 دور

دوره و طبقه معتدبه به ژرف داده میشد از نظر مد کورد سنه نوزدهم در شهر هیدل برگ
 در اناجید بکار و توقیف کرد و چند کتاب تألیف نمود که از جمله تاریخ پیور بود و آنرا اول بزبان
 سزایک نوشته بعد بزبان یونانی ترجمه شد نیز ژرف شرح فندکانه خود را نکات از کتب
 او انچه در دست است تمام الشه ترجمه شد

ژزیه

مورخی بوده یونانی که در ماه نیم عیسو زندگانی منبوده و منصف قضایات داشته و بعد
 قضای را غلبه بخورد در مسطورات خود هر جا از علویان ذکر می کند بیک روشنی از
 انها نام میبرد بلکه لغت منباید از مؤلفان او تاریخ قیصره روم است سنه چهار صد و
 بعد از میلاد کتاب تاریخ و اکثر زبانها ترجمه شده

ژداناس

مورخ است یونانی که هفتصد سال قبل از این زندگانی میکرده از منبها مخصوص امپراطور
 قسططنیه بوده بعد از چند خدمت به امپراطور مائول کمین عزلت اختیار نموده در یک
 از جزایر یونان بوضع رهبانیت بسر میبرد تاریخ مبسوطی از اول خلق تا لمر سال
 هزار و صد و هجده مسمی نوشته و از بزبان فرانسه ترجمه کرده اند

ژوستن

مورخ معروف لاتین است که در ماه دوم مسمی منب زینه تاریخ مبسوط توکن پمپیرا
 تلخیص کرده در میان مورخین بنامه نویسی خوش عبارتی معروف است
 طالبی که در این زمان زبان قدیم لاتین را تحصیل منباید عبادات و کلمات ژوستن را
 که در کمال فصاحت است حفظ میکنند مسطورات ژوستن را پیل نام کتیب در سال هزار و
 هفتصد و هفتاد و چهار مسمی ترجمه کرده است

ژولپوس

از مورخین لاتین و ملقب به ایکان میباشد در سنه سیصد و هشتاد و هشت میلاد
 حیات اشده است

ژیبس

از مورخین معروف انگلیس است تولدش در هزار و هفتصد و سی و هفت و فونتن در ژرارد

هفتصد و نود و چهار تا آنکه از خانوادۀ نجیب بود و سایر احوال مادر داشت از اول
جوانی بجهت علم و کمال پرداخت در مرتبه از مذهب پرستانی عدول کرده طریقه کاتولیک
اختیار نمود و باز پرستانی شد در هزار و هفتصد و هفتاد و اعضا پارلمنت انگلیس
کرد بدو هشت سال تمام در این مجلس و کینار عبت بود هم بزبان فرانسه تالیف میکرد
هم بزبان انگلیسی در ادبیات و تاریخ کتب یاد تالیف نموده و مؤلفات او با غلبه السنه
ترجمه شد یکی از کتب او را خود لوی شانزدهم پادشاه فرانسه ترجمه کرده اند

سید نفوس باسیدین

از کتبه ها بولان در اوایل مائه با ندهم مسیحی ندکافی میکرد تاریخ منظمی
مانند از خلفت عالم سال هزار و پنجاه و هفت نوشته و باسم امپراطور قسطنطنیه
اسحق کمنین موشح نموده است

سزار کاتوش

از مورخین ایتالیا بوده در شهر میلان در سال هزار و هشتصد و پنج متولد شد
در جوانی در عالم علم آن رتبه و مقام یافت که معلوم آید که در بدو یکی از انتخابی
که بکند کرد تا سلطنت تمام ایالات ایتالیا مستغلا بدو واحد و شخص واحد باشد
سزار کاتوش بود تالیفات او از هر قبیل بسیار است از اینجمله تاریخ عالم میباشد در روز
جلد که بالسنه مختلفه ترجمه شد مشارالیه از مورخین همین مائه محسوب میشود

سنت الین

ادبیت موزخی بوده است فرانسوی در سال هزار و هفتصد و هفتاد و سه متولد
شد و در سنه هزار و هشتصد و چهار و دو گذشت مؤلفات کثیره او را سن از جمله
کتاب نوشته در صنعت طبیبی و تاریخ قدیم و جدید و در این ضمن خلاصه از وقایع عالم
از ابتدای خلقت تا عصر زمان خود را کشنده و از کتب بسیار مفید شمرده میشود
اما برای آنکه در علم تاریخ دستی داشته باشد

سن سئل

موشوع به ژرژ موزخی بوده است بونانی و سن سئل در لغت بونانی لقبی است باب
با کتب بزرگ است چون این شخص همیشه در خدمت کثیر اعظم قسطنطنیه مشغول
و مفت

و منشی مخصوص او بود ملقب با لقب شد فوئوق در سال هشتصد و سیصد و سی و هفتاد
و آنچه در باب ایشان نوشته معتبر است با آن قبول و اعتماد است

سنت کوزوا

از فضلاء فرانسه و از خانوادۀ نجیب بوده در سال هزار و هفتصد و چهل و شش متولد
شد و در اول عمر بخدمت عسکره و نظامی مشغول گشته اما چون طبعاً صلیب با این کار داشت
استغفا کرد و بجهت تالیف پرداخت مؤلفات عدیده دارد خاصه در تاریخ
در سنه هزار و هشتصد و دو گذشت است

سنت مارتین

از فضلاء فرانسه بود تولدش در باربر در هزار و هفتصد و نود و یک میلادی فوئوق
در هزار و هشتصد و سی و دو پدرش حرفه خیاطی داشت و سنت مارتین مدت طفولت
خود را در شاگردی پدر و موخن همان حرفه گذرانید اما از اول عمر میل به صفت مجتهد
علوم خاصه بنیاد گرفتن السنه شرفیه داشت در هزار و هشتصد و سه در سلطنت ناپلیون
اول و زاری مد و سه معرفت به سلیطه اجازه ورود دادند در هزار و هشتصد و
پست اهل مدرسه اکتشاف اشیا معتبره شد فی الحقیقه یکی از مؤسسين اساس مجلس است
پارلمنت مارتین میباشد مدتی نماینده دولت بود مؤلفات عدیده دارد اما
بجز تالیفات و تاریخ ایشانست افسوس که موقوف با تمام آن نکند یعنی اجل او را امان
نداد در سال هزار و هشتصد و سی و دو و بله در اغلب این سنه و بر مالک تاریخ فوئوق و
مارتین در جوانی یعنی در سن چهل و یکا کنی با همسر مبتلا شد راه آنجهان پدید و
داشتمندان را در و چار تا سفیر چند و انداز کرد تاریخ ایشان سنت مارتین سرچشمه
اطلاعات مفیده است از ابتدای سلطنت این طبقه شروع نموده تا سلطنت لوجر
اول را که در سنه پنجاه و یک میلادی بخت سلطنت ایران نشسته پادشاهی تبریز را
در از من مقارن امپراطوری نرین قیصر دوم نوشته در نیا که مرگش کجانی فرصت نداد
این عالم منجر خدمت خود را بعلوم معرفت و تاریخ با انجام رساند

سولپیس سوو

از مورخین معروف بوده و به نگارش تاریخ ایران بیشتر از سایر اشخاص این فن میل داشته

در شهر اکی نزد رسال سپید و شصت سه میلادی متولد شد و اکی نیز از شهرهای
فرانسه است و هفت پسر نیز سولین بود و در اول جوانی قاضی بود و این شغل نیز
و غالباً در شهر تولوز زندگی میکرد چون زوجه اش که طرف فصل او بود در گذشت
ترک نمود و در سنه چهارصد و نه در یکی از صوامع ماوسپل بسربرد و او را آخر
ملیک بلنایر کتیبه شد و فاتر را بعضی در سال چهارصد و ده نوشته اند و برخی در چهارصد
بیست نه به حال پس از فوت لقبی منته با و دارند پس و پرا از ائمه عظیم گواشتند

سپین

از فصیحی لایق بود و احد در عصر او و بعد از او اطلاق لسان و فصاحت بیان نداشته
که سپین داشته و سپین در لایق چنان بوده است که سخا و در عرب و محال در
فرنگ هر کس را نخواهند بفصاحت بلاغت بتابند میگویند سپین زمان خود است
تولدش در سال صد و شش قبل از میلاد و در علم قضا نیز در آنوقت مثل و نظیر نداشته
دایره دولت و در محکومهای بزرگ و مناسبی است که هم سرداری قابل بوده هم حاکمی
کافی هم عالی بزرگ در طبقه فیلسوف با شرق و سبک افلاطون میل داشت در حکم
و تاراج و غیره تا بقا ترقی با و است در سن شصت چهار سالگی بمکه قصد و برگشته شد

سپلوستر ساسی

از دانشمندان فرانسه در هزار و هشتصد و پنجاه و هشت ریادین متولد شد در هزار
هشتصد و سی و هشت در گذشت هنوز طفل بود که پدرش که شغل قضا داشت در گذشت
مادرش و پرا تربیت نمود چون مسلط با الفبای شرقیه و هندوستان که در زبان عبری
و شامی و کلدانی و فارسی ترکی مهارت داشتند بنا و در او نیز فائده آنها تحصیل کرد بعد از
ابطالپائی و اسپانیائ و المانی از لغات فرنگ بیاموخت این جمله را بخوبی میخواند
مینوشت مخصوصاً زبان عربی را از الفبای شرقیه خیلی خوب میدانست طوری که در مد
دولت هم معلم زبان عربی بود هم فارسی استعداد و قابلیت بدیده که ناپلئون اول
لقب را روی او داد از تالیفات و تاریخ مخصوص ناسانباست و ترجمه کلیله و دمنه از
عربی به فرانسه و ترجمه پندنامه فریدالدین عطار از فارسی به فرانسه و ترجمه مقامات خرمی
به فرانسه و ترجمه سوطی از کتب عقایدی به فرانسه و کتب مبسوطه دیگر از عربی کلدانی

و غیرها

و غیرها در نوشتن عربی چنان بیگ طوری داشت که از جانب ناپلئون اول مرسلات بشان
اعراب مجاز و معنی نام مینوشت و علماء و ادبای آن ممالک حیرت و تعجب میکردند که این نویسنده
بارع قابل کسب که در خدمت ناپلئون یکی از فضلای عرب مخصوصاً بفراشته سفر کرده
بیار بر آمد و از وزارت امور خارجه فرانسه در بر عربی ناپلئون را طلب نمود و پرا
سپلوستر در سلسله دلالت نمودند با بخار فتنه وارد کتابخانه او که شد بجای شخصی عربی
فرنگی که بدسخن گفته خوانست مزاجت کند سپلوستر ساسی بفراست و یافت بر عربی با او
تکلم نمود ادب عربی بر کشته نشد اما باز ساکت بود سپلوستر ساسی ملثفت شد که این
شخص مخبر است متعجب که آن مرسلات روان شپوارا چگونه شخصی مینویسد که از تکلم عاجز
قلم برداشت و در حضور او و بمقاله نگاشت فصیح و بلیغ سلیس بدیع و پدید عربی بقیه کرد
که نگارنده نامهای ناپلئون هم فرنگی فاضل است منتهای آنکه معنادار سخن گفتن با نخبه
شد با نهایت خرمی بیانش بیرون رفت بعد از آنکه چند در ریادین توقف نمود و وطن
خود بازگشت

فلاندن

از نقاشهای مشهور و معروف فرانسه است در شهر ناپل ایتالیا در سال هزار و هشتصد
نه متولد شد آن وقت که موراث از جانب ناپلئون اول پادشاهی ناپل داشت پرا فلاندن
ناظر او بود از نیز در ناپل متولد شد در جوانی میل فرطی بنقاشی داشت و ابتدا پیش
و بدو ز استاد کادامین کرد در سال هفتصد و هجده چهار سفری از فرانسه با ایتالیا نمود
و بخدمت اسناد از بزرگ فایز شد و در اغلب نگارخانهها از اساتید استفاضه نمود و از
روی پراهای معروف قطعات بناخت و در فن نقاشی بکمال رسید و از نقاشهای مشهور
عصر و زمان خود گردید سفری با الجزایر رفت و در آنجا پرا و بناخت در سنه هزار و
هشتصد و هجده در صحبت موسیوسر سفری به فرانسه ما بر آن آمد و در سال در این مملکت
بماند در هزار و هشتصد و هجده در هنگامیکه خرابیهای شهر نپولیا منکشف شد و دولت
او را مامور خرابیها را موصول نمود و تصاویر بسیار از این حله و عتیقه بزان و
خرابیهای نابک نینوا از او باقی است گشت نامی که بنا و بوده شرح مسافرت و تحقیقات او را
در این مزمز بوده در مجلد نگاشته و خود فلاندن نقشه آنها را برداشته است آن از کتیبه

دینا

دنيا بشماري ابد و نفعي ان که در چند جلد بزرگ قرار داده شده بیشتر از صد پنجاه
صفحه میباشد بقیه بسیار آن بفرشید چنانکه خود نگارنده بمبلغ دو بیت تو اما ابتیاع
نموده و از این معامله غنی نگارنده زیرا که برای تاریخ ایران بجز این سندها است سالها تا
فلاذین بدرستی معلوم نیست

فیلسترات

نگارنده یونانیست تولدش در ایتن از جزایر شپیل که امروزه لئونو میگویند در اول تابستان
عاشق و بعضی در آخر ماه اول نوشته اند چه در آن روز در فیلسترات معلم علم نجوم و صفت بود
در ضمن تالیفات خود گاه گاه از تاریخ اشکانیان چیزی ذکر میکند

کاتیر

از فضلاء فارسه و از آنهاست که در سال شصت و هفت هزار و هشتصد و هشتاد و هفت
هزار و دو و فونش در هزار و هشتصد و پنجاه و هفت از شاگردان ساسی بوده و تالیفات با
در تاریخ و زبانهای شرقی دارد از کتابها که معروفست در مصر چندین و ساله بفرست
ترجمه کرده است

کالین

فیلسوف و طبیب موزخ یونانی و برادر زاده و شاگرد ارسطو بوده و در سال شصت و هشتصد
بیست و پنج قبل از میلاد متولد شد از طبای مخصوص اسکندریه که بزرگترین کتابخانه را در آن
این قهرمان فایح کتب مشهور در سن شصت و هشتصد و بیست و هشت قبل از میلاد در آنوقت که اسکندریه
در بنا خرابی داشت خوش آمد گویند چنانچه او را مقدمات معصوم و در عداد ارباب
انواع و خداوندان میبندند این فیلسوف از زبان این خرافات نتوانست برود و این
اباطیل را قبول باور نماید مدعیان و گویندگان این سخنان را استهزا نمود بنا بر این حکم
اسکندر را و در وصند و آهنگین حبس کردند مستحفظ صندوق از باز کردن در
صندوق و مجرب نمودن هوای اخلاص ان غافل شد آن حکیم کامل در صندوق آهنگین جا
بگذار بعضی بجای صندوق از نفس آهن گفته اند اما قول اول اصح است بالجمله یکی
از خطبها و خطبها که با اسکندر نسبت داده اند همین ظلم فاحش و قتل این حکیم و انانیت
کالین تاریخ اسکندریه از روز ولادت این پادشاه تا روز وفات او را در کتاب خود

بفضل

بفضل نوشته است این تاریخ تا هشتصد سال قبل از این مفقود بوده و در هشتصد سال قبل
کتابی باسم کالین بر زبان یونانی جامع تاریخ اسکندریه است و در افطار عالم شهرت
کرد که تاریخ کالین پیدا شد و ابتدا که صنعت طبع و در فزاد منتشر شد اول کتابی که در آنست
مختلفه چاپ کردند همین کتاب بود اما بعضی از محققین صدق نموده اند که این کتاب تالیف
آن حکیم با فرهنگ است چه مطالب آنرا امیخته با فسانه دیدند و گفتند از شخص فیلسترات چنین
کار برین بعید بنظر میاید فی الحقیقه آن کتابی که پیدا شد و بر کالین نسبت دارند بعضی
بیشتر شباهت دارد تا تاریخ بعینه نگارنده این اسکندر و فائده افسانه که بدست است
همان کتاب منسوب به کالین میباشد که از زبان یونانی ترجمه کرده اند و از هر دو
بفارسه

کربنی

از اهالی ابطالیا بوده تولدش در هزار و هشتصد و دو و میلادی در مدین فونش در هزار
هشتصد و هشتصد و بیست و پنج در کتب در اغلب علوم خاصه در ریاضی و فلسوفی و تاریخ تالیفات
دارد و در طبیبی تواریخ مهارت کامل داشته

کلایف

در سنه هزار و هشتصد و هشتاد و سه میلادی در برلین متولد و در هزار و هشتصد
سی و پنج در یازدهم در گذشت ابتدا بمحصل علم شیمی پرداخت بعدالسنه شریقه آمون
در سال هزار و هشتصد و بیست و هشت با سفر و سفر چین رفت و در هزار و هشتصد و هشت
مراجعت نموده کتب باک از چین و مغول و صیغ و زبانها با خود آورد در هزار و هشتصد
هشت از طرف آکادمی بطرن بورغ ما مور فقط از شد که تحقیق حالات طوائف مختلفه
ساکنه در سمت شمال و جنوب کوه قفقاز بردارد در هزار و هشتصد و دوازده در شهر
وینا ما مور بعلم و تعلیم زبان مشرق شد در قشون کتی فرانسوا از آنجا عزیمت نموده در هزار
هشتصد و یازدهم با ویش آمد کتب مؤلفات بسیار با سینه طوائف مختلفه آنها از ویجا
مانده و برای موزیم ایتالیا و سنک فیلسترات

کنگینی

از یونانیهای فرانسوا و معارف دانشمندان آن مملکت بود تولدش در هزار و

هشتصد

هشصد و شانزده اتفاق افتاد با نكاردند خصوصیتی بکمال داشت مؤلفان او تمام از حقیر
 موجود است که موافق از حالات و با خبر بنیم همین قدر میدانم در او ابل سلطنت اعظم حضرت
 شاهنشاه مجاهد ناصر الدین شاه خلد الله ملکه و سلطان به مینویسند و در مختار فرانس
 با پراگ و سمیت ثابت سفیر مشا و الپه داشت چنانکه هم بهمت شاد و در آن مقام هم از بود
 صورتش در دست سفر اول و کتابه در باغ نظامیه در فالاد صفا مرسوم شد و باغ نظامیه
 از ابتدای مرحوم میرزا آقاخان صدراعظم نوری است که در سال هزار و دویست هفتاد و یک
 بنا کرده خلاصه کتب مغربیه بعد از آن بمسکن خود بازگشت و در عهد سلطنت ناپلین
 سیم امیر طور فرانس بهمت و بر تختی بیغی از بلاد فرنگ رفت و مجدداً در سنه هزار و دویست
 هفتاد و هشت هجری بوزیر مختار بطهران آمد فعنانکه نگارنده از این بابت با ناپلین عربستان
 و لرستان بدار الخلافه معارف نمود کتب گینور وزیر مختار فرانس در این پای تخت قامت
 داشت هر خود پدید و حاجی علیخان اعتماد السلطنه غفره الله تعالی را حرکت و خود این ناچار
 مشور و تحصیل و رفتن بیار بر شد در هزار و دویست هشتاد هجری که برای تحصیل بیار بر
 رفتم کتب گینور در این شهر معظم بود در تقسیم مدرسه و وضع تعلیم و تعلم من زحمت
 زیاد کشید و بجهت دوستی که باید درم داشت مرا با اغلب اشراف و اعیان شاکر و معترف
 نیز نمود و بواسطه او در میان بنهای خاصه امیر طبرستان و ذری زو جبرنا پلپون سیم دعوی
 میشد در مزاجت و پیارین کتب مشا و الپه در بند پیره از بنا در یونان دینم در زمان
 وقت وزیر مختار یونان بود معلوم شد محض ملاقات این بنده از آتین به پیره آمد از آنجا
 که مختصری بادی در فرانس بر ز کرده کشته ما را که میل بکشتند و بند پیره اجازه توفیق
 ندادند کتب گینور زحمت زیاد ما از کتب بجز آن آورده و در روز پیره در فرانسین ماند
 روز سیم بر این رفتم و شش شکر در سفر فرانسینها کتب بودم بعد از هشت روز توقف
 در یونان عازم اسلامبول شدم خلاصه حقوق و بنا و از این مختصر که در من ثابت است
 افسوس که شرح حال و زاید رسی نتوانستم بدکشان را آنچه از گوشه و کنار معلوم نمود
 البته که در او آخر عمر در شهر مرا قامت داشته و چون نهایت به تجارت و نقاری مایل بود
 به محبت سازی مشغول شده از شدت مراقبت و اینکار و کورش در عی در گذشت تا آنکه
 از خود با ناکلفان زیاد بنا دکار گذاشت از جمله مؤلفان او یکی تاریخ قدیم ایران است اگر

چه مرتب بنیسا ما اصول تاریخ و اتفاقات آن در کمال خوبی است تحقیقان و افسانه نوره آنها
 که بقای علم تاریخ اندر دست نکرده اند از نالیق صفت با افسانه مخلوط می بندارند لکن تفسیر
 پس از آنکه مکرر بمطالعه مسطورات پرداختند خواهند دانست که اغلب آن تحقیقات
 اهمیت دارد و مقرون بحت است فرضا در بعضی مسائل جزئی سهوی کرده باشد چندان شود
 معاتبه نیست این کتاهبت که در شهرها نیز کنند

کتاب کوش

مؤرخ معروف لائیز است گویند در اوائل ماه اول عینوی نیکایه منبوره اما این کتب
 مسلم نیست بعقبه نکارنده در قرن چهارم بوده تاریخ مفصل اسکندریه در دره جلد
 او نوشته است لجل اول و دوم آن مفقود میباشد بعضی تاریخ او را شبیه با فسانه دانسته
 در هر حال بهتر زبان خاصه بفرانس ترجمه شده

الامرشیه

از فضلی فرانس است در شهر بژن در سنه هزار و هفتصد و بیست و شش میلادی نوشته شد
 در سال هزار و هفتصد و دوازده در پارین و گذشته در جوانی زبان انگلیسی را کمال
 تحصیل کرده بعضی از کتب معتبره انگلیسی را بفرانس ترجمه نمود زبان قدیم یونان را مشا و الپه
 فرانس که زبان اصلی خودش بوده میدانست از خلفا نبرک که بعلم تاریخ کرد این بود
 که تاریخ هر دو را بفرانس ترجمه نمود و در آخر آن رساله در بیان عقاید خود در باب
 این تاریخ نوشت ما اولتر حکیم معروف معاصر بود و در بعضی مسائل فلسفه و تاریخ با او
 مخالفت و ضدیت داشت

الانگلو

تولدش در پاریس در سال هزار و هفتصد و بیست و نه میلادی و در
 در پارین در هزار و هفتصد و شصت نه اتفاق افتاد عالم بالسنه شریقه بوده تا این
 بسیار است از جمله تاریخ بوده از آن من از مورخین قدیم وی آفر فرانس ترجمه کرده است

لبو

فاضل فرانسوی بود تولدش در پارین در سنه هزار و هفتصد و بیست و نه میلادی و نوشت
 نبرد و همین شهر در هزار و هفتصد هفتاد و هشت اتفاق افتاد در کتله و فرانس معلم

زبان لائین بود و تاریخ و وقته الصغیر یعنی امپراطورهای قطنیته را و تالیف نمود

لنگ برین

تولدش در یازدهمین رکنه هزار و هشتصد و شانزده مسیحی و فاتح در هزار و هشتصد و هشتاد و دو در معرفت مسکوکات خاصه سکه های سلاطین مشرق زمین مهارت کامل داشته کاتبی در سکه های اشکانیان و ساسانیان تالیف کرده که زانند اوصاف معتبر است

لوسپین

یکی از فضلاء و مورخین معروف بود که تولدش در شهر ساموسا از شهرهای اسپانیا که امروزه معروف به ساسانت در ساحل فرانسه شمال شرقی نظامی و واقع اتفاق افتاده و این بلد از آنجا که مسقط الرأس مولد لوسپین میباشد در میان مورخین و صاحبان اخبار کمال یاد معروف است خلاصه لوسپین در سال صد و بیست میلادی در شهر مزبور متولد شد تا ابتدا بتحصیل علم فقه پرداخت و در شهر نظامی قاضی شد پس از جنگ از فسادت کشته شد از اساتید عرفا و حکمای شهر کردید و با زینب بنت علی (علیها السلام) و فرزند حنیف صاحب گل نشین را که قرآن را حالتی باشد سپاس داشت خود در هر جا که رفت و میبویع عقاید دینی خود را بطور موعظه اظهار میکرد در سن چهل سالگی در یکی از غرقان و در وینی کشته شد تنها بجهت پرداخت اما معتقداتش در عقول است و رای معتقدات حکمای آن عصر بود و در جمالیس پیوسته بود اقوال آنها منتهی بود که در نصیر روم و از با موثرت عمده بمصر فرستاد در سال دویست میلادی در سن هشتاد سالگی در مصر و گذشت کتب تالیفات زیاده در فلسفه و کتب و عرفان و تاریخ از او بجا مانده نوشته هایش سزایانک و ملاحات است خیلی خوش است و در غروب باده نضال عداوت مخصوصی داشته علمای نضال او را ملعون و مفسد میدانند

کتب لوسپین در زبان فرانسه ترجمه کرده اند

لونیوس

از فضلاء فرانسه تولدش در رکنه هزار و هشتصد و میلادی و فوتش در هزار و هشتصد و پنجاه و نود اتفاق افتاد یکی از دانشمندان عصر و زمان خود بوده در تاریخ قلم و آثار عظیمه مهارت کامل داشته مخصوصاً در معرفت مسکوکات تالیفات معتبر دارد و آنچه در باب تاریخ اشکانیان و سکه های آنها نوشته ما جمله دانشمند است اینک خلف فرانسه است

حیات

حیات است صاحب تصانیف تالیف در تاریخ و غیره رسائل مطبوعه دارد و عالم فضل است اینک مستفیض میباشد

ماکن مولی

از فضلاء المان تولدش در سال هزار و هشتصد و بیست سه میلادی بمحیطش ذکر لیزیک زبان سانسکریت باجود میخواند و در کمال فصاحت مینوشت کتب تالیف در زبانها ماکن مولی از زبان سانسکریت ترجمه نمود آثار زیاده مخصوصاً در لغت سانسکریت باقیست ماکن مولی یکی از فضلاء بزرگ این عصر است شمار میباشد

مال تبرین

از فضلاء و انمازک بوده در رکنه هزار و هشتصد و هفتاد و پنج در ژوئیه و تلند شیب جزیره ای متولد شده و در هزار و هشتصد و بیست شش در یازدهم و گذشت بواسطه خیالات از طلبه او را از وطن مآلوف و اندک ابتدای بیملک سوند رفت بعد در هزار و هشتصد و بیست و یک مقدم مؤلفات بسیار افادت برون بیاید کارخانه از جمله جغرافیای تاریخ تمام کرده ارض است و هفت جلد

مالک

از صاحبان تصانیف انگلیس و از اهل مالکین بوده در سال هزار و هشتصد و شصت سه میلادی متولد شده هزار و هشتصد و هشتاد و دو و ما مورهند و شان کردید در آنجا متولد و با منصب ژنرالی و حکومت بمبئی تالیف کردید در هزار و هشتصد و هشتاد و هشت سفار و با بران آمد و مقصود کلی از این سفارت و ما موریت آنکه دولت با بران از صرناش و متی ناپلیون اول ببند از در هزار و هشتصد و سی و یک با انگلیس مراجعت نمود و از اجزای مجلس است با کارها خوب جامع تاریخ مشرق زمین از او باقی است از جمله خلاصه تاریخ اسپانیا از زمان پیشدادیان تا اواسط سلطنت خاقان خلدایشان فتحعلی شاه فاجار طه الله تعالی آنچه این کتاب بی تمام است و معجوله ترجمه شده و در این و آخر فارسی آنرا در همیشه طبع کرده اند معرزه تاریخ ملوک است و فات او در سال هزار و هشتصد و سی و سه اتفاق افتاد

موری

از فضلاء فرانسه در هزار و هشتصد و هشتاد و سه میلادی متولد شده و در هزار و هشتصد

هشتاد

که خلاصه تواریخ است تاریخ مفصل و منه الکبری تاریخ فرانسه ایضا تاریخ فرانسه
تاریخ یونان تاریخ زمان حال تاریخ معاصر تاریخ عمومی عالم که قطعه هاشم کما
فروش معروف یار در بحث نظارت این فاضل نیز کوار طبع کرده و تقریباً بیست جلد کتاب است
که در تاریخ و ترجمه خال و با و فضلاست باز کتابها که نگارنده ندارد در این وقت که سال
هزار و سیصد و هشتاد و هجری است بحمد الله زند و در عالم افاضت افادت و امید است
که آثار مفیده دیگر نیز از قلمش در این بخش جهان در این وقت در دستش گردد

هری بن

مورخ است یونانی که در زمانه سیم علیسوی زندگانی میکرده در شهر روم از طرف قیصر
بخدمت بزرگ مامور بوده تاریخ عصر خود را بدقت نوشته یعنی از سال صد و هشتاد
میلادی تا در وقت سی و هشت و انگاشته و تاریخ او با قلیل است ترجمه شده است

هریث

مورخ مشهور یونان و ملقب به ابوالمورخین در سال چهارصد و هشتاد و چهار قبل از
میلاد در شهر هالی کارناس که امروزه بود و در آن زمان از بلاد آسیای صغیر تابع
ولايت آیدین متولد شد در جوانی بمصر آسیا سفر نموده و مقصودش از این مسافرت
این بوده که در هر جا که اطلاعات کافی نماید بعد از مسافرت طولانی و دراز برای نگارش
تاریخ خود در جزیره ساموس قامت جست و سنه چهارصد و پنجاه و شش قبل از میلاد در
المیپار بشریح که پیش هم ذکر کرده ایم تاریخ خود را خواند و اهلالی آن دره تالان که معادل
هفت هزار تومان پول حالیه برانست بجهت حنت بن تالیف تصنیف و تقدیم کرد و در
در سال چهارصد و شش قبل از میلاد در ابطالبا و در گذشت از قدامای مورخین مغرب
نبت که ایشان را اعتبار و در دست باشد و مخصوصاً در تاریخ مصر و ایران از پیشدادیان و کتابها
سنه معتبره جز تاریخ هر دوت فعلاً بدست نداردیم

هری شپوس

از فضلی یونان و نویسنده های معروف آن ملت است که در اسکندریه مصر اقامت
داشت و کتب بسیار از تاریخ و غیره تالیف نموده از کتابهای مشهور او فرهنگ است در لغات
مشکله غیر مستعملان یونان و در عصر بلکه در این زمان آن فرهنگ بکار آید که

میخواهند اشعار و فلسوفی یونان را تحصیل کنند نیک می آید گویند علیکم و مدعی بوده
فرضا که ظاهر پیروی از یونان را نمی نموده در باطن با این کیش فایده عقائد و اسخ داشتند
برغم بعضی در قرن چهارم میلادی مزینند لکن چنانچه بر این اند که تا سنه شصت و هفتاد
زندگانی کرده است

مورخین عرب عجمک ابن اثیر

ابن اثیر جزیری صاحب کتاب المله تاریخ وی ابوالحسن عزالدین علی بن علی الکرم است
برادر ابوالسعاد محمد الدین مبارک ابن ابی الکرم صاحب کتاب التهاپه فی غریب الحدیث و
ابوالفتح ضیاء الدین نصر الله بن ابی الکرم صاحب کتاب المثل الشائر ابن سدر برادر او اخر نامه
شاکر و اراکل نامه سابعه را از وجود خویش راسته اند و از آثار صاحب کتاب یکی اسد الغنا
فی معرفة الصحابه است در مجلد ششم بر احوال هفت هزار و پانصد نفر از اصحاب خیر است
تا بصلی الله علیه و آله و دیگر کتابها مخصوصاً کتاب کتاب النجمه امره و کتاب معانی میگوید
همین مختصر بنامه میباشد نه اصل کتاب کتاب کتاب کتاب معانی قدیمه عزیر
بوده و این زمان مفقود الوجوه است بنده نگارنده نسخه از این مختصر در کتابخانه مبارکه رضوی
ناقص باهتام و توجه عماد العلماء و المحققین و خلاصه الحکام و المناهلین میرزا عبدالرحمن
مدرس اول آستان فرشته نایب از ما بنده نسخه از رو آن نویسانند

اصل کتاب هشت مجلد بود و این مختصر ابن اثیر در کتب مجلد است و دیگر از آثار ابن اثیر
تاریخ میباشد که آنرا عبره اولى الايضاً نامید و دیگر تاریخ دولت تاجکان موصول
و دیگر تحفه الخایب طرفه الغرائب و دیگر کتاب الجامع الکبیر فی علم البیان و دیگر
کتاب الجهار و کتابک ملانچنانکه در جنب استرخصه شده بحمد الله بن مثنی بغاری
کرده است و انشای بلوغ آورده فون صاحب کتاب در شعبه سال شصت و هجری اتفاقاً

ابن حوقل

ابوالقاسم محمد حوقل بنیداد از مشاهیر علمای چهارم هجری است با آل حمدان معاصر است
بوده و در جغرافیا و علم مسالك و ممالک افاضت و اهل تصنیف است و علمای بکتابی که او
در این فن پرداخته اعتباری عظیم است هر کس در این اثر جلبل معانی نظر نماید میداند که این

نگارنده از این تاریخ
نسخه صحیح دارد

محمد بن علی بن ابی طالب در احوال و صفات و فضیلت
و باطن و جلال و کرامت و زمان خود را از این
فرمان و احادیث آورده که در کتابهای او
بیرون از توابع سنی است و خواننده به
تعمیر علوم و معارف در آنجا در کتابها
بگذرد که روزی در میان ایشان که از کار
میکنند برکت و نورانی در پیشگاه
میشد در سینه توابع سنی است و در کتابها
و در سینه و جلال آن مقدم در مقبول
و مقبول و مشهور و محسوب مشایخ در
در کتابها از فروع و فروع و فروع و فروع
علم و فن و فن و فن و فن و فن و فن و فن
در غرض و در غرض و در غرض و در غرض
بنا کرده و در غرض و در غرض و در غرض
چهار سال در غرض و در غرض و در غرض
وی فانی است در وی و در غرض و در غرض
فانور با کتابهای عظیم و در کتابها
الباقی در این کتاب است بعد از این
کتابها در غرض و در غرض و در غرض
خوارزم شاه و در کتابها و در کتابها
و در کتابها و در کتابها و در کتابها
دیده از آنجا سلطان محمود غزنوی و در
طلبید و در کتابها و در کتابها و در کتابها
اتاق خودی بر اینها و در کتابها و در کتابها
بر سید و در کتابها و در کتابها و در کتابها
در سینه است بعد از آن و در کتابها و در کتابها
فوانت پس از آنجا و در کتابها و در کتابها
رفت چون مامون شاه مقبول شد و در
اینجا و در کتابها و در کتابها و در کتابها
سلطان محمود در گذشت و در کتابها و در کتابها
سعدی عظامی و در کتابها و در کتابها و در کتابها
و در کتابها و در کتابها و در کتابها و در کتابها
سعدی بر اینها و در کتابها و در کتابها و در کتابها
فوانت سلطان سوره بکار مقبول ظاهر
خلیج کرده و در کتابها و در کتابها و در کتابها
نکره مشایخ آن نوریمان باشد و در کتابها و در کتابها
مشهور است و در کتابها و در کتابها و در کتابها
میسو و در کتابها و در کتابها و در کتابها
و در کتابها و در کتابها و در کتابها و در کتابها
و قانون مسعودی و در کتابها و در کتابها و در کتابها
در سنه الاصل است و در کتابها و در کتابها و در کتابها
چهارم و در کتابها و در کتابها و در کتابها و در کتابها
نقشهای و در کتابها و در کتابها و در کتابها و در کتابها
اصول و در کتابها و در کتابها و در کتابها و در کتابها

از تصنیف این کتاب بملت اسلام خدمتی بزرگ نموده نام این حوقل بواسطه این اثر در دنیا
دوام و بقا و بقاء همگرا شده است و این کتاب با اسم سلف الدوله حمدانی نوشته و در دنیا چیز
القاب معالی آن پادشاه بزرگوار شطرنج و رقعه آورده است عهد استناد و مشاهدهات و
معاینات خود در طی سفر و طول رحلت میباشد و در همه جا مسافرتها و این بلاد را
مثل بمنزل معتبر کرده و تاریخ شرح و شرح بجهان کردی مامون بود از مرکز بلاد
السلام بغداد و پنجشنبه هفتم رمضان المبارک از سال سصد و سی و یکم از کتاب ابوالمعین
جهانی که وزیر امیر خراسان و از فلاسفه دوران بوده و کتاب این خرابه که هر روز
تصانیف مشهوره مثلین در علم جغرافیه میباشد در بسیاری از کتابها نام برده است
بنده نگارنده نسخه از آن که در کفر از هشتصد و هفتاد و دو میلادی در مطبعه
بریل از شهر لیدن محروسه بنیاد هنام مطبوع افتاده است و مملکت دارد

ابن المقفع

نامش عبدالله است و سخن و بلاغت او مثل مینند و مانند بدیع و عبارات عجیبه از آثار
قلبه او ماثورات اصلا از اهل فارس و مجوسی مذهب بوده علی بن عم سفاخ خلیفه
مختار افریجی العباس و دامنه ساختن و ابن مقفع منته عیبی از خواص اصحابش بود
از هشتم ز عدلی حکایت است که گفته ابن مقفع نزد علی آمد و گفت خدایا سلام بزرگ
من داخل شد میخواهم بدست تو مملکتی که پروردگاری کند با بدایم بکار در حضور بزرگان
وقت سرهنگان پیش صورت پذیرد با مدار ساختن از سعادت بوده باش ابن مقفع انجابا
تا تمامه سفر علی میگردد و در این مشغول شد اما باز بر این در در شهادت در حال
غدا خوردن و زهر همی کرد علی با او گفت تو بر غم و اسلحه با از زهر مجوسی که
گفت آنها الا بر خوش ندارم که شب بر من بگذرد در حال آنکه هیچ بن نباشم چون مسلک
من رفیق افتاد امشب با برودن در برین پیام پس علی الصباح علی کله اسله تا قین فرمود
و ابن مقفع علی الرؤس بر خنجر تلک نمود حاجظا میگفتند است ابن مقفع و مطیع بن
اباس و یحیی بن زید و در دین خود متمم بودند برخی گفته اند عجب است که حاجظا در
فراموش فرموده که اتهام و باخلال عقبه و فساد طریقه مثل آن سلسله از مهله بن منصور
خلیفه مرو است که گفت هیچ کتابی ندانم و انباشتم الا آنکه هیچ در پیشه آن از ابن مقفع بود

از آثار ابن مقفع ترجمه کلبه دمنه است از کتب تنبلی در کتاب نامه دانشوران تفصیل حال
و کیفیت قتل ابن مقفع شرح است گفته شد و او بجز مقصود است سفیا نوره مهله بن ابی
صفیر بقول عمر بن زینب صاحب کتاب تاریخ بصره در یکصد و هجده و دو با سه و بقول ابوالمظفر
واعظ سبط ابن الجوزی صاحب خزانه الزمان در یکصد و هجده و پنج بوقوع پیوست

ابو الفداء

صاحب تاریخ (المختصر اخبار البشر) الملك المؤمن بالله صاحب حجة الكردی از ملوک
شام است از اعلام اسلام بعد از مامون خلیفه میگویند بفضل علم وی از پادشاهان
کسی نرسید در فنون ریاضیه و معرفت جغرافیا و علوم تاریخ و صناعت طب و کاهن و نبیا
از رجال عصر خویش بود در علوم طبخانه نوشته و در مسائل و ممالک تقویم البلدان
پرواخته و این کتاب در اروپا بخط نسخ بطبع رسانیده اند با همه اختصا بنویسد پندار مشتمل است
تراد بن مرد بزرگ با نیم الدین ابویزید سلطان صلاح الدین می پیوندد و شرح احوال هزار
فوات الوفاات از مطاوی تاریخ مذکور که از عین تألیفات است در ممالک عثمانیه بطبع
و ابن الوردي بر آن دلیل نگاشته باید خوانند از آثار ابن پادشاه بزرگوار تاریخ مختصر تقویم
البلدان و از آنست فونق بن شمس در مقصد سی و دو هجری افتاده است ابن سبأ
معرف که از جریه خواران و راتبه از آن بوده و در مشیاش چنین سروده

مال اللندی لا یلقی صوت دعا
ما للرجاء قد اسندت منه
انمی المؤمنه فبا اسفه
کان المذبح له عرش بدو لئه
با ال ابوب صبر ان از نکه
هی المنا با علی الاقواله رائه
اظن ان ابن شاری قام ناعبه
ما للزمان قد اسود فواحه
للغیت غدت عن اغوا و به
فا حق الله للشعر العرافیه
من اسم ابوب صبر کاز نعبه
کل سبأ تبه منها و در قبه

اضطری

ابو اسحق ابرهیم بن محمد اصلا از مردم اضطرناس است لحنی در عله کرم از دار السلام بغداد
می نشسته وی از جمله مصنفین اسلام است در علوم جغرافیه و معرفت ممالک و ممالک و کتابی که
در این فن شریف نوشته در مصمم اعتبار و مضایب اعتماد واقع است عهد تقویم و کتاب اضطری

در کتاب مسائل الممالک بر کتاب صورت الاقالیم است تالیف شیخ ابوزید احمد بن سهل بلخی بنده
نگارنده از کتاب مسائل الممالک صطیحی نسخه را بطبع بریل از شهر لیدن در تحت تصرف
و تملک دارد

المقدسی

عالی ادیب و مورخ و محدث است سمت و راجعین تعیین کرده اند که شمس الدین ابو عبد الله
محمد بن احمد بن یحیی بن بکر التیامی المقدسی المعروف بالبشاری بنحصر از رجالین و سباحین
اهل اسلام است نظیر و قریب المقرب بل معاصرین بن حوقل و مسعودی و از فرط تجرد و معرفت
اقالیم و بلدان و اوضاع و ممالک کتابی در علم جغرافیه تصنیف کرده است که از اجله مصنفات
این فن است و در آن جمله خط البشایر بیان و مشاهده و بین فضل از ثقات و عدول اثر است
اگر در معنی اعتقاد و تاریخ و طایفه صانع و هم نویسنده باشد بسوق کلام اشعاره بنامه
و موضوع این کتاب ممالک اسلامیه است از دیار خارج جز شاذ نادری که ممکن گروهای از
مسلمین در آن باشد چیزی یاد نمیکنند معان اظهار این اثر و عرض این هنر سلطنت خلافت
در اقلیم عراق با الطایع الله عبد الکریم عباسی بوده است و در مملکت مصر با الغزنی بالله
نزار فاطمی بن تاریخ سبب و هفتاد و پنج و این کتاب مستطاب است بنام احسن التفاضل
فی معرفه الاقالیم میباشد و بنده و نسخه این کتاب بطبع حروف مطبعه بریل از شهر لیدن

حافظ ابرو

اسم او لطف الله است و مملکت هرات از زاد و در خطه هرات بر مستد کمال و فضل
قدم نهاده است حتی که با همردیدان شناسد با فقه علم تاریخ است صناعت نشاء و در این
فرد و هنر مقامی منبع و رتبه رفیع داشته و او را از افاضل دوران امیر تیمور کورگان است و
بتشویق و تربیت آن پادشاه تکمیل شد و از عهد سلطنت امیر شاهرخ شاه کورگان نیز فر
بیش و هشت سال در بافته است و از شاه پیر خال غالم که حافظ ابرو با ایشان سمت معانی
بلکه با بعضی معاشرت داشته یکی مولانا شریح الدین علی بزوبت صاحب تاریخ ظفر نامه و دیگر
امیر نور الدین شاه نعمت الله و پیشوا طایفه نصرت الله از در او پیش و دیگر خواجه محمد شهبو
بنیاد صاحب کتاب فضل الخطاب که از خلفا و اصحاب خواجه جمال الدین نقشبند بود و دیگر امیر
انوار صومعه و عارف معروف که شهرت شرق و غرب فرقه بنده است و دیگر امیر

شاعر

شاعر مشهور سناری

در رتبه حافظ مذکور با بر بعضی میگویند که ابوی پیوسته خوشنمای بیانی داشته
بجایکه اسباب معرفت او گردید و بیان عضو ممتاز در بنام مرموسوم و معاو و شد چنانکه یکی
از امرای عثمان بنظیر این جهت بعنوان فرقه قاش مشهور گردید است ظن بعضی آنکه مشار الیه که
از اهل خراسان بوده همانا اصلا از الکای خراسان که در عهد سلطنت اوست بوده و ابروی
با بر تحریف یافته و علی اتم حال اینکه او را بلقب حافظ منیر اند اند یکی از در جهت بوده است با
قرن مجید از برداشته و با یکصد هزار حدیث حفظ نموده بوده چه این لقب را اصطلاح مسلمین
یکی از این دو فقه اطلاق میگردد و مخصوصا اصطلاح علماء فن حدیث است که در آن و دارای فن
و سند یکصد هزار خبر حافظ و در آن و دارای سبب هزار خبر احوال و ضابطه جمیع اخبار را
متنار سندا در جلاله میگویند با از حافظ ابرو ثانی که موجب غرور او در عالم شده است
کتاب تبه التواریخ یا استقری است که مقبول فاضل جهان و مطبوع مورخین تمام کره ارض
افزاد حاجی نلیفه قططنینی در کشف الظنون میگویند بنده التواریخ بزبان فارسی تالیف
ملا نور الدین لطف الله هراتی پسر عبد الله است که بحفاظ ابرو شناسد و در در شاهنشاهی
سوی و چهار فون شد و این کتاب برای استقری هرات تالیف کرده است آنرا بر حوادث جمیع عالم
در تاریخ احوال بنی آدم در ربع مسکون علی التفصیل مشتمل قرار داده و زمان تاریخ این
کتاب از آغاز خلق است تا سال هشتصد و بیست نه از هجرت و غیبت الدین بن همام الدین
مشهور و بخوبی در تاریخ جنب استخلاصه از احوال مبد و مال حافظ ابرو مذکور
داشته میگویند

مولانا نور الدین لطف الله المشهر بحافظ ابرو در مملکت غاکم اصحاب نشاء و تصنیف کتاب
ارباب جمع و تالیف منظم بود و آنجناب هر وی مولد است اما در هرات و نما یافته
مخمس کل بود حضرت صاحبقران کورگان و شیبان فاضل عالینا التفات بسیار بود
و همواره از در مجلس خاص طلبید همت عالی نمیشد با شرحه خاطرش میباشند جناب
بعد از فوت آنحضرت میل از منته استیبه شاهرخه شافری بر تو التفات شافری پسندید
صفا مینر با استقری صفحات احوال شافری و آنجناب بنده التواریخ یا استقری که مشتمل است
بر وقایع و حوادث عالم و میگویند احوال اوضاع بنی آدم در آن زمان فرخنده نشان تالیف

و معظم

و معظم وقایع ربع مسکون را بر سبیل اجال تا شهر سنه هشتصد و بیست نه هجری در آن کتاب
افادگت بابت رج فرمود چو حافظ سخن را بدینجا رساند پسرش بساط سخن بر نشاند
تا ریج وفات و موضع انتقال حافظ ابرو از دار ملاک را بنیبت که نوشته میشوند کورا
بنال هشتصد سی و چهار در شوا و فای حافظ ابرو شهر فریجان بود

نکارند مکتوبید که از کتابت بک التواریح با بسفیری نسخه کامل در قصر الکاتبه و موصفا علی الله
مقام در آن نامه بلاغت علامه کلام را با بنی عیار و افتتاح نموده است که
آغاز کتابت استانیها مجموع فذلک بیانیها

حد و ثنا و آفرین مالک الملکی تواند بود که انشاء موجودات لعه از اشعه انوار قدر در تاریخ
ومن العجب که مفتح خطبه کتاب مستطاب جامع التواریح تصنیف صاحب اجل روز پنجشنبه
رشد الدین همدانی علیه الرحمه نیز عین افتتاح مکتوبات

صاحب مجمل التواریح

شکر الله ابن شهاب الدین احمد روی است ابن تاریخ را در هشتصد و شصت و بیست هجری
پروا خند و در جمله موضوعات تاریخیه عقدا بواب کرده است فاصل قطن طبعی در کشف
الظنون مکتوبید بحججه التواریح را بر سبزه باب مبوب نموده ۱ در بدو خلق ۲ در انبیا
علیه السلام ۳ در نسب نبی صلعم ۴ در مولد انحضرت ۵ در اولاد و ازواج آن
بزرگوار ۶ در عشر مبشره ۷ در کبار صحابه ۸ در ائمه ۹ در صحابه
۱۰ در حکماء ۱۱ در ملوک عجم ۱۲ در نبی امیه و بنی عباس ۱۳ در آل عثمان
و ابن تاریخ خود فارسی است اما در عهد سلطان سلیمان خان شاعری ترک فارسی تخلص
آرا بلغت بومی آن قصه روی ترجمانی کرده و تقدیم نموده است

صاحب تاریخ جعفری

از این شخص نامی جز در کتاب کشف الظنون تا کنون ندیده ایم و آنچه در این تاریخ از تاریخ
جعفری نقل نموده و نامیم توسط روایت بکرات حاج خلیفه در ذیل تواریح واسط
مکتوبید و تاریخ السید جعفر بن محمد بن الحسن المعروف بالجعفری از اینجا مستفاد میشود که
این تاریخ ملک واسط است و صاحب آن جعفر بن محمد است معلوم میشود که این شخص یا آنکه
در موضوع مخصوص تالیف کرده ولی سخن را نسبت بسلاطین سلف و اخبار مستطاب در تاریخ

صاحب تجارب الامم

ابو علی احمد بن محمد بن یعقوب بن مسکویه از خاندان وی بوده در علوم و خصوصاً حکمت
عملیه جز شیخ ابو علی سبنا نظر نداشت گروهی از علما که از جمله ایشان میرداماد است در حق
وی دعوی تشیع نموده اند خلاصه از شرح احوال آنست که در اول عمر بنو جهان مستور
معتظم ابو محمد مبلین وزیر مقرر الدوله و بلی تریبک یافت و با ابن العسکری و پسرش ابو الفتح ذو
الکفایت بن خنصاص مجرم رسانید چون ابو الفتح بفرمان عضد الدوله بمحاکمات رسید
ابو علی باستان آن سلطان هنر دوست شناس و منصب خزانه داری در حق وی میداد شد
و در آن روز کار تالیف کتاب تجارب الامم پردازت و آن از وقایع عالم ناسنه هجری
سپصد و هفتاد و دو که سال غوغ عضد الدوله است پیش نیست اما از تفاسیر تواریح
و بر فواید جزم و عواقب فراط و فزیط احاطه تمام دارد بعضی از معاصرین در کتاب خود
نوشته اند ابو علی در اصفهان مدفون است و اکنون قبری در محله خواجو مشهور است
و برخی گفته اند در مراجهت از دیار خوارزمشاه در میانان از تشکیک هلاک شد در راه
وفاتش در سنه چهارصد و بیست هجری فناء و از معجزات عسکر خود نبوده از کتاب او
کتاب الطهاره است که خواجیه نصیر الدین طوسی علیه الرحمه از زبان تازی بفارسی نقل کرده
و با خلاق ناصری مشهور است در یک دیار و بدان خرد است که از تصنیف شهریه
بر اسلوب و بیان خرد هوشنگ و کتاب آداب الف من العرب و کتاب تریب
التجاره و کتاب التباسه و کتاب ندیم الفرید و کتاب الفوز الاکبر
و کتاب الفوز الاکبر که زیاده بر سپصد هنر و بیست است و کتاب مختار الا
و کتاب مجموعه الحواطر این مسکویه تمام عمر خود را بفرز و کامرانی گذرانید و سپو
با سلاطین و صدور و امران مشهور بوده است حمد الله علیه (نقل از نامه دانشوران)

صاحب جنب المبر

غیاث الدین ابن همام الدین است و بلیغ خوند منبر ایشان را در درخاوند شاه مشهور
بلیغ می خوانند صاحب رضنه الصفا حدما در وی است و غیاث الدین در ثلث اول ماه
عاشره هجری که عهد ظهور شاه اسمعیل صفوی انا را الله بر همامه میباشد از معارف اهل خبر
دینار و مبادی و در فرات بوده و کتابهای بسیار تصنیف در تاریخ تالیف نموده از جمله است

نکارنده دانش جیبنا از
کتاب الطهاره و شهریه
الاستنکار از تجارب الامم
و قطعه بطبع فرزند هم از
تجارب در تحت تملک است

خلاصه الاخبار که نگارنده نسخه عتیق از آن دارد و احوال ملک هرات و حال آن در خلاصه
 الاخبار بقلم آمده و در یک کتاب اثر الملوک که تالیفی است لطیف و مشهور است بر این بنده آثار
 سلاطین روزگار و کلمات حکم و مجاری ایشان از این کتاب نیز نسخه در نزد نگارنده است
 دیباچه زانامه علی بن فوائی است و در یک کتاب تاریخ الوزراء که دستورالوزراء نیز
 منجواست از آن تصنیف خوانده نیز نسخه نگارنده است کتاب نموده و در یک کتاب التبرک
 که از قضا اعتقاد و اشعار بجای تفرقه نیست این تاریخ را فی الحقیقه از روضه الصفات الحقیص
 کرده است از احوال رجال و اخبار و ائمه قرن عاشق هجری که انقراض کورگان بنان و معاشره
 ایشان و ظهور سلسله صفویه و ما ملحق بذاک است فواید بر آن افزوده و اصل شرح در جنب
 التبرک و حساب شاه مبرمج حکیمانی مبرخراستان کرده است و چون کشته شد و در مشرفان از
 قبل شاه اسماعیل فرمان گذار خراسان گردید این تالیف زانامه خواهد جنب الله سادگی و زور
 مملکت مرآت از جانب شاه اسماعیل ختم نموده و از این جهت او را جنب التبرک نام نهاد تا مخصص
 بنیت هفت هجری اخبار و سنوات زانامه کور ساخته از امتیازات عمده جنب التبرک بنیان
 طبقات رجال معاصرین سلاطین است بین التفصیل و الاجمال از جامعیت این تالیف مستفاد
 میشود که اسباب مآخذ و اساس مدارک خوانده بر تجدید و فور بوده است این کتاب در ایران
 و بیست طبع رسیده اند و نگارنده در نسخه خوبی بر رسم علماء اروپا فهرستی از اعلام رجال
 و بلدان و کتابها ضمیمه نموده است زبانه از در دست پنجاه تومان با بهضم مقصد رسیده
 اکنون هر مطلبی میخواهد فی الفور میکشاید و این اختراع از فوائد جليلة مرصع مغرب است
 اخنام جنب التبرک را که مشتمل است بر عجایب نوادر غالباً اخرا کرده و جداگانه نویسانند
 نگارنده چندین نسخه از اخنام را مخصوص مالک است در نوبت خوانده هر جا محظوظ شود
 سنه ثلثین و شصانه

صاحب روضه الصفات

محمد خان شاه مشهور بامیر خواند از معاصرین سلطان حسین میرزای باقر است در
 دولت او اعتبار عظیم داشت و زبردانش بر فردا میر علی شبر نوائی زابا او توهمات مخصوص
 کتاب روضه الصفات را با اسم و نوشته دختر زاده او خوانده میر صاحب جنب التبرک در ترجمه وی چنین
 میگوید حضرت محمد و اجداد من خواند از سوابر اولاد عظام ما میر خواند شاه بلکه از اکثر علماء و فضلا
 پناه

پناه بجورن طبع سلیم و سلامت ذهن مستقیم امینان تمام داشتند و در باب جوانی محسب الا
 نفسانی نموده در علوم معقول و منقول نقش نهادت بر لوح خاطر نکاشتنند و فور و قوت المحتر
 در فن تاریخ و صنعت انشاء بر تبه بود که قلم سخن آرا از تبیین بجز و ضرور اغراض در و کمال است
 آن مهم سپید است در مخبر حکایات و تفسیر و ابیات در حجه داشت که بیان بنان مضامین توضیح
 آنرا کما بدی از جمله محالات میباشد تالیف کتاب نایاب روضه الصفات بر شوق این دعوی
 برهانست معین و تلطف عبارات آن نسخه فضا خندانها بر نوع این معنی لیلی است بر وزن و اتم
 حروف نسبت با مختصر علامه فرزند کتابت از در زبان کنشای خود در رسالت شاکردانست مینما
 سبحان الله غلط کنیم انساب قطره بدر با عین بیاریست اقباس نزه از خورشید الاغایب بجز
 چه نسبت ده زابا مهر خود نمیشاید خرد و عهد گوهر اگر خواهم که باشد بروم هو کوم
 که من شاکرد اویم نه شاکردم غلام کمترینم بگرد خرم او خوشه چینم

عرض از اطهار این شرف آنکه اگر کمال سخن گذارد در این مقام پیش از این در ذکر مکارم اخلاق
 و محاسن آداب آنحضرت مبالغه کند شاید که مردم عیب بخوبی بنابر نسبت مذکور بخورد سنانی کمال است
 و گفتار این بمقدار داخل لاف و کرافت است زبان اغراض بکشاید لاجرم از اطنا با جناب
 نموده هر قوم قلم نجسته رقم میگرداند که حضرت بوی مخدومی در او و آخر اینها محبات مصلحتاً
 و افزاشد و از اخلاط خلایق دامن همت در چیده مدت یکسال در کارگاه روزگار
 گذراند و اکثر اوقات را بکسب سعادت اخروی و کالات معنوی مصروف کرد پس در زمان
 رمضان سنه اثنی و شصانه بواسطه عرض مرض سوء الفئیه از آن مقام بشهر مراجعت نموده
 بر بستر ناتوانی افتادند و مدت دو ماه صاحب فرمایش بوده در دویم در بقعه سنه ثلث و شصانه
 از محنت ابار همچنان بر باض و احت افزای جنان انتقال فرمودند و وفات آنحضرت در سن شصانه
 ششالکری است در روز شنبه در منزل شیخ بهاء الدین عمرا تقوا افتاد انهمی

روضه الصفات را که هفت مجلد است را بر این عهد هماهون بر حسب حکم شاهنشاه اسلام پناه
 خلد الله سلطانه امیر الشعراء رضا تلمیخان صاحب التالیفات والا تا وقت پید کرد و با ضما
 اخبار چهار صد ساله در سه جلد بکرا آن اثر جلبل را تکمیل نمود مجلدات عشره و کماله در
 الخلافه طهران با اهتمام تمام بطبع رسانیدند و انتشار دادند

طبری صاحب

صاحب تفسیر کبیر و تاریخ شهر ابو جعفر محمد بن جریر بن مزید بن خالد است از مردم طبرستان
 در اصل متولد شد تاریخ دو بیت بدست چهار هجری در علم فقه و حدیث و تفسیر و تاریخ
 از ائمه چهار قرن شمرده میشود و با مخصوص در فقه است و کاتبان داشته خارج از چهار قرن
 و هیچ یک از فقهاء اربعه اهل سنت جماعت را تقلید نکرده است علماء حدیث و روایه اخبار
 او را در هر فصل فقه و صادق میدانند و میگویند تاریخ طبری اصح تواریخ است اینک است
 ابو بکر خوارزمی شاعر کاتب خواهی زاده طبرستان بود و در حدیث و تفسیر و تاریخ طبری نیز میگویند که
 است از طبری خوارزمی اصل تاریخ طبری که بعد از آنست همانا در ایران ندره یافت میشود
 و این فایده است که در دست مردم است ترجمه محمد بن بلعنی در آل سامان میباشد و قطعه از اصل
 تاریخ طبری را که در فغان بدست آورده و بطبع رسانید بودند نگارنده مشاهده کرده میکنند
 که تاکنون هم را یافته و مطبوع ساخته باشند این تاریخ از آثار بزرگ اسلام است حاجی
 خلیفه میفرماید تاریخ امام ابو جعفر طبری از تواریخ مشهوره جامعه اخبار عالم است از اول
 خلیفه شریع کرده و تا سصد و نه ختم نموده و تاریخ الامم و الملوک نامیده است این جوزی
 گفته که طبری در ذکر وقایع و اخبار بطی تمام زاده و کتاب در مجلدات بسیار پرداخته و
 اینکه منداول و مشهور است خلاصه از آن مبسوط و مختصری از آن مطول میباشد و این
 مختصر را بلعنی ترجمه نموده و در طبقات ابن سبکی مستطورات است که این جزیرا اصحاب خود گفت
 هل تنشطون لنا تاریخ العالم من دم الی قتنا هذا گفتند که قدره گفتند که ثلثون الف و رقه
 گفتند هذا یعنی الاعمار قبل تمامه گفتند انما نشوانا الی و چون ما انت اللهم پس با خضرتنا
 آن کوشید تاریخ خود را نیز با اندازه اختصار تفسیر رسانید با جمله فواید طبری در
 ده هجری بیغداد افتاد قاضی ابن خلکان میگوید من در قراقره صفری از ملک مصر خرید
 صفح مقطر قبری زاده که بر سنگی ممالای سرش نوشته مکتوب بود هذا قبر ابن جریر الطبری
 که زیارت آن میکردند چنین میپنداشند که قبر طبری صاحب تاریخ است بر خطا بودند چه
 علی تحقیق بلا شک و در طبری بیغداد و در بغداد و بیخاک دفن

مسعودی مؤرخ

علی بن الحکیم علی بن احمد در میان اهل خیر تحقیق و صحت و ایت و تقیبت تامه ممتاز است از
 مائتة ثلثه هجری و ثلث اول مائتة و بعد از او بافته آنا و جلیل المقداد و بر چشمه روزگار نگاشته
 و یادگار

و یادگار گذاشته از آنجمله است مرجع الذهب معادن الجواهر که در علم تاریخ و السنه ارباب خبر
 مطوبانند و حجت است و کتاب اخبار الزمان من ابارة الحدیثان که کوشا میباشند طراند
 آن کتب کتاب تاریخ و احوال امم و اخبار عالم نوشته شده و کتاب الاوسط که هم در فن شریف
 تاریخ است نفوس متبینه و قلوب متفحصه بپوشند در نظر دارند از این دو تصنیف نیز کوار میکند
 نگارنده در خلاصه الاثر خود دیده است که از اخبار الزمان معهود نقل نموده اگر بلا واسطه
 پس از کتاب مائتة خاد و بیشتر موجود بوده و شاید در ممالک مصر و شام و جزیره العرب یافت شود
 و در یک کتاب البیان فی سماء الائمة و کتاب الخوارزمی و کتاب المقالات فی اصول الدین
 و کتاب الرسائل و الاستدکابا تره سالک الاعضا و کتاب التاریخ فی اخبار الامم من العرب و العجم و
 خراب الملوک و مترجم المیزب غیر ذلک و من العجب علماء شیعه مسعودی از رجال خود میدانند
 اگر چه آثارش جمله بر سنگ اهل سنت جماعت و غالب تصنیف نیند شده و از شواهد این دعوی
 کتاب ثبات الوصیة لسیدنا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است که اصل در حال رهبری
 کتب آورده اند و نسخه از آن فعلا در تحت تملک علامه محدث حافظ عصر صاحب آثار طراند
 بکانه زمانه حاجی میرزا حکیم طبری نورشید الله شریعه با طالع عمره و اعلامه از میباشد
 شیخ ابو علی میگوید مسعودی هذا من اجلة العلماء الامامة و بدل علیه ملاحظه اسامی کتبه
 مصنفان و هو ظاهر النجاسة و الملائمة و این داود و از کسانیکه بر تشیع وی تصریح کرده اند سید
 رضی الدین علی بن موسی الشهوری این طاروس میباشد و کتاب نجوم و سخن این بزرگوار بر همان
 قاطع است و حجة ساطع که او صاحب کرامات مشهور و مقامات ما ثور و اثار عظمت و کتب
 که هر یک را آینه جلیل میباشد شمرده علی مخصوص کتاب مهمات فی صلاح المتعبدين ثبات الصباح
 المنجد که در ده مجلدات ترا تزیین کرده است و بعضی از مجلداتش در دست علماء زمان و باز شده
 و علی مخصوص انصاف کتاب کشف المحجرات المہجرات تصنیف آنهاست نظیر و لطیف میباشد
 دو نسخه ممتاز از آن در تحت تصرف جناب مستطاب ابن الاسلامی سلطان العلماء حاجی میرزا محمود
 قرظینی دام تاشد است این زمان که وزارت انطباعات نگارنده تعلق دارد این نسخه منوال
 بطبع رسیده و انتشار یافت باری تشیع مکتوب است الافاضل کراماتها فی آقا محمد علی جامع
 مقام الفضل صاحب فوات میگوید مسعودی از زبیر عبد الله بن مسعود بود و او در سینه
 چهل و شش هجری زاید رود نمود

ابو عبد الله با قوت بن عبد الله درمی بخش حوی المولد بغداد الدار در کودکی از دنیا
 حازه اسیر گرفته شد و عنقریب ابن خضوعی تاجر اوراد بغداد بخبر پدر رسید و چون با قوت
 بزرگ شد شرطی از بخور و لغت بخواند و با ممولی مسافرت تجارت غاز نهاد و غالباً سفتا
 او بخیره کیش و غمان بود تا به موجب برودتی و کراهی عسکرتا جراد از دکرد و از خود
 دور ساخت با قوت با جرت کتاب مائه معاش تحصیل می نمود و از مطالعه کتب منتسخه
 خواندی و اطلاعاتی به دست می آورد بعد از چند عسکر که ملاطفت آمد مال التجاره با وی
 تسلیم کرده بغداد پیش او را بفرستاد و فرستاد با قوت از آن مسافرت بازگشت
 عسکر مرده بود از مال التجاره و محصول آن سفر بضا غنی هم رسانید و ورثه را بمالی را خشی
 و مشغول تجارت شد و در جمله کتاب می خرید و می فروخت بر در حال اشتغال با بازار کافی
 آثار جاودانی گذاشت مثل کتاب معجم البلدان که از آثار بزرگ دولت سلاطین است و کتاب
 الشریک وضعاً المختلف صنفاً و کتاب معجم الأدباء مؤلف از ابن هریر تصنیف نسخه های
 نقیض دارد و هکذا از مراد الاطلاع که تلخیص معجم البلدان است نسخه بطبع او و بنا دارد
 و از با قوت کتب دیگر نیز نوشته اند که تاکنون ندیده ام میگویند با قوت
 بدهد و خوارج مایل بود و از بسیار غنی است فوکرینص

ناصر شمس الدین احمد بن خلکان در ششصد و بیست

شش در خانه که بظاهر مدینه حلب بود

روی نموده است طایفه حبیب

کامل در خود کتب مؤلفه

با قوت سفتا

وی

فهرست مطالب مسطور در کتاب

صفحه ۲	دبیاچه
صفحه ۵	مقدمه
صفحه ۸	فصل اول خلاصه از تاریخ اسکندریه
صفحه ۱۳	فصل دوم در مجلی از احوال سلسله سلوکید
صفحه ۲۱	فصل سوم در سلطنت اشکانیان و عقاید مورخین عرب و عجم در این باب
صفحه ۳۶	فصل چهارم در تحقیق نسل و ژاد قوم پارت که سلاطین اشکانی از این طایفه بوده اند
صفحه ۵۵	فصل پنجم در تحقیق مملکت پارت و تعیین حدود آن
صفحه ۵۹	فصل ششم در اسامی القاب سلاطین اشکانی با پادشاهان پارت
صفحه ۶۶	فصل هفتم در او ان حصول افتخار سلاطین اشکانی
صفحه ۶۷	فصل هشتم در علت تغییر اسامی سلاطین اشکانی با پارت و سهو اختلاطی که در آن رود داده
صفحه ۷۰	فصل نهم در مدت سلطنت سلاطین پارت با اشکانی
صفحه ۷۹	فصل دهم در مسکوکات سلاطین اشکانی
صفحه ۱۰۳	فصل یازدهم در وضع سلطنت سلاطین اشکانی
صفحه ۱۰۷	فصل دوازدهم در قانون و تبعه در سلطنت اشکانیان
صفحه ۱۰۹	فصل سیزدهم در اندازه افتخار اعیان و اکابر و رجال دولت اشکانیان
صفحه ۱۱۱	فصل چهاردهم در آداب سفارت در دولت اشکانیان و روابط و معااهد و معاوالت ایشان با دولت
صفحه ۱۱۳	فصل پانزدهم در وضع فسون اشکانیان
صفحه ۱۱۹	فصل شانزدهم در اسلحه اشکانیان
صفحه ۱۲۱	فصل هجدهم در جنگجویی اشکانیان با قوم پارت
صفحه ۱۲۲	فصل هیجدهم در شکار اشکانیان
صفحه ۱۲۳	فصل نوزدهم در البته سلاطین و ملکه های اشکانی و بزرگای ایشان و بعضی بنیهای آنها
صفحه ۱۲۷	فصل بیستم در لباس نجیب و معمای اشکانی
صفحه ۱۲۷	فصل بیست و یکم در بعضی عوائد سلاطین ملکه ها اشکانی و بعضی اقوال و سخن در باب سلسله

فهرست اسامی سلاطین فارس و حاکمان آن در این کتاب

السلطان	ولادت	جلوس	مدت سلطنت	رحلت	عمر	مدفن
فتحعلی	۱۹۲	۱۳۳	۱۱۳۹	۱۱۳۹	۷۰ سال	خواجه
محمد حسن	ولادت	جلوس	مدت سلطنت	رحلت	عمر	مدفن
شاه	۱۲۷	۱۱۶۴	۱۱۷۲	۱۱۷۲	۷۲ سال	عبدالعظیم
حسین شاه	ولادت	جلوس	مدت سلطنت	رحلت	عمر	مدفن
ملقب بجهان	۱۱۶۴	۱۱۸۴	۱۱۹۱	۱۱۹۱	۲۷ سال	اشرف آباد
افان محمد شاه	ولادت	جلوس	مدت سلطنت	رحلت	عمر	مدفن
مرحوم	۱۱۵۵	۱۱۹۳	۱۲۱۱	۱۲۱۱	۵۶ سال	اشرف
فتحعلی شاه	ولادت	جلوس	مدت سلطنت	رحلت	عمر	مدفن
مبرور	۱۱۱۵	۱۲۱۲	۱۲۵۰	۱۲۵۰	۳۵ سال	نمر
نایب السلطنه	ولادت			رحلت	عمر	مدفن
عباس میرزا				۱۲۴۹	۲۴ سال	مشهد
مرحوم				۱۲۴۹	۲۴ سال	مشهد
محمد شاه	ولادت	جلوس	مدت سلطنت	رحلت	عمر	مدفن
طالب شاه	۱۲۲۲	۱۲۵۰	۱۲۵۹	۱۲۵۹	۳۷ سال	نمر

فصل بیست و دوم	در وضع اشکانیان باملوک الطوائف و تقسیم ایالات	صفحه ۱۳۷
فصل بیست و سیم	در عنوان و در حال اشکانیان پارتیان و زرتشتیان	صفحه ۱۴۰
فصل بیست و چهارم	در دین و مذهب اشکانیان	صفحه ۱۴۲
فصل بیست و پنجم	در ادبیات و علوم و صنایع و زبان اشکانیان	صفحه ۱۴۶
فصل بیست و ششم	در سبط مملکت سلاطین اشکانی و پانچ آنجا و وضع ادب و تاریخ آن	صفحه ۱۵۱
فصل بیست و هفتم	در وضع اکل و شرب و مجلس عشره طرب اشکانیان	صفحه ۱۵۳
فصل بیست و هشتم	در عمارت سلطنت پادشاهان اشکانی	صفحه ۱۵۵
فصل بیست و نهم	در آئین و آثار باقیه اشکانیان	صفحه ۱۵۶
فصل سیام	در نجابت سلاطین اشکانی	صفحه ۱۶۰
فصل سی و یکم	در طغیان اشکانیان و علت آن و ابتدای سلطنت ابن جلفه	صفحه ۱۶۳
فصل سی و دوم	در علت انقراض اشکانیان و غلبه اردشیر ساسانی بر ایشان	صفحه ۱۷۲
فصل سی و سیم	در باقی ماندن نسل و اخلاف اشکانیان در ایران و سایر ملک	صفحه ۱۷۹
خانه	در مطالب مضمره	صفحه ۱۸۱
	فهرست اسامی سلاطین اشکانی	صفحه ۱۹۷
	تراجم احوال مورخین و مصنفین	صفحه ۲۰۲

سلطنت عظمی

السلطان السلطان السلطان والخانان بن الخاقان بن
 الخاقان ناصر الدین شاه صاحبقران بن محمد شاه بن
 عباس بن زابان خان فخری شاه بن خلیفه شاه بن سلطان
 محمد حسن بن فخری خان بن امیر شاه فلیخان بن محمد و لیخان
 مهديخان بن محمد فلیخان فاجار خلد الله ملكه و دوله
 تولدها بون
 شمسینه ششم صفر المظفر سنه يكهزار و دويست و چهل
 و هفتاد من الهجرة المقتدسه النبويه صلى الله عليه و اله
 جلوسها بون تخت سلطنت
 روز يكشنبه هجدهم شهر شوال المكرم سنه يكهزار و دويست
 و شصت چهار در دار السلطنت تبريز
 جلوس مبارک تختگاه سلطنت كزار
 الخلافة ناصر
 در شنبه بيست و دوم شهر ذي القعدة الحرام سنه
 دويست و شصت چهار كه الحال جهل چهار تمام است
 بالاشقلال مع الشوكه و العظمه و الاجلال سلطنت جهانبا
 ميگره مايند
 ابناء سلطنت
 نواب شرف والا شاهنشاهزاده اعظم وليعهد جاويد عهد
 دولت عليه مظفر الدين ميرزا دام الله اقباله العالی
 تولد روز جمعه چهاردهم شهر جادي الثانيه سنه يكهزار و
 دويست و شصت من الهجرة الشمسینه
 نواب شرف والا ظل السلطان دولت عليه سلطان مسعود
 ميرزا دام الله اقباله العالی
 تولد يوم بيستم شهر صفر المظفر سنه يكهزار و دويست و
 شصت ششم من الهجرة
 نواب شرف والا نایب السلطنت دولت عليه امير كبير و ذرچيك
 كاران ميرزا دام الله اقباله العالی
 تولد روز نوزدهم شهر ذي القعدة الحرام سنه يكهزار و دويست
 و هفتاد و دوم من الهجرة
 نواب شرف والا سالار السلطنت نصره الدين ميرزا
 تولد روز دوشنبه سيزدهم شهر جمادي الثانيه سنه يكهزار
 و دويست و نود و نه
 نواب شرف والا محمد ضامن زار كذا السلطنت تولد روز پنجشنبه

نواب

نواب عليه عاليه قدر السلطنت تولد در سنه

اخوان سلطنت

نواب الاعباس ميرزا ملك آقا نواب الاعز الدوله عبد
 الصمد ميرزا نواب الاركن الدوله محمد ميرزا

اخوان سلطنت

نواب عليه عاليه عز الدوله نواب عليه عز الدوله
 نواب عليه عفة الدوله

اعلام سلطنت

نواب الامير الدوله احمد ميرزا
 اولاد خاقان مغفوق

نواب الاعض الدوله سلطان احمد ميرزا نواب محمد هادي
 ميرزا نواب جهانسوز ميرزا امير تومان

اميرزادگان عظام

اميرزاده محمد ميرزا امير تومان ولد نواب الاعباس ميرزا ملك
 اميرزاده علي ميرزا سپهر ليد نواب الاركن الدوله
 اميرزاده عماد السلطنت حسين ميرزا سپهر ليد و نواب

بنی اخوان سلطنت

اميرزاده محمد ميرزا امير تومان ولد نواب الاعباس ميرزا ملك
 اميرزاده علي ميرزا سپهر ليد نواب الاركن الدوله
 اميرزاده عماد السلطنت حسين ميرزا سپهر ليد و نواب

ساير شاهزادگان گرامراز قزاق باصدي

نواب حاجي سيف الدوله ميرزا ولد مرحوم ظل السلطان
 نواب عماد الدوله سلطان اويس ميرزا امير تومان نواب
 عماد الدوله بيديع الملك ميرزا نواب فرهاد ميرزا سلطان حميد
 ميرزا امير تومان نواب مؤيد الدوله ابو الفتح ميرزا امير
 تومان نواب محمد حسين ميرزا علي ميرزا خود نواب صبا الدوله
 انوشيروان ميرزا امير تومان نواب جشن الدوله عبدالله
 ميرزا امير تومان نواب حاجيها الدوله ساسان ميرزا
 امير تومان نواب عبدالدوله كپورت ميرزا نواب ميرزا
 الدوله اسمعيل ميرزا نواب نصره السلطنت روح الله ميرزا
 نواب حاجي حسام السلطنت ابو النصر ميرزا امير تومان نواب
 شعاع الدوله حاجي سليمان ميرزا امير تومان نواب نصره
 الدوله عبدالحميد ميرزا امير تومان نواب سهام الملك
 مهدي قليميرزا نواب سيف الدوله سلطان محمد ميرزا نزال
 اجوان حضور مبارک نواب بهر خان سرار و جبهه الله ميرزا
 امير تومان نواب اخشام الدوله عبدالعليم ميرزا امير تومان

ميرزا

نواب سلطان حسين ميرزا الدوله بشير و خصوصاً ابو جعفر
 نيشابور نواب محمد علي ميرزا سپهر ليد ميرزا حاكم
 سراب كرم رود نواب جشن السلطنت محمد حسن ميرزا ولد مرحوم
 ايضاً نواب الاكرمان و ناظم سرحد بلوچستان و غير
 جعفر قليميرزا سپهر ليد ميرزا حاجي ميرزا سپهر ليد
 الشعراء حاجي ابو الفضل ميرزا ولد مرحوم ظل السلطان
 حاجي جهاندار ميرزا ولد مرحوم جهان شاه ميرزا عادل شاه ميرزا
 ولد مرحوم ايضاً محمد كرم ميرزا سپهر ليد ميرزا محمد مهدي ميرزا
 حاجي نصر الله ميرزا ولد مرحوم سيف الله ميرزا حاجي ميرزا
 ميرزا حاجي محمد حسين ميرزا جشن السلطنت خلف مرحوم
 امام و ميرزا سپهر ليد كيشي باشي او كياي فان ميرزا ولد مرحوم
 حسين ميرزا شيخ السلطنت حاجي محمد مهدي ميرزا مؤيد
 السلطنت ميرزا حرم مؤيد الدوله عال شاه ميرزا ولد مرحوم
 نيمو ميرزا سپهر ليد حسام الدين ميرزا سپهر ليد ميرزا
 ميرزا اسحق ميرزا ولد مرحوم ركن الدوله يعقوب ميرزا
 خلف مرحوم ظل السلطان يحيى ميرزا نايب الا بال خلف سيف
 الملوك ميرزا اميرزاده مرتضه قليميرزا ولد مرحوم عماد الدوله
 سلطان محمد ميرزا ولد مرحوم ايضاً جلال الدين ميرزا ولد مرحوم
 ايضاً امير محمد الدين ميرزا ولد مرحوم ايضاً سلطان امير
 ميرزا ولد مرحوم ايضاً سلطان اسمعيل ميرزا ولد مرحوم
 ايضاً اسحق ميرزا ولد مرحوم ايضاً ابراهيم ميرزا ولد مرحوم
 ايضاً محمد باقر ميرزا ولد مرحوم ميرزا الدوله فضل الله
 ميرزا ولد مرحوم ايضاً محمد كاظم ميرزا ولد مرحوم ايضاً
 محمد جعفر ميرزا ولد مرحوم ايضاً فراباط ميرزا ولد مرحوم
 ايضاً حاجي محمد طاهر ميرزا جلال الدين ميرزا ولد مرحوم
 بشير ميرزا اكبر ميرزا محمد حسن ميرزا بشير و خصوصاً
 ولد مرحوم اعضاد السلطنت محمد حسن ميرزا ولد مرحوم
 اسد الله ميرزا حاجي سيف الملوك ميرزا ولد حاجي جهاندار
 ميرزا حاجي مسعود ميرزا ولد مرحوم جهان كرم ميرزا حاجي
 محمد حسين ميرزا ولد مرحوم ايضاً حاجي فتح الله ميرزا ولد مرحوم
 ايضاً اسمعيل ميرزا ولد مرحوم ايضاً اسد الله ميرزا ولد
 مرحوم ايضاً شيخ حسن ميرزا ولد مرحوم ايضاً محمد قليميرزا
 مشكوه الملك ولد مرحوم خسرو ميرزا عبدالحميد ميرزا
 ولد مرحوم جعفر خان ميرزا كاران ميرزا ولد نواب

معین الدوله جلالتین میرزا ولد نواب ایضا ابو
 الفتح میرزا ولد نواب ایضا اکبر میرزا ولد ایضا مهک
 میرزا ولد ایضا علی میرزا ولد ایضا یحیی میرزا ولد
 ایضا محمد علی میرزا ولد ایضا لطفعلی میرزا ولد مرحوم
 مؤید الدوله محکم میرزا ولد ایضا محمد باقر میرزا
 ولد مرحوم ایضا دارا میرزا ولد مرحوم ضیاء الدوله
 شاه میرزا ولد مرحوم بهمن میرزا محمد علی میرزا ولد
 ایضا احمد میرزا نفقو میرزا ولد مرحوم تیمور میرزا
 صبح الله میرزا ولد مرحوم ایضا افستور میرزا ولد مرحوم حاجی کوش
 ایضا کیومرث میرزا ولد مرحوم محمد علی میرزا ملک آرا
 عبدالله میرزا نظام العلماء ولد مرحوم ایضا محمد جم میرزا
 ولد مرحوم ایضا بهمن میرزا ولد ایضا عبدالحمید میرزا
 ولد ایضا عبدالوهاب میرزا پیر نواب شمس السلطنه
 محمد حسین میرزا پیشخدمت حضورها بون معروف بشاهزاده
 حسین میرزا نواب ایضا نواب علی بخش میرزا پیر مرصوف الله
 میرزا والی اسدالله میرزا پیر مرحوم کیکاوس میرزا
 سرهنگ توپخانه مسعود میرزا ولد مرحوم حاجی محمد ولیم میرزا
 عباسقلی میرزا ولد ایضا اسکندر میرزا ولد ایضا خسرو
 میرزا ولد ایضا طهور میرزا ولد مرحوم محمد تقی میرزا
 حاتم السلطنه امیر شیخ میرزا ولد مرحوم ایضا امان
 میرزا ولد مرحوم علی بن میرزا والی کن الدوله عبدالرشید
 میرزا ولد مرحوم عبدالله میرزا دارا قهرمان میرزا ولد
 مرحوم ایضا نادر میرزا ولد مرحوم احمد علی میرزا
 حسین شاه میرزا احمد میرزا ولد مرحوم کعباد میرزا

شاه

شاهزادگان امرا و خوارین اقبال بدجای اقبال

که در اداره جناب سیف طایب جل کرم عضد الملک نیز حضورها بوز هستند
ایر زادگان و غیره که در حریف خوانین
فاجار منظورند
 محمد شریف میرزا سرینپ محمد علی میرزا ولد مرحوم مؤید
 الدوله محمد جعفر میرزا ولد مرحوم معز الدوله محمد
 میرزا جیب الله میرزا شاهخ میرزا محمد حسین
 میرزا عبدالرحیم میرزا حاج سیف الله میرزا شجاع
 الدین میرزا حبیبعلی میرزا ابراهیم میرزا محمد مهدی
 میرزا عبدالحمید میرزا عیسی خان جلیخان سرینپ
 محمد یحیی خان سرینپ علی اکبر خان عتق خان علام
 خان علیخان محمد ضی خان محمد یحیی خان محمد
طایفه اعمام فوانلو
 خلیل الله خان رئیس سرینپ غلام حسین حاجی
 مصطفی خان محمد اسماعیل خان محمد بلخان
طایفه حاجی مهدیقلخان
 حسینقلخان سرینپ اول نجفقلخان رئیس سرینپ
 علیخان سرینپ محمد بلخان محمد امیرخان سرهنگ
 محمد قلخان قاضی سلیمانخان صادقخان عبدالله
 خان کاظمخان
طایفه قزاق باغ
 محمد حسینخان سرینپ احمدخان رئیس نورالله خان
 محمد صادقخان علی محمدخان احمدخان نورمحمدخان
 غلامرضاخان قربانخان محمد فاسمخان
طایفه درویش
 حاجی محمد حسینخان رئیس سرینپ محمدخان بهاء
 السلطنه محمد صادقخان شهاب الدوله حاجی
 حسینقلخان محمد فاسمخان محمدخان ابوالحسنخان
 محمدقلخان سرهنگ محمدخان سرهنگ میرزا محمد
 خان ولد اسکندر خان سردار محمدعلیخان عبد
 اله خان
طایفه عزالدینلو
 جیب الله خان محمد فاسمخان محمد رضاخان
 محمد اکبرخان غلام حسینخان

نابره دولت

درباره دولت

مجلس شورای کبری و کمیسیون این جناب جلاله العالی

استاد و نداء عظام و اعضا نظام دارالتورای کبری از شاهزادگان معظم و غیرهم از قرار سنوات ماضیه است...

وزارت جلیله جناب

نواب مستطاب شرف والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ و رئیس کل مشون ظفرین دولت علیه از نوچانده...

مجلس کبری وزارت جلیله عسکریه

نواب علی عبدالودیه امیر تومان رئیس محاکم عسکریه امیرالمرات العظام صمصام السلطنه امیر تومان کاظمخان...

از باب فکر در فکر لشکر ملتزمین کتاب مبارک و غیره لشکر نوین عظام

معتد السلطان میرزا نصرالله خان لشکر نوین باشی نایب وزارت جلیله لشکر...

مرحوم حاج میرزا اشرف نوری میرزاسید پیرمرحوم میرزا غلامحسین میرزاشیخ...

بوسه لشکر نوین میرزا احتشاج معاون لواسانی میرزا اسمعیل کماجر نوین محمدقلی ولد حاج میرزا علی اکرم لشکر...

لشکر میرزا محمود لشکر نوین نواده جلاله العالی وزیر دفتر میرزا عباس شکر...

نویس سر رشته دارکل میرزا عبدالکریم حاجی میرزا مهد علی آباد شکر نوین...

میرزا رضای پیرمرحوم حاج میرزا جعفر میرزا علی پیر مرصادق میرزا فتح الله...

دار اصطبل خاصه میرزا علی علوی لشکر نوین میرزا نورالله ولد مرحوم میرزا محمد شکر...

میرزا حسین لشکر نوین میرزا سید جعفر میرزا اسمعیل میرزا حسن نغریه میرزا...

ولد مرحوم میرزاسید کاظم وزیرالدواب حاج میرزا عبدالکریم لواسانی میرزاسید...

حسین پیرمرحوم میرزا شیخ مسعود میرزا اسفندیار میرزا اسفندیار میرزا اسفندیار...

میرزا سید ابراهیم میرزا زمان کردستانی میرزا ابوالقاسم میرزا اسمعیل خان...

مرزا الطغلیخان لشکر نوپاشی فارس
 میرزا مصطفی لشکر نوپاشی
اصفهان و غیره
 میرزا محمد علیخان لشکر نوپاشی
 لشکر نوپاشی میرزا ابوتراب سرشنه دار
لرستان و بروجرد
 میرزا حسنخان لشکر نوپاشی پسر مرحوم میرزا
 اسمعیل لشکر نوپاشی میرزا هدایت الله
 خان سرشنه دار
عربستان
 میرزا آقایی سرشنه دار
سمنان و دامغان
 میرزا سید محمد علی سرشنه دار
عراق
 میرزا سید باقر سرشنه دار مامولشکر
 نوپاشی عراق
خمکه
 میرزا علی سرشنه دار برادر معتدلشکر
قره قروین
 میرزا سید ابراهیم لشکر نوپاشی
مازندران
 میرزا علی رضای لشکر نوپاشی میرزا جعفر
 سرشنه دار
کیلان
 میرزا ابوسفیان لشکر نوپاشی
استراباد
 میرزا مقیم لشکر نوپاشی میرزا فتح الله
 پسر معزی الیه
کوزان
 میرزا محمد علیخان ناصر لشکر مامور کرمان
 میرزا اصادخان لشکر نوپاشی و له پسر
 میرزا عبد الله سرشنه دار
کرمانشاهان
 میرزا سید علی لشکر نوپاشی

کردستان

مرزا علیغری کردستانی لشکر نوپاشی
همدان
 میرزا علی ولد میرزا محمد لشکر نوپاشی
ملایر و تبریز و گریز و نهاوند
 میرزا قلی لشکر نوپاشی میرزا حسنخان
 سرشنه دار پسر مشار الیه
الطباء و جراحان نظام
 میرزا القان رئیس الأطباء حکیمباشی کل
 نظام میرزا سید محمد حکیمباشی توپخانه
 میرزا اسمعیل خان جراح باشی میرزا
 فرج الله سرشنه دار اطباء میرزا شیخ
 سلاح الاطباء
الطباق و جراحان حاضر کار
 و مامورین کلابی و صد نجاه و شش
 معین نظام میرزا قومان امیر الامراء العظام
صاحب منصبان
امراء قومان
 (شاهزادگان و آغاها و سرتیم زار و زار و زار)
 حاجب جلالتا بامر نظام کار گزار کل ملک
 آذربایجان حاجب جلالتا بامر نظام
 نواب الاجهانسوز پسر میرزا قومان حکیم
 شاهر و در نظام نواب الامراء العظام
 الدوله والی مملکت فارس نواب الا
 فرغانه و والی مملکت کرمان و بلوچستان
 نواب الاغیاء الدوله نواب والا و نواب
 الدوله نواب عثمان الدوله نواب حاجی
 بقا الدوله رئیس مجلس حکامان عسکریه
 نواب شعاع الدوله سلیمان میرزا نواب
 امیرخان سردار نواب حاجی حاتم السلطنه
 نواب احشام الدوله عبدالعلی میرزا
 نواب محمد میرزا
(سایرین)
 چون رعایت فرستادیم اسامی صاحب منصبان
 جلالت

جلالت خضار کشته و منت فرزند نظم الملک
 وزیر ارادته پلین
سرتیپان اول
 (سواهی سرتیپان اول که جز و توپخانه و
 سواره نوشته شده اند)
 نواب سیدالدوله سلطان محمد میرزا تراب
 اجودان حضورها یون حسینعلیخان
 فاجار توانلو عبدالحسینخان جناب
 محمدخان والی مامور آذربایجان میرزا
 علیخان و له مرحوم صد اعظم جناب
 حاجی حسینعلیخان صد السلطنه عزیز
 الله میرزا علی ظفر السلطنه حاجب
 الدوله میرزا ابوسفیان عبدالحسینخان
 افشار حاجی حسینعلیخان برادر
 سزا اصلان نواب جلالت السلطنه
 محمد میرزا میرزا کجیان عباسقلیخان
 اعتماد نظام سرتیپ اول و مخرج نواب
 مستطاب شرف والا نایب السلطنه
 محمد فاسحان صاحب جمع علیخان برادر
 حاجی امیر السلطنه جناب زینب خان
 وزیر مختار مقیم ونه حاجی عطا الله
 خان محمد علیخان و له مرحوم اقبال
 امیرزاده عبدالمجید میرزا حکیم سابق
 قزاق غلغ و لیجان نصر السلطنه
 میرزا سرتیپ اول حاجی آغا غلامعلی
 سرتیپ اول میرزا حسنخان سهام
 محمد علیخان پسر خان الملک نصر الله
 نکرانچی مخصوص حضورها یون اعتماد
 الحرم حاجی سرتیپان آغا باشی آغا
 بهرخان میرزا ابوترخان نایب اول
 اداره پلین محمد حسنخان پشیمت
 حاکم کاشان اسکندرخان افغان
 میرزا محمدخان پشیمت خاصه سرتیپ اول
 غلامعلیخان سرتیپ اول پسر نظام الدوله
 کلبضا

جانابا باخان پسر صاحب اختیار میرزا علی
 سعد الدوله عالم شاه میرزا فتح الله
 ناظم دیوانخانه میرزا سید عبدالکریم
 پشیمت خاصه محمد باقر خان سرتیپ
 سابق فوج سیم شقاق ابوطالبخان
 نواب سیدالدوله سلطان محمد میرزا تراب
 اجودان حضورها یون حسینعلیخان
 فاجار توانلو عبدالحسینخان جناب
 محمدخان والی مامور آذربایجان میرزا
 علیخان و له مرحوم صد اعظم جناب
 حاجی حسینعلیخان صد السلطنه عزیز
 الله میرزا علی ظفر السلطنه حاجب
 الدوله میرزا ابوسفیان عبدالحسینخان
 افشار حاجی حسینعلیخان برادر
 سزا اصلان نواب جلالت السلطنه
 محمد میرزا میرزا کجیان عباسقلیخان
 اعتماد نظام سرتیپ اول و مخرج نواب
 مستطاب شرف والا نایب السلطنه
 محمد فاسحان صاحب جمع علیخان برادر
 حاجی امیر السلطنه جناب زینب خان
 وزیر مختار مقیم ونه حاجی عطا الله
 خان محمد علیخان و له مرحوم اقبال
 امیرزاده عبدالمجید میرزا حکیم سابق
 قزاق غلغ و لیجان نصر السلطنه
 میرزا سرتیپ اول حاجی آغا غلامعلی
 سرتیپ اول میرزا حسنخان سهام
 محمد علیخان پسر خان الملک نصر الله
 نکرانچی مخصوص حضورها یون اعتماد
 الحرم حاجی سرتیپان آغا باشی آغا
 بهرخان میرزا ابوترخان نایب اول
 اداره پلین محمد حسنخان پشیمت
 حاکم کاشان اسکندرخان افغان
 میرزا محمدخان پشیمت خاصه سرتیپ اول
 غلامعلیخان سرتیپ اول پسر نظام الدوله
 کلبضا

سرتیپان اول

سرتیپان سیم

کلیه خان ولد مرچومین نظام عبدالعلین
 ولد مرچومین حنیف علیا حنیف
 ولد حاجی اردشیرخان علیخان ولد مرچوم
 علی اکبرخان سرتیپ رحمة الله خان شفاقی
 میرزا کریمخان پسر مرچوم میرزا علی فایم مقام
 کلیه خان پسر مرچوم نظام الدوله محمدآقا
 ولد مرچوم حاجی بزنجان علیقلین شفاقی
 مجتبان ولد شیخعلی حاجی فضلعلین
 کاظمخان شفاقی اسدالله خان ماکون
 امیراملا میرزا سرتیپ علیقلین علی
 خان برادر مشارالیه عتاسقلین ولد
 مصطفی قلین جهان بیکو فتح الله میرزا
 محمد کاظم میرزا ولد عالم شاه میرزا زین
 العابدینخان احمدخان عبدالله خان ولد
 مرچوم جعفرخان ابوالحسن محمدخان
 فرج الله خان حبیبعلین سرتیپ سابق
 فوج هفتم شفاقی مهدخان افشار عبد
 العلینان حسینعلینان هراتی ولد مرچوم
 فضلعلینان ابراهیمخان لاریجانی حنیف
 افشار اسدآبادی پاشا خان خسته مظفر
 السلطنه محمدحسینان دوین علیقلین
 کره غلامرضا خان ماتی مرتضی قلین ولد
 مرچوم حاجی هاجی الملك اسدالله خان ولد
 مرچوم حاجی سعدالدوله آقاخان سرتیپ
 ولد مرچوم مهتابخان دنلی آغامکمل خان
 حسنان برادر مرچوم علیخان قزاق میرزا
 علی اکبر زین العابدین میرزا فتح الله خان
 فرکوزلو حسنان نواده حاجی صاحب دو
 حسین آقا افشار محمدخان درجینی
 میرزا محمدخان ولد مرچوم میرزا غفارخان
 کرهستانی اکبرخان پسر محمدخان امیر
 بجی خان پسر نصره الله خان عبدالسلطنه
 اسمعیلخان ولد مرچوم محمدخان امیرتومان
 نایبان اجوائیشی

جلال الدین میرزا پسر محمدخان نایب اجوائیشی
 باشی علی اکبرخان نایب اجوائیشی
 علی قان ولد محمود آقا اسمعیلخان
 علیضامیرزا قزل اسلان میرزا احمد
 میرزا خلف مرچوم امیرتومان میرزا احمد میرزا
 خلم مرچوم کیفاد میرزا ارسلان میرزا
 سلطان مجید میرزا مصطفی قلینان خلیج
 منوچهرخان میرزا علی آقا اسدالله خان
 نبلی ناصرقلین میرزا یوسفخان
 میرزا فضل الله خان پوسخان شفاقی
 غلامحسینخان رسنخان کرچی سلطان
 احمد میرزا علی اکبرخان نواده مرچوم فضلعلین
 جعفرقلینان فاجار محمدحسینخان
 نواده مرچوم حاجی هاجی جهان بیکو
 سعدخان منسوب مرچوم وکیل الملك
 نقیان کرمانی حسین آقا ولد علی بیک
 بشموخان هادخان زرنگ میرزا
 عبدالله خان نایب محمدآقا باقرخان
 بابی محمدعلینان محمدعلینان
 پسر مرچوم رضاقلینان نایب علیقلینان
 باشی فرزند پسر غلامرضا خان بطای
 پسر جبرئیلخان رضاقلینان باغشیر
 سید حسنانان حسنان ولد اسمعیلخان بادکوبه
 علیقلینان میرزا علیخان ولد مرچوم
 عبدالرسولخان پوکخان افشار
 مهدخان ایضا محمدعلینان ولد
 هاشمخان سیف الله خان ولد
 میرزا احمدخان ولد مرچوم حاجی شجاع
 الملك بنصقلینان عبدالعلینان
 افشار داودخان ولد محمدعلینان
 سرتیپ جلال الدین میرزا ولد مرچوم
 عمادالدوله میرزا حسنان امیرخان
 آقا کرخان پسر جبرئیلخان مسیحی علی اکبر
 جهان بیکو رضاقلینان ولد ایضا
 اسکندرخان حسنان ولد شکرالله

ایرانی

ایرانی

کریمخان سرتیپ علی اشرفخان سرتیپ
 امیرالامراء العظام میرزا کریمخان همصا
 دوم میرزا عبدالوهابخان سرتیپ
 السلطنه امیرتومان رئیس مدرسه
 علیخان فاجار محمدعلینان عبدالکسین
 لشکر نویس
 در اداره جناب جلالت نظام الملک
 میرزا سرتیپ محمد میرزا مصطفی
 پیک میرزا شکرالله میرزا محمدعلی
 مرتضی قلینان سرتیپ ناظم میرزا علی
 سرتیپ پسر اجودان احمد میرزا سرتیپ
 سرتیپ کاظم حاج شیخ احمد قاضی
 میرزا هادیانیشی

زینالدین مسولر موزیکچی باشی
 زینال واکترخان مسولگورس
 جنرال استواخ معلم پیاده
 نظام کسین کرورس معلم پیاده نظام
 کسین کارورس معلم پیاده نظام مسول
 گیار موزیکچی باشی پیاده نظام مسول
 ودل نایب اول شاسورگورس

صاحب منصفان نظام
 طرح جدید باطریق
 یکصد و شصت نفر سرتیپ
 نایب سرتیپ که درجه آنها باورد
 اولی استه نفر با دو توپ بازره
 سلطان چهل و هفت نفر نایب اول
 پنجاه و نه نفر نایب دوم هفده نفر
 وکیل باشی در تپان دوازده نفر

مهندسین و مترجمین
 احمدخان فاجار سرتیپ مترجمین
 میرزا سرتیپ
 میرزا محمدعلی سرتیپ
 مدرس مبارکه جدید البانی
 موسس مدرسه ناصری
 صاحب منصفان مترجمین و ایرانی

صاحب منصفان

لشکر نویس

معلمین

معلمین ایرانی

معلمین فرانسه

شاگردان

توپخانه مبارکه

عدده نفرات کل توپخانه

رؤساء

مترجمین

توپخانه جنرال پروشنل خان معلم
 جنرال واکترخان معلم میرزا ابراهیم
 سرتیپ هانده و رئیس میدان و معلم پیر
 مرچوم میرزا علی اکبرخان اجوائیشی
 نفرات فوج و طوائیف
 ششصد و یکصد چهارده نفر
 پیشمان و اطباق و ارباب علم و اصناف
 سرایداران و موزیکچیان و شیواریان
 سیصد و شصت و شش نفر
 تشخیص فوج توپخانه
 کلمه توپخانه صورتی بسته شده اساز
 دو تومان تومان اول عبارراز
 افواج و طوائیف از ریاضت که دوایه
 فوج است که سرتیپ فوجی و توپخانه
 نوشته میشود
 افواج اخیر ایجابات
 از باب توپخانه اول سه هزار و پنجاه
 و هفت نفر فوج هاداران بهارلو
 جمعی محمدعلینان سرتیپ ولد مرچوم
 الله و در تپان امیرتومان رئیس فوج
 دویت شصت و هفت نفر فوج اول
 بهارلو جمعی غلامحسینان ولد مرچوم
 صفرعلینان سرتیپ و دویت پنجاه و پنج نفر
 فوج اول افشار جمعی خردخان نصرالدوله
 پسر تپه صادقخان دویت پنجاه و یک نفر
 فوج دوم تپه زری اردبیل جمعی حاجی
 شکورخان معتدل نظام سرتیپ اول و صد
 و هفتاد و هشت نفر
 فوج چهارم و فی جمعی حاجی میرزا فرج خان
 سرتیپ و دویت شصت و نه نفر
 فوج چهارم سرتیپ جمعی میرزا شجاع خان
 نظام سرتیپ اول دویت پنجاه و چهار
 فوج پنجم خونی سرتیپ جمعی حسنان صد
 و هشتاد و هشت نفر

توپخانه مبارکه
 کلمه توپخانه صورتی بسته شده اساز
 دو تومان تومان اول عبارراز

پوشخان باور خلخالی صادق خان باور
 مقدم شرفخان باور خمشه علیقلی
 میرزا باور خمشه خرم میرزا باور خمشه
 محمد علی بیگ باور خمشه میرزا حسینخان
 باور قزوینی میرزا حسن باور قزوینی مصطفی
 اسمعیلخان باور دویم قزوینی مصطفی
 خان باور افشار بکشلو ولیخان باور خونا
 خدا داد خان باور هاونک نورالله خان
 باور خرفانی افغان باور هاوندی
 ابراهیمخان باور مهندس ملایری عبداللہ
 خان باور شرفی حیدرعلیخان باور شرفی
 میرزا سید حسین باور میرزا ابوالفتح خان
 باور میرزا غلامحسین باور علی اکبرخان
 باور میرزا سید علیقلی باور محمد طاهر
 میرزا باور میرزا صادق باور کلان علی
 اکبرخان باور شکرانی فریدون بیگ باور
 میرزا علی اکبر باور طرح جدید طریقه میرزا
 نجفقلی باور طرح جدید طریقه میرزا محمد
 باور طرح جدید معلم مدرسه ناصر میرزا
 محمد علیخان باور طرح جدید طریقه عبد
 العلیخان باور سلمان میرزا باور معلم
 توپچیان کوچک
از باب دیگر
 بیست و شش نفر
 میرزا علی علوی لشکر نویس میرزا هاشمخان
 اعتماد لشکر بران نویس توپخانه میرزا
 اسمعیل سرشنه دار دفتر توپخانه میرزا
 علی سرشنه دار میرزا سید تقی سرشنه دار
 میرزا نصرالله لشکر نویس میرزا علی سر
 وشنه دار توپچیان خلخالی میرزا توپچیان
 سرشنه دار میرزا نصرالله سرشنه دار
 مازندرانی میرزا محمد علیخان سرشنه دار
 میرزا علی مشرف میرزا احمد سرشنه دار

میرزا حسن سرشنه دار میرزا مصطفی
 ایضا میرزا عیسی خان ایضا میرزا آقا
 سرشنه دار توپچیان طریقه میرزا
 غلامحسین سرشنه دار میرزا عیسی
 ایضا میرزا مهدی مشرف میرزا حسین
 میرزا ابوالقاسم ایضا میرزا محمد رضا ایضا
 میرزا سید احمد ایضا میرزا علی اکبر ایضا
 میرزا محمد علی ایضا میرزا فتح الله ایضا
 میرزا نادرخان ایضا میرزا اسمعیل ایضا
 میرزا آقاخان سیلاخوری میرزا
 جعفر عزیزی
اطباء و جراحان
 ده نفر
 میرزا سید محمد حکیمباشی توپچیان
 میرزا محمد حسین طبیب زند میرزا محمد
 حسین طبیب ششانی مامور خراسان
 میرزا عبدالله طبیب ممو آذربایجان
 میرزا حسین طبیب مامور فارس ابوالفتح
 میرزا طیب میرزا محمد طیب میرزا
 غلامرضا طبیب میرزا حسن جراح
 سید جعفر جراح مامور خراسان
 میرزا بزرگ دوساز و عکاس توپچیان
اجزاء از اشفا جدید ناصر توپچیان
 پانزده نفر
 میرزا بن العابدین طبیب میرزا ابوالقاسم
 طبیب بیست و شش نفر از اشفاء میرزا
 کاظم جراح میرزا بابا یحیی و اساس ناظر
 نفر پرستار چهار نفر آشپز و خشت
 شوی و نفر فراس و قراول چهار نفر
سایر ارباب صاحب
 از سلطان و جودان و نایب غیره که
 دو مقام افواج توپچیان هستند بسند
 و نفر
 ولایت

ولایت سرحدات آخر نایبجان
 عبدالله خان سرنوب زین العابدینخان
 جلیلخان سرهنک امیر آخو نایب
 نفر جلودارده نفر
خراسان قاپر و سبستان
 معلم میکائیل قورخانه مبارک
 محمد مهدیخان رئیس رشیدخان نایب
 اول موسیخان نایب اول نایب دویم
 دونفر جلودار هشت نفر
اصفهان
 حاجی قاسم نایب اول نایب دویم نفر
 جلودار دو نفر
شیراز
 عنایت الله بیگ نایب اول جلودار
عربستان
 زمان بیگ نایب دویم جلودار دو نفر
کرمان
 آقاخان بیگ نایب دویم جلودار دو نفر
کرمانشاهان
 محمودخان نایب اول جلودار شش نفر
کرمان
 افراسیابخان نایب اول جلودار دو نفر
استرآباد
 زین العابدین بیگ نایب اول جلودار دو نفر
قورخانه مبارک
 ابوالحسین امیر اسرار العظام مغیر نظام
 امیر تومان
 هفتصد هفت نفر
حاضر کاتبان
 چهارصد و شصت و دو نفر
معارف
 دو بیست و پانزده نفر
 جناب خاندان ضرابخانه خان و سرشنه
 امیر تومان وزیر قورخانه
 میرزا حبیب الله لشکر نویس و مشهور
 سبب نایب غیره
 سلطان

سید و در پیشگاه کارخانه کلوزی راشی
 سوهان کاری میرزا احمد باور اول و سبب
 در باغخانه همدان سید کاظم باور اول
 مباشر کارخانه طبلد ششپور سازی
 آقا سید حسین مباشر کارخانه سبب
 مرتضی موزیکان کاظمخان سرهنک
 و مباشر کارخانه رشیدگری عبد
 الحسینخان باور اول مباشر کارخانه
 مستطیخان نایب جودباشی میرزا
 مهدک نایب جودباشی حسینخان
 فریبی نصرخان فریبی نایب
 مجتهد طاهرخان و قور
 خان نواده های مرحوم صدراعظم
 سید علی اصغرخان سرهنک توپچیان
 نایب جودباشی
 لشکر نویس سرشنه دار
 میرزا مهدیخان میرزا شرف میرزا
 نصرالله میرزا ولیقلی میرزا اسدالله
 میرزا علی اکبر
حکیمباشی نقاشان
 میرزا علی فای حکیمباشی میرزا عبد
 الرحیم نقاشباشی میرزا عبد الرزاق
 طبیب میرزا مهدک ساعت ساز
یاوران
 نصرالله بیگ سرهنک و خولیدار انبار
 فالسه میرزا ابوالقاسم باور اول
 خولیدار حاصل انبار کار نوروزعلیخان
 باور و خولیدار قورخانه توپ غیره
 شهابخان باور و خولیدار انبار
 حاجی عبدالله بیگ باور و مباشر کار
 سراجی طهماسب بیگ باور مباشر کار
 خانه چاشنی سازی عابدین بیگ
 باور و مباشر کارخانه مهران
 علی اکبر سلطان مباشر کارخانه
 سلطان

سلطان نقر نایب	جمع غلام مستحق یا در اول شانزده نفر سیلاخوری	دسته
سایر	معارف پنج نفر سایر بارزده نفر	دسته
ولایات	لرستان	دسته
دولت چهل و پنج نفر	جمع محمد حسن بیگ نایب چهار نفر	دسته
ازربایجان	نقر قورخانی سرنفر	دسته
جمع هزار عبدالله خان سرنفر سی نفر	دو نفر نایب نقر قورخانی سرنفر	دسته
معارف بیست و یک نفر سایر هجده نفر	جمع عبدالوهابخان سلطان شش نفر	دسته
اصفهان	سلطان نقر سایر پنج نفر	دسته
جمع هزار احتاجان سه صد نفر	موزیکان پنجان فوج فرزدین	دسته
هفت نفر سایر ده نفر	موزیکان پنجان فوج منصور فرزدین	دسته
استرآباد	نظر الله خان سرنفر بنور کخانه و دیگر	دسته
جمع هزار سلطان ده نفر سلطان نقر	فراسولان دارالخلافه عبدالرحمنخان	دسته
سایر نقر	سرهنگ علی محمد بیگ باور اول	دسته
بسطام	اسمعیل خان باوردیم	دسته
جمع هزار قریب نایب سرنفر نایب	افواج قاهره	دسته
قورخانچو و نقر	فوج هادریان	دسته
خراسان	ابو اجمعی شجاع السلطنه امیر تومان	دسته
جمع ابوالقاسم بیگ بجاه نقر معارف	فوج اول خاصه	دسته
نقر سایر هجده نفر	ابو اجمعی شجاع السلطنه امیر تومان	دسته
برج دره و کبستان	حاجی محمد علیخان سرنفر دوم	دسته
ده نفر	فوج شمر قبایل	دسته
برجی جمع هزار ابوالفتح باوردیم سرنفر	ابو اجمعی شجاع السلطنه سرنفر	دسته
عربستان جمع محمد صادی بیگ نایب هفت نفر	فوج شمر مرغی	دسته
فارس	ابو اجمعی حاجی علیخان	دسته
جمع حاجی سرنفر سی و سه نفر معارف	فوج دوم نقر	دسته
هفت نفر سایر بیست و نه نفر	محمد علیخان سرنفر	دسته
کرمان	علیخان سرنفر غلام علیخان باور	دسته
جمع علیخان باور سی و سه نفر معارف	دسته جان موزیکان	دسته
چهارده نفر سایر بیست و سه نفر	فوج دوم نقر	دسته
کرمانشاهان	محمد علیخان سرنفر	دسته
جمع محمد علیخان سلطان بیست و شش نفر	فوج دوم نقر خاصه	دسته
معارف هفت نفر سایر بیست و یک نفر	ابو اجمعی عبدالرحمن سرنفر اول	دسته
کردستان	امیر تومان	دسته
	فوج چهارم تبریز	دسته
	احمدخان سرنفر	دسته
	فوج امیر تبریز	دسته
	جمع لطفعلیخان سرنفر حاجی احتاجان	دسته
	سرهنگ عبدالرحمنخان سرنفر	دسته
	فوج مخبران	دسته
	ابو اجمعی شجاع السلطنه سرنفر	دسته

فوج پنج شش قانی	فوج طهر خوی	فوج اول قهر و زین
ابو اجمعی شجاع السلطنه امیر تومان	ابو اجمعی خدیو خان سرنفر	ابو اجمعی نصر الملک امیر تومان
علیخان سرنفر	فوج بهادران خوی	فوج دوم قهر و زین
فوج هفتم شش قانی	جد رحان سرنفر دوم	فوج سوم قهر و زین
جمع شجاع السلطنه سرنفر	فوج مخبران کوی	فوج چهارم قهر و زین
اول	هلول پاشا خان سرنفر	فوج پنجم قهر و زین
فوج ششم شش قانی	پاشا خان سرنفر	فوج ششم قهر و زین
ابو اجمعی عبدالرحمن سرنفر اول	فوج مخصوص	فوج هفتم قهر و زین
امیران سرنفر	نواب شرف والا نایب السلطنه امیر	فوج هشتم قهر و زین
فوج قهر و زین	کبر و زین	فوج نهم قهر و زین
ابو اجمعی عزت الله سرنفر	فوج مخصوص	فوج دهم قهر و زین
رضا خان سرنفر	ابو اجمعی میرزا محمد علیخان معین نظام	فوج یازدهم قهر و زین
فوج یازدهم قهر و زین	امیر تومان سرنفر	فوج بیستم قهر و زین
ابو اجمعی شجاع السلطنه امیر تومان	فوج اول طهران	فوج سی و یکم قهر و زین
رحیم خان سرنفر	ابو اجمعی امیرخان سردار امیر تومان	فوج سی و دوم قهر و زین
فوج نوزدهم قهر و زین	فوج مخبران زین	فوج سی و سوم قهر و زین
ابو اجمعی نصر الدوله	جمع محمد حسنخان سرنفر	فوج سی و چهارم قهر و زین
فوج بیستم قهر و زین	فوج بهادران کوی	فوج سی و پنجم قهر و زین
سرنفر	جلینقان سرنفر اول حاجی محمد	فوج سی و ششم قهر و زین
فوج سی و ششم قهر و زین	حسینخان سرنفر	فوج سی و هفتم قهر و زین
ابو اجمعی شجاع السلطنه امیر تومان	فوج دوم حلی ساوا	فوج سی و هشتم قهر و زین
سرنفر	فوج ششم مرغی	فوج سی و نهم قهر و زین
فوج سی و نهم قهر و زین	ابو اجمعی حاجی علیخان	فوج سی و دهم قهر و زین
فوج سی و دهم قهر و زین	فوج بیستم مرغی	فوج سی و یازدهم قهر و زین
فوج سی و یازدهم قهر و زین	ابو اجمعی سیف السلطنه سرنفر	فوج سی و دهم قهر و زین
فوج سی و دهم قهر و زین	فوج ششم خدای	فوج سی و نهم قهر و زین
فوج سی و نهم قهر و زین	عزت الله سرنفر لطف السلطنه	فوج سی و دهم قهر و زین
فوج سی و دهم قهر و زین	فوج مظفر مرغی	فوج سی و پنجم قهر و زین
فوج سی و پنجم قهر و زین	ابو اجمعی حاجی علیخان	فوج سی و ششم قهر و زین
فوج سی و ششم قهر و زین	فوج بیستم مرغی	فوج سی و هفتم قهر و زین
فوج سی و هفتم قهر و زین	ابو اجمعی فتح الله خان سرنفر اول	فوج سی و هشتم قهر و زین
فوج سی و هشتم قهر و زین	فوج چهارم مرغی مرغی	فوج سی و نهم قهر و زین
فوج سی و نهم قهر و زین	ابو اجمعی فضلعلیخان سرنفر	فوج سی و دهم قهر و زین
فوج سی و دهم قهر و زین	فوج هفتم افشار	فوج سی و پنجم قهر و زین
فوج سی و پنجم قهر و زین	ابو اجمعی خدیو خان سرنفر	فوج سی و ششم قهر و زین
فوج سی و ششم قهر و زین	فوج هشتم افشار	فوج سی و هفتم قهر و زین
فوج سی و هفتم قهر و زین	ابو اجمعی لطفعلیخان سرنفر	فوج سی و هشتم قهر و زین
فوج سی و هشتم قهر و زین	فوج جدید افشار	فوج سی و نهم قهر و زین
فوج سی و نهم قهر و زین	ابو اجمعی میرزا علیخان سرنفر افشار	فوج سی و دهم قهر و زین
فوج سی و دهم قهر و زین	پسر مرحوم حاجی بهاء الملک	فوج سی و پنجم قهر و زین
فوج سی و پنجم قهر و زین		فوج سی و ششم قهر و زین

نمونه (۴۹)

ابو اجمعی محمدخان سرهنک
 فوج بهادران فراهان نموده
 ابو اجمعی امان الله خان سرنپ
 فوج بزچلو نموده
 محمدخان سرنپ
 فوج مخیران کرازی نموده
 جمعی حاجی مصام الملك حاجی ذولفقان
 خان سرنپ
 فوج ششم سرنپ نموده
 جمعی حاجی مصام الملك امیر تومان
 فوج اول خلیج قمر نموده
 سرنپ
 فوج چهارم کمره نموده
 جمعی نورالله خان سرنپ زینورخانه
 فوج پنجم گلپایگان نموده
 جمعی غلام حسنخان سرهنک
 فوج ششم سرهنگ نموده
 نواب جلال الدوله سرنپ
 فوج چهارم فرزند نموده
 سرنپ حاجی مصطفی علیخان
 فوج ششم خلیج عالی نموده
 جمعی محمد علمیرزا سرهنک میرزا
 عبدالحسینخان
 فوج ششم تراکوزلو نموده
 ابو اجمعی حسام الملك امیر تومان
 سرهنک فضل الله خان
 فوج منصور تراکوزلو نموده
 ابو اجمعی حسام الملك
 فوج بهادران قدو نموده
 ابو اجمعی جناب عبدالله خان سرنپ اول
 ساعدالتطنه
 فوج مخیران تراکوزلو نموده
 ابو اجمعی جناب ناصر الملك سرنپ

مهدبخان
 فوج دوم بهادر نموده
 ابو اجمعی عسکرخان سرنپ
 فوج سوم بهادر نموده
 ابو اجمعی معین نظام سرنپ علی
 اکبرخان اصفهانی
 فوج سیلاخو نموده
 جمعی سعادالدوله سرهنک مصطفی
 فوج چهارم رنگ نموده
 ظهر الملك سرنپ اول محمدحسنخان
 سرنپ سیم
 فوج اول کندی نموده
 علیادخان سرنپ نصرالله خان سرهنک
 فوج بهادران قلعه سرنپ نموده
 سرهنک حسینخان
 فوج پنجم کمره نموده
 جمعی محمد کاظمخان سرنپ نصرالله
 خان سرهنک
 فوج لرستان نموده
 ابو اجمعی حسینخان ولی سرهنک
 غلامرضاخان
 فوج اول امرای نموده
 جمعی ناصرخان سرهنک
 فوج بهادران قرانی نموده
 جمعی علینفغان سرنپ
 فوج مخیران ترشیر نموده
 سرنپ محمد پوسنخان سرنپ
 فوج اول فایله نموده
 ابو اجمعی حشمة الملك سرهنک حاجی
 پردنخان
 فوج دوم جید ایضا نموده
 جمعی حشمة الملك سرهنک جید علیخان
 فوج هفتم قدیم کرازی نموده
 قیقنخان سرنپ

فوج هشتم شرف کرازی نموده
 ابو اجمعی سلیمانخان سرنپ عرب بسطام
 فوج نهم جید کرازی نموده
 سرنپ زین العابدین خان
 فوج دهم بهادر نموده
 ابو اجمعی معین نظام سرنپ علی
 اکبرخان اصفهانی
 فوج سیلاخو نموده
 جمعی سعادالدوله سرهنک مصطفی
 فوج چهارم رنگ نموده
 ظهر الملك سرنپ اول محمدحسنخان
 سرنپ سیم
 فوج اول کندی نموده
 علیادخان سرنپ نصرالله خان سرهنک
 فوج بهادران قلعه سرنپ نموده
 سرهنک حسینخان
 فوج پنجم کمره نموده
 جمعی محمد کاظمخان سرنپ نصرالله
 خان سرهنک
 فوج لرستان نموده
 ابو اجمعی حسینخان ولی سرهنک
 غلامرضاخان
 فوج اول امرای نموده
 جمعی ناصرخان سرهنک
 فوج بهادران قرانی نموده
 جمعی علینفغان سرنپ
 فوج مخیران ترشیر نموده
 سرنپ محمد پوسنخان سرنپ
 فوج اول فایله نموده
 ابو اجمعی حشمة الملك سرهنک حاجی
 پردنخان
 فوج دوم جید ایضا نموده
 جمعی حشمة الملك سرهنک جید علیخان
 فوج هفتم قدیم کرازی نموده
 قیقنخان سرنپ

آخر پاجان

دست

قراسوران از شوق آسار اجمعی امیر تومان
 رسیگانلو جمعی یوسف علیخان
 جدید شقاق جمعی عباسخان
 قراسوران راه مرند جمعی شکرالله خان
 بگانی جمعی اسفندیارخان
 مقدم جمعی مهدخان
 مگری عزت الله خان
 سرگردان غلام نصرت
 میرهادایتخان میرزا زین العابدین خان
 علیقلخان حسینخان ابراهیم آقای
 سرهنک اسکندر خان سلیمانخان
 غلامان مشهد
 جمعی ابو الفتح خان
 جمعی حاجی فضل الله خان
 جمعی حاجی فرامرزخان
 مردی سرگرد کی ابوالستفغان و محمد
 شرفخان
 جمعی حاجی فرامرزخان
 مردی جمعی صید رضابیک
 دوجانی جمعی شیخ الدوله
 بجنورد جمعی سهام الدوله بار محمدخان
 امیر تومان
 سوار کولان جمعی سهام الدوله
 دست

فایله دست
 امیر تومان
 دست
 طلیسه جمعی عابد الملك
 دست
 دروغ جمعی محمد علیخان
 دست
 هزاره جمعی اسمعیلخان سرنپ
 سرگرد کی محمد عظیم خان
 دست
 بنمورد جمعی علمیرخان نصره الملك
 دست
 بنمورد جمعی مرعطاء الله خان
 دست
 جمعی نواب محمد بنزای سرنپ اول
 دست
 مردورانی
 دست
 مردی سرگرد کی ابوالستفغان و محمد
 شرفخان
 دست
 مردی جمعی صید رضابیک
 دست
 مردی جمعی فریا علی بیک
 دست
 اردلان جمعی علاء حسینخان سرگرد
 دست
 قراسوران جمعی غلامرضاخان نصره الله
 دست
 دست قرانی
 اترانی

جمعی محمدخان سرگرد
 دست
 بنشاور ابو اجمعی بافرخان سرنپ
 دست
 عمارلو جمعی محمد رضاخان سرگرد
 دست
 سبزواتر جمعی محمد فرامرزخان
 دست
 علمیرخان سرنپ
 مرینیانی جمعی حسینخان سرگرد
 پیاده خراسان
 دست
 فایله و خوانی جمعی حشمة الملك
 دست
 علمیراول محسوس بکصد سوی پنجفر
 دست
 اسرار باجری غیره
 پیاده اسرار باجری
 دست
 جمعی میرعلینفغان سرنپ از باب
 سواره فندر سکه
 دست
 جمعی علیمحمدخان سرنپ از باب
 سوار کول
 دست
 جمعی عبدالصمدخان سرنپ از باب
 سواره مقصود لو
 دست
 تمسکین جمعی محمدخان سرگرد
 دست
 ساوری جمعی علیخان
 دست
 شاهکوهی جمعی محمد علیخان
 دست
 سدن رسانی جمعی محمد علیخان
 دست

انزلی جمعی محمد علیخان دست بلوچ حاجی لر جمعی علی اصغر بیگ دست غلامان اسرا بادی جمعی علیخان قاسمی فاجار دست کله خان پسر سفید پافه جعفری بای دست ابو کله دی نظر پسر سفید آنا بای دست فلخان آنا بای سالارخان دست فوشه خان آنا بای ابو کله دی خان جعفری بای دست امیرخان آنا بای ملا فریدخان دست ایضا نظر پسر سفید آنا بای محمد فلخان دست سواره نرکه بون و کولان جمعی حسین فلخان بوزباشی دست زرد پی جمعی فریدخان سر کرده کوچاری بطنامی ابو جمعی نواب ضیاء الدوله امیر تومان کرمانه افشار کرمانی میرزا محمود خان سر کرده شما پانچیان بی ابو جمعی سوار و حجازی میرزا شایر اسدالله خان سر کرده عربی بطام سوار و حجازی سوار شایر در سکاوی مرصه فلخان سر کرده	سوار سیستانی اسدالله خان سر کرده سواره و حجازی سوار خبیصه صادق خان سر کرده کیلان از بابت سواره کرکان رود واسالی جمعی نصرالله خان سر نیپ اول مازندران از بابت سواره کرد و ترک و غیره ابو جمعی میرزا عبداله خان پشیمت و سر نیپ اول میرزا ابو الحسن شرف سرکردگان عبدالله خان مدانلو فتح الله خان ایضا صفی خان ایضا موسی خان حجابیکو اسدالله خان ایضا محمد خان ایضا حسین خان کرمانی ذوالفقار خان ایضا حسین خان اصلو محمد خان افغان جماعت خواجگان ابو جمعی حجاب مستطاب امیر السلطان ولیمی خان ایضا علی اکبر خان سر نیپ اول بزدا فلخان سر کرده نصرالله خان حسین خان فتح الله خان سواره عبدالملک ابو جمعی عبداله خان سر کرده عسکرخان عرائه جماعت تریزیم ابو جمعی سوار اصلان امیر تومان علیق خان سر نیپ مهدیخان نابلی جماعت شاهسون افشار ابو جمعی حجاب مستطاب امیر السلطان جهاد شاه خان سر نیپ اول جماعت پانچیان جمعی محمد حسین خان جمعی	جمعی سخنان سر نیپ میرزا رضا طیب جماعت کرمانی که مشغول خدمت قرا سوران در الحلاف هستند جمعی عزیر الله خان صارم الملک امیر تومان سر کرده کی خابا باخان جماعت هدانند ابو جمعی حجاب مستطاب امیر السلطان سر کرده کی رحمان جماعت شاهسون که مشغول خدمت قرا سوران در الحلاف هستند جمعی صارم الملک سواره جدید اصغر خان ابو جمعی محمد علی میرزا جماعت ایلات فرین ابو جمعی میرزا محمد خان سر نیپ اول جماعت فرچوری خوار ابو جمعی حجاب مستطاب امیر السلطان سر کرده کی صفر علیخان جماعت افشار کیشلو ابو جمعی اجودا بناش کل سر کرده کی کاظم خان جماعت چکنی ابو جمعی عزیر السلطان سر نهنگ صادق خان جماعت احمدوند و همنوعی ابو جمعی محمد حسین خان جماعت کلیانی جمعی اسمعیل خان سر کرده سواره کرمانه بر سر سنان جمعی حسین خان سر کرده جماعت نانکله کرمانشاهان سر کرده کی جماعت نایر احمد سر نیپ طای احمدخان	جمعی محمد علیخان سر کرده دست تکیه جمعی محمد فاسخان سر کرده دست ساروی دست جمعی جعفر فلخان دست جمعی حاجی آفاندا دست لیوانی و سیل سیر جمعی اسدالله خان سر کرده دست بلوچ علی اکبر بیگ دست جات کیلان دست سالیانی جمعی میرزا پوسخان سر کرده سوار اسالی ابو جمعی نصره الله خان سر نیپ اول سر نهنگ الله بارخان دست انزلی جمعی جبار فلخان سر کرده دست شفته جمعی نصره الله خان ایضا میان ندراند جماعت کلبا و غیره جمعی میرزا محمد خان سر نیپ لطفعلیخان سر کرده محمد مهدیخان سر کرده طاهر عمرانلو جماعت طالش سر کرده کی علی اکبر خان جماعت چکنی سر کرده کی علی اکبر خان جماعت شرف سر کرده کی عباسقلخان کرمانی نقینچیان اناری حسینقلخان سر کرده
--	---	---	--

جمعی محمد علیخان سر کرده دست تکیه جمعی محمد فاسخان سر کرده دست ساروی دست جمعی جعفر فلخان دست جمعی حاجی آفاندا دست لیوانی و سیل سیر جمعی اسدالله خان سر کرده دست بلوچ علی اکبر بیگ دست جات کیلان دست سالیانی جمعی میرزا پوسخان سر کرده سوار اسالی ابو جمعی نصره الله خان سر نیپ اول سر نهنگ الله بارخان دست انزلی جمعی جبار فلخان سر کرده دست شفته جمعی نصره الله خان ایضا میان ندراند جماعت کلبا و غیره جمعی میرزا محمد خان سر نیپ لطفعلیخان سر کرده محمد مهدیخان سر کرده طاهر عمرانلو جماعت طالش سر کرده کی علی اکبر خان جماعت چکنی سر کرده کی علی اکبر خان جماعت شرف سر کرده کی عباسقلخان کرمانی نقینچیان اناری حسینقلخان سر کرده	جمعی سخنان سر نیپ میرزا رضا طیب جماعت کرمانی که مشغول خدمت قرا سوران در الحلاف هستند جمعی عزیر الله خان صارم الملک امیر تومان سر کرده کی خابا باخان جماعت هدانند ابو جمعی حجاب مستطاب امیر السلطان سر کرده کی رحمان جماعت شاهسون که مشغول خدمت قرا سوران در الحلاف هستند جمعی صارم الملک سواره جدید اصغر خان ابو جمعی محمد علی میرزا جماعت ایلات فرین ابو جمعی میرزا محمد خان سر نیپ اول جماعت فرچوری خوار ابو جمعی حجاب مستطاب امیر السلطان سر کرده کی صفر علیخان جماعت افشار کیشلو ابو جمعی اجودا بناش کل سر کرده کی کاظم خان جماعت چکنی ابو جمعی عزیر السلطان سر نهنگ صادق خان جماعت احمدوند و همنوعی ابو جمعی محمد حسین خان جماعت کلیانی جمعی اسمعیل خان سر کرده سواره کرمانه بر سر سنان جمعی حسین خان سر کرده جماعت نانکله کرمانشاهان سر کرده کی جماعت نایر احمد سر نیپ طای احمدخان	جمعی محمد حسنخان سر نیپ جماعت سنجانی جمعی علی اکبرخان سر نهنگ جماعت فیلی جمعی کرمان سر کرده سواره جدید کرمانشاهان جمعی عزیرخان سر کرده جماعت پانچیان دارانجان سر کرده پسند خراسانی شما پانچیان ابو جمعی حجاب مستطاب امیر السلطان جماعت پانچیان سر خسته جمعی حجاب مستطاب امیر السلطان جماعت فرچوری خوار جمعی حجاب مستطاب امیر السلطان سر کرده کی صفر علیخان جماعت افشار کیشلو ابو جمعی اجودا بناش کل سر کرده کی کاظم خان جماعت چکنی ابو جمعی عزیر السلطان سر نهنگ صادق خان جماعت احمدوند و همنوعی ابو جمعی محمد حسین خان جماعت کلیانی جمعی اسمعیل خان سر کرده سواره کرمانه بر سر سنان جمعی حسین خان سر کرده جماعت نانکله کرمانشاهان سر کرده کی جماعت نایر احمد سر نیپ طای احمدخان
--	---	---

نصیحیان مخفی در اوسه
اسمیل خان سر کرده

رژیمانز قتل

از بابت پیاده نظام

فوج اقل

ابو اجمعی سخنان امیر تومان

رژیمانز قتل

از بابت پیاده نظام

فوج در قهر

بسر پیچ علیخان سر نایب

شاسور

که عبارت از فوج مخبران باشد

نصیحیان عرب بسطامی
ابو اجمعی سخنان سر نایب سر کرده در کرج
نصیحیان بعلار

در آنخان سر کرده
نصیحیان کوهک چاهباد

رژیمانز قتل

که عبارت از فوج مهندس باشد

موزیکاپچیان

اداره مزبوره
تسوق حاضر در کاب

موزیکاپچیان

اداره مزبوره

عرائز از بابت پیاده بلوچ
جمعی شیخ محمد خان سر هک

اداره افواج طرح اطریش
وسواره طرح فراق

اداره مزبوره

اظهاره فزافیه

افواج طرح اطریش
از بابت اجتماعین که بر قرار هستند بر بابت کوزین کارا و ایف

خرانه مبارکه نظام

بر است جناب خاتم ضایع عبدالشاه خان والی

میرزا رضای البر نمیشو
حاجی شیخ جعفر معتمد التجار بخوبی بلدان خزانة نظام و اجراء مشارالیه میرزا جعفر
نفر شش مثنی خزانة نظام میرزا شفیع نفر شش سر دهنه دار ایضا

دار الخزانة طهران

نواب مستطاب شرف والا نایب السلطنه امیر کبیر و وزیر جنگ حکمران دار الخلافه الباهره و غیرها ادام الله شانه

اجراء حکومت جلایه دار الخلافه

حاج جلال مستطاب نصاب میرزا عینی وزیر دار الخلافه الباهره
اجراء دایره حکومت
میرزا بزرگ مشوق حضرت والا امیر کبیر
میرزا حسن مهنگ کلانتر میرزا جعفر
مثنی نفر شش میرزا شفیع سر شندار
میرزا سید محمد علی نفر شش مشوق حضرت والا
میرزا علی صغریاوی میرزا صادق و مشرف بلوک ساو جیلانغ قنجان زکریا بیک
حاجی شیخ جعفر معتمد التجار بخوبی بلدان خزانة نظام و اجراء مشارالیه میرزا جعفر
نفر شش مثنی خزانة نظام میرزا شفیع نفر شش سر دهنه دار ایضا
نواب مستطاب شرف والا نایب السلطنه امیر کبیر و وزیر جنگ حکمران دار الخلافه الباهره و غیرها ادام الله شانه
نواب میرزا بزرگ مشوق حضرت والا امیر کبیر
نواب میرزا حسن مهنگ کلانتر میرزا جعفر
نواب میرزا سید محمد علی نفر شش مشوق حضرت والا
نواب میرزا علی صغریاوی میرزا صادق و مشرف بلوک ساو جیلانغ قنجان زکریا بیک
نواب میرزا جعفر معتمد التجار بخوبی بلدان خزانة نظام و اجراء مشارالیه میرزا جعفر
نفر شش مثنی خزانة نظام میرزا شفیع نفر شش سر دهنه دار ایضا

جناب فاشیح هادی مخ آباد جناب ملا

محمد رفی محمد کاشانی جناب فاشیح

فضل الله جناب فاشیح علی اکبر

جناب فاشیح محمد رضا جناب فاشیح

عبدالله بهیجا جناب فاشیح جعفر

سلطان العلماء جناب فاشیح احمد

جناب حاج سید جعفر کاشانی جناب

سید مصطفی جناب فاشیح علی اکبر

شیخ محمد حسن شریعتدار جناب فاشیح

اعیانک امرای خوانی قریه

دار الخلافه از ارباب مناصب غیر هم

آنها که استفسار در دلدی ذکر شد

از فرار سنه فاضیه

جناب میرزا محمدخان نظام العلماء جناب

الامرا العظام امیر و مستشاران میرزا

امیر کرامت العظام اعتماد الدوله امیر

الامرا العظام معتمد الملک دلجناب

اشرف مشیر الدوله نواب میرزا محمد

میرزا جلال السلطنه نواب میرزا عبد

میرزا نایب الا یاله حکمران و لایه نوب

فخجلنا سپهسالار امیر الامرا العظام

خانبا باخان ولایت الدوله جناب

میرزا احمدخان نصیر الدوله جناب محو

خان ملک الشعراء بقایه کجا جناب حکیم

سلیمانخان ولایت حوج حاج الدوله

اسمعیل اشیر الدوله میرزا محمدخان

علاء عسقلانی والیان حاجی محمد

محمودخان و لایه حوج حاجی

نواب محمد سخنان ولایه حوج حاجی

حاجی فاشیح هادی مخ آباد جناب ملا

محمد رفی محمد کاشانی جناب فاشیح

فضل الله جناب فاشیح علی اکبر

جناب فاشیح محمد رضا جناب فاشیح

عبدالله بهیجا جناب فاشیح جعفر

سلطان العلماء جناب فاشیح احمد

جناب حاج سید جعفر کاشانی جناب

سید مصطفی جناب فاشیح علی اکبر

شیخ محمد حسن شریعتدار جناب فاشیح

اعیانک امرای خوانی قریه

دار الخلافه از ارباب مناصب غیر هم

آنها که استفسار در دلدی ذکر شد

از فرار سنه فاضیه

جناب میرزا محمدخان نظام العلماء جناب

الامرا العظام امیر و مستشاران میرزا

امیر کرامت العظام اعتماد الدوله امیر

الامرا العظام معتمد الملک دلجناب

اشرف مشیر الدوله نواب میرزا محمد

میرزا جلال السلطنه نواب میرزا عبد

میرزا نایب الا یاله حکمران و لایه نوب

فخجلنا سپهسالار امیر الامرا العظام

خانبا باخان ولایت الدوله جناب

میرزا احمدخان نصیر الدوله جناب محو

خان ملک الشعراء بقایه کجا جناب حکیم

سلیمانخان ولایت حوج حاج الدوله

اسمعیل اشیر الدوله میرزا محمدخان

علاء عسقلانی والیان حاجی محمد

محمودخان و لایه حوج حاجی

نواب محمد سخنان ولایه حوج حاجی

حاجی فاشیح هادی مخ آباد جناب ملا

محمد رفی محمد کاشانی جناب فاشیح

فضل الله جناب فاشیح علی اکبر

جناب فاشیح محمد رضا جناب فاشیح

عبدالله بهیجا جناب فاشیح جعفر

سلطان العلماء جناب فاشیح احمد

جناب حاج سید جعفر کاشانی جناب

سید مصطفی جناب فاشیح علی اکبر

شیخ محمد حسن شریعتدار جناب فاشیح

اعیانک امرای خوانی قریه

دار الخلافه از ارباب مناصب غیر هم

آنها که استفسار در دلدی ذکر شد

از فرار سنه فاضیه

جناب میرزا محمدخان نظام العلماء جناب

الامرا العظام امیر و مستشاران میرزا

امیر کرامت العظام اعتماد الدوله امیر

الامرا العظام معتمد الملک دلجناب

اشرف مشیر الدوله نواب میرزا محمد

میرزا جلال السلطنه نواب میرزا عبد

میرزا نایب الا یاله حکمران و لایه نوب

فخجلنا سپهسالار امیر الامرا العظام

خانبا باخان ولایت الدوله جناب

میرزا احمدخان نصیر الدوله جناب محو

خان ملک الشعراء بقایه کجا جناب حکیم

سلیمانخان ولایت حوج حاج الدوله

اسمعیل اشیر الدوله میرزا محمدخان

علاء عسقلانی والیان حاجی محمد

محمودخان و لایه حوج حاجی

نواب محمد سخنان ولایه حوج حاجی

عولاجا میرزا محمد علیخان نایب اول بازار

میرزا محو خان رئیس جزای کرمان شهر

در تخری داره جناب جلال التاجی اعظم السلطنه

وزیر انطباعات و شرح مخصوص مخصوص

محمد تقیخان حساب الملک پشید حضرت

رئیس اداره احتسابیه

دوبت هفتاد نفر نایب علی نایب احتساب

کل جنابانهای دولتی میرزا عبث اس

مشراف احتساب غلام ضایبک نایب

میرزا محمد حسین نایب حسین بیک نایب

حاجی محمد نایب سایر نواب صاحب منصبان

بیشتر پنجاه نفر فرائض و عمل طول و سقاو

سایر و دینت جهل نفر

اسامی که در دارانق عمل جناب

مخصوص در بخانه نواب شرف والا نایب

السلطنه امیر کبیر و وزیر جنگ ادام الله فیاله

اعالی جناب مشیر العلماء حاجی ملا باشد

جناب جلال مستطاب میرزا عینی وزیر الخلافه

جناب مشیر خلوتیها و کارکنان مخصوص

در بخانه حضرت والا نایب السلطنه جناب

عبدالله خان ولی لقمان الملک میرزا

لقمان حکیمباشی نظام امیر الامرا العظام

معتبر نظام وزیر قورخان و رئیس مخزن

ندار کات عسکر امیر تومان علیقلین

اعتماد نظام سر تپیک ول و مفرج مخصوص

حاجی میرزا جعفر علیخان سر تپیک پشید

باشی نصر الله خان قهوجی باشی

اکبرخان ناظر میرزا سید حسین سارچی

طیب مخصوص حسین سارچی و سفندار

محمد اسمعیل حاجی تپیک بخانه و کشتی

رضاقلینان پوزباشی کشتیخانه

باقی اجراء از فرار سنه فاضیه است

وزارت نظیه و تربیت و امور نظامی
مستشار کدهای محله دولت
سر تپیک روغره شهر میرزا سید احمد
سرهنگ کدهای محله بازار میرزا افان
سرهنگ کدهای محله کلاجان مشایخ
پلیس حاجی میرزا محمد علیخان سرهنگ کدهای
مخبر علیالدین میرزا عبدالغنی خان سرهنگ
کدهای محله سنگلج میرزا محمد علیخان سرهنگ
مستشار مدیر دفتر خانه مشیر باشی وزارت
نظیه تربیت کننده رابو نه های اطفال مختلفه
شهری پیشترین ملبوس و سلمه پلیس
میرزا رجحان سرهنگ رئیس مجلس استیضا
و مواظب مشوق مجلس میرزا علیخان نایب
سرهنگ پشیدباشی رئیس امور نوبت وزارت
نظیه علاء عسقلانی نایب سرهنگ مامور
شخص در نظیه علاء عسقلانی نایب سرهنگ
رئیس سواران وزارت نظیه حسینقلین
نایب سرهنگ جزای طایف محاکات میرزا علی
اکبرخان نایب سرهنگ مواظب رئیس حفظ
مجلس وزارت نظیه میرزا محمد افان مشوق
دفتر دستورات شهر میرزا جعفر علیخان
اطاق محاکات و مواظب فردا خلیفان خان
مقصرین از دزد و غیره میرزا رجحان نایب
سرهنگ نایب اول محله دولت هاشمخان نایب
سرهنگ نایب اول محله سنگلج میرزا علیقلین
نایب اول محله علیالدین میرزا جعفرخان

ان الترتیب

ادارات وزارت اعظم دولت علیہ

جناب منتظاب شرفا جل اکرم امین السلطان وزیر اعظم دولت علیہ

وزارت جلیلہ داخلہ

جناب جلالنصاب آقا میرزا حسن مستوفی الممالک جناب جلالنصاب آقا میرزا اهدایت الله وزیر دفتر خانہ مبارکہ جناب جلالنصاب حاجی امین السلطنہ مدیر دفتر خانہ مبارکہ استیفاء و محصل حسابات و بقایای دولت

اجزاء خاصہ ایزد وزارت اعظم

جناب جلالت نصاب وزیر الممالک
وزیر مسائل خاصہ
جناب آقا میرزا سید احمد
منشی بابی وزارت اعظم
وزیر امور مخصوص دولتی
وزیر امور مخصوص دولتی

جناب مهندس الممالک میرزا نظام جنرال الجودان مخصوص حضور ہما ہون مامور بخدمت وزارت اعظم میرزا سید امین منشی خاصہ میرزا عبدالکریم منشی میرزا عنایت منشی میرزا محسن منشی میرزا علیخان محرز و غیرہ

اجزاء وزارت دفتر استیفاء

مستوفیان عظام

ضابط استاد خرج کل مالک محرز
جناب میرزا رضای صدیق الدولہ
وزیر خالصہ جناب میرزا علیخان
معاون الممالک جناب میرزا محمد
اقبال الممالک والی کردستان
جناب میرزا ابراہیم معتدل السلطنہ
جناب میرزا محمد کت اذرنایجان
وزیر امور و دربار اعظم
جناب میرزا محمد علی سردار
الدولہ محاسب مازندران و
دارالتظارہ

سید

سید مصطفی حسام السادہ مستوفی محاسب کشان میرزا جواد نوازہ خلیا
وظائف جناب میرزا شفیخان مستشار جلالنصاب زبیر دفتر محاسبہ ہاشما
الملك جزو زرای دربار اعظم جناب وکیلان و خوار میرزا محمد علیخان پیر
میرزا حسن زبیر در بحر خانہ مبارکہ میرزا محمود وزیر محاسب مملکت فارس
محاسب کرمان و کلیانیکان جناب میرزا حسن زبیر وزیر لشکر محاسب
علی اکبر مستوفی مخصوص موزہ مبارکہ دار السلطنہ فرزند میرزا علی نور
جناب حاجی میرزا محمد پیر مرحوم حاجی محاسب پیر وجود میرزا جعفر پیر
میرزا نصر الله محاسب دار السلطنہ صفا مرحوم حاجی میرزا نصر الله محاسب عراق
جناب میرزا ہدایت الله لسان الملك میرزا رضا پیر مرحوم حاجی میرزا نصر الله
جناب میرزا حبیب الله خان مشیر الملك محاسب کدستان و ساوہ وغیرہ میرزا
جناب میرزا محمد علی علی رضا ولد جناب میرزا محمود وزیر میرزا
منشی الملك جناب میرزا علی محمد مستوفی السلطہ ربع برات نویسن مکران اف عظام
مامور پیشکار مملکت خراسان و خادمان حرم جلالت و آغا یان سرکار
جناب میرزا رضا افغان مستوفی اول میرزا بزرگ خان نایب جناب جلالنصاب حاجی
رسائل خاصہ و لوی در ادارہ وزارت امین السلطنہ و مباشر صندوق خانہ و
اعظم جناب میرزا رضای بیان الملك زبیر و خندار خانہ میرزا حسین خان نوروزی
جناب جلالنصاب صاحب دیوان جناب میرزا نور علی خاں صاحب ادارہ پللیس میرزا
رضای افغان سرای الملك منصور خندان میرزا رضا مستوفی محاسب ملا پیر توپیکار
حضر و الا ظل السلطان جناب میرزا میرزا زکریا برات نویسن علیہ ایشکانہ و
شفیخان صدر دیوان خانہ علیہ اعظم رباب طبیب میرزا علی محمد خان برات نویسن
جناب میرزا رضای بیان الملك جزو اعضا رباب علم و فنکار خانہ مبارکہ و مشاطہ
مجلس دربار اعظم سرکار میرزا محمد امین دفتر محاسب سید حسین تفرشہ میرزا رضا پیر مرحوم
مستوفیان عظام کہ در دفتر برات نویسن علیہ خلوت ہما ہون میرزا زبیر العابدین البرز میرزا علی محمد خان
خانہ مبارکہ خدمت مخصوص محاسبہ علی ولد جناب میرزا محمد حسین مستوفی
نویسن دارند محاسب نظر جو شفا و کنگار و رولیلخان سپہ مششار و لوازمہ و نایب
میرزا سید محمد ولد مرحوم میرزا شرف سدا باد میرزا محمد مستوفی و فرزند
محاسب کدستان و طالقان جناب میرزا فضل میرزا زکریا میرزا میرزا مسیح مستوفی
خانہ جناب منتظاب شرفا جل امین محاسب عربستان میرزا فتح الله والد
السلطان وزیر اعظم میرزا علی ولد مرحوم مرحوم فہم مقام محاسب ہمدان میرزا
قوام الدولہ محاسب بارہ بوانی علیہ ای محمد ولد مرحوم میرزا باقر محاسب شہر و
میرزا علی ولد جناب جلالنصاب زبیر دفتر و بسطام میرزا رفیع محاسب کمرہ و کرد
محاسب سنا رباد و برات نویسن مدرستہ میرزا شفیع زبیر جناب جلالنصاب زبیر
دار الفنون و نگر خانہ و در پختخانہ دفتر میرزا حسین علی محاسب طابند
میرزا ابوالقاسم ولد مرحوم میرزا اسد الله میرزا طاہر کاشانی محاسب عثمانی دامغان

مستوفیان عظام کہ در دفتر
خانہ مبارکہ خدمت مخصوص دارند
میرزا سید احمد پیر مرحوم میرزا موسی زبیر
میرزا رضای معین السلطنہ میرزا محمد خان
ولد جناب جلالنصاب زبیر دفتر حلبی میرزا
سید حسین تفرشہ میرزا رضا پیر مرحوم
میرزا زبیر العابدین البرز میرزا علی محمد خان
پیر مرحوم میرزا علی فہم مقام میرزا حسین
خلیلخان سپہ مششار و لوازمہ و نایب
وزیر خارجہ میرزا سید علی ولد جناب
میرزا علی اکبر مستوفی مخصوص جناب محمد خان
تبریزی وکیل مملکت اذربایجان میرزا
ولد جناب معین السلطنہ میرزا علی محمد خان
نایب اول و ذرات انطباعات در جناب
جلالنصاب اعتماد السلطنہ میرزا محمد حسین
فرزند پیر دارالترجمہ دار الطباعة خاصہ
دولتی زبیر جناب جلالنصاب اعتماد السلطنہ
میرزا محمود خان ولد مرحوم فہم مقام جزو اعضا

دولت

دربار معدلدار اعظم حاج میرزا شرف
 برادرزاده مرحوم حاج میرزا شرف
 میرزا حسن بنیشتی باشی مرحوم صدر اعظم نزد
 جناب جلال‌التاب امین الدوله میرزا شرف
 امین دربار تهر جناب جلال‌التاب امین الدوله
 میرزا مهتاب میرزا موسی نایب کماله
 میرزا باقر ولد جناب میرزا صادق الدوله
 میرزا کاظم نواده مرحوم میرزا رضا علی
 شکر الله نواده مرحوم نصیر الملک میرزا محمود
 ولد جناب سراج الدوله میرزا محمد علیخان
 میرزا محمود وکیل لشکر میرزا علی محمد
 میرزا حسن وکیل نواب الاحمدی حاکم سلطنت
 میرزا کاظمخان امین الدوله میرزا فتح الله
 مأمور به پیشکارتی عورتان شد میرزا منصور
 ولد میرزا طاهر کاشانی میرزا سید علی ولد
 مرحوم میرزا سید کاظم صدق و نجفانه میرزا
 سید کاظم ولد مرحوم میرزا سید ابراهیم
 لوزاء دیوانخانه علیله میرزا خلیلخان
 در بجرخانه مبارکه میرزا عبدالعلی ولد
 میرزا مهتاب انشی میرزا طاهر برادرزاده
 مرحوم میرزا اشرف میرزا ابوالقاسمخان
 نوری حاکم سابق بلایر میرزا جعفرخان پسر
 مرحوم میرزا علی نوری میرزا حسن علی پسر
 مرحوم میرزا نظر علی حکیمباشی میرزا رضا
 خان نواده مرحوم ضیاء الملک حاج میرزا
 محمدخان نزد جناب جلال‌التاب حاجی امین
 السلطنه میرزا افان وکیل نواب الافغان
 میرزا ابوالحسنخان پسر میرزا زکریا نوری
 میرزا کریم بلادرزاده جناب صدیق الدوله
 میرزا محمد ولد مرحوم حاج میرزا محمد حسین
 خوانه میرزا علی ولد مرحوم امیر میرزا
 علی اصغر خان ولد مرحوم امیر میرزا
 خان کاشانی نزد جناب جلال‌التاب میرزا
 میرزا علی ولد مرحوم نصیر الملک

مبارکه

مبارک کرامتینا غیره

میرزا صادق سرشته دار خسته و غمگین
 خلوت هابوتی میرزا صادق کرکافی
 میرزا اسدالله سرشته دار مرکاران عظام
 واعیان سرکاری میرزا اسدالله سرشته
 دفتر جناب جلال‌التاب مستوفی الممالک
 میرزا عبدالجواد سرشته دار دفتر محقق
 دفترخانه مبارکه نزد جناب نایب مستوفی
 الممالک میرزا احمد سرشته دار که سابق
 مرحوم میرزا نظره مستوفی بود میرزا سید
 محمد سرشته دار ارباب قلم و تفنگ دارخانه
 مبارکه و غیره میرزا محمود سرشته دار
 مرحوم میرزا جعفر نزد جناب معتمد السلطنه
 میرزا فرج الله سرشته دار اربابان نزد
 جناب معتمد السلطنه میرزا سلیمان
 سرشته دار دفتر جناب جلال‌التاب پسر
 میرزا سبطه کرکافی نزد جناب میرزا شریف
 مستشار الملک میرزا عبداللہ سرشته
 مازندران و دارالانتظاره نزد جناب سراج
 الدوله میرزا علی سرشته دار همدانی
 میرزا سید محمد علی نزد جناب جلال‌التاب
 مستوفی الممالک میرزا حسین کرکافی
 رسته دار فارس نزد جناب میرزا محمود
 میرزا صادق سرشته دار خسته و غمگین
 خلوت هابوتی میرزا صادق کرکافی
 میرزا اسدالله سرشته دار مرکاران عظام
 واعیان سرکاری میرزا اسدالله سرشته
 دفتر جناب جلال‌التاب مستوفی الممالک
 میرزا عبدالجواد سرشته دار دفتر محقق
 دفترخانه مبارکه نزد جناب نایب مستوفی
 الممالک میرزا احمد سرشته دار که سابق
 مرحوم میرزا نظره مستوفی بود میرزا سید
 محمد سرشته دار ارباب قلم و تفنگ دارخانه
 مبارکه و غیره میرزا محمود سرشته دار
 مرحوم میرزا جعفر نزد جناب معتمد السلطنه
 میرزا فرج الله سرشته دار اربابان نزد
 جناب معتمد السلطنه میرزا سلیمان
 سرشته دار دفتر جناب جلال‌التاب پسر
 میرزا سبطه کرکافی نزد جناب میرزا شریف
 مستشار الملک میرزا عبداللہ سرشته
 مازندران و دارالانتظاره نزد جناب سراج
 الدوله میرزا علی سرشته دار همدانی
 میرزا سید محمد علی نزد جناب جلال‌التاب
 مستوفی الممالک میرزا حسین کرکافی
 رسته دار فارس نزد جناب میرزا محمود
 میرزا صادق سرشته دار خسته و غمگین
 خلوت هابوتی میرزا صادق کرکافی
 میرزا اسدالله سرشته دار مرکاران عظام
 واعیان سرکاری میرزا اسدالله سرشته
 دفتر جناب جلال‌التاب مستوفی الممالک
 میرزا عبدالجواد سرشته دار دفتر محقق
 دفترخانه مبارکه نزد جناب نایب مستوفی
 الممالک میرزا احمد سرشته دار که سابق
 مرحوم میرزا نظره مستوفی بود میرزا سید
 محمد سرشته دار ارباب قلم و تفنگ دارخانه
 مبارکه و غیره میرزا محمود سرشته دار
 مرحوم میرزا جعفر نزد جناب معتمد السلطنه
 میرزا فرج الله سرشته دار اربابان نزد
 جناب معتمد السلطنه میرزا سلیمان
 سرشته دار دفتر جناب جلال‌التاب پسر
 میرزا سبطه کرکافی نزد جناب میرزا شریف
 مستشار الملک میرزا عبداللہ سرشته
 مازندران و دارالانتظاره نزد جناب سراج
 الدوله میرزا علی سرشته دار همدانی
 میرزا سید محمد علی نزد جناب جلال‌التاب
 مستوفی الممالک میرزا حسین کرکافی
 رسته دار فارس نزد جناب میرزا محمود

نایبان و غیره
 نایبان
 میرزا علی افغانی
 نایبان
 میرزا احمد مشهدی
 فراتشان

عزبان دفترخانه مبارکه
 میرزا علی اکبر عزب باشی
 سانس
 میرزا ابراهیم میرزا علیخان

اداره حکومتها و لایات خاندان سلطنت

نواب سلطان شرفا بجد و الا شاهنشاه مراده اعظم و بعد
 خاندان و دولت صاحب اختیار مملکت اذربایجان
 ادام الله اقباله العالی
 نواب شرف و الاعضا و السلطنه
 جناب جلالتنا سرتظام کار گزار کل مملکت اذربایجان
 حکماجره اذربایجان از فرار صورتی که از طرف
 وزارت اعظم رسیده است
 امر اعده امیرزاده اما مقیمین (ارومیه) امیر امراء
 العظام حاکم الدوله امیر تومان (اردبیل) مستبکین
 جناب علینا پیشخدمت حضور خود و سلسله
 خلق امیرزاده عزیز الله میرزا اعظم السلطنه
 خاکی غده الامراء العظام اقبالی السلطنه صاحب
 فرخ خان قراجه اراغ امیرزاده سلطان بید میرزا امیر
 حضورت لیسند
 اصطفهان و یزد و عراق و غیره
 نواب سلطان شرفا بکر و الا شاهنشاه مراده معظّم علیها
 صاحب اختیار اصطفهان و یزد و عراق و محلات تمام الله اقباله العالی
 اجراء حکومت
 میرزا سلیمان خان رکن الملک مدتی با شیبه نایب حکومت
 جناب سراج الملک مستوفی و پیشکار
 یزد
 نواب شرف و الاجلال الدوله حکمران ولایت یزد
 حاج میرزا ابراهیم خان پیشکار
 عراق و محلات
 مظفر الملک نایب حکومت
 خراسان و سیستان
 جناب جلالتنا بجل صاحب خردوان فراتقهای مملکت
 خراسان و سیستان و متولیان امور اسنائه مفید شر و ضوابطه
 نواب الامم الدوله نایب لایاله جناب مؤتمن السلطنه
 پیشکار نالیب خراسان
 حکام و لایات خراسان
 طلب
 امیر امراء العظام حاج میرزا الملک امیر تومان وکیل طلب
 جناب

نواب امیر امراء العظام حشم الملک امیر تومان حکمران خراسان و سیستان
 (فوقان) امیر امراء العظام حاکم الدوله الخاندان و عظمی و حکمران
 مجبور امیر امراء العظام حاکم الدوله امیر تومان بجا که شاد دور
 حکمران بخورد سیر امیر امراء العظام حاکم الدوله امیر تومان مؤتمن الملک
 حکمران سیراز خوف علیهم خان نصر الملک
 سرخس امیرزاده خسرو میرزا حکمران
 کلان محمد مهدی خان
 ترشیز اسد الله خان پسر حرم محمد خان و لای
 تربت حیدرقلین خان
 شاه مرد و بسطاحر نواب الا شاهنشاه مراده جانشین
 امیر تومان حکمران
 سمنان و زامغانا جناب جلالتنا اعضضا الملک امیر تومان حکمران
 فارس
 نواب الامم الدوله امیر تومان فراتقهای مملکت فارس
 حاج میرزا ملک پیشکار قوام الملک ناظم ایاز و مستوفی و پیشکار
 بوشهر
 جناب جلالتنا نظام السلطنه حکمران بندر بوشهر و سایر
 بنادر و مدبر بکر فارس و اصطفهان
 کرمان و بلوچستان
 نواب الا فراتقهای امیر تومان و لای مملکت کرمان و بلوچستان
 نواب حشم السلطنه نایب لایاله کرمان حکمران بلوچستان و بوم و زمایر
 استر آباد و کرکان
 امیر امراء العظام مظفر السلطنه امیر تومان حکمران استر آباد و کرکان
 کیلان و طوالش
 نواب الامم الدوله امیر تومان و لای کیلان و طوالش
 میرزا اعلیخان مستوفی پیشکار
 عربستان
 جناب جلالتنا حاج میرزا الملک امیر تومان و لای عربستان
 میرزا فوج الله خان مستوفی پیشکار
 لرستان و بروجرد
 نواب الا امیرخان سردار امیر تومان و لای لرستان و بروجرد
 لرستان امیرزاده نصرت الله خان پسر امیرخان سردار نایب حکومت
 بروجرد امیرزاده آقا سردار نایب حکومت
 کردستان

کرم شاهان

جناب جلالتنا اقبال الملک و لای کردستان
 و سرحد اراغین
 اجراء حکومت از فرار صورتی که از طرف
 میرزا احتشام مستوفی وکیل نایب حکومت میرزا باقرخان
 یزد و لایات سیر و رئیس دیوانه امیر امراء العظام حاکم الدوله
 معتقد بوان مستوفی پیشکار
 مازندران
 غده الامراء العظام میرزا عبداللّه خاکی میرزا و لای مازندران
 ملایر و تویسرکان و نهاوند
 جناب امیر امراء العظام محمد قیخان حکمران ولایات ثلاث
 ملا علی عبداللّه خان سرتهیب نایب حکومت
 نهاوند حاجی محمود میرزا نایب حکومت
 تویسرکان میرزا احمد مستوفی نایب حکومت
 همدان
 نواب شرف و الا شاهنشاه مراده عز الدوله و لای ولایت همدان
 نواب عباد السلطنه سرتهیب نایب حکومت
 کاشان
 غده الامراء العظام محمد کفایت سرتهیب حکمران کاشان
 میرزا افضل الله پیشکار
 قم
 نواب امیرزاده نایب لایاله عباس میرزا حکمران قم
 میرزا رضاخان پیشکار
 خمسه
 امیر امراء العظام احتشام السلطنه امیر تومان حکمران
 جناب میرزا احمد مستوفی پیشکار
 تروین
 غده الامراء العظام محمد باقرخان سعد السلطنه سرتهیب
 اول حکمران
 کلایکان و خوانسار و کمره
 جناب جلالتنا حکیم الممالک حکمران کلایکان و خوانسار
 و کمره
 ساور و زردکند و شاهسون و بغداد
 جناب

جناب امیر امراء العظام میرزا احمدخان فاجاد
 پسر جناب مستطاب عضد الملک حکمران
 امیرزاده یحیی میرزا نایب لایاله نایب حکومت
 کردستان
 غده الامراء العظام علی رضاخان سرتهیب حکمران
 کردستان
 خرفا بن
 بحکومت امیر امراء العظام حاکم الدوله حاکم ارباب
 کل امیر تومان
 فیروزکوه
 بحکومت امیر امراء العظام میرزا کریمخان
 مصمص السلطنه حکمران فیروزکوه
 دهاوند عباس قلیخان حاکم دهاوند
 سنکابین
 محمد کفایت سرتهیب پسر جناب شاعدا الدوله
 نایب حکومت سنکابین
 کنکاور
 بحکومت امیر امراء العظام شای اصلان امیر تومان
 اسد آباد
 بحکومت خانینا باخان پسر جناب صاحب اختیار
 نظیر
 در جزو حکومت نوابان مؤتمن الدوله و طایر حاکم
 السلطنه میرزا الهیاء نایب حکومت
 جوشقان
 بحکومت کاشان نواب مستوفی الدوله
 خوار
 امیرزاده ابوتراب میرزا حکمران خوار
 زاویه مفید سر حضرت عبدالعظیم
 بخار و حکمران زاویه مفید
 ظالقان
 فرخ خان حاکم ظالقان
 طارمر علیا
 بحکومت حاجی ضطقی فلخان میرزا حکمران
 تبریز شهریان
 محمد اسمعیل بیک نایب حکومت

وَمِنْ جَلِيلَةٍ مَالِيَةٍ وَكَرِيمَةٍ بَارِعَةٍ وَكَرِيمَةٍ عَلَيْهِ

در اداره خاصه جناب مستطاب اجل اکرم امین السلطان وزیر اعظم دولت علیه

جناب اجل القاب امین الملک نایب کل وزارت اعظم

اداره صنعتی امور انجمن

بوزارت عالیته و ذکر بار اعظم موزه مبارکه کابینه مبارکه خزانه مبارکه اندون ریاست قراولان وجود مسعودها و ریاست اردو ها بون خزانه مبارکه خلوصها بون خواجہ سران سند خانہ و رخصت خانہ مبارکه دارالتظار اطباء خاصه فرنگ و ایرانیه ابدار خانہ مبارکه قهوه خانہ مبارکه کشیک خانہ مبارکه ایشیک خانہ مبارکه غلامان معتمدین منصور غلامان ناصر فرشتخانہ مبارکه شتر خانہ و فاطمہ خانہ مبارکه اصطلح خاصه و زینت خانہ مبارکه کالسکه خانہ مبارکه شاطران کمرک شترخانہ مبارکه صروف جیب مبارک خالصه طهرا ن غلہ و لاباز انبارکده مبارخانہ وقتا بایلاط طهران آذوقه باغات و غلہ السلطنه کارخانہ چراغ گاز و چراغ الکبری پسته کوزه پزخانہ داد الخلاقه و تیب منافع جنگلهای خلوصت های بون

سایر

جناب امیر الامراء العظام جلال الملک جمع فرمایان و لدر محرم اعتماد الدوله تواب الانیر الدوله سلطان صوبین میرزا حکمران نیشابور و سرولایت و مضامین جناب شیرخلوت محمد حسیض خان پیشخدمت و قراولان و انا ایالت السلطنه امیر کبیر و وزیر جنگ جناب امیر امینخان میرزا محمد علی انوار محض میرزا عبد الله خان پرنیبه حکمران مازندران جناب امیر امیر محمد خاں کزو و سبزی سرباقل حاجی جلیل الله خان محمد حسن سرتیب اول حکمران کاشان محمد باقر خان ایلدیر سرتیب اول ملیر باغات مبارکه دولتی محمد کرمخان پیشخدمت سرتیب اول محمد قیض خان احتساب الملک غیر احتساب دارالخلاقه میرزا سید عبدالکرم صاحب احمدخان سرتیب اول فخر الملک محمد سرتیب اول امیرزاده محمد حسن میرزا سرتیب اول صید و خلوص محمد ابراهیم میرزا امیرزاده آقا سید امیرزاده محمد سرتیب اول میرزا جعفر السلطنه امیرزاده بومیرزا حسن حسیض خان امیرزاده منوچهر میرزا میرزا سید محمدخان سرتیب میرزا کریمخان پیشخدمت و غیره

دارالتظار مبارکه

جناب اجل القاب امیر الامراء العظام محمد الدوله مهدی علیخان خوانسار اجزاء امیر الامراء العظام علی کریمخان پیشخدمت سرتیب اول و نایب النظاره حاجی میرزا محمد رضا میرزا محمد طاهر مشرفه سایر نویسندگان چهار نفر حاجی امیر امیر محمد بلبله و سید محمد رضا شریعتی میرزا علی کریمخان کاشان شریعتی مبارکه حاجی میرزا محمد نایب شترخانہ سایر علماء و دوله و وزیر شترخانہ و وزیر امور

کشیکی خانہ مبارکه

علمه ابدار خانہ یا زنده نصر علمه شفاخانہ امیر الامراء العظام محمد ناصر خان غانا جناب امیر الامراء العظام عبد الله خان امیر تومان و کشیکچی باشی جناب جلال القاب وکیل کمر عدله الامراء العظام جیب الله خان پیشخدمت خاصه و سرتیب اول و غلام پیشخدمت باشی علامه پیشخدمت ان یکصد و شصت و چهار نفر شاهزادگان شانزده نفر خوانین و اقایان قاجاریه بیست و سه نفر و اقایان یکصد و بیست و شش نفر

از فرار مستر ماضیه جناب امیر الامراء العظام عبد الله خان امیر تومان و کشیکچی باشی جناب جلال القاب وکیل کمر عدله الامراء العظام جیب الله خان پیشخدمت خاصه و سرتیب اول و غلام پیشخدمت باشی علامه پیشخدمت ان یکصد و شصت و چهار نفر شاهزادگان شانزده نفر خوانین و اقایان قاجاریه بیست و سه نفر و اقایان یکصد و بیست و شش نفر

از فرار مستر ماضیه جناب امیر الامراء العظام عبد الله خان امیر تومان و کشیکچی باشی جناب جلال القاب وکیل کمر عدله الامراء العظام جیب الله خان پیشخدمت خاصه و سرتیب اول و غلام پیشخدمت باشی علامه پیشخدمت ان یکصد و شصت و چهار نفر شاهزادگان شانزده نفر خوانین و اقایان قاجاریه بیست و سه نفر و اقایان یکصد و بیست و شش نفر

قهوه خانہ مبارکه

دارالتظار مبارکه

جناب امیر الامراء العظام عبد الله خان امیر تومان و کشیکچی باشی جناب جلال القاب وکیل کمر عدله الامراء العظام جیب الله خان پیشخدمت خاصه و سرتیب اول و غلام پیشخدمت باشی علامه پیشخدمت ان یکصد و شصت و چهار نفر شاهزادگان شانزده نفر خوانین و اقایان قاجاریه بیست و سه نفر و اقایان یکصد و بیست و شش نفر

کشیکی خانہ مبارکه

علمه ابدار خانہ یا زنده نصر علمه شفاخانہ امیر الامراء العظام محمد ناصر خان غانا جناب امیر الامراء العظام عبد الله خان امیر تومان و کشیکچی باشی جناب جلال القاب وکیل کمر عدله الامراء العظام جیب الله خان پیشخدمت خاصه و سرتیب اول و غلام پیشخدمت باشی علامه پیشخدمت ان یکصد و شصت و چهار نفر شاهزادگان شانزده نفر خوانین و اقایان قاجاریه بیست و سه نفر و اقایان یکصد و بیست و شش نفر

ایمان از ایشیک اقباسه باشی امیر الامراء العظام محمد ناصر خان غانا محمد امین خان جاجی باشی قراولان حسین قلیخان ناظم التولیه نایب ایشیک آقا سبزی باشی محمد تقیخان قاجار اسد الله خان قاجار جعفر قلیخان قاجار حسین خان قاجار ابوالفتح خان قاجار علی محمدخان و مرتضی قلیخان و زنده مرحوم مصطفی خان قاجار علیخان قاجار محمد حسینخان غلام حسین خان عباس قلیخان مستشار ایشیکخان مبارکه محمد انوار میرزا سید هاشم محمد علیخان کریمی میرزا حسین قلیخان سرتیب اول علیخان ذنبلی غلامعلیخان اشرف محمد رحیمخان

نایب اجرائیه مبارکه

علیه خان ذنبلی موسی خان ذنبلی حاجی محمد علیخان قاجار میرزا مهدی میرزا عبید الاحی خان نورده میرزا محمد تقی نورده میرزا ذوقا حسینخان قاجار عباس قلیخان قاجار محمد خان ذنبلی رضاخان ذنبلی خسروخان بروجرودی احمدخان نوائی اسد الله خان نوائی حسین خان نوائی موسی خان نوائی اصغر خان ذنبلی کریمخان ذنبلی سلیمان افای قاجار کریم افای قاجار یحیی خان نوائی حسینعلیخان حکمتخان نوائی امام قلیخان نوائی کریمخان زنگنه محمد کبیرخان ذنگنه عباس قلیخان زنگنه

فایان

سوفتق سایر غلامان حضرت پناه نصر قراولان رضا افای کلائی نصیرخان شیرازیه اصلاطخان جهان بیگلر نوائی قنکدران خاصه یکصد و شانزده نفر

چراغخانه

عبدالرزاق خان رضا قلیخان
 عبدالرزاق خان رضا قلیخان
 جلیلخان غلامحسینخان ابروای
 بونستان حنیان میرزا حبیبالله
 میرزا محمد مرتضی قلیخان میرزا عتاش
 الله میرزا عبدالکریم عتاش قلیخان
 ماهی محمد اسمعیلخان عتاش قلیخان
 قراچولو عتاش قلیخان فاخرالهی
 میرزا نصرالله خداوندو هادیخان
 کجوری میرزا رضا محمد حسینخان زکری
 محمد قلیخان زکری حاجی علیخان
 رسولخان نایب جارچی بابوشی
 میرزا ابوالحسنخان غلامحسینخان
 میرزا حسن علی بیگ
 یساولان و عمارچیان هفتادو
 مشنفر میرزا نصرالله خان بیگلر
 بابوشی و ذرات قشربان پیشخانان
 و ذرات تهر صفات ده نفر
 محمودخان یساولا بابوشی سرهنگ
 یساولان اداره ایشیخان مبارک
 و عمارچیان شست و شش نفر
فراشخان و سردارخان
 و کشتی خان مبارک
 ابوالجیسو میرزا امیر القوام حاجی
 حسینعلیخان حاجب الدوله
قواستخان
 سرشندار و غیر
 میرزا آقا میرزیزه سرشندار
 میرزا اسید جعفر قریبی مشرف انبار
 میرزا رضای قریبی برات بولس
 میرزا حسن قریبی مشرف انبار
 میرزا علیاکبر ولد میرزا آقا حسین آقا
نایب
 قریبی اول
 مونیخان و لیخان آقا شریف قریبی
 ابوالقاسمخان طهرانی آقا علیاکبر قریبی

محمد تقی بیگ حاجی محمد تقی بیگ
 میرزا محمد تقی قریبی میرزا عتاش قلی
 قریبی افارضا قلی قریبی میرزا عبد
 الحمید قریبی میرزا عتاش قریبی
در عهد و غیر
 میرزا حبیبالله قریبی میرزا محمد قریبی
 آقا محمد شرازیه افارحب تهرانی
 احد آقا قریبی کربلانی کاظم قریبی
 محمد تقی بیگ قریبی میرزا اسید محمد
 یحیی خان و
در عهد و غیر
 احدخان میرزا حبیبالله قریبی
 حنیان علی آقا و عتاش غلام
 حنیان شرازیه میرزا حنیان کاظم
 میرزا احمد ملایری ابراهیمخان
 ابوالقاسمخان نصرالله بیگ تهرانی
 محمودخان خدا دادخان افارحب
 محمد هادی بیگ محمد آقا بیگ تهرانی
 میرزا آقا مازندران میرزا علی قریبی
 یحیی خان معصوم میرزا شریف الله
 خان میرزا محمد حسین حرم افانبری
 احدخان ولد فتح الله خان
سردارخان
 حسینعلیخان سردار بابوشی و عتاش
 نایب سردارخان آقا بوسف قریبی
 آقا جعفر انجدالی آقا محمد تهرانی
 علی محمدخان میرزا آقا میرزا حسین
 مشرف میرزا اسدالله آقا حسن
 حسن آقا میرزا اسدالله ایضا
 میرزا باقر ولد ایضا
قاپوچیان
 محمد آقا قاپوچیان بابوشی حنیان
 نایب ایضا حاجی سفید پاز نایب
 هیلوان ابراهیم زیدی نایب

عبدالرزاق خان رضا قلیخان
 جلیلخان غلامحسینخان ابروای
 بونستان حنیان میرزا حبیبالله
 میرزا محمد مرتضی قلیخان میرزا عتاش
 الله میرزا عبدالکریم عتاش قلیخان
 ماهی محمد اسمعیلخان عتاش قلیخان
 قراچولو عتاش قلیخان فاخرالهی
 میرزا نصرالله خداوندو هادیخان
 کجوری میرزا رضا محمد حسینخان زکری
 محمد قلیخان زکری حاجی علیخان
 رسولخان نایب جارچی بابوشی
 میرزا ابوالحسنخان غلامحسینخان
 میرزا حسن علی بیگ
 یساولان و عمارچیان هفتادو
 مشنفر میرزا نصرالله خان بیگلر
 بابوشی و ذرات قشربان پیشخانان
 و ذرات تهر صفات ده نفر
 محمودخان یساولا بابوشی سرهنگ
 یساولان اداره ایشیخان مبارک
 و عمارچیان شست و شش نفر
فراشخان و سردارخان
 و کشتی خان مبارک
 ابوالجیسو میرزا امیر القوام حاجی
 حسینعلیخان حاجب الدوله
قواستخان
 سرشندار و غیر
 میرزا آقا میرزیزه سرشندار
 میرزا اسید جعفر قریبی مشرف انبار
 میرزا رضای قریبی برات بولس
 میرزا حسن قریبی مشرف انبار
 میرزا علیاکبر ولد میرزا آقا حسین آقا
نایب
 قریبی اول
 مونیخان و لیخان آقا شریف قریبی
 ابوالقاسمخان طهرانی آقا علیاکبر قریبی

اسیرانی

مبارک

اداره خزان مبارک

حاجی محمد حسن امین دارالقریب
 حاجی محمد یحیی ولد ار سائر اجراء
 صفی الدین
اداره خزان مبارک
 میرزا اسید باقر سرشندار
 ملک الاطباء شمس الملک میرزا اسید
 حاجی میرزا حبیبالله میرزا اسید
خواجه سربازان
 اعتماد احمد حاجی قاسم زغان خواجه
 سرشندار اول افغان خان سرشندار اول
 آغا علی رضاخان افغان خراب
 افغان رضاخان حاجی آغا علی معلی
 آغا سید اسمعیل عزیز الله خان
 آقا فتح الله آقا میرزا احمد خان اول
 آقا نور علی آغا فتح
اطراف موزه مبارک
 جناب باغی میرزا علی اکبر مشرف میرزا
 سید علی مشرف نایب ایضا آقا محمد
 نایب آقا مهدی و ساعت ساز
اداره خزان مبارک
 بریات جناب بیگلر خان بیگلر سرهنگ
 امین الملک میرزا افضل الله خان
 مشرف اول شیخ مشرف ناصر خان
 محمد یحیی دار میرزا اسید جعفر قریبی
 میرزا غلامحسین محمد ولد خزان مبارک
 حاجی محمد رضاخان محمد ولد ار کمرک
 پسر مرحوم آقا محمد علی میرزا امام
 سرشندار میرزا محمود سرشندار
 میرزا اسید عبد الله سرشندار
 آقا سید جواد
 مشرف و حرم خزان آقا علی مشرف
 شد

مقدم حضرت عبدالعظیم علیه السلام
 جناب بیگلر انبیا میرزا اسمعیلخان
 امین الملک خازن مشرف مقدس
 جناب آقا میرزا اهدایت الله نایب الدوله
 محمدرحمان نایب الحکومه آقا سید
 حسن قزاق شایقی حاجی میرزا
 عبد اکبر محمد صدر الحفظ
 میرزا حبیب الله کلید دار میرزا
 عبدالحکیم سرکشیک میرزا باقر
 سرکشیک میرزا کاظم مشرف
 میرزا ابوالمنشوری حاجی آقا محمد
 محمد ولد ار نقد و جنس میرزا حسین
 سرشندار عدم بیت و بیخ
 نصر قزاق بیت نصر
 گلاب دار پانزده نفر مؤذن و
 چراغی پانزده نفر
اداره خزان مبارک
 حاجی حسینعلیخان سرشندار
 جناب معاون الملک مشرف
 صرف حیب جناب میرزا رضا قلیخان
 مشرف مدبر مسائل خطراسان
 و سیدان آقا سلیمان خان
 ده شبانی سرناظم خلون و غیر
اداره غلامان مبارک و منصرف
 و قریبی مشرف ایضا
 انعام علاه الدوله امیر تومان
 خصلت و هفتاد و یک نفر
غلامان مبارک
 چهار صد و شصت و یک نفر
اریاب مبارک
 جناب بیگلر انبیا و یکصد و شصت
 میرزا اسمعیل غلام نویس میرزا
 سید علی
سرشندار

عبدالرزاق خان رضا قلیخان
 عبدالرزاق خان رضا قلیخان
 جلیلخان غلامحسینخان ابروای
 بونستان حنیان میرزا حبیبالله
 میرزا محمد مرتضی قلیخان میرزا عتاش
 الله میرزا عبدالکریم عتاش قلیخان
 ماهی محمد اسمعیلخان عتاش قلیخان
 قراچولو عتاش قلیخان فاخرالهی
 میرزا نصرالله خداوندو هادیخان
 کجوری میرزا رضا محمد حسینخان زکری
 محمد قلیخان زکری حاجی علیخان
 رسولخان نایب جارچی بابوشی
 میرزا ابوالحسنخان غلامحسینخان
 میرزا حسن علی بیگ
 یساولان و عمارچیان هفتادو
 مشنفر میرزا نصرالله خان بیگلر
 بابوشی و ذرات قشربان پیشخانان
 و ذرات تهر صفات ده نفر
 محمودخان یساولا بابوشی سرهنگ
 یساولان اداره ایشیخان مبارک
 و عمارچیان شست و شش نفر
فراشخان و سردارخان
 و کشتی خان مبارک
 ابوالجیسو میرزا امیر القوام حاجی
 حسینعلیخان حاجب الدوله
قواستخان
 سرشندار و غیر
 میرزا آقا میرزیزه سرشندار
 میرزا اسید جعفر قریبی مشرف انبار
 میرزا رضای قریبی برات بولس
 میرزا حسن قریبی مشرف انبار
 میرزا علیاکبر ولد میرزا آقا حسین آقا
نایب
 قریبی اول
 مونیخان و لیخان آقا شریف قریبی
 ابوالقاسمخان طهرانی آقا علیاکبر قریبی

اسیرانی

مبارک

حاجی حنیفان سر بیچم قوم توابعید و شتران گلانی بر باستر جناب

عیناسقلی بیک افراسیاب بیک

صاحب میرزا میرزا قینخان فتح الله خان

بیوکخان جهانگیرخان علی قینخان

ابرج میرزا زین العابدینخان

عیناسقلیخان

صاحب میرزا میرزا حنیفخان

مصطفی قینخان زین العابدینخان

فتح الله خان منوچهر میرزا باقرخان

یحیی خان پسر منوچهر میرزا سیددار

شاهسوارخان

سایر

یارووه نصر نایب میرزا نصر

چناب نایب میرزا نصر غلام چهار

سید نصر

غلام منصور

بانصد و نه نصر

سرتیپان

عیناسقلیخان سر بیچم قوم حنیفان

ایضا حاجی طغی قینخان آقاخان

میرزا احمدخان شعبانعلیخان

اسداللهخان اسمعیلخان ایضا

سرهنگان

حاجی خان احمد آقاخان بونفقان

میرزا باقرخان غلامحسینخان

کلاچینخان غلامرضا مرفوعا

سایر

چهارمکد و هشتاد نصر

فوج درویش

بکر بیچ حاجی دستخان سرتیپ

میرزا حاجی آقا شرف

سایر

هشتاد و دو نصر

اداره شرف و فاطمه خان

عیناسقلیخان

عیناسقلیخان

ابلا کاوناز ایل الیکان عرب بیچ

عرب سهندی عرب بیچ کوه

عرب کلکو عرب بیچ

اداره معتمدان و فخرخان

میرزا حنیفان مشوق صنیع الملک

حاجی حنیفان معمار باشی کل

استاد حسین خان صنیع لشکر کما

نظام محمد قینخان بنا شرف خان

حاجی میرزا استید ابوطالب سر شرف

میرزا علی اکبر سر شرف

میرزا غلامحسین سر شرف

میرزا آقا شرف میرزا حمید

شرف حاجی فاسم کدخدای خا

آقا مهدی نایب معمارخانه

اداره راههای شوش

راه شوشه فرزین سپرده

محمد باقرخان سعد السلطنه

سرتیپ علمه جات یک صد

هشتاد نصر

راه شوشه

واگد از بند بر راه شوشه

راه انچه نور و قیر ز گوهر و امل

سپرده بجای محمد حسن ابیر از نصر

میرزا شکار و نایب

از قرار سنه مانیه

حاجی مصطفی قینخان میرزا شکار

علیخان سرتیپ له بر شکار و نایب

غلامحسینخان ولد ایضا

صادقخان جهانگیرخان

امیر اصلاخان

سایر

اجزاء معروف

بیست و پنج

نصر

علمها اصطکاک الکنه

مضاقله بیک نایب میرزا محمد بیک

ولد رفیع بیک نایب عباس بیک

نایب ابوالقاسم بیک مباشر جنس

علی زمان بیک شمس نجفعلی بیک

شمس محمدضابک انباردار جنس

جلودار بیست و پنج نصر نعلبند

دو نصر کالکچی یکصد نصر

مهر هفتاد نصر

شاطر خان مبارک

بر باستر جناب امیر الامراء العظام

بشیر الملک فضل الله خان شاطر باشی

مشرف نایب

شرف میرزا مهدی مشرف

ولخان یار و نایب اسمعیلخان

یار و نایب محمد بیک یار و نایب

محسن بیک یار و نایب مهد بیک

نایب میرزا ابراهیم نایب

اداره سوار و بوانی

بر باستر جناب امیر الامراء العظام

محمد فاسخان صاحب جمع سرتیپ اول

سواره بنج بیک

حاجی علی قینخان سرتیپ سوار

یکصد نصر

سواره دروین

آقا جانخان سر بیچم قوم محمودخان

سرهنگ میرزا رحمت الله سر شرف

سایر صاحب منصب سوار نایبند

نصر

سواره افشار

جهان شاه خان سرتیپ اول

میرزا محمد قلی سر شرف دروین

سرهنگ سایر صاحب منصب

سوار بانصد نصر

سوار بانصد نصر

سواره خارجند

علی کیرخان سرتیپ اول میرزا الله

مشرف حنخان سرهنگ

فتح الله خان سرهنگ سایر

صاحب منصب سوار بانصد نصر

سواره اصنانلو

سید الله خان سر کرده میرزا حسن

مشرف صاحب منصب سواره

دو بیست نصر

سواره هداوند

رحیمخان سر کرده میرزا حسن

صاحب منصب سواره یکصد پنجاه نصر

سواره قراچولو

صفر علیخان سر کرده میرزا علیخان

مشرف صاحب منصب سواره

یکصد نصر

سواره قرا سوزاراه فرقا

جمعی محمد باقرخان سعد السلطنه

سرتیپ اول بیوکخان سر کرده

میرزا علی اصغر مشرف صاحب منصب

سواره انبار غلامخان

بر باستر حاجی ابوسفیقا باشی

میرزا حسن سر شرف دروین

مشرف مباشر و محله جات از

فیانندار و قراش و غیره ده نصر

اداره ایلان ار الخلفه

با ایلخان کریم الله امیر الامراء العظام

محمد فاسخان صاحب جمع

ایل شاهسون دروین امیر

شاهسون افشار ایلخواجند

ایل اصنانلو ایل قراچولو

ایل هداوند ایل قنقاچی

ایل اوردیات ایل بنجیاره

ایل اوردیات ایل بنجیاره

ایل اوردیات ایل بنجیاره

وزارت وظایف و اوقاف پست مالک محروسه

در اداره جناب لایق آقا جمال امین الدوله رئیس مجلس شورای کبری

وزارت وظایف و اوقاف
جناب لایق آقا جمال امین الدوله
وزارت اوقاف
میرزا احتشام لکنی
وزارت وظایف
میرزا اسمعیل خان سنوچی

وزارت پست مالک محروسه

در اداره جناب لایق آقا جمال امین الدوله رئیس مجلس شورای کبری

اجزاء وزارت پست
میرزا اسمعیل خان سنوچی
وزارت پست
میرزا اسمعیل خان سنوچی
وزارت اوقاف
میرزا اسمعیل خان سنوچی

تبریز میرزا اسحاق رئیس
میرزا اسحاق رئیس
میرزا اسحاق رئیس
میرزا اسحاق رئیس
میرزا اسحاق رئیس

تبریز

وَالْمَعْلُومَاتُ وَالْمَعَارِفُ وَالْمَعَالِكُ الْمَكْرُوهَةُ

جناب جلالتاب خیر الدوکر و ذر علوم و تکرار و معادن ممالک محروسه

از دره علی بن مدرس ممالک و از الفنون و معارف غیره

جناب جلالتاب خیر الملک امیر ممالک
و ممالک ممالک که محمد خیر خان سر
اول نام در سر ممالک که علی خان سر
السنک و در زمان نام علوم محمد خیر
سر تیب و هم اهو زمان مدرس ممالک که
میرزا محمد حسین مستوفی و در کتب
میرزا محمد خیر خان ناظر میرزا عبد الوهاب
سرهنگ میرزا محمد تقی سر مشنداد
اسد الله خان کابدار میرزا محمد تقی

معلمین ایرانی جناب سلطان الحکام معلم طب ایرانی میرزا محمد کاظم معلم کل طبیعی ایرانی شیر و خورشید میرزا ابو الحسن خان و تیب میرزا محمد معلم طب فرنگی میرزا علی اکبر خان نقاشی سر تیب معلم زبان فرانسه ملا محمد صادق

معلم فارسی و عقدا مانی عربی
جناب حاج میرزا محمد معلم کل علوم و ریاضی
و سر تیب اول و سخن علوم مدار و در
میرزا علی دکر و تیب اول طب معلم طب
میرزا علی خان فاجار معلم طب سجده
جناب میرزا حسین مدرس علوم ادب و عربی

معلمین ریاضی سلطان الحکام سرهنگ معلم ریاضی میرزا محمود میخ باشد معلم ریاضی میرزا اسمعیل خان ریاضی علیخان فاجار معلم ریاضی اسد الله خان فاجار معلم ریاضی

معلمین فرنگی
بروسکی خان معلم زبان فرانسه سر تیب
اول مستوفی سر تیب کل ممالک

سیوفیلد معلم سندن داری بشا
شیر و خورشید مدد و سخنان سر تیب اول
معلم زبان روسی دکر با زبل معلم طب
فرنگی و زبان انگلیسی سیوفیلد معلم
تو چخانه سر تیب مستوفی سر تیب
معلم پیاده نظام بو سفان سر تیب
ریشاد دقان معلم زبان فرانسه

صاحب منصب حاضر خدمت امیرزاده محمد حسن میرزا احمد سر تیب علیخان محمد سر تیب عباس علیخان محمد سر تیب سلطان خان سر تیب محمد حسین میرزا احمد سر تیب میرزا احمد خان محمد حسین فاجار سر تیب محمد سر تیب محمد حسین میرزا احمد سر تیب میرزا احمد خان

مترجمین
میرزا اعلی سر تیب مترجم و معلم طب
میرزا رضا خان سرهنگ کاغذ خان مترجم
جناب تهر الملک جناب میرزا ابو الفاضل

متعلمین مدرسه محمد حسین نظامی و مستوفی و ذوق اطباء چهل و پنج نفر تو چخانه سر تیب چهار نفر پیاده نظام چهل و یک نفر اطباء نامور و جمله نفر مخصوص زبان ده نفر شاکر ان مقدمه و عربی چهل و هفت نفر موزیک چنان بر اولان نامور و حاضر چهل و پنج نفر موزیک چنان جدید چهارده نفر موزیک چنان مخصوص مانی میرزا سلطان ناجی علیخان و متعلمین سجده شصت هفت نفر

عکاسخانه و ریاضی خان
و در خان مدرسه ممالک
تکبیر
فزون
میرزا ابانر

حیدر الله میرزا عکاس شاکر و پنج نفر
میرزا حسین مدبر ممالک خانه شاکر
و عدیات شرف
میرزا احمد سر تیب
سیوفیلد مدبر و خان

فراستخان مدرسه غلام حسین بیک نایب غایب باده باشد سر ایدان نفر فراشده نفر

ذات النظره مدرس
افا احمد ناظر نویسنده نفر
شیر و در دفتر ایلی و نفر آشپز و نفر

اجزاء حفظ الصحنه ذات الخلافه الدائم جناب کز طو لوزان چکبک باشد مخصوص دکر کامیوسن پیر فامور و صحیح اول و غنای دکر با زبل معلم طب مدرسه

اجزاء مجلس مدرسه
جناب تهر الملک جناب میرزا ابو الفاضل
سلطان الحکام میرزا احمد کاظم معلم طبیعی
میرزا انزلی القاب دین خان مؤمن الاطباء
میرزا علی و تیب الاطباء حاج میرزا احمد الله
محمد الاطباء افامیرزا احمد اکبر حکیم
میرزا ابو الحسن خان سر تیب و تیب میرزا حسین
میرزا احمد سر تیب شاکر الاطباء میرزا علی اکبر
ناظم الاطباء میرزا عبد الله میرزا اسد الله
حکیم شاکر و چخانه میرزا اسد محمد نام الاطباء
نظام میرزا نصر سرهنگ معلم ریاضی خان
میرزا نصر و دانا ساز باشد نظام میرزا
عبد الوهاب خان سرهنگ میرزا نصر سرهنگ
حافظ الصحنه و لایات
تکبیر
فزون
میرزا ابانر

تکرار فحش و نفر نویسنده و دفتر
غلام سرهنگ و چنان سرهنگ
شیراز و آباد و کازرون
هفت نفر خلیل میرزا سر تیب
تکرار فحش و نفر نویسنده و دفتر
فراشده نفر

خط خراسان و از دیدن میرزا اکبر میرزا صالح میرزا اسمعیل

خط خراسان و از دیدن
میرزا اکبر
میرزا صالح
میرزا اسمعیل

خط خراسان و از دیدن میرزا اکبر میرزا صالح میرزا اسمعیل

خط خراسان و از دیدن
میرزا اکبر
میرزا صالح
میرزا اسمعیل

حاج میرزا رضا
حاج میرزا اسد الله
میرزا علی قلی
میرزا علی قلی
حیدر میرزا
میرزا اسد خلیل
میرزا احمد
میرزا ابراهیم
میرزا اسمعیل

خط خراسان و از دیدن میرزا اکبر میرزا صالح میرزا اسمعیل

خط خراسان و از دیدن
میرزا اکبر
میرزا صالح
میرزا اسمعیل

خط خراسان و از دیدن میرزا اکبر میرزا صالح میرزا اسمعیل

خط خراسان و از دیدن
میرزا اکبر
میرزا صالح
میرزا اسمعیل

زنجانی
رشت
خوبه
مراغه
ارومیه
کرمان
کرمانشاه
کردستان
همدان
خط خراسان و از دیدن
سمنان
شاهرود
سبزوار
مشهد
استرآباد
مازندران
بندر جبر
خط خراسان و از دیدن
کاشان
اصفهان
شیراز
بوشهر
کرمان
کبکی
لرستان و عربستان
ملا میرزا احمد حسین
میرزا احمد و کبکی

خط خراسان و از دیدن
میرزا اکبر
میرزا صالح
میرزا اسمعیل

خط خراسان و از دیدن میرزا اکبر میرزا صالح میرزا اسمعیل

خط خراسان و از دیدن
میرزا اکبر
میرزا صالح
میرزا اسمعیل

خط خراسان و از دیدن
میرزا اکبر
میرزا صالح
میرزا اسمعیل

حاج میرزا اسد الله
میرزا علی قلی
میرزا علی قلی
حیدر میرزا
میرزا اسد خلیل
میرزا احمد
میرزا ابراهیم
میرزا اسمعیل

خط خراسان و از دیدن
میرزا اکبر
میرزا صالح
میرزا اسمعیل

خط خراسان و از دیدن میرزا اکبر میرزا صالح میرزا اسمعیل

خط خراسان و از دیدن
میرزا اکبر
میرزا صالح
میرزا اسمعیل

خط خراسان و از دیدن
میرزا اکبر
میرزا صالح
میرزا اسمعیل

وزارت جلیله عالیہ اعظم و وزارت تجارت از قلم حضرت صاحب

جناب جلالتنا اشراف مشیر الدوله وزیر عدلیہ اعظم و وزیر تجارت کل ممالک محروسہ
 از قلم مشیر الاسلام فاضل دیوان خانہ
 میرزا محمد حسین نور محمد حسین نور
 سر تپ غلامان نور محمد حسین نور
 نور سیف الله میرزا میرزا ابوالقاسم
 رحیم خان میرزا ابراهیم خان میرزا
 محمد علی معینی حاجی محمد رضا خان
 میرزا علیخان معینی نوادہ علیقلخان
 ابودانیا شہ میرزا سید محمد علی معینی
 فرید میرزا سید محمد علی معینی
 میرزا اسد الله ناظمی میرزا اسد الله
 تبات میرزا ابوالقاسم تبات
 میرزا اسد الله تبات
 مجلس میرزا کاظم خان میرزا کاظم خان
 و مشورہ دیوانی اعظم
 نور سلطان حسین میرزا میرزا
 حینخان مشورہ میرزا محمد خان مشورہ
 میرزا اشرف خان مشورہ میرزا جعفر
 محترم میرزا احمد تبات
 مجلس حاجی میرزا حینخان
 معتمد الوزارت
 ولد مرحوم احمد خان عمید الملک
 حینقلیمیرزا ولد مرحوم علیقلخان

مجالس اجراء وزارت
 جلیله عالیہ اعظم
 کہ بہ بیخ مجلس منصفہ میشود
 اعضا و اجراء مخصوص مجلس
 محترم وزیر عدالت اعظم
 عدلہ الامراء العظام حاجی محمد رضا خان
 الملک نور ناد میرزا حاجی علیقلخان
 فاجا حاجی میرزا علیخان رئیس قاضی
 میرزا محمد علیخان مشورہ خانانایان
 منشار میرزا سید کاظم مشورہ
 مدبر و نظارت فاعلہ در محابہ پست
 از ولایات بعضی میرزا سید
 مشورہ برادر جناب سراج الملک
 میرزا ابراهیم خان نوادہ مرحوم وزیر نظارت
 غلام حینخان پسر میرزا اسد الله خان
 سر تپ میرزا اسمعیل خان مشورہ بلخ
 میرزا احمد خان مشورہ میرزا سید
 محمد علی میرزا محمد حسین معینی
 مجلس اجراء مشورہ صد
 دیوانی اعظم
 مشورہ دیوانی اعظم کہ اغلب امور
 ملکہ و شرعیات با آنها مشورہ است
 فتح الله خان سر تپ اول و ناظم دیوان خان
 منصفہ میرزا سوار میرزا عبد

وزارت جلیله تجارت

جناب جلالتنا اشراف مشیر الدوله
 اجراء اجراء مجلس تجارت کہ بہ بیخ مجلس حاضر میشود
 سلیمان خان رئیس مجلس ملک التجار ممالک محروسہ
 حاجی میرزا ابراهیم امین التجار کردستان ناظم التجار حاجی محمد حسین کاشانی آقا سید محمود آقا سید آقا
 اجراء مجلس تجارت کہ بہ روزہ در دیوان خانہ حاضر و مشغول خدمت هستند
 سلیمان خان رئیس اسمعیل خان سر تپ میرزا ابوسفیان مدبر میرزا سید ابراهیم معینی میرزا الفاضل میرزا محمد رضا

اداره مهر مہر آثار مبارک

جناب جلالتنا اشراف مشیر الدوله وزیر امور خارجه دولت عظمی ایران
 امیر الامراء العظام امیر سلیمان خان
 رئیس اجراء مهر مہر آثار مبارک
 میرزا محمد رضا حافظ مهر آثار مبارک

وزارت جلیله خارجه

جناب جلالتنا اشراف مشیر الدوله وزیر امور خارجه دولت عظمی ایران
 جناب جلالتنا صدیق الملک رئیس کل
 اداره وزارت امور خارجه
 نایبان وزارت خارجه
 سعد الدوله میرزا جواد خان نایب اول
 وزارت خارجه جناب مصباح الملک
 نایب اول وزارت خارجه
 مشورہ وزارت خارجه
 سہم نایب اول وزارت خارجه و مشورہ
 دیوان اعظم حاجی میرزا علی اکبر خان نایب
 وزارت خارجه معاون الوزارتہ میرزا
 محمد علیخان نایب وزارت خارجه حینقل
 میرزا نایب وزارت خارجه عبد الحسین
 نایب وزارت خارجه
 اداره استاذ خارجه
 اداره متعلقہ سفارت انگلیس
 با اعضای الملک میرزا خاں طرخان نایب وزارت
 خارجه میرزا حینقل مشورہ وزارت خارجه
 اداره متعلقہ سفارت ایتالیا
 نایب وزارت خارجه میرزا سید علی
 خان سر تپ مشورہ وزارت خارجه
 میرزا احتضان مشورہ میرزا شفیق خان
 مشورہ میرزا احمد معینی
 اداره متعلقہ سفارت عثمان
 نایب وزارت خارجه میرزا ابراهیم
 مشورہ اول وزارت خارجه میرزا
 خلیل معینی وزارت خارجه
 مسؤولان مشورہ و مؤوز میرزا داود معینی
 مشورہ وزارت خارجه

سر تپ شہد ار و محترم مشورہ
 قزاقان و قر اولان و سنا
 اجراء مهر مبارک با نوزده نفر

نا حاجی میرزا احتضان سر تپ نظارت
 میرزا احمد نوادہ مرحوم بدیع نگار
 وزارت خارجه میرزا احتضان مشورہ
 اداره محاکمات تجارتی
 ناظم الملک حاجی میرزا احمد علی نایب
 اول وزارت خارجه میرزا ابو
 القاسم مشورہ وزارت خارجه
 اداره محاکمات
 ناظم الوزارتہ میرزا احمد حینقل
 مشورہ وزارت خارجه میرزا احتضان
 دفتر دار میرزا اسد الله سر تپ وزارت
 میرزا علی اکبر عزت میرزا
 اداره ناچاقان فرامین
 و انشاء و غیرہ
 با میرزا اشکر الله خان ناظم نگار نایب اول
 وزارت خارجه میرزا اسد الله خان
 مشورہ اول وزارت خارجه میرزا انصاری
 خان و القزاقان و مشورہ وزارت خارجه
 صاحب منصب وزارت خارجه
 جناب جناب الملک امیر تومان جناب
 ناظم الملک میرزا محمد سلیمان کار کرد
 خارجه سابق خراسان و سپستان
 جناب طوسی میرزا حینقلخان وزیر معینی
 ساجدی میرزا طوسی میرزا رضاخان
 میرزا جواد خان نایب اول وزارت خارجه
 اقتصاد الوزارتہ میرزا منصور خان سر تپ وزارت

وزارخانه میرزا ابوالقاسم خان
فرعی نائب زارخانه حاجی میرزا
سید جواد خان زارخانه حاجی
میرزا محمد حسین ملک الکتاب حاجی
میرزا عبدالقادر خان زارخانه سابق
بنادر فارس میرزا ابوالقاسم خان سرتیپ
کار برد از سابق حاجی ترخان میرزا
مهدیخان سرتیپ مقدس میرزا
علی کریم خان سرتیپ کار برد از سابق
ناطوم میرزا ابراهیم خان سرتیپ سابق
کار برد از سابق حاجی میرزا حسین
و سیدنا میرزا حسین خان سرتیپ
کار برد از خارجه سابق همدان
میرزا علیخان کار برد از خارجه سابق
سید عباس میرزا آستخان نایب
سابق سفارت و سید
کار برد از خارجه آذربایجان حاجی
محمد صادق خان سرتیپ حاجی میرزا
مسئومان میرزا اسمعیل خان میرزا
غلامعلیخان سرتیپ میرزا احمدخان
سرتیپ میرزا حسینخان سرتیپ
میرزا احمدخان
میرزا اسمعیل خان میرزا رضا خان سرتیپ
شاهورخان سرتیپ میرزا احمدخان
سرتیپ ناظم دفتر میرزا امانخان
میرزا ابوالقاسم آجودان میرزا ابوالقاسم
آجودان علیخان آجودان
اداره نذکره از سابق
آمین الوزان و سید مسای سرتیپ
آذربایجان میرزا اسمعیل خان آیین
نذکره تبریز میرزا احمدخان آیین نذکره
خدا آیین
کار برد از خارجه سابق

مختصر

میرزا اجوادخان کار برد
کار برد از سابق
میرزا علی کریم خان سرتیپ کار برد از
خارجه گیلان میرزا آستخان سرتیپ
میرزا علی کریم خان نایب کار برد از
میرزا آیین مفتی کار برد از
میرزا اسمعیل مفتی
اداره نذکره گیلان
میرزا آمان الله خان آیین نذکره گیلان
کار برد از سابق میرزا حسین خان
حاجی محمد صالح خان کار برد از خارجه
کرمانشاهان میرزا فتح الله خان نایب
کار برد از سابق میرزا فتح الله خان
نایب کار برد از
زهتاب علی کریم خان سرتیپ
لوستان و سردر
میرزا آقا خان سرتیپ
کردستان
عبدالله خان کار برد از
علیخان آیین نذکره
اصفهان
محمدجعفرخان سرتیپ کار برد از
عبدالرحیمخان نایب کار برد از
کاشان
میرزا فضل الله خان وزیر کار برد از
کرمان
میرزا احمدعلی خان سرتیپ
زرد سنی و هندو و غیره
ملاکچرخ کلانتر ملاکشاسب
ریش سفید میرزا ابراهیم ریش سفید
سفر اول و مورخ دولت علی
در حال حاضر در دولت
دولت اطیش

خداوند

مختصر

جناب زین العابدین امیر قومان وزیر مختار
و ایلی مخصوص
دولت المانی
جناب میرزا رضاخان امیر قومان وزیر
مختار و ایلی مخصوص سیوههران
کیکاجهرال قونول
دولت انگلیس
جناب میرزا علی سلطان وزیر مختار و ایلی
مختار و ایلی مخصوص سیوههران
میرزا حسین خان سرتیپ خیرال قونول
عبدالحسین ملک التجار حاجی محمد علی
مستند التجار
کلکتہ
رستمی قونول
حداد آباد
آقا محمد علی شوشی
بهران
حاجی میرزا احمد
امارت بلغاریا
حاجی میرزا رفیع خان از ان دیپلوما سید
دولت روس
جناب میرزا ملک میرزا محمود خان امیر قومان
وزیر مختار و ایلی مخصوص میرزا اسحق
خان شاردافر میرزا فتح الله خان
نایب سفارت
تقلید سایر خال و
معین الوزان خیرال قونول میرزا
محمد قنبراد خیرخان و بس قونول
میرزا بابا نایب و بس قونول یاد کوبه
حاجی ترخان
میرزا اسد محمد خان خیرال قونول
دولت عثمانی
جناب ناصر الدوله میرزا اسد الله خان سرتیپ
میرزا آستخان شاردافر میرزا اسمعیل
نایب اول حاجی میرزا عبدالحسین
نایب اول میرزا حسینخان خیرال قونول

میرزا باقرخان منشا اول میرزا
سید حسین میرزا امانخان مفتی
میرزا اسمعیل خان
مصر
میرزا علی سلطان خیرال قونول
حنا هستان ترخان اول
ارض روم
میرزا آستخان خیرال قونول
طرابزون
محمد تقیخان سرتیپ خیرال قونول
شام
میرزا علی کریم خان کار برد از
وان
میرزا حسینخان کار برد از
جده
میرزا امانخان کار برد از
حکارت
میرزا اسحق خان کار برد از
بهرت
حکایتان کار برد از
اسکندریه
میرزا محمود خان کار برد از
حلب
میرزا عبد الله خان کار برد از
ازهر
امهالن خان کار برد از
طنطنه
سلیم عثمانی کار برد از
عراق عرب
حاجی میرزا اسمعیلخان خیرال قونول
میرزا طه اسبق نایب اول
حسن افتدیه کاتب ترکی
حاجی میرزا ابوالقاسم خان ترخان
بصره
حاجی محمد رضا خان کار برد از
سلیمانیه عثمانی کار برد از

خداوند

جناب سرافراز در زمان دولت و غیره
 و ابلیج مخصوص متره اوتون کیزدی نایب
 اول سفارت جنرال اکرم و آتش نظاره
 متریکس ابراز بند نایب متره سفارت
 متر سید بنی چریل نایب متره متره
 متره و الزونیک نایب سوم حکم علیخان
 قواب معاون پولتیک متره فرانس
 کروبر تونول دکتر اول ملک طیب
 موقنی متره در خواره محاسب
 مناسقیلیخان منشی متره میرزا ابوالعلاء
 منشی اول حاجی میرزا حسن متره متره
 تبریز کنل استوارت جنرال تونول
مشهد مقدس
 جنرال حکیم جنرال تونول
شیراز
 حکیم علیخان قواب
بنادر فارس
 میرزا ظالم جنرال تونول
 متره طابع و کر و بر تونول
مخمره
 سز و بلم مکدا اول
اصفهان
 متره افانود
کرمانشاه
 حاجی سخنان بهادر وکیل الدوله
استرآباد
 محمد تقی آغا
هدان
 آغا سید حسین
مرش
 میرزا جعفر منشی تونول لکریه
سفارت ایتالیا
 جناب سیولکنس دوناتو وزیر متره
 میرزا طاهر سخنان منشی
سفارت بلژیک
 جناب سورا و در در وزیر متره
 امپریال منشی و متره

سفارت ولز روس
 جناب سیولکنس دوناتو وزیر متره
 میرزا سید محمد منشی
بوشهر
 میرزا حسین وکیل شمسند
هدان
 حاجی محمد سعید وکیل شمسند
 حاجی محمد حسین منشی
تبریز
 منشی بیطرف جنرال تونول کننار
 ایترانایب میوچرکاوکی متره
مشهد مقدس
 جناب سیولکنس دوناتو وزیر متره
 و ابلیج مخصوص میوچرکاوکی بر
 متره اول میوچرکاوکی بر تونول
 دفتر اول متره متره
استرآباد
 میوچرکاوکی تونول میو
 لوتیکی نایب متره
مرش
 میوچرکاوکی تونول میوچرکاوکی
 نایب و متره
سفارت ولز عثمانی
 جناب سیولکنس دوناتو وزیر متره
 عرفان بیک منتشار احتاج منشی
 نایب اول سرکبر افندی نایب متره
 میرزا احتاجان شوک منشی اول
 ظاهر افندی آتش
تبریز
 علی بخت بیک باش شمسند
 میرزا حاجی آقا منشی
ساوجبلاغ
 طومنا افندی شمسند
ارومیه
 میوچرکاوکی وکیل شمسند
کرمان
 بهاء الدین بیک باش شمسند
 منشی بیک نکر
شیراز

حاجی سید ابراهیم شمسند
 میرزا سید محمد منشی
بوشهر
 میرزا حسین وکیل شمسند
هدان
 حاجی محمد سعید وکیل شمسند
 حاجی محمد حسین منشی
تبریز
 منشی بیطرف جنرال تونول کننار
 ایترانایب میوچرکاوکی متره
مشهد مقدس
 جناب سیولکنس دوناتو وزیر متره
 و ابلیج مخصوص میوچرکاوکی بر
 متره اول میوچرکاوکی بر تونول
 دفتر اول متره متره
استرآباد
 میوچرکاوکی تونول میو
 لوتیکی نایب متره
مرش
 میوچرکاوکی تونول میوچرکاوکی
 نایب و متره
سفارت ولز عثمانی
 جناب سیولکنس دوناتو وزیر متره
 عرفان بیک منتشار احتاج منشی
 نایب اول سرکبر افندی نایب متره
 میرزا احتاجان شوک منشی اول
 ظاهر افندی آتش
تبریز
 علی بخت بیک باش شمسند
 میرزا حاجی آقا منشی
ساوجبلاغ
 طومنا افندی شمسند
ارومیه
 میوچرکاوکی وکیل شمسند
کرمان
 بهاء الدین بیک باش شمسند
 منشی بیک نکر
شیراز

ممالک خارجه

دولت استرالیان

امپراطور فرانسوا شارل ژوزف در عتقها همه متولد
 شده و لیکن در ایشو او فرانسوا شارل لوی ژوزف
 همه ایام شاه دسامبر عتقها میبوی متولد شده است
 پای تخت و بنه صدراعظم و وزیر دول خارجه است
 کالیک مذهب و لوی کاتولیک و پروتستان هم دارند
 جمعیت از فرانسوا سال قبل تقریباً هشتاد و دو هزار
 پادشاه الکسیس سیزدهم در هفتاد و نه ماه عتقها
 میبوی متولد شده مذهب و لوی کاتولیک جمعیت
 تقریباً سی و سه هزار و چهار صد و چهل و چهار هزار
 و هفتصد و هشتاد و شش نفر پای تخت نادید
دولت اسپانیا
 جمعیت کلیه از فرانسوا خود رسته کرد و سبب
 بنجاه و هفت هزار و هفتصد و پنجاه و پنج نفر مذهب و لوی
 پروتستان و بعضی کاتولیک هستند
اولا بای
 فرناندو هافریک کلبوم لوی ستنش شصت و پنج سال
 شمسند لیکن در فریدیک کلبوم لوی شوی پلدا گوست
 ستنش بیست و سه سال پای تخت کارل سر و همه
 مذهب پروتستان
ناوید
 پادشاه (لویس) قولف در ۱۷ اوایل ۱۸۴۳ چون بر
 نظام سلطنت بدست پرورش و دان است و لیکن در پرورش
 پای تخت و بنیک مذهب کاتولیک
پروس
 امپراطور المان و پادشاه پروس کلبوم دوم در گیت و هفت
 شایه ۱۸۳۷ میلادی متولد شده و در شانزدهم روز
 ۱۸۴۱ میلادی مظالم سوال شده است و همی بر سر پروس
 المان و پادشاهی پروس جلوس نمود و لیکن در پرورش فریدیک
 کلبوم در ششم ماه هر سال متولد شده ستنش نرسال
 وزیر اعظم جنرال کاپر و مذهب و لوی پروتستان و
 بعضی کاتولیک هستند پای تخت برن

دولت ساکن

شاه آلبرت فردریک گوست ستنش شصت و سه سال پای تخت
 و در مذهب و لوی پروتستان و قدره کاتولیک
ورمتبرغ
 شاه شارل اول فردریک الکساندر ستنش شصت و هشت سال
 پای تخت استوت کارن مذهب و لوی پروتستان
 و قدره کاتولیک
دولت انگلستان و ایرلند و اسکاتلند
 پادشاه ملکه ویکتوریا الکساندر بن در سلطنتها میلادی متولد
 شده اند و لیکن در پرورش آلبرت ملقب بر پروس و کال
 ستنش پنجاه سال و وزیر اعظم لرد سالیزبوری پای تخت لند
 جمعیت تمام این مملکت از انگلیس اولند و اسکاتلند و جزایر
 حول و حوش از فرانسوا شصت و نه ساله بجلاد و سر نایزان و ملکه
 که در مسافرت هستند هفتاد و هفت هزار و هشتاد و سه
 هزار و هفتصد و پنجاه و پنج نفر جمعیت تمام ممالک منصرف
 انگلیس از هندوستان و غیره پانصد و نود و دو هزار و یکصد و
 نود و شصت هزار و هفتصد و بیست و دو نفر مذهب و لوی
 پروتستان و مذهب مملکت ایرلند کاتولیک فرانسوا
 هندوستان فارک دلاند اول
دولت ایتالیا
 پادشاه همبرگ اول ستنش چهل و شش سال و لیکن
 ویکتور امانا اول برتن ناپل ستنش بیست و دو سال وزیر
 اعظم میوچرکاوکی مذهب کاتولیک جمعیت از فرانسوا
 شصت و یک هزار و چهار صد و چهل و هفت هزار و سیصد و شصت
 پای تخت دوم

دولت بلژیک

پادشاه لئوپلدم دوم ستنش پنجاه و شش سال پای تخت برنل
 جمعیت از فرانسوا شصت و نه ساله بجلاد و سر نایزان و ملکه
 که در مسافرت هستند هفتاد و هفت هزار و هشتاد و سه
 هزار و هفتصد و پنجاه و پنج نفر جمعیت تمام ممالک منصرف
 انگلیس از هندوستان و غیره پانصد و نود و دو هزار و یکصد و
 نود و شصت هزار و هفتصد و بیست و دو نفر مذهب و لوی
 پروتستان و مذهب مملکت ایرلند کاتولیک فرانسوا
 هندوستان فارک دلاند اول
دولت پرتغال
 پادشاه شارل اول در سلطنتها میلادی متولد شده
 و لیکن در لوی فیلیپ تولد در سلطنتها پای تخت لیزبن جمعیت
 تقریباً از اروپا نه هزار و یک صد و هشتاد و دو هزار نفر

دولت پرتغال

پادشاه شارل اول در سلطنتها میلادی متولد شده
 و لیکن در لوی فیلیپ تولد در سلطنتها پای تخت لیزبن جمعیت
 تقریباً از اروپا نه هزار و یک صد و هشتاد و دو هزار نفر

خارج از اروپا شکر کرد و در وقت هشتم و یکم از نفس

دولت پایی

که هلاکت بدین نامند
پادشاه و پهلوان دختر کلیمو ستم در شش ماه میلادی
متولد شده تا بابت لطنه ایشان (از تان) والده ایشان است
چیت از فرار شکر نه کرد و چهل و هفت هزار و پانصد
نود و شش نفر مذهب و لحنی پرورستان

دولت دانمارک

پادشاه که پستان نهم سنش هفتاد و نهم سال و پهلوان
که پستان در در یک کلیمو شارل سنش چهل و شش سال
پای تخت کینهاک مذهب و لحنی پرورستان چیت
از فرار شکر چهار کرد و در وقت نود و هشت هزار و پانصد
و شش هفت نفر

دولت روس

امپراطور روس الکساندر سیم ستان چهار و شش سال
ولیمهد که اندک بچکلا الکساندر و بی سنش بیست و سه سال
میشود و کس و وزیر خواجه چیت کلیمو مالک و در وقت
و بیست و پنج کرد و چهار صد و سی و چهار هزار و پانصد
نود و شش نفر مذهب اور تو د کس کولک و مذا هیست نفر
هم در وقت پای تخت سنش پانزده و پنج

دولت رومانی

پادشاه شارل اول سنش پنجاه و دو سال پای تخت
جو کارست چیت تفریاده کرد و سیصد و هفتاد و
شش هزار نفر مذهب اور تو د کس کولک

دولت سربیه

پادشاه الکساندر اول سنش شانزده سال پای تخت
بلگراد چیت موافق شکر چهار کرد و نود و شش هزار
و چهل و سه نفر مذهب کاتولیک و کولک

دولت سوئد و نوروز

پادشاه اسکاره و تیم تولد در شکر سی و پهلوان
گوستاو اول تولد در شکر پای تخت اسکلیم
چیت سوئد و نوروز و پهلوان سیزده کرد و هشتاد و یک
هزار و سیصد و نهم نفر

دولت سوئیس

در پهلوان سوئیس و وزیر وزیر اول در کولک در پای تخت
برون مذهب نصف پرورستان و نصف کاتولیک چیت

اسیای

دولت چین

امپراطور گوانگ سو سنش بیست سال و در در بار
در پهلوان و در شاهزاده پای تخت کلیمو مذهب
بود آمد مذهب سنش مسلمان و غیر مذهب دارد

چیت کلیمو مذهب و پنج کرد و در وقت و بیست و پنج
هزار نفر که سنش و شش و شکر و در پنجاه و چهار
هزار و هشتاد و هفت نفر اصلای خود چین و

مابقی متعلق به نامپور و بیت و منول و سایر ممالک
تا بده سنش چیت رعیت سنش و نهم کرد
و چهار صد و چهل و شش هزار نفر چیت کلیمو
هستند پنجاه و هفت کرد و ۱۱

دولت ژاپن

(میکادو) یعنی امپراطور مؤنوجیتو سنش

افریقیه

ایالت تونس

در تحت نظارت و محاب فرانسه والی سید علی
بیک و پهلوان سید محمد نائب بیک پای تخت
تونس چیت سه کرد

دولت حبشنان

از فرار ستوان نامیه امپراطور که کورس میبند
اسمش بلیک چیت دوازده کرد مذهب و لحنی
کاتولیک مسلمان و غیر مذهب دارد

دولت زنگار

از فرار ستوان در تحت محاب و لحن کلیمو سلطان
سید علی پای تخت بد زنگار چیت جزیره زنگار
یکصد هزار نفر اتانام چیت انملک شش بیست

ایندیان

پنج چهار کرد و چهار صد و هشتاد هزار و پانصد
نفر
دین بود و زغال هاریون پای تخت و استیکون
مذهب غالب پرورستان و غیر چیت در شکر یکصد

مذهب غالب پرورستان و غیر چیت در شکر یکصد

پهلوان سال و پهلوان (پونجی چنو) سنش دوازده
سال رعیت شوری پهلوان پای تخت یکصد
مذهب بود آمد مذهب چیت هشتاد و نه کرد
و یکصد و هفت هزار و در وقت و بیست و پنج هزار نفر

دولت تیمار

پادشاه سنش پنج هزار و پانصد و هشتاد و نه کرد
در شکر میلادی متولد شده پای تخت
بان کلک و وزیر اخله و امور خارجه (کرمر
لوانک داواونک میر و اور و اراکا)

مذهب بود آمد مذهب چیت تخمیناً از دوازده
الی بیست و چهار کرد و در نفر

مذهب مسلمان چیت قریب و پهلوان در نفر

جزیره ماداکاسکار

در تحت حمایت نظارت دولت فرانسه پادشاه ملکه
از اتاوال ماترا کلا سیم در شکر متولد شده
چیت ده کرد پای تخت تا نا نا رینو

دولت مراکش

سلطان مولای حسن الحیدر الملوی پای تخت فاس
چیت تفریاشانزده کرد مذهب مسلمان
ایالت مصر که جزیره سلطنت عثمانی است
خدا بود و متعلق به امپراطور و پهلوان شکر باض پانزده

پای تخت فاس مذهب اسلام ستم چیت تمام مصر
سینه کرد و سیصد و هشتاد هزار و در وقت و بیست و شش و پنجاه نفر

جمهوری میکسیک

در پهلوان و امپراطور زغال پهلوان بود پای تخت
مکسیکو مذهب کاتولیک چیت موافق شکر

بیت شکر و زور یکم و یکم از او سپید و چهل

منفرد
پنجاهمین
جمهوری سنان سالواد
جمهوری سنان سالواد
جمهوری سنان سالواد

جمهوری کوناریکا
جمهوری کوناریکا
جمهوری کوناریکا

جمهوری نیکاراگوا
جمهوری نیکاراگوا
جمهوری نیکاراگوا

جمهوری هوندوراس
جمهوری هوندوراس
جمهوری هوندوراس

جمهوری کوبا
جمهوری کوبا
جمهوری کوبا

جمهوری کوبا
جمهوری کوبا
جمهوری کوبا

جمهوری بولیوی

جمهوری بولیوی
جمهوری بولیوی
جمهوری بولیوی

جمهوری پاراگوارا
جمهوری پاراگوارا
جمهوری پاراگوارا

جمهوری پورتو
جمهوری پورتو
جمهوری پورتو

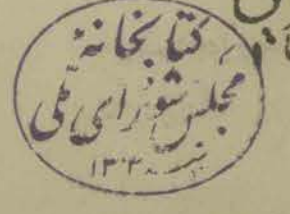
جمهوری شیلی
جمهوری شیلی
جمهوری شیلی

جمهوری اروگوئه
جمهوری اروگوئه
جمهوری اروگوئه

جمهوری کوبا
جمهوری کوبا
جمهوری کوبا

اعتماد

خدمت رجال عظام اقایان ذی العز و الاجرام
مطالعہ کنندگان کتاب التامہ اعتماد از محمد
عرض میدهد اگر در طی مطالعہ او سوالی
توک یا اختلافی تقدیر و ناخیر بدو فرستاد
در کتاب و القاب عنوانات ملاحظہ فرمائید
تہ مخیر طبعشان نباشد امید است کہ از
ادارہ انطباعات رنجشی حاصل فرمائید
زیرا آنچه صورت اسامی از طرف رئیس مدبر ادارہ
باین ادارہ رسید است بعینہا نگارشی یافتہ
تغییر در اسامی ادراشدہ است و از ہر ادارہ
کہ صورت اسامی جدید باوجود چند کتب خویش
و مطالعہ اخبار نورسید است اسامی از ادارہ
یا مطابقینو از طبع نویسندہ شدہ با از
جہت دفع ایراد و اعتراض و تقصی از اشیا
خطا ترک اسامی اجراء شد و ہمینقدر نگارش
یافتہ است کہ مطابقینو ستر ما ضیاع است
امید است کہ این عذر پذیرفتہ آید کہ غرض این
گزینی نبوده است



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
مُوَافَقَةً لِحَاجَاتِهِ

جِلْدًا وَكَتَابًا فِي السِّيَرِ

فِي نَوَاحِي بَنِي الْأَشْجَلِ
مُصَنَّفَاتٍ

جَلِيلَةٍ جَنَابِيحِهَا
لَمَّا بَلَغَ عِلْمُهَا السُّلْطَانَةَ

مُحَمَّدَ حَسَنًا وَزِيْرًا نَبِيًّا عَاقِدًا

الرَّحْمَةَ غَيْرَ ذَا رَأْفَةٍ أَلْعَالِ

سَدًّا حَمِيْدًا

قَبِيْلًا زَكِيًّا هَزْلًا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

